ایران قدیم و تهران قدیم

نوشته :

ناصر نجمی

انتشارات جانزاده

تلفن : ۶۴۹۸۲۸

ایران قدیم و تهران قدیم
نویسنده: ناصرنجمی
قطع: وزیری
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
تعداد صفحات: ۵۲۵ صفحه
چاپ اول: اسفند ماه ۱۳۶۲
ناشر: انتشارات جانزاده
چاپ: دریا

مهمتر بود و باعث سقوط ساسانیان گردید. عدم برابری اجتماعی، ظلم و فساد، امتیازات طبقاتی، حشار و استبداد (مغها) و موبدان ونجبا که اسباب نارضایتی وفقر عمومی و ایجاد عکس العمل های شدید در مردم بود، مردم ایران در آن عصر برای رهائی از چنگ عمال ظالم و فاسد و متعدی بهر وسیله ای متوسل می گردیدند.



اقوام آریایی در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح به ایران آمدند.
این مردم، «اندیشهٔ نیک» «گفتار نیک» و «کردار نیک» را که سخن
زردشت بود سرمشق قرار دادند و به‌آن رفتار کردند.



کیش ها در ایران قدیم

زردشت

زرتشت یا آشو زرتشت از زمان گشتاسب فرمانروای کیانیان در بلخ بدعوت مردم برخاست و می گویند نخستین کسی که به او ایمان آورد اسفندیار پسر گشتاسب بود که پدر را بدین خود خواند.

در باره زادگاه و اینکه او از اقوام مادی یا پارسی بوده اختلاف نظر وجود دارد و تولد او را در سال ۶۵۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد نوشته اند.

آشو زرتشت نخستین کسی بود که آئین یکتاپرستی را تبلیغ می کرد و ایرانیان را از کیش (دو پرستی) بر حذر داشت، او اهورامزدا را در احکام دینی خود بسیار آورده و او را بنام یزدان شناسانده است. تمام دین زردشت در سه جمله خلاصه می شود: اندیشه نیک – گفتار نیک – کردار نیک.

کتاب زرتشت (اوستا) است که در آن منظورها و هدف های اجتماعی این کیش ذکر شده است. در کتاب اوستا همه جا مبارزه با راهزنان و دروغگویان و جادوگران که باعث بر هم زدن نظام اجتماعی هستند تأکید گشته است و گفته شده که هر ایرانی باید با اهریمن و ایادی وی دائماً در جنگ و جدال باشد.

مانی و مزدک

در عهد ساسانیان دو نفر از اقوام آریائی مدعی کیش و طریقت تازه شده یک چند مردمان آن عصر و زمان را دستخوش هیجان و شورش و طغیان و فرمانروایان ساسانی را دستخوش اضطراب و وحشت و بیم گردانیدند. این دو نفر مانی و مزدک بودند.

مانی اگر چه از پارسیان اصیل نبود ولی می گویند فردی ایرانی بود که قرنها [illegible] مسیحیت را دچار تزلزل و تردید گردانید. او کیش خود را ابتداء به بهرام فرمانروای ساسانی [illegible] دستور داد موبدان گرد هم آیند و با مانی گفتگو نمایند. چون موبدان [illegible] باورهای پیشنهادی و تبلیغی او سوآل کردند، مانی پاسخ داد، رهائی [illegible] است که از توالد و تناسل انسان‌ها جلوگیری نمائیم و افزایش نفوس انسان را مانع شویم تا جهان آدمی بتدریج نابود گردد(!)

موبد گفت آیا ویرانی بهتر است یا ابادی؟

مانی ویرانی و تباهی تن را آبادی روان قلمداد کرد.

موبد پرسید درباره مرگ خودت چه می اندیشی وچگونه فکر می کنی، آیا آن را آبادانی می‌پنداری یا خرابی؟

مانی جواب داد، خرابی بدن.

موبد گفت پس باید ما ترا بکشیم تا از میان رفتن جسمت روانت را آباد کرده باشیم. مانی نتوانست سخنی بگوید و ساکت ماند.

بهرام، شاه ساسانی گفت ما کار خرابی را از بدن تو آغاز می کنیم که برابر باور خودت رفتار شده باشد و همان لحظه فرمان داد تا پوستش را کنند و در آن کاه انباشته بیکی از دروازه‌های جندی شاپور خوزستان آویختند.

مانی از خود کتابی بیادگار گذاشت بنام ارژنگ یا نگارستان که در آن تابلوها و تصاویری زیبا و جالب نقاشی کرده بود.

مزدک

مزدک از مردم فسای فارس و شاگردان شخصی بنام زردشت خورکان بوده است.

در دهه پایان قرن پنجم میلادی پس از کشته شدن فیروز فرمانروای ساسانی برادرش بلاش بجای او بر تخت قدرت نشست و پس از وی قباد فرمانروا شد، هنوز چند سالی نگذشته بود که خشکسالی و کمیابی نان و آشفتگی در کارها پدیدار شد، بسیاری از مردم فقیر از گرسنگی می مردند و در این هنگام بود که مزدک به

تیسفون رفته نزد قباد شتافت و باو گفت اگر مار گزیده‌ای را جان به لب آید و دیگری پادزهر داشته باو ندهد سزایش چیست، قباد پاسخ داد، چنین شخصی جانی است و باید او را کشت دوباره مزدک پرسید کسی که سزای آن کس که نان داشته و از دادن آن به گرسنه‌ای دریغ ورزد چیست، قباد گفت سزایش مرگ است.

پس مزدک به گروهی از مردم که در دربار جمع شده و از گرسنگی بجان آمده بودند گفت بروید هر کجا انبار گندم یافتید آن را باز کنید و همه را ببرید...

قباد بعداً کیش مزدک را باور داشته پیرو او شد.

آیینی را که مزدک در زمان ساسانیان آورده بود نتیجه فشارها و امتیازات طبقاتی و فقر و گرسنگی مردم می‌دانستند می گویند این مرد فریبکار رسم و سنت اصول اشتراکی را تبلیغ می کرده و قایل به محدود نمودن تملّک اختصاصی اموال و زن و نوعی برابری اجتماعی بوده و این تبلیغ در شرایط آن روزگار که اوضاع آشفته و ظلم و فساد فوق‌العاده رواج داشته مورد استقبال عده‌ای قرار گرفته بود.

مخالفان مزدک با همدستی و اتحاد دارندگان املاک و برانگیختن موبدان موبد که پیشرفت مزدک را منافی مقام و شأن خود می‌دانستند باین عنوان که روش مزدک مخالف نظام اجتماعی است و گفته او را درباره (زن) و متهم کردن وی به عقیده داشتن در (اشتراک در زن) وسیله قرار داده دشمن فرمانروایان و مردم را علیه او برانگیختند. در نتیجه بهم رسیدن دشمنان سرسخت عده زیادی از مزدکیان که جمعشان به چند هزار نفر می‌رسید چه در زمان قباد و چه در عصر خسرو انوشیروان بقتل رسیدند.

اسکندر دربستر مرگ



حملات بیگانگان به ایران

حمله و یرانگرانه اسکندر به ایران

هنگامیکه اسکندر مقدونی فرزند فیلیپ تمامی خاک یونان قدیم را مطیع فرمان خود گردانید در سال ۳۳۳ قبل از میلاد این سردار جاه‌طلب و افزون خواه که نمی‌توانست تنها سرزمین یونان عطش جهانگیرانه وی را برطرف سازد برای تصرف خاورمیانه و هندوستان با سپاهیان جنگ آزموده و تعلیم یافته خود ابتداء به آسیای صغیر حمله‌ور شد تا راه را برای تصرف ایران باز نماید. نخستین پیکار اسکندر با لشگریان هخامنشیان در نزدیکی رودخانه (گرانیك) روی داد و در کناره این رودخانه متلاطم سردار مقدونی نیروهای متشکل از ساتراپ‌های ایران را در هم کوبید. (مِمْنْن) سردار ایرانی که بوسیله داریوش سوم فرمانده نیروهای پارسی را بعهده داشت در حالیکه امیدوار به شکست اسکندر در خشکی نبود تصمیم گرفت که عملیات جنگی را به دریاها کشاند و کوشش زیادی بکار برد تا مگر ارتباط دشمن را با مقدونیه و یونان از طریق دریا قطع نماید، ناوگان ایران در دریای اژه عملیاتی جدی را آغاز کردند و بسیار کوشیدند تا در داخل خاك یونان قیام‌هائی را علیه اسکندر که از تسلط مقدونیان بر کشورشان سخت خشمگین بودند برانگیزند ولی در این کار توفیقی بدست نیاوردند.

در تابستان سال ۳۳۳ قبل از میلاد مسیحی ارتش اسکندر به شمال سوریه وارد شد و در آنجا با نیروهای اصلی ارتش پارس که در زیر فرماندهی داریوش سوم بود رو یا رو شد. در نزدیکی (ایسوس) نبردی سخت و خونین میان دو ارتش اتفاق افتاد و سربازان پارس در برابر دشمن که با روحیه عالی ستیزمیکردند پایداری دلاورانه‌ای نمودندولی سرانجام شکست خوردند. داریوش بسوی رودخانه فرات

پایتخت و تمام خانواده او که در اردوگاه میزیستند بدست اسکندر اسیر گردیدند. اسکندر علیرغم تلاش و کوشش‌های داریوش که مشغول سازمان دادن به ارتش ازهم گسیخته‌اش بود درنزدیکی (گوگمل) باردیگر بجنگ دیگری علیه سوارنظام پارسی که درمیانشان سواران مزدور یونانی وسکری و باختری بود دست یازید و این بارهم ارتش نو پای داریوش را درهم شکست، آنگاه سردار مغرور مقدونی با اینکه در (غزّه) و (صور) در کرانه‌های دریای مغرب از طرف پادگانهای پارسی ضربات سختی خورد و زخم‌های عمیقی برداشته بود راه خود را بسوی پازارگاد و پرسپولیس (تخت جمشید) باز کرد و اگر چه در کوهستان صعب‌العبور نزدیک پایتخت هخامنشیان سردار شجاع ایـرانی (آری برزن) به دفاعی جانانه پرداخته بطوریکه اسکندر را از پایداریهای سرسختانه خود در دامنه‌های قله‌های شامخ پارس به شگفتی واداشته بود ولی پایتخت هخامنشیان خیلی زود سقوط کرد. درهمین وقت بود که اسکندر شنید دریونان شورشی علیه او آغاز شده وناگزیر برای جلب افکار عمومی یونانیانیکه قبلاً شهرهایشان را شاهان هخامنشی به اشغال سپاهیان خود درآورده و معابد و پرستش گاههای یونانیان را به آتش کشیده بودند، فرمان داد تا کاخ تخت جمشید (پرسپولیس) را دستخوش حریق کرده وتمام وسایل تزیینی آنرا بخاکستر مبدّل سازند.

سردار فاتح مقدونی که بیشتر اشکالات و موانع را برای قبضه کردن کشور ایران از پیش پای خود برداشته بود پس از آنکه اجازه غارت کردن شهرهای اشغال شده را به سپاهیان خود داد و باین ترتیب دل‌لشگریان خود را با مال‌های تاراج گشته بدست آورد رو بشمال ایران براه افتاد تا برای آخرین بار با داریوش روبرو گردد. داریوش از تمام ولایات ایران به ویژه ولایات شرقی که هنوز دچار مصائب خانمانسوز حملات اسکندر نشده بود قشونی بالغ بر چند صد هزار نفر گردآورد تا برای آخرین بار شانس وطالع خود را درنبرد با سردار مقدونی بیازماید، لشگریانی که وی فراهم آورده بود ترکیبی از: پارسیان، مادی‌ها، بابلی‌ها، سوریها، ارمنیان، بلخیان و سغدیان وهندوان بودند. این سپاهیان مختلط تنها به تیر و کمان مسلح نبودند، بلکه زوبین و نیزه و زره نیز داشتند و اکثراً بر اسب و فیل

سوار بودند و ارابه‌هائی با خود داشتند که به چرخهایشان داس‌های مرگبار بسته شده بود تا دشمنان را با ضربات داسها درو کنند. اسکندر با این ارتش نا همرنگ که میتوان گفت کمتر سازمان یافته بودند و از فرماندهی مشترکی فرمان می‌شنیدند مقابله کرده پیکار سخت و خونینی بین طرفین درگرفت که برتری سلاح و جنگ افزارهای مقدونیها و مخصوصاً فرماندهی صحیح آن، شیرازه سپاهیان داریوش نگون‌بخت را از هم گسیخت و شکستی سخت بر آنان وارد آورد.

داریوش که همچنان بفکر شکست دشمن و باز پس گرفتن سرزمین‌های ایران از خصم بی‌امان بود بار دیگر در صدد ترک صحنه کارزار و جمع‌آوری نیروهای تازه نفس بود ولی بلندپایگان و فرماندهان ارتش متلاشی شده به رهبری ساتراپ باختر دسیسه‌ای علیه او ترتیب دادند، آنها ابتداء داریوش را بازداشت و زندانی کرده و سپس وی را بقتل رسانیدند و بهمین علت بود که شاعری در مطلع اشعاری که بخاطر این واقعه غم‌انگیز سروده بود می گوید:

رسم انسان نیست چون جانوسیار و ماهیار — یار دارا بودن و دل باسکندر داشتن (جانوسیار و ماهیار از سران توطئه بودند که بدست خویش داریوش (دارا) را بقتل رسانیدند.

اما اسکندر مقدونی دستور داد تا قلا تلان داریوش را بچنگ آورده بجرم کشتن ناجوانمردانه ولی‌نعمت‌اشان بهلاکت رسانند، آنگاه نعش داریوش را بااحترام‌به تخت‌جمشید فرستاد تا در آنجا بخاك سپرده شود.

با این کیفیت سرزمین ایران به اشغال نیروهای ویرانگر اسکندر درآمده و مدت هشتاد سال این کشور تحت تسلط جانشینان سردار مقدونی یعنی سلوکیها بود.



آمدن سپاهیان اسلام به سرزمین های ایران

در نیمه اول قرن هفتم حادثه و رویدادی عظیم که از لحاظ جهان آنروز اهمیت فراوانی داشت و دگرگونی عمیقی را در سرنوشت کشورهای خاورمیانه و سپس آنسوی افریقا و اروپا پدیدآورد بظهور رسید، این رویداد با پیدایش دیانت مبین اسلام و سپس پیدایش حکومت خلفای مسلمان آغاز گردید. در سال ۶۳۰ میلادی با ظهور دین اسلام در شبه جزیره عربستان و اتحاد قبایل عرب نهضتی شروع شد که سراسر آسیای میانه و شمال افریقا وقسمتی از جنوب باختری اروپا را فرا گرفت.

بدنبال فتح قلمرو دولت روم (بیزانتین) سوریه و مصر و شمال افریقا. سپاهان تازی زمان خلافت عمر دومین خلیفه راشدین به ایران وارد شدند. این رویداد در سالهای ۶۳۳و۶۵۱ انجام یافت که پی‌آمدهای آن نه تنها در زمینه های سیاسی، اداری و اجتماعی تأثیرات عمیقی گذاشت بلکه در زمینه ایمان و اعتقادات مذهبی و ایده ئولوژی و فرهنگ مردم ایران نیز اثر نهاد.

تصرف سرزمین های ایران بوسیله تازیان جز چند پیکار که در قادسیه و نهاوند اتفاق افتاد و سپاهیان ایران و سردارانشان در خلال آنها رشادتها از خود نمودند به آسانی انجام گرفت و علت هم ابتداء ناتوانی و ضعف بی اندازه کشور، بر اثر جنگ‌های طولانی با روم شرقی (بیزانتین) وافزایش بی حدّ تضاد و امتیازات طبقاتی جامعه‌های ایرانی، و بالاخره ظلم و جور بی حد حکام و سردمداران دولت های ساسانی و تحمیل مالیاتهای سنگین و فساد ازیک طرف و از سوی دیگر انگیزه کامیابی‌های سریع جنگی تازیان ایمان به هدف مقدّس ومقاصدی که دنبال

می‌گردید بود. از اینها گذشته در میان اعراب تضاد طبقاتی قابل توجهی وجود نداشت.

یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی به تلخی دریافت که خطر تازیان را بیهوده دست کم گرفته است، و رستم فرخ زاد نیروهای تمام استانها را جمع آوری کرد و آخرین اقبال و بخت خود را در میدان جنگ سرنوشت ساز قادسیه آزمایش کرد. در برابر وی سعدبن ابی‌وقاص قرار داشت. وقتی دو طرف موضع گرفتند جنگ که سه روز بطول انجامید آغاز شد، تازیان درحالیکه نیروهای تقویتی تازه نفسی از سوریه برایشان رسید ایرانیان را شکست دادند و رستم سردار ایرانی در جنگ کشته شد و یزدگرد سوم تیسفون پایتخت را ناگزیر تخلیه کرد و به حلوان واقع در کوههای زاگرس گریخت.

درتابستان سال ۶۳۷ پایتخت ایران بوسیله اعراب اشغال گردید. در پایان سال ۶۳۷ سرتاسر بین‌النهرین بتصرف اعراب درآمد و آنها در این منطقه اردوگاههائی برپا کردند.

تازیان پس از پیروزی درخشان سال ۶۵۲ در نزدیک نهاوند تمام شهرهای مرکزی ایران و شهرهای قزوین، همدان، جی، ری، قم، کاشان و حتی آذربایجان را بتصرف خود درآوردند و در جنوب ایران در سال ۶۵۰ خوزستان را اشغال کردند.

یزدگرد سوم در حال دربدری از فارس به کرمان و از آنجا به سیستان گریخت و هنگامیکه این ایالات بوسیله اعراب گرفته شد. آخرین فرمانروای ساسانی به خراسان فرار کرده و به شهر مرو درآمد و در این شهر به آسیابی در کنار رودخانه مرغاب پناهنده گشت ولی آسیابان آنجا یزدگرد را بقتل رسانید. و چنین بود که طومار زندگی یک سلسله از سلسله‌های ایرانی در هم پیچیده گردید و افق جدیدی در برابر زندگی جامعه ایرانی گشوده شد. نتیجه مهم و قطعی حمله اعراب به ایران علاوه بر دگرگونیهائی که در شئون زندگی ملت ایران پدید آورد مردم ما را به قبول دیانت اسلام واداشت و ایرانیان از آن پس در جرگه ملل مسلمان درآمدند.

فتنه مغول

حمله تاتارهای وحشی به سرزمین ایران

وقتی (تموچین) چنگیزخان فرزند یسوکای بهادر بدنبال تسخیر کشور پهناور چین امپراطوری عظیم مغول را تشکیل داد و سپاهیان لجام گسیخته او همچون طوفان مهیبی در سراسر کشورهای خاورمیانه تا آنسوی استپهای روسیه بحرکت درآمدند، پی آمدها و دگرگونیهای مهمی در سراسر منطقه‌ای بزرگ از ماوراءالنهر گرفته تا آسیای صغیر پدید آمد، یکی از کشورهائی که صدمات و مصائب سخت و خردکننده از سپاهیان تاتار و مغولان تحمل کرد و تقریباً نیمه ویران گردید سرزمین ایران بود که قلمرو متصرفاتش به مرزهای مغولان میرسید. در زمانی که چنگیزخان با لشگریانش در شمال شرقی ایران تاخت و تاز می کرد ایران در زیر فرمان دولت خوارزمشاهی قرار داشت و اگر چه این دولت تقریباً از یك اقتدار و نیرومندی نسبی بهره‌مند بود و در خاورمیانه قدرتی عظیم بحساب می‌آمد ولی متأسفانه گردانند گان این دولت از حسن تدبیر و مآل اندیشی و لیاقت و روشن بینی بی نصیب بودند و حکمرانان و بلند پایگان سیاسی و نظامی آن در امور یکدیگر مداخله کرده، نفاق و چند دستگی در میانشان بوضوح دیده میشد. یکی از کسانی که در امور حکومتی و اداره کارهای مملکتی دخالت میکرد، ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه بود که زنی بسیار حیله گر، خودخواه و هوسباز بود و پسرش سلطان محمد در سالهای آخر حکومت خود مطیع اراده و خواسته های این زن بود.

چنگیزخان که در ابتدای کار یعنی حمله به ایران از قدرت آن وحشت داشت تصمیم گرفت که با سلطان محمد بوسیله فرستادن سفیرانی چند ارتباط برقرار نماید و بهمین نیّت سه نفر از بازرگانان مسلمان خود را با مقادیری هدایای

نفیس نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و سلطان نیز آنان را به گرمی پذیرفت ولی بدنبال آن عده‌ای دیگر از بازرگانان مغولی که در حدود پانصد نفر بودند با کالاهای خود به شهر مرزی (اُترار) در کنار رود سیحون رسیدند، حاکم (اترار) معروف به غایرخان فرمان قتل آنها را داده همه را از دم شمشیر گذرانیدند. چنگیزخان وقتی خبر این واقعه شگفت‌آور را شنید به خشم درآمده و از سلطان محمد خواست فوراً غایرخان را بسزای عمل زشت خود برساند، لکن چون حاکم اترار از بستگان ترکان خاتون بود از این کار جلوگیری کرد. غایرخان خود نخستین کسی بود که در معرض تهاجم مغولان قرار گرفت ولی خود و مردانش تا آخرین قطره خون خود در برابر دشمن پایداری کردند تا آنگاه که همگی به قتل رسیدند.

سپس چنگیزخان با سپاهیان خود بدیگر شهرهای مرزی ایران درماوراءالنهر حمله برده همه جا همچون سیل بنیان کن هر چه را بر سر راه خود دید ویران ساخت و لشگریان مدافع را که بطور متفرق در برابرشان پایداری می کردند بقتل رسانید.

چنگیز در سال ۶۱۶ هجری قمری خود را به دروازه شهر بخارا رسانیده آنرا مورد حمله قرار داد، سپاه خوارزمشاه مدت سه روز پایداری کردند ولی مغولان همه مدافعان را بقتل رسانیده و تمام بناهای بخارا را نابود کرده و یا سوزاندند.

بدنبال بخارا شهر سمرقند نیز پس از مقاومت دلیرانه مردم شهر درمحرم سال ۶۱۷ بدست چنگیز ویران گردید، بهنگام فتح این شهر جمعی از سرداران خوارزمشاه و بیش از سی هزارنفر از لشگریان سلطان بخاك و خون غلطیدند.

یك دسته از سپاهیان مغول پس از تسخیر و ویران ساختن شهرهای دیگر شمال شرقی ایران به شهر خجند هجوم بردند ولی فرمانده سپاه خوارزمشاه در خجند بنام (تیمور ملك) که مردی بسیار شجاع بود دربرابر دشمنان وحشی پایداری شگفت‌انگیزی از خود نشان داد و سرانجام نیز با تعداد کشتی از راه سیحون به خوارزم پایتخت خوارزمشاهیان گریخت.

سلطان محمد که از پیشرفت‌های برق‌آسا و کشتارهای وحشیانه مغولان سخت به بیم و هراس افتاده بود وقتی از رو در روئی دربرابر مغولان در خراسان نیز

ناامید گردید راه ایران مرکزی را در پیش گرفت و همه جا مردم را از خشونت و وحشی گریهای دشمن در وحشت می‌افکند. خوارزمشاه زنان و کودکان خود را به قلعه قارون از دژهای کوه البرز فرستاد و خود همچنان به فرار و گریز ادامه میداد و سپاهیان مغول نیز در دنبال وی بودند.

سلطان محمد از قارون به سلطانیه شتافت و از آنجا در واپسین لحظات زندگی خود به مازندران گریخت و آنگاه خود را به جزیره (آبسگون) در محل کنونی خلیج گرگان رسانید و در آنجا پس از آنکه شنید مغولان زنان و کودکان او را اسیر کرده‌اند در شوال سال ۶۱۷ در جزیره جان سپرده در حالیکه برای کفن و دفن او پارچه‌ای نبود و دو نفر از تنها بازماندگان لشگریان وی لباسهای خود را از تن به در آورده به جنازه بی جان او پوشاندند.

مغولان پس از مرگ سلطان محمد پایتخت خوارزمشاه را که یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران بود بمحاصره افکندند، درهمین وقت ترکان خاتون با اینکه چنگیز به وی وعده کرده بود که حکومت خوارزم (پایتخت) و خراسان را باو خواهد سپرد ولی مادر سلطان محمد از ترس از خوارزم گریخت و مغولان در گیرودار محاصره شهر هر روز با جمعی از لشکریان خوارزمشاهیان که برای جنگ با مغولان از خوارزم بیرون میشدند به جنگ و ستیز میپرداختند تا سرانجام پس از چهارماه محاصره، سپاه چنگیز شهر را با نفت آتش زده و بنا برسم معمول مغول، قریب صدهزار نفر از هنرمندان و صنعتگران شهر را جدا نموده و بقیه را میان لشگریان تقسیم نمودند، چنانچه مورخان نوشته‌اند در این تقسیم به هر مغولی بیست و چهار نفر رسید در حالیکه عده مغولان بهنگام فتح خوارزم صد و پنجاه هزار نفر بودند.

سپاهیان چنگیز پس از فتح شهرهای ماوراءالنهر و خوارزم – شهرهای بلخ و نیشابور را گشودند، چون مقاومت مردم نیشابور فوق العاده شجاعانه و سرسختانه بود و در حین جنگ داماد چنگیز بقتل رسید (تولی) فرزند چنگیز که فرمانده سپاه مغولان بود فرمان داد که مدت یك هفته شهر نیشابور را غارت و قتل عام کردند و آنگاه تمام بناهای شهر را ویران گردانید. در این فاجعه هولناك عده کشته



چنگیز خان مغول

شدگان را تا یك میلیون نفر تخمین زده‌اند.

اثر فتنه مغول در ایران

نخستین اثر سریع حمله ویرانگرانه و جانسوز مغول که هیچگاه تاریخ نظیر آنرا ثبت نکرده است، ویرانی و نابودی شهرها و انهدام آثار تمدن و فرهنگ جامعه و ازمیان رفتن کانون‌های صنعت و بازرگانی و مراکز علم و فرهنگ و ادب بود.

این حمله ناگهانی طوفان مانند که بهیچ چیز و هیچ کس ابقاء نمی‌کرد آنچه را که مردم خراسان و سایر نقاط ایران در سایه کار و سخت کوشی درمدت پنج قرن فراهم آورده بودند یك باره برباد داد و چون در آغاز حمله مهمترین و آبادترین شهرهای ایران در خراسان و ماوراءالنهر و ایران شمالی مورد تهاجم یك قوم وحشی و خونخوار قرار گرفت، این نواحی بکلی در آتش خشم و کین‌توزی مغولان سوخت و چنان ضربت سختی بر پیکر تمدن و جامعه ایران وارد آمد که مرمت و جبران جراحات و زخم‌های عمیق آن مدتها بطول انجامید. چندین ده سالی که گذشت جانشینان چنگیزخان که بنام ایلخانان مغول در ایران به فرمانروائی پرداختند تحت تأثیر تمدن و فرهنگ و نظامات ایران قرار گرفته و پس از آنکه خود مذهب اسلام را قبول کردند به رسوم و نظام کشورداری ایران تن در دادند و یاسای چنگیزی را به کنار نهادند، علاوه بر اینها چند تن از دانشمندان و سیاستمداران ایرانی را سمت وزارت داده بکمك و هدایت آنان به اداره سرزمین‌های ایران دست یازیدند. معروف‌ترین این فرمانروایان ایلخانی، سلطان محمد خدابنده، غازان خان، سلطان ابوسعید بهادرخان و هلاکوخان مغول بود و وزرائی که باین سلاطین خدمت کردند: رشیدالدین فضل الله همدانی، تاج‌الدین علیشاه و بالاخره خواجه نصیرطوسی بودند، رشیدالدین فضل الله که در سالهای آخر عمر در آتش کینه و خشم سلطان ابوسعید بهادرخان سوخت و بوضع فجیعی کشته شد چند اثر تاریخی از خود باقی گذاشت و خواجه نصیر هم علاوه بر تألیفاتی که در باب سیاست و اخلاق نوشت رصدخانه مراغه را که یك بنای تاریخی قلمداد میشود برای هلاکوخان مغول ایجاد نمود.

اخلاق وصفات ایرانیان قدیم

گر چه آنچه قبلاً درفصل های مختلف این کتاب به نگارش درآمد و حوادث و رخدادهائی چند را به صورتها و شکل های گونا گون به نمایش گذاشته شد خود می‌تواند تا حدی اخلاق و روحیات اجتماعی وصفات ایرانیان قدیم و خصال ایرانیان چند قرن قبل را به تصویر درآورد و نمونه هائی چند بدست خوانند گان عزیز بدهد. چه حوادث و کارهای پیشینیان ما و آثاری که در شهرهای عمده ایران و خاصه پایتخت‌ها در زمان‌های مختلف از خود به یاد گار گذاشته‌اند منعکس کننده صفات و طرز فکر و ذوق و استعداد و خلقیات و هوش و دهای ایرانیان قدیم می‌باشد ولی با این وجود تشریح و توضیح تمام زوایا و گوشه هایی از آنچه که ما اخلاق وروحیات و صفات بارز و مشخصات قومی مردم خود می‌دانیم در اینجا ضروری بنظر می‌رسد خاصه که این خصوصیات از زبان وقلم جهانگردان و مورخان سرشناس و نامدار خارجی جریان یافته باشد. از خیلی زمانهای دوریعنی از عهد هرودوت و کتزیاس و کزنفون که ضمن تشریخ جنگها و مبارزات ایرانیان اشاراتی به صفات و اخلاقیات ایرانیان کرده‌اند تا چند قرن پیش که به عصر و دوران ما نزدیك‌تر است اکثراً اتفاق نظر داشته‌اند که ایرانیان قدیم، مردمی با استعداد، پیمان‌دار، دلیر وبا عاطفه، تیزهوش وسریع الانتقال، ودرستکار و درست کردار بوده‌اند.

اگر چه در این جهان هیچکس حتی برگزیده‌ترین مردمان از گناه و اشتباه بدور نبوده‌اند ولی ایرانیان قدیم سعی وافی بکار برده‌اند که از زشتی‌ها، دغل کاریها، دروغ وخدعه و نامردمی‌ها بپرهیزند و در اندیشه نیك و گفتار و کردار نیك حداقل مقیّد و استوار باشند.

برخی از مورخان قدیم نوشته‌اند که ایرانیان، آدمیانی بلند نظر، مهمان نواز و دست ودل بازو عموماً آبرومند و باعزّت نفس می‌باشند که گاهی ناگزیرند برای حفظ آبرو و غرورذاتی خودبا سیلی رخسار خویش را گلگون نگاه دارند. آنها وقتی درباره سرباز ایرانی قلمفرسائی می کنند می‌نویسند، که سرباز ایرانی را از لحاظ قناعت و به اندك راضی بودن و تحمل سختی و مشقت کردن افرادی شاخص دیده‌اند خاصه شجاعت و دلاوری و از خود گذشتگی او را مورد ستایش قرار می دهند. بعبارت دیگر اکثریت ساکنان مرز و بوم ایران را مردمی زحمتکش و قانع و وفادار و خوش باطن و باایمان و اهل رضا و توکل بخدا می دانند.

پرفسور ادوارد براون که چند کتاب درباره ایران و ایرانی نوشته گفته است که درهمین زمان‌های اخیر، ایرانیان در دو مورد چنان شجاعت و پایمردی و فداکاری و ایمان وجان‌نثاری از خود ظاهر ساخته‌اند که کاملاً زنده‌بودن و حق‌جوئی و جوانمردی آنها را به اثبات رسانید که بارزترین آنها هنگام انقلاب مشروطیت می‌باشد.

(هرودوت) که اصلاً ازمردم یونان و جزء دشمنان ما محسوب می گردید در بیست و چهار قرن پیش درباره ایرانیان گفته است: «ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیرمجاز باشد سخن براند و درنظر آنها هیچ چیز شرم انگیزتر از دروغ گفتن نیست از دروغ گذشته، قرض کردن هم درنزد آنها بغایت زشت و مکروه است و برای این زشتی علّتی که بیان می کنند این است که می گویند آدم مقروض گاهی مجبور می‌شود دروغ بگوید.» (جیمزموریه) منشی سفارت انگلیس درعهد فتح علیشاه که کتابی تحت عنوان حاجی بابای اصفهانی نگاشته است دراین کتاب توصیفی درباره اخلاق ایرانیان قدیم کرده است که ما دراینجا قسمتی از آن را نقل می‌نمائیم: رفتار و کردار ما فرنگی‌ها با رفتار و کردار ایرانیها مخالف است، فرنگیان بجای اینکه موی سر را بتراشند و ریش بگذارند، ریش می‌تراشند. این است که در چانه مو ندارند ولی سرشان چنان ازمو انبوه است که گویا نذر کرده‌اند دست به آن نزنند. فرنگیان با کارد و چنگال غذا می خورند و ما با دست و پنجه‌می‌خوریم، آنان‌همیشه متحرکند و ما همیشه ساکنیم، آنان لباس تنگ می پوشند و ما لباس فراخ می پوشیم، آنان نماز می گذارند و ماروزی

پنج نوبت نماز می‌خوانیم، نزد ما اختیار با مرد است و نزد ایشان با زن. زنان ما راست سوار اسب می‌شوند و زنان آنان یك وری، ما نشسته قضای حاجت می کنیم و ایشان ایستاده، آنها شراب را حلال می‌دانند و کم می خورند و ما حرام می‌دانیم و بسیار می خوریم، اما آنچه مسلم است وجای انکار نیست این است که فرنگیان نجس‌ترین و کثیف‌ترین اهل زمینند، چرا که همه چیز را حلال می‌دانند و همه جور جانور و حیوان را می خورند حتی خوك و لاك پشت و قورباغه و خرچنگ را بی‌آنکه دلشان برهم بخورد. مرده را با دست تشریح می کنند بی‌آنکه بعد از آن غسل میت بجا آورند، نه غسل جنابت دارند و نه تیمّم بدل غسل.»

اما در کنار این نوشته‌های تعریف وتوصیف آمیز بعضی نوشته‌ها وجود دارد که اخلاق و صفات روحی ایرانیان قدیم را بطور منفی مورد حمله قرار داده‌اند از جمله (سر هـ پوتینگر) که نوشته است: «درمیان خودی ایرانیان با همردیف و همشأن خود مهربان و مؤدبند ولی درمقابل برتر از خود خاضع ومتواضع ونسبت به زیردستان زورگو ومتکبرند. تمام طبقات وقتی که مورد مناسبی پیدا شود متساویاً خسیس می‌شوند و گاهی از تفتین در استفاده از آنچه خودشان استعداد فوق العاده می خوانند ابا ندارند. دروغ را درصورتی که موجب تسهیل انجام منظورشان باشد نه فقط مجازبلکه خیلی هم بجا می‌دانند.

البته این نظر شخصی نویسنده و عقیده پردازاروپائی است که شاید از شائبه غرض به دور نباشد ولی نباید فراموش کرد که ایرانیان قدیم تنها مزین به صفات مثبت وخوی و اخلاق مستحسن نبوده و گاه و بیگاه درجوار اینگونه صفات عالی نقاط ضعف اخلاقی نیز داشته‌اند.

مورخ معروف رومی (آمین مارسلین) که در قرن چهاردهم میلادی می زیسته در کتاب خود ایرانیان قدیم را باین ترتیب توصیف کرده است: «ایرانیان تقریباً تمام کشیده قامت هستند، رنگشان زیتونی یا تیره است، نگاهشان تیز وشبیه است به نگاه عقاب ابروانشان قوسی است ودر وسط پیشانی بهم می پیوندد. ریششان مورد مواظبت مخصوصی است و موهای بلند و مجعدی دارند. بی‌نهایت محتاط وسوءظنی هستند بطوری که از ترس مسموم شدن و جادو

وقتی در خارج از کشور خود در خاك دشمن هستند حتی از میوه درختان هم نمی‌خورند. عموماً دستبند و گردن بند طلا دارند و با احجار کریمه قیمتی و خصوصاً مروارید خود را می‌آرایند.

مدام شمشیری به کمر دارند و حتی درمجالس مهمانی و جشن نیز آن را باز نمی‌کنند. خیلی پرگو و خودستا هستند... راه رفتنشان خیلی سنگین و موقر و طبیعی و روان است، بهترین جنگجویان دنیا هستند ولی در کار جنگ مهارتشان بیشتر است. در جنگ دورادور یعنی در جنگ با تیرو کمان کسی حریفشان نمی‌شود. رو یهم رفته باجرأت اندو خستگی راباآسانی تحمل می کنند. نسبت به غلامان و زیر دستان و مردم خرده با استبداد رفتار می‌کنند و خود را مالك و صاحب اختیار جان و مال آنان می دانند.

آینه گر عیب تو بنمود راست
خود شکن آینه شکستن خطاست

نتیجه‌ای که از این اظهار نظرها وعقاید وآراءباید گرفت بنظر چنین می‌رسد که ایرانیان قدیم بدبختانه علیرغم آنهمه صفات مثبت و مستحسن، آنجا که دچار انحراف می گردند و اشتباهاتی مرتکب می‌شوند کمتر طاقت شنیدن انتقاد وبر شمرده شدن معایب خود از طرف دوست و دشمن خود را دارند.

چه ایرانیان قدیم و چه برخی دیگر از هموطنان ما خوش ندارند که معایبشان را بشمارند و اتفاقاً کسانی ازبیگانگان که ما ایرانیان را ازنزدیك شناخته وبهتر باحوال و ریزه کاریهای روحی ما وقوف و آگاهی دارند ونکته سنج واهل نظرند یکی از خصوصیات اخلاقی بارز وبرجسته ما را خودخواهی دانسته‌اند وما را آدم‌هائی از خود راضی تشخیص داده‌اند که نمی‌خواهیم زیربار این معنی برویم که آدمیزادگان هر چند جامع صفات خوب باشد خالی از عیب‌نیستند و اگر کسی از روی خیرخواهی محض هم باشد ازمعایب ونقایص ما سخنی برزبان آرد

و زبان به بعضی انتقاد نماید او را آدمی بدخواه دانسته کینه‌اش را بدل می گیریم...

بهر تقدیر عقل [illegible] واقع بینی بما می گوید کسی که گوش شنوا و ذهنی منصف برای شنیدن نقص و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید و آنچنان است که از خوش آمد گوئی و تملق و دروغ لذت می‌برد.

عقل به ما می گوید که ما ایرانیان با درسهائی که از گذشته و تاریخ ایران گرفته‌ایم باید در راه اصلاح و تهذیب خود و فرزندان خود از راه دیانت به مقامی برسیم که برای آدم حقیقت گو ولو آن حقیقت مبنی بر انتقاد از ما و حاکی از انعکاس معایب و زشتی های اخلاقی ما باشد احترام قایل شویم و گفته را در نظر بگیریم نه گوینده را و اگر دشمن ما هم حرف درست و صحیح و حقیقت درباره ما گفت با ترازوی تعقل و انصاف آن حرف را بسنجیم و چون صحت آن بر ما معلوم و آشکار گردید آن حرف را بپذیریم و درصدد اصلاح خود برآئیم..

بعضی از
پایتخت ها و شهرهای مهم ایران



طاق کسری

تیسفون

بهر تقدیر شهر و پایتخت ساسانیان یعنی تیفسون درحالیکه مظهر شکوه و عظمت و جلال و قدرت این سلسله بود درضمن نمونه ظلم و بیدادگری و فشارهای کارگزاران آن نیز محسوب می گردید بهمین جهت این شهر پس از حمله اعراب خیلی زود سقوط کرد و از آن جز طاق کسری یادگار دیگری باقی نماند.

بعد از تیسفون قرنها ایران از یك کانون تمدن و فرهنگ و مرکزیت محروم ماند و خلفای بنی امّیه و بنی عباس از دمشق و بغداد ایران را بافرستادن کارگزاران و عاملین خود اداره می کردند. بعدها سلسله هائی که ملیت ایرانی داشتند از سیستان وزابل که پایه گزار آن یعقوب لیث رویگرزاده بود ظهور کردند و فرمانروایان سامانی بخارا را مرکز حکومت خود قرار دادند. امّا در عصر آل بویه و دیلمیان که حکام آن از مردم شمال ایران بودند شهر ری را به پایتختی انتخاب نمودند. و این شهر مهم که بعدها تهران در کنار آن تولد یافت و سربرافراشت، یکی از آبادترین و بزرگترین شهرهای ایران گردید. شهر ری همواره مورد نظر فرمانروایان ایرانی و کشورگشایان ترك بوده و سلسله سلجوقی آثاری جالب از جمله برج طغرل را در این شهر بنا کردند. شهر ری قبل از تهران آبادترین شهر ایران بود ولی در عصر مغول و بر اثر حملات خرد کننده. این قوم وحشی روبه ویرانی رفت و از عظمت و مرکزیت و شکوه افتاد.



همدان

نخستین پایتخت ایران قدیم

همدان در دامنه کوه معروف الوند آرمیده، کوهی استوار و سر برافراشته که صدها و بلکه هزاران ماجرا و رویداد را از قدیمی‌ترین عصرها تا امروز شاهد و ناظر بوده است. از این کوه هزاران چشمه بزرگ و کوچك همچون خونی که از شریانهای جسمی روان باشد جریان دارد. همدان به الوند افتخار می کند، و کوه باین افتخار گردن راست نگاه داشته است. چنانچه قبلاً گفته شد:

شهر همـــدان کهن‌ترین و باستانی‌ترین شهرهای ایران بود ، چه اینجا اولین مهد تمدن باستانی و پایتخت فرمانروایان ماد بوده که آنرا هگمتانه (اکباتان) مینامیدند. درباره بنای شهر باید گفته شود که (دیااکو) پادشاه بزرگ سلسله ماد آنرا بنا کرده و بعد از انقراض این سلسله، همدان مخزن جواهرات و اشیاء نفیس فرمانروایان هخامنشی بوده است.

همدان از لحاظ استحکامات و دژها و حصارهای داخلی باندازه‌ای نیرومند بود که اسکندر مقدونی پس از حمله به ایران غنائمی که از شهرهای کشور ما به چنگ آورده بود در این شهر پنهان ساخت چنانچه هنوز هم میان مردم چنین شهرت دارد که گنج های اسکندر در قسمتی از شهر که گورستان دارد در زیر زمین مدفون گردیده است و بهمین ملاحظه است که در همدان گنج نامه هائی اصیل و یا غیر اصیل دست بدست می گردد و جویندگان طلا زمین های قبرستانهای قدیمی را حفر می کنند ولی بجای گنج و جواهر استخوان های پوسیده و اجساد متلاشی شده بدست می آورند.

در دوره اشکانیان همدان دوران طلائی خود را می گذراند و در این عصر

مردم شهر در ثروت و جاه و جلال غوطه‌ور بودند. و در همین عصر در شهر قصری ساخته شد که آجرهای آن از طلا و نقره بود. ولی حمله تازیان باین دوران زرّین خاتمه داد و آنچه زر و سیم و جواهرات بدست آوردند با خود بردند.

مورخین می‌نویسند، پس از اینکه همدان بدست اعراب افتاد طول و عرض شهر به یك فرسنگ می‌رسید، در حالیکه در زمان هخامنشیان طول و عرض شهر چهار فرسنگ بود، قبل از حمله مغول همدان بار دیگر پایتخت ایران شد و آل بویه آنجا را به پایتختی برگزیدند، اما حمله مغول همدان را همچون سایر شهرهای ایران ویران و منهدم گرداند، مغولان وحشی شهر را آتش زدند و اهالی را زنده سوزاندند.

در عصر صفویه هنوز همدان از زیر بار مصائب مغول کمر راست نکرده بود که مورد هجوم عثمانیها قرار گرفت و عثمانیها پس از اشغال این شهر خرابیها و ویرانیهای فراوان ببار آوردند ولی با روی کار آمدن نادرشاه افشار عثمانیها از این شهر و سایر شهرهای دیگر بیرون رانده شدند.

آثار و ابنیه باستانی همدان

ویرانه‌های اکباتان (هگمتانه) بر روی قسمتی از شهر که متعلق به دوران پادشاهان ماد بوده ساخته شده و در نتیجه کاوش‌ها و حفریاتی که در این قسمت بعمل آمده اشیاء و الواح نبشته زرین و سیمین متعدد در تپه هگمتانه کشف گردید و چنین معلوم است که همدان کنونی بر روی قسمتی از این محل ساخته شده است. در محله سر قلعه و قلعه شاه و داراب ،آثار دیوارهای ضخیم وکهن کاخ داریوش باقی مانده است. سر مجسمه سنگی در تپه مصلّی ثابت می‌نماید که در روی این تپه،قلعه‌ای از دوران اشکانیان بنا گردید و بعلاوه این شهر در زمان ساسانیان و هم چنین دوران اسلامی یکی از مراکز مهم نظامی بشمار می‌رفته است. طول تپه هگمتانه در حدود یك کیلومتر می‌باشد.

کتیبه گنج نامه (جنگ‌نامه)

کتیبه های گنج نامه هخامنشی از دو لوحه سنگی تشکیل می شد که در بدنه کوه الوند به بلندی دو متر قرار گرفته، این گنج نامه به خط میخی (پارس قدیم – عیلامی – بابلی) در سه بند که شامل بیست سطر می شود نقر شده است. متن هر دو کتیبه متعلق به داریوش و خشایارشا میباشد که حکایت از نام و نسب فرمانروایان هخامنشی و پرستش خداوند می کند.

شیر سنگی

شیر سنگی همدان را عده‌ای به دوران ماد و برخی از محققان به دوره هخامنشی منسوب می کنند. این شیر بر روی قاعده سنگی قرار گرفته که طول مجسّمه شیر قریب دومترونیم و عرض آن یك متر ونیم و ارتفاع آن یك متر و بیست و پنج سانتی‌متر می باشد.

گنبد یا مسجد علویان

گنبد علویان از بناهای قرن ششم هجری و دوره سلجوقیان است که گویا در دوران ایلخانان مغول تزیین و مرمت شده، تزیینات داخلی این گنبد از نظر شیوه معماری و گچبری محراب و خطوط کتیبه کوفی و ثلث آن جزء زیباترین بناهای تاریخی ایران بشمار می‌رود. در سردابه این بنای چهار ضلعی چند تن از سادات سرشناس علوی همدان مدفون می‌باشند. دیگر از آثار تاریخی مقبره استر و مردخای می‌باشد که این دختر در زمان حکومت خشایارشا به همسری خشایارشا درآمده و در همدان مدفون می باشد. مقبره استر زیارتگاه یهودیان است.

برج آجری که در شهر همدان بنام برج قربان معروف می‌باشد از ابنیه تاریخی بشمار می‌رود که دارای سردابه و سنگ قبری از عهد صفوی در آن قرار دارد.

مردم همدان

وفولکلور آن

زبان مردم همدان فارسی است ولی مردم دهات پیرامون آن به زبان ترکی تکلّم می‌کنند و همدانی‌های اصیل مانند کاشانیها بیشتر کلمات را با (کسره) تلفظ می‌نمایند.

بعضی از مردم همدان که شاید هم اکثریت آنها را تشکیل می‌دهد مثل خیلی از شهرهای ایران به برخی خرافات اعتقاد دارند، آنها معتقدند که اگر کفش روی کفشی قرار گیرد صاحب این کفش به مسافرت می‌رود و هر گاه آب ناگهان از دست کسی بزمین ریخته شود برای ایشان میهمان می‌آید و العهدة علی الراوی! همدانی‌ها عقید دیگری هم دارند. و آنها می گویند که اگر شخصی مراد و آرزوئی داشته باشد و سنگ ریزه‌ای برداشته و به بغل سنگ شیر بزند اگر سنگ ریزه به سنگ شیر چسبیدو تکان‌نخورد مراد آنها حاصل می‌شود زنان و مخصوصاً دخترهای جوان دم‌بخت برای رسیدن به آرزوهای خود شیر خوردنی برای شیر سنگی نذر می کنند.

شهر همدان دارای خیابان بندی عجیبی است که از این لحاظ به هیچ یك از شهرهای ایران شباهت ندارد. در وسط این شهر یك میدان وسیع ساخته شده که چندین خیابان بزرگ و اصلی به میدان می پیوندند. مشهورترین این خیابانها خیابان بوعلی است که جزء زیباترین خیابانهای شهر محسوب می گردد.

چهره‌های معروف ادبی همدان

شهر همدان در دامان خود شعرا و نویسندگان بسیاری پرورانده که هریك در تاریخ ادبیات غنی سرزمین ما جا و مقام خاصی را بخود اختصاص داده‌اند: سرشناس‌ترین این شاعران و ادیبان عبارتند از: بدیع الزمان همدانی، غبار همدانی و بالاخره غمام همدانی.



آرامگاه بوعلی

آرامگاه ابوعلی سینا، دانشمند، فیلسوف و طبیب معروف عصر سامانیان در شهر همدان قرار دارد و بنای این آرامگاه جزء باشکوهترین و مجلل‌ترین بناهای تاریخی است که با مرور زمان اهمیت و ارزش شیوه معماری آن بیشتر خواهد گردید.

شهر ری

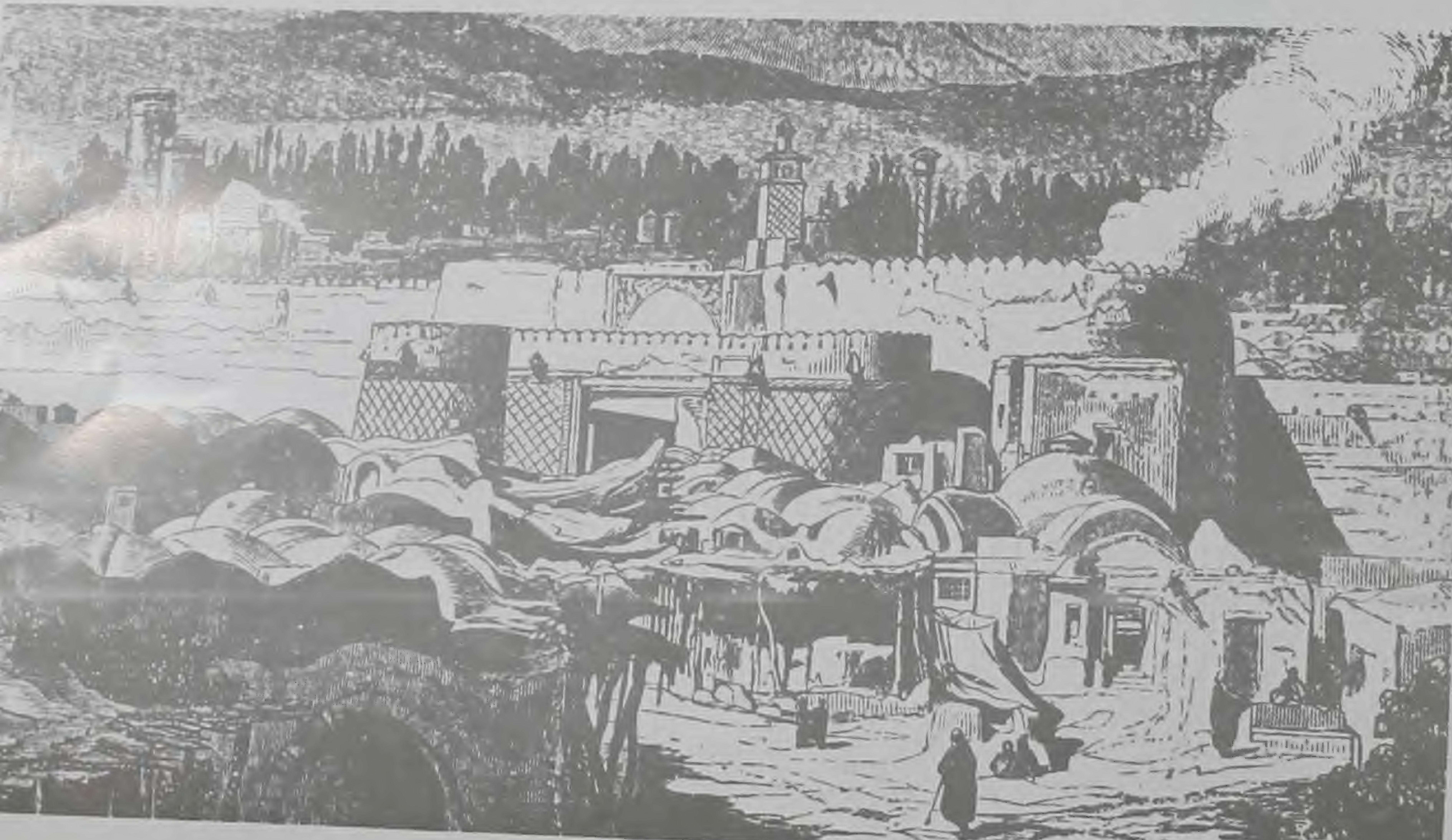
شهر ری از قدیمی‌ترین و باستانی‌ترین شهرهای ایران است و طبق روایات مورخان و جهانگردان ایرانی و خارجی بنای این شهر هنگامی است که اقوام آریائی به ایران آمده‌اند، چنین بنظر می‌رسد که قوم آریائی که به ایران آمد و در دشتها و جلگه‌های سرسبز اقامت اختیار کرد شهر ری را برای قلعه‌سازی برگزید. آریائیها وقتی به دشتی که امروز شهر ری در آن بنا گردیده آمدند. ابتداء یك میدان بزرگ را انتخاب کردند تا یك نفس بدود بی‌آنکه توقف نماید. بعد در میان آن آتش مقدس را برافروختند که بمنزله نگهبان حقیقی این مکان بود. این آتش را نگهبانان مخصوص شب و روز مراقبت می کردند و هرگز نمی گذاشتند خاموش شود.

بهر جهت شهر ری که تدریجاً گسترش و توسعه یافت در جنوب کوه بزرگ و سربرافراشته ری، کوه بی‌بی‌شهربانو واقع بود و مردم آن از مظهر چشمه‌علی و چشمه‌ها و کاریزهای دیگر که دارای آبی سالم بود بهره‌ور می گشتند، شمال شهر ری هوائی سالم‌تر از جنوب شهر داشته و بهمین جهت اختصاص به اقامت ملوك و شاهزادگان و اشراف داشته و مثل اینکه از خصوصیات شهرها یکی هم این بوده که شمال شهرنشین‌ها اشراف و توانگران بوده‌اند و جنوب‌نشین‌ها مردم عادی دست بدهان... و در شمال شهر گویا بخاطر حفظ و حراست از شمال شهرنشین‌ها از روزگار باستان بارو و حصاری عظیم در پیرامون آن احداث کرده و در جنوب خندقی عمیق بوجود آورده بودند.

موضوع جالبی که در اینجا مورد توجه قرار می گیرد این است که قریه تهران که در آن روزها روستای بسیار کوچکی بوده سرشار از زاغه‌ها و سردابها که مرکز حرامیان و راهزنان بوده و بعدها به پایتختی انتخاب گردید و بشکل غول



نقشهٔ شهری باستان بزمان سلجوقیان
علائم
راهها
دروازه‌ها
رودها و نهرها
گورخال
مدینهٔ خارجه یا فصیل یا قلعه
شارع سر
مدینهٔ داخله یا شهرستان
یا المدینه
قلعه
شیعه نشین
سنی
ربض
کوی اصفهانیان (ط)
باب سین
صحرای اردان
شمال
جنوب
مقیاس
کیلومتر
تهیه و ترسیم: دکتر حسین کریمان
مرداد ۱۳۵۰



عظیمی درآمد که دست [illegible] را همه جا دراز کرد و از شمال تا جنوب و مشرق تا مغرب همه را بلعید. [illegible] شهر ری بوده و از حکام آن فرمانبرداری می کرده است.

بهنگام فتح شهر ری بدست اسلام (سیاوخش بن مهران) از اولاد بهرام چوبینه ساسانی، مرزبانی این شهر را بعهده داشت (طبری) مورخ معروف درباره ری می‌نویسد که در سال ۲۲ هجری (نعیم بن مقرن) به کمك (زینبی) سردار سیاوخش که از وی کینه‌ای بدل داشت آنجا را گشود و میان مردم ری و اعراب صلح برقرار گردید و ازاین پس دیانت اسلام درحدود ری رواج یافت.

در سال ۲۵۰ همجری حضرت عبدالعظیم در ری مدفون گردید و ایشان بهنگام توقف در این شهر ناشناخته از خانه بیرون می‌آمد و قبری را که اکنون در جنب مرقد وی واقع و به امامزاده حمزه معروف است زیارت می کرد و می‌فرمود که این مزار یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است و درنتیجه مذهب شیعه در ری نفوذ و گسترش یافت.

مذهب شیعه اثنا عشری در روستای تهران پس از آسیبی که ازمحمود غزنوی دید روزبروز توسعه پیدا کرد چنانچه درقریه طرشت در زمان سلجوقیان مجلس درس و بحث علوم دینی و احادیث و اخبار تشکیل می‌یافت. پس از دوران سلاجقه نیزمذهب تشیّع درری همچنان راه پیشرفت وتوسعه را طی می کرد.

صحبت از سلجوقان است، در اینجا باید اشاره به یك نکته تاریخی کرد و آن اینکه پس از مرگ ملکشاه سلجوقی، ترکان خاتون زن او خواست پسر خود محمود را که هنوز پنج سال بیشتر نداشت جانشین پدر کند، در این وقت برکیارق فرزند دیگر ملکشاه در اصفهان بود، می گویند مریدان حسن صباح و جمعی از فدائیان اسمعیلیه پس ازمرگ محمود برکیارق را که سیزده سال بیشتر نداشت. با اینکه بعدها که به حکومت رسید نسبت به باطنیان (افراد فرقه اسمعیلیه [ملاحده]) راه و روش ملاطفت در پیش گیرد از اصفهان به‌ری‌بردند‌و با حمایت افراد مسلح و فدائیان خویش بر تخت سلطنت نشاندند.

اما درعهد حکومت معاویه حکومت شهر ری و خراسان وبصره تا سال ۵۱ هجری با زیادبن ابیه بود ولی در این سال یزید برای جنگ با خاندان رسالت و



نمای حضرت عبدالعظیم

حضرت امام حسین علیه‌السلام به عبیدالله بن زیاد یکی از سرداران بیرحم خود حکومت ری را بخشید تا در دشمنی و رزم با حضرت و یارانش بیشتر سفاکی و قدرت‌نمائی بخرج دهد.

به روزگار عبدالملک بن مروان اموی، خوارج با دستیاری فرخان مرزبان شهر ری توطئه کردند تا یزیدبن حارث والی ری را از میان بردارند و در جنوب غربی تهران درمحل فیروزآباد میان ایشان نبردی سخت درگرفت و خوارج یزید و همسرش را بقتل رساندند.

بنا به قول شاردن سیاح معروف فرانسوی شهر ری تدریجاً از لحاظ کثرت جمعیت و آبادانی بر زمان‌های پیش سبقت گرفت و درقرن سوم هجری و به روزگار جانشینان مهدی عباسی به اوج شهرت و اعتبار خود رسید و پر جمعیت‌ترین شهر آسیا گردید.

هارون الرشید خلیفه مقتدر عباسی را شهر ری بسیار خوش آمد، او می گفت: دنیا را چهار منزل است، به سه منزل آنها فرود آمدم، یکی دمشق، دیگری (رقّه) و سوم ری. در این اماکن جائی را نیکوتر از ری ندیدم.

در عهد سلطنت دودمان آل بویه، دولت فرزندان بویه به تدریج قوام و دوام یافت و دو شهر بزرگ دنیای آن روزگار یعنی ری و بغداد به پایتختی ایشان درآمد.

شهر ری در عصر و زمان فرمانروائی دیلمیان که مرکز حکومت خود را چنانچه گفته شد در ری قرار داده بودند شاهد ماجراها و حوادث و قضایای بسیار جالب و شنیدنی و مهمی بوده است که در تاریخ و گذشته این شهر باستانی نقش عمده‌ای داشته است.

ولی قبل از اینکه باین قضایای جالب بپردازیم باید ذکری از آرامگاه بی‌بی شهربانو که گفته می‌شود در کوهی بهمین نام در نزدیکی شهر ری قرار دارد بپردازیم.

مسئله بقعه بی‌بی شهربانو

درباره وجود بقعه‌ای بنام بی‌بی شهربانو در شهر ری روایات و حکایات و تحقیقات تاریخی گوناگون و بسیار است و در بسیاری از نوشته‌ها و کتاب‌های



منظره بقعه بی‌بی‌شهربانو



گنبد بقعه بی‌بی‌شهربانو

تحقیقی و منابع قابل اطمینان از صدراسلام تا قرون اخیر وجود بقعه‌ای که در کوهستان شهر ری منسوب به این خاتون بزرگوار می‌باشد محلّ تردید می‌باشد. در این آثار کمتر ذکری درباره این نکته است که بی‌بی شهربانو در شهر ری در گذشته و در آنجا مدفون شده باشد. بلکه همه قراین خلاف آنرا می‌رساند، چنانکه شیخ صدوق که خود در ری می‌زیسته است و عیون اخبار الرضا را برای صاحب عباد وزیر معروف فخرالدوله نوشته در کتاب تصریح کرده که این بانو بهنگام زادن امام درگذشته است. مرحوم علامه قزوینی در یادداشتهائی تحت عنوان «افسانه‌های تاریخی ولی بکلّی بی‌اصل» نوشته است: «مزار شهربانو در حوالی تهران، و حال آنکه وی طبق کتب اخبار و تواریخ خود را بعد از قتل امام حسین علیه‌السلام در آب غرق نمود. «مرحوم محمد تقی مصطفوی باستان‌شناس معروف در این باره می نویسد: روی الواح دیگر که در رواق یا مسجد شمالی حرم بر دیوار نصب گردیده روایاتی از مرحوم سید نعمت‌الله جزایری و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم قمی نقل و ضمن آنها چنین ذکر شده است: پس از واقعه روز عاشورا چون بی‌بی شهربانو نسبت به اعراب بیگانه بود بدستور امام از همراه شدن با سایر اعضای خانوداه یعنی اهل بیت اطهار و عزیمت به شام خودداری نموده و عازم سرزمین ایران که موطن اصلی مشارالیها بود گردید و در ری فوت نمود و در کوهستان مجاور ری دفن گشت که همان بقعه بی‌بی شهربانو باشد».

چگونگی بقعه بی‌بی شهربانو

برفراز صخره بزرگی در دامان کوهسار شمالی ری محاذی امین‌آباد، بقعه محکمی از سنگ و گچ مشتمل بر اطاق‌هائی چند وجود دارد که یکی از اطاق‌ها حرم و زیارتگاه منسوب به بی‌بی شهربانو همسر امام سوم شیعیان حضرت امام حسین علیه‌السلام و دختر یزدگرد سوم شاه نگون‌بخت ساسانی است. اصل بنا از قرن چهارم هجری مربوط به دوران دیلمیان بوده و صندوق منبّت عتیقه روی مرقد در کنار حرم مورخ به سال ۸۸۸ هجری و نام شهربانودخت یزدگرد ساسانی بر روی آن مرقوم رفته است.

دیلمیان و شهر ری

تدبیر سیده ملک خاتون

همانطوریکه قبلاً به ذکر رفت شهر ری در زمان دیلمیان مورد توجه این سلسله از سلاطین ایران قرار گرفت و کانون حکمرانی آنان گردید. از میان فرمانروایان این سلسله به نام‌هائی برمی خوریم که هریك صفحاتی چند بر صفحات تاریخ این شهر قدیمی افزوده‌اند، نام‌هائی چون: فخرالدوله دیلمی – سیده ملك خاتون – رکن الدوله – صاحب بن عباد. عضدالدوله. مؤید الدوله...

فخرالدوله دیلمی علاوه بر آثار عظیمی که در شهر ری از خود بجای گذاشت که مهمترینش گنبد معروف اوست دارای وزیر و دستور با تدبیر و صاحب رأی و با کفایتی چون صاحب بن عباد بود که علاوه بر سیاستمداری مردی دانشمند و متفکر بوده است از صاحب عباد رسالات چندی باقی است و او حوزه و قلمرو پادشاهش را با لیاقت بسیار اداره کرد. اما از اینها مهمتر همسر فخرالدولهٔ سیده ملك خاتون بود (نگارنده کتابی تحت عنوان بانوی دیلمان که شرح احوال همین بانوی خردمند و مدبّر می‌باشد برشته تحریر درآورده که چند سال پیش چاپ گردیده است) سیده ملك خاتون، زنی هوشمند و زیرك و بسیار با تدبیر بوده و مشارالیها همان بانوئی است که پس از مرگ شوهرش کشورش مورد تاخت و تاز وتجاوزسلطان محمودغزنوی قرار گرفت ولی قبل از اینکه سلطان نیرومند و با قدرت غزنوی سپاهیان بیشمارش را به قلمروملك خاتون گسیل دارد، عکس العمل شدیدی از خود نشان داد.

نامه دندان شکن ملك خاتون به سلطان محمود غزنوی

در حالیکه همه سرداران و بزرگان کشور از ترس برخود می لرزیدند و سایه کابوس خطرناکی را میدیدند که بر فراز شهر ری سایه افکنده بود ملك خاتون بی آنکه دل به وحشت و ترس بسپارد طی نامه‌ای موثر و تکان دهنده و منقلب کنند. برای محمود غزنوی چنین یادآور شد: «...تا شوهرم زنده بود بسیار می اندیشیدم که

اگر سلطان چنین پیغام دهد که به قلمرو ری حمله خواهد کرد، چه تدبیری باید کرد: ولی اکنون آسوده خاطرم بدلیل آنکه سلطان محمود پادشاه عاقلی است و می‌داند که نتیجه جنگ را نمی‌توان قبلاً پیش‌بینی کرد، اگر در جنگ با او مغلوب شوم برای او افتخاری نخواهد بود، زیرا بر زن بیوه‌ای بیش غالب نشده است. ولی اگر از من شکست یابد همین افتخار همیشه برای من کافی است که بر سلطانی چون او چیره شده‌ام و نمی‌دانم او این ننگ را کجا خواهد برد که از زن بیوه‌ای شکست خورده است...»

سلطان محمود وقتی این نامه شگفت‌آور و موثر را بخواند که کلماتش همچون تازیانه بر روحش فرود می‌آمد دستور داد آنچه سپاه و لشکر برای تصرف قلمرو ملك خاتون حرکت کرده‌اند فوراً به پایگاههای خود بازگشت نمایند...

ولی سیده ملك خاتون با همه هوش و فراست بوسیله پسرش ابوطالب رستم ملقب به مجدالدوله که نمی‌خواست صلاح‌اندیشی‌ها و راهنمائی‌های مادرش را در کار سیاست و مملکت‌داری بپذیرد دستگیر شده و در قلعه (طبرك) واقع در کوه نزدیك شهر ری زندانی گردید. ملك خاتون پس از آزاد شدن از زندان همچنان بکار حل و فصل و رتق و فتق امور شهر ری و قلمرو دیلمیان سرگرم شد.

سلجوقیان در شهر ری

شهر ری مدتها در زیر نفوذ و حکمرانی چند تن از سلاطین سلجوقی و از جمله طغرل و آلب‌ارسلان و برکیارق بود و این فرمانروایان هر یك در دوران حکومت خویش آثاری در شهر ری از خود باقی گذاشتند.

در همین عهد و زمان تابوت طغرل را جهت دفن از تجریش به شهر ری آورده و در آنجا به خاك سپردند و گنبدی مجلل با چندین وسایل زینتی برای وی پی‌افکندند که برج طغرل در آنجا قسمتی از بقایای آن است.

پس از طغرل آلب‌ارسلان که از هوش و تدبیر وزیر مشهورش خواجه

نظام‌الملک بهره‌مند بود [illegible] ری، اصفهان را مرکز حکومت خود قرار داد.
ملکشاه بسال ۵۸۵ هج[illegible] [illegible]رگذشت و پس از سلطان محمود پسر دیگرش بر کیارق
در ری بر اریکه قدرت [illegible].

در این عصر [illegible] مدارس عظیم متعدّد برای شیعیان در ری طرح افکنده شد، همچون مدرسه [illegible] زاهد ابوالفتوح که به عهد ملکشاه سلجوقی ساخته و پرداخته گردید. مدرسه شمس‌الاسلام و مدرسه شیخ حیدر مکّی که در دوره سلطان محمد بنا گردید و هم چنین مدرسه امام رشید رازی که آن نیز در زمان سلطان محمد تأسیس شد و گویند شهر ری چنان مرجعیّتی یافت که به روزگار ملکشاه و بر کیارق چهار صد مرد فقیه و متعلّم و متکلّم از همه نقاط در آنجا درس شریعت و طریقت می‌آموختند و جایگاه درس علوم و نماز جماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقها بود.

بهر تقدیر شهر ری قبل از تهران آبادترین شهر ایران بود ولی در عصر مغول بر اثر حملات خردکننده این قوم وحشی رو به ویرانی گذاشت و از مرکزیّت و عظمت و شکوه دیرین چیزی جز مقداری ویرانه و اتلال و سنگ‌نوشته و بقعه و برج و آرامگاه بر جای نماند.

خصوصیات روحی مردم ری

درباره اخلاق و روحیات و منش و رفتار و صفات مردم شهر ری نویسندگان و سیاحان اظهار نظرهای مختلفی کرده‌اند.

اصطخری در کتاب (المسالک و الممالک) خود، این مردم را افرادی با مروت و جوانمرد و منصف دانسته و آنها را اهل تجربه و نبوغ و دها دانسته است.

مردم شهر ری را رازی نیز گفته‌اند چنانچه مقدسی در کتاب خود مینویسد، چون کسی را به شهری منسوب سازند در آن نسبت حرف را با یا جمع شود و این نشانهٔ آن است که صاحبان آن داهی و زیرک بوده‌اند چون رازی، سجزی.

ابن احمد رازی نیز عجایب نامه خود مردم ری را اهل سخاوت دانسته است.

ولی در این میان ابودلف مردم ری را به پلیدی و غفلت و نیز به ذکاء نسبت داده و آنان را در ریختن خون جسور دانسته است. (معلوم نیست که مردم ری به ابودلف چه هیزم تری فروخته بودند که اینطور اظهار نظر کرده است) ابن فقیه در کتاب (البلدان) و یاقوت حموی درباره همدان، مردم این دو شهر را به گستاخی و بی پروائی منسوب گردانیده اند.

بنا به قول فردوسی خسرو پرویز مردم ری قدیم را دور و ومتلون المزاج دانسته و درمقام ملامت بهرام چوبینه بوی چنین خطاب کرده است:

«اگر پادشاهی زتخم کیان — بخواهد شدن تو کی زین میان.»

«همه را زیان ازنبه خود که اند — دورویند وازمردمی بر چه اند.»

زبان مردم ری

ری بروزگار باستان جزء سرزمین ماد بوده است از این رو زبان باستانی مردم آن نیز همان زبان مادی بود و چون پیش از تشکیل دولت ماد آشوریان بر آن حدود تسلط داشته اند ناگزیر زبان آشوری نیز در آن نواحی نفوذ یافته بود.

آثار و بناهای کهن شهر ری

آتشکده شهر ری

آتشکده شهر ری که در نزدیکی تپه میل واقع است در زمان‌های خیلی قدیم ساخته شده و می گویند این آتشکده را فریدون ساخت. علاوه بر این آتشکده که در سمت راست راه ری به ورامین بچشم می‌خورد دارای اهمیت خاصی میباشد. موضوع قابل توجهی که در این جاجلب توجه می کند این است که در نزدیك این آتشکده بیمارستان باستانی ری قرار گرفته بود که پزشك عالیقدر محمد زکریای رازی مدتّی ریاست آنرا بعهده داشت است.

اما درباره چگونگی و شکل ظاهری آتشکده فوق باید گفت که آتشدان در وسط معبد آتشکده قرار داشت و پیوسته آتش در آن میسوخته و شعله به اطراف پراکنده می‌ساخته است. آتشکده شهر ری را اسکندر مقدونی ویران کرد همچون آتشکده‌های دیگر که بوسیله این سردار جهانگشا منهدم گردید در این خصوص نظامی شاعر ایران در شرفنامه خود اشعاری ساخته که قسمتی از آن چنین است:

به گیلان درآمد به کردار بر — بدانسان که در بیشه آیدهژیر
هرآتشگهی کامد آنجا بدست — چو یخ سرکردش برآتش پرست
چو بشکست بر، هیربد پشت را — برانداخت آئین زردشت را
زگیلان برون شد درآمد به ری — به افکندن دشمن افکند پی

اسکندر در تعقیب داریوش چند روزی را در شهر ری بماند و وقتی قشون خود را استراحت داد بعد از این شهر با سپاهیانش عزیمت کرد.

قلعه طبرك

حصار و یا قلعه طبرك برفراز کوه طبرك که اکنون به آن کوه نقاره خانه گویند قرار داشته و در دامن این کوه، کهن دژقدیم ری قرار داشته است و این کهن دژرا بمناسبت کوه و قلعه طبرك حصار طبرك می گفتند.

مسجد جامع ری و حصار طبرك بهم نزدیك بوده‌اند و در منابع مختلف محل تقریبی مسجد و جای حقیقی حصار طبرك را در پهنه ری باستان مشخص کرده‌اند. از حوادث تاریخی که در طبرك روی داد به قراریکه قبلاً نیز آمد، مجدالدوله دیلمی مادرش ملك‌خاتون را در این قلعه زندانی ساخت که مادر با زیرکی و تمهیدات شگفت‌آور، خود را از این قلعه نجات داده به کاخ خویش بازگردید. قلعه طبرك را سلطان طغرل بن ارسلان داودبن سلجوق در سال ۵۸۸ هجری ویران کرد.

گنبد مرداویج زیار گیلی

در شمال روستای امین‌آباد شهر ری و در یك کیلومتری جنوب شرقی بقعه بی‌بی شهربانو و حدود یك کیلومتری مشرق کوه نقاره‌خانه تپه‌ای قرار دارد که به نام (تپه گبری) معروف می‌باشد.

بر فراز این تپه شالوده برج سنگی و گچی بزرگی از عهد دیلمیان باقی مانده که علیرغم کهنگی و بهم‌ریختگی معرف عظمت روزگار آبادی خویش بوده است. در این برج به احتمال نزدیك به یقین مزار مرداویج زیار گیلی از سرداران و فرمانروایان معروف آل زیار (دیلمی) می‌باشد.

گنبد فخرالدوله و برج طغرل

اگر چه از گنبد فخرالدوله سلطان دیلمیان در شهر ری دیگر اثری نیست لکن در منابع و کتب مختلف نشانی‌های جالبی از این گنبد بچشم می‌خورد، که با توجه باین منابع محل تقریبی گنبد را میتوان بدست آورد.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان و رویان مینویسد «شهر ری در آن تاریخ مقابل گنبد سلطان فخرالدوله بوده که این موضع را (دزرشکان) می گفتند.

گنبد عظیم فخرالدوله بنا به اشاراتی که در کتب تاریخی ذکر شده باید در فاصله پیش‌آمدگی کوه بزرگ ری و تپه نقاره‌خانه در شمال غربی بناهای مهدی عباسی و دور از مسجد جامع ری واقع بوده باشد.

گنبد و برج فخرالدوله از سنگ‌ساخته شده بود و در قسمت فوقانی آن کتیبه‌ای داشته است.



برج طغرل

بی‌بی زبیده (شهر ری)

به فاصله ۴ کیلومتری تهران کنار جاده شهر ری در اراضی حاجی آباد و حسین آباد (به مناسبت نام میرزا محمّد حسین فراهانی دبیرالملك که در سال ۱۲۷۴ قمری اراضی آنجا با سه رشته قنات به او سپرده شده بود) بقعهٔ بی‌بی زبیده برفراز تپه یا صفهٔ کوچکی از خاك بنا گردیده است. آنچه ضمن بررسی بنا و دقت در وضع داخل و خارج و بام آن می‌توان اظهار نظر نمود این است که بنای اصلی شامل حرم کنونی در حدود قرن نهم هجری ساخته شد در اوایل عهد قاجاریّه سرداب شرقی غربی فعلی با دهلیز ورودی و اطاق مجاور آن در شمال تپه تعبیه گشته بالای آن رواق و ایوان را ساخته‌اند و بعداً در سه طرف دیگر حرم ایوانهائی ساده الحاق نمود که بقعه را بصورت کنونی در آوردهٔ‌اند.

داخل دهلیز ورودی سرداب نقاشی و آئینه کاری مختصری بوده راهرو باریك کوتاهی آن را به سرداب متصّل می‌نماید بر دیوار جنوبی سرداب محلی جهت زیارت و افروختن شمع با نصب پنجرهٔ چوبی تعبیه نموده‌اند و زوارّی که می‌خواهند از نزدیکتر عرض دعا و نیاز کنند بدانجا می‌روند. داخل حرم نیز به نقاشی و مقرنس کاری عهد قاجار مزین گردیده ضریح چوبی جعفری دارد و به نظر می‌رسد که مربوط به زمان فتحعلی‌شاه قاجار باشد درمیان آن قرار گرفته است از رواق به حرم بوسیله در خاتم بزرگی به عرض ۱/۵۰ متر ارتفاع ۲/۵۰ متر داخل میشود که طبق نوشته‌های نستعلیق روی آن «بفرمایش جناب جلالت انتساب میرزا محمّد صادق قائم مقام وبه همّت استادان کربلائی حسن و آقا محمّد کریم درماه شعبان ۱۲۷۱ قمری «پنج سال پیش از آباد شدن حسین آباد» اتمام یافته. کتیبه‌های روی در را میرزا محمدحسین شیرازی نوشته و اطراف در ابیاتی از مرثیه‌های محتشم کاشانی مرقوم رفته است. بر دیوار رواق، لوحهٔ مفصّلی به خط نستعلیق خوش توسطّ عبدالحسین زرّین قلم بتاریخ ربیع‌الاول ۱۲۸۴ قمری بدستور میرزا نصرالله گرگانی سررشته دار مستوفی الممالك نوشته و نصب شده است که شرح مسافرت بی‌بی شهربانو و دخترش زبیده خاتون را از کربلا و آنچه بر سراین مادر و دختر رفته است تا آنجا که قاسم ثانی فرزند حضرت قاسم بن الحسن از



منظره بقعه بی‌بی‌زبیده

زبیده خاتون بدنیا می‌آید و پس از چند سال بدست کسان حجاج بن یوسف در قلعهٔ شمیران مقتول کشته و جسدش را در کنار سر مبارک پدرش دفن نمودند. لوحهٔ مزبور بسیار مفصّل بوده نتیجهٔ تحقیقات مرحوم ملا آقای فاضل دربندی از معتبرین روایات و احادیث قابل توجه است و نقل تمام آن باعث تفصیل کلام خواهد بود. تنها یك مطلب قابل اهمیت را نمی‌توان نا گفته گذاشت و آن نام «ملکشاه غازی» است که در این لوحه پسریزدگرد شهریار برادر شهربانو (بی بی شهربانو) معرفی گردیده است شاید از این اسم برای اهل تحقیق و صاحبان فرصت مفتاح خوبی جهت کشف مطالب و قضایای مذهبی و تاریخی بدست بیاید.

داستان مرگ فخرالدوله و مزار او

درباره مرگ فخرالدوله نوشته‌اند که وی در ماه شعبان سال ۳۸۷هجری قمری درقلعه طبرك که تازه آنرا تعمیر کرده بود کباب گوشت گاو و انگور خورد و درد معده بر وی مستولی شده و درهمان روز دارفانی را وداع گفت. دراین هنگام کلید خزاین در شهر نزد فرزندش ابوطالب رستم (مجدالدوله) بود و از کثرت بلوا و آشوب دیلمیان رفتن به شهر ممکن نمی‌شد بناچار جسد فخرالدوله مدتها برزمین بماند تا اینکه بدستور ملك خاتون همسرش لشکریان جنازه‌فخرالدوله را به ریسمانها بسته و از پله قلعه طبرك به پائین سرازیر کردند و آنگاه در محل گنبد عظیم وی،او را بخاك سپردند. بقراریکه مورخان نوشته‌اند در روز مرگ فخرالدوله، وی از جواهر و شمش و آلات مرصع و زرین و جامه‌های فاخر مقادیر زیادی درکاخ خود داشته که بهای آنها را به ده میلیون درهم تخمین زده‌اند.

برج طغرل

برج طغرل که هم اکنون نیز بخلاف گنبد و برج فخرالدوله در شهر ری باقی مانده است از سنگ ساخته شده که کتیبه‌ای دارد که بر روی آن بخط کوفی نوشته شده است. البته باید درنظر داشت که نیمی از این برج ویران گردیده ولی تا حدود سال ۱۳۰۹ هجری تمامی آن بر سرپا بوده است. طبق نوشته (دکتر فوریه)



طبیب مخصوص ناصرالدینشاه قسمتی از بقایای برج طغرل را مردم آن پیرامون بدست خود ویران ساخته و با مصالح آن آسیا ساخته اند.

بطوریکه در کتاب جهان نمای (مسیوژان) که در آغاز صدارت میرزا نقی خان امیرکبیر به ایران آمده بود درباره برج طغرل آمده است که: «از آثار قدیم شهر ری آن چیزی که حالا باقی مانده است دو برج بسیار مرتفع است که نصف بیشتر از آنها ویران گشته و آن نیم باقی مانده بسیار مرتفع میباشد که از آجر ساخته شده، یکی بر سر راه حضرت عبدالعظیم است، قدری از راه دور از راهی که از طهران به شاهزاده عبدالعظیم میروند در آنجا واقع است و دیگری در دامن کوهی که نزدیك به همان است و به دخمه طغرل و به نقاره خانه ری مشهور میباشد.

کوه سرسره

کوه سرسره که نزدیك چشمه علی شهر ری قرار دارد در عهد فتحعلیشاه قاجار بنا گردیده و این اثر تاریخی شامل یك کوه شیب دار و تخته سنگ بزرگ حجاری شده و منقوش میباشد. این سنگ حجاری شده را در سینه کوه بوجود آورده اند که بر روی آن تصویر فتحعلیشاه قاجار و فرزندانش نقش گردیده است. از این تصویر در کتابهای تاریخی عهد قاجار بشکل های گوناگون بچاپ رسیده است. در اینجا آثار کهن شهر ری بپایان میرسد و نکته قابل ذکر این است که برای نوشتن این قسمت از شرح احوال شهر قدیم ری از کتاب های مرحوم محمد تقی مصطفوی باستان شناس معروف و آقای دکتر حسین کریمان استفاده شده است).

چهره های سرشناس علمی وادبی معروف شهر

از آنجائیکه شهر ری مرکز و کانون علمی و ادبی بزرگی بوده و صدها معلم و مدرس در علوم مختلف در مراکز درس آنجا به تعلیم و تربیت مشغول بوده اند لذا چندین چهره علمی و ادبی و فلسفی که در عصر و زمان خود معروفیت و مرجعیّت ویژه ای داشته اند در این منطقه درخشیدند که ازمیان آنها شیخ صدوق که در عصر

و زمان دیلمیان می‌زیسته، و کتابهای مختلفی از وی باقی است و همچنین ابوالفتوح رازی از آن جمله مردان معروف و جاویدان بوده‌اند. که متعلق به شهر ری می‌باشند. محمد زکریای رازی نیز از جمله فیلسوفان و پزشکان عالیقدر ری بوده که درزادگاهش شهر ری مدتها ریاست یکی از مراکز علمی شهر ری را بعهده داشته است.

تبریز

از شهرهای قدیمی و کهن ایران شهر تبریز است، تبریز که سالیان دراز مرکز حکومت آذربایجان بود از جمله معدود شهرهائی است که به دفعات مورد تجاوز کشورهای نیرومند عثمانی و روسیه تزاری و تعدیات و وحشیگریهای اقوام دیگر قرار گرفت و حوادث و مصائب و سختی‌های بزرگی را پشت سرنهاد.

اما تاریخچه و وجه تسمیه تبریز. بنای اوّلیه شهر تبریز را بعضی ازمحققان به خسرو پادشاه ارمنستان نسبت می‌دهند که معاصر با اردوان چهارم شاه اشکانی بود. خسرو نیز از سلسله اشکانیان محسوب و از دوستان اردوان بشمار میرفته است. وقتیکه اردشیر ساسانی اردوان را در جنگی سرنوشت‌ساز بقتل رساند، خسرو به خوانخواهی اردوان با اردشیر درگیر رزم شد و پس از ده سال پیکار اردشیربه سرحدّ هندوستان فرار کرد و خسرو در بازگشت خود در ایالت (آترو پاتین) یعنی آذربایجان شهری بنا نمود بنام (داوریژ) که در زبان ارمنی انتقام است، این واژه بعدها بر اثر کثرت استعمال به تاوریژ و آنگاه بصورت تاوریژ درآمد. چندی نگذشت که تاوریژدر زبان عامیانه به (توریز) مبدل گردید که همان تبریز میباشد. حمدالله مستوفی مورخ ایرانی تبریز را قبة‌الاسلام و از بناهای زبیده خاتون زن هارون‌الرشید دانسته که در سال ۱۷۵ هجری بنا نموده و در عهد متوکل عباسی بسال ۲۵۰ هجری بر اثر زلزله ویران گشته و بوسیله نامبرده تجدید ساختمان گردید.

روایت دیگری نیز که صورت افسانه داردودرباره وجه تسمیه تبریز نوشته شده چنین است که وقتی زبیده خاتون بیمار گردیدوتب سختی گریبانش را گرفت بطوریکه پزشکان از معالجه‌اش درماندند تا اینکه زبیده را درناحیه‌ای که امروز تبریز نام گرفته بستری می کنند. شبی که زبیده در آنجا توقف کرد حالش بهبود یافت و فردای آن شب تب بکلی قطع گردید، هارون الرشید که چنین دید آن

محل را که منطقه محدود و کوچکی بز[illegible] نام نهاد، از آن پس هر کس که گرفتار تب شدیدی می‌شد به تبریز می‌رفت تا تبش ریخته شود. تبریز در عصر ساسانیان که بعضی از شاهان این سلسله گرفتار حمله (هیت) ها و یا (هیاطله) می گردیدند و یا با خاقان چین در جنگ و ستیز وارد می‌شدند این شهر را پایگاه سپاهیان خود قرار داده و از آنجا بسوی دشمنان حمله می آوردند.

اما عصر درخشندگی و ترقی تبریز هنگام حکمرانی ایلخانان مغول خاصه در زمان فرمانروائی آباقاخان و پس از او در زمان حکومت غازان خان بود. آباقاخان اولین فرمانروای مغولی است که مقر حکومت خود را به تبریز انتقال داد و پس از او غازان خان که نام خود را محمود گذاشته و به کیش اسلام درآمد، در دوران فرمانروائی غازان خان تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان به پیشرفت‌های بزرگی دست یافته و این ایلخان که قوانین و مقرراتی برای اداره کشور وضع کرده بود شهرت و نیك نامی فوق العاده یافت. بیشتر ترقیات و پیروزیهای غازان خان مرهون حسن تدبیر و مساعی و دانش خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی بود که یك ایرانی دانشمند بشمار میرفت. بعد از غازان خان سلطان ابوسعید بهادرخان بر تخت قدرت نشست و او به نظام و فرهنگ ایرانی گرایش پیدا کرده مثل پیشینیانش دیانت اسلام را پذیرفت. ابوسعید بهادرخان هنگامیکه دوازده سال بیشتر نداشت با حمایت یکی از سرداران شجاع ایرانی امیر چوپان در تبریز برتخت سلطنت نشست و او وزارت و انجام کارهای کشوری خود را در دست خواجه رشیدالدین فضل الله و ایرانی دیگری که اهل تبریز بود بنام تاج الدین علیشاه گذاشت.

اما واقعه‌ای که حکمرانی بهادرخان را ننگین ساخت و سایه شومی بر روی آن گسترد کشتن خواجه رشیدالدین بود که به اغوا و سعایت علیشاه صورت گرفت. ابوسعید ابتداء عزالدین ابراهیم فرزند خواجه را که فقط شانزده سال داشت پیش چشم پدر کشت و آنگاه شخص خواجه آن ایرانی خدمتگزار را که ۷۳ داشت در نزدیکی تبریز با شمشیر به دو نیم کرد. و این فاجعه در سال ۷۱۸ هجری اتفاق افتاد. بعد از مرگ خواجه وزارت به رقیب او تاج الدین علیشاه رسید که مردی عامی و عاری از فضل و مملکت داری بود و این شخص تنها کاری که در شهر تبریز کرد ساختن ارگی بنام (ارگ علیشاه) است. ابوسعید بعدها دلباخته بغداد خاتون



بقایای قصر زبیده تبریز



دروازه شهر تبریز

دختر امیر چوپان که یکی از سرداران شجاع ایران بود گردید و ازدواج با وی را از پدرش خواستار شد ولی امیر چوپان بغداد خاتون و شوهرش را از تبریز دور گردانید و ابوسعید که چنین بدید دستور کشتن امیر چوپان را نیز صادر کرده این ایرانی دلیر را بقتل رسانیدند. از چهره‌های درخشان دیگری که در تبریز حکمرانی نمود (اوزون حسن) از طایفه آق‌قویونلوها بود، او که مردی شجاع و شکست‌ناپذیر بود حدود و قلمرو متصرفاتش را تا آنسوی دریاهای مغرب و قفقاز و ترکستان گسترش داد. در عهد صفویه دولت عثمانی چندین بار بشهرهای ایران و از جمله آذربایجان و تبریز مرکز آن هجوم آورده ضایعات و تلفات و ویرانیهای بسیار وارد آورد ولی شاه اسمعیل و شاه عباس بوسیله سپهسالاران دلیر و کارآزموده خود سپاهیان عثمانی را که تا همدان پیش آمده بودند درهم شکستندوعثمانیها را از تبریز و دیگر شهرهای ایران بیرون راندند.

در دوران قاجاریه بیش از هر عصر و زمانی تبریز مورد توجه گرفت و پادشاهان قاجارها قبل از اینکه در تهران بر تخت سلطنت بنشینند در تبریز بعنوان ولیعهد و یا نایب‌السلطنه اقامت می گزیدند.

از شاهزادگانی که در این زمان سالها در تبریز ماند و از خود آثار با ارزشی باقی گذاشت عباس میرزا فرزند فتحعلیشاه بود او از این شهر عده‌ای محصل برای کسب معلومات و دانش جدید به اروپا (انگلستان) فرستاده و اولین چاپخانه را هم در همین شهر بوجود آورد که بوسیله میرزا صالح شیرازی اداره می گردید. عباس‌میرزا علاوه بر اینها چندین کاخ و ساختمان از جمله عمارت استانداری قدیم و (شاه گلی) را در تبریز برپا ساخت.

عباس میرزا که مدت یازده سال در گیر جنگ‌ونبردباسپاهیان روسیه تزاری بود تبریز را کانون فعالیت‌های جنگی و سوق‌الجیشی خود نمود. و از این شهر سپاه و لشگر و مهمات و ساز و برگ جنگی فراهم می‌آورد و هم در این شهر بود که وی بوسیله دوتن از وزرای کاردان و زیرک و با کفایتش همچون میرزا بزرگ پدرمیرزا ابوالقاسم قائم مقام و خود میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی امورآذربایجان را اداره می‌نمود و در دستگاه این دومرد بزرگ بود که میرزا تقی خان امیرکبیر تربیت یافته وخود را برای خدمتی سترگ وعظیم آماده گردانید.

نقش تبریز در انقلاب مشروطه

در خصوص نقش تبریز در انقلاب مشروطه باید ابتداء اشاره به توقف محمدعلی میرزا در تبریز کرد. همانطوریکه قبلاً گفته شد قاجاریه از لحاظ اهمیت سیاسی تبریز را ولیعهدنشین کرده بودند ولی این سیاست در زمان حکومت مظفرالدین شاه نتیجه شومی ببارآورد، چه روسها می کوشیدند که در افکار ولیعهد نفوذ نمایند. محمدعلی میرزا تحت تأثیر لیاخوف صاحب منصب قزاق قرار گرفت ولی محمدعلی میرزا در تبریز کاری از پیش نبرد پس لیاخوف برای انجام مقاصد شیطانی خود تهران را انتخاب کرده و همانطوریکه میدانیم مجلس شورایملی را به توپ بست.

روسها که از صدور فرمان مشروطه ناراضی بودند و میخواستند به وسیله محمدعلی میرزا اساس آنرا بر هم زنند، در سال ۱۹۰۹میلادی نیرو به تبریز وارد کردند، آنها ابتداء گفتند که در کارهای داخلی دخالتی نداریم ولی بعداً گفتند ما در ایران حقوق تاریخی داریم و بهمین جهت بکمک مستبدین و طرفداران حکومت خودکامه مرکزی شتافته در تبریز خونریزیها براه انداختند.

در روز عاشورای سال ۱۳۳۰هجری قمری روسها ثقة‌الاسلام و عده‌ای دیگر از آزادیخواهان را بدار آویختند. بعضی از مردم بدنبال کشتار روزها از ترس خانه‌ها را رها کرده به مناطق دیگر پناه بردند.

کشمکش طرفداران مشروطه و آزادیخواهان مدتها به طول انجامید و در این گیرو دار دو قهرمان و دو چهره دلاور وارد عرصه پیکار شده از خود رشادتها بروز دادند، این دو نفر ستارخان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی) بودند که در خیابانها و کوچه‌های تبریز علیرغم عده کم سنگربندی کرده و با دشمنان مشروطه و روسها بجنگهای سخت و خونین دست یازیدند. بالاخره پس از رزم‌های طولانی که در گیر و دار آن عده زیادی از دو طرف کشته شدند مشروطه خواهان بر مستبدین چیره شدند و ستارخان به تهران احضار گردید که آنجا هم ناگزیر به کشمکش شده و پس از پایمردیها بقتل می رسد.

حالا بپردازیم بشرح حال سران انقلاب تبریز:

حاج میرزا آقا، که روحانی‌زاده خوش اخلاق و نماینده برگزیده اصناف بود.

ابراهیم آقا قفقازی که درقارص متولد گردیده وبعداً به استانبول رفت.

امیر حشمت نیساری که در دفاع ازمجلس شکست خورد ولی درجنگ با روسها دلاوریها ازخود نشان داد.

اسد آقا فشنگ چی که تیرانداز ماهری بود، او درجنگ با روسها درتبریز تیر به چشمش اصابت کرد وبعدها به جنگ سمیتقو شتافته در پیکار با وی کشته شد.

میرزا اسمعیل نوبری که مردی با هوش و سریع الانتقال بود و در قتل شجاع‌نظام مستبد دست داشت.

میرزا حاجی آقا رضازاده شفق که صراف‌زاده‌ای بود و زندگی مرفهی داشت ولی خود را بخطر انداخت. او روزنامه شفق را نوشت و (باسکرویل) معلم آمریکائی را مسحور گفتار خود نمود بطوریکه شخص مزبور بکمك آزادیخواهان شتافته درجنگ به هلاکت رسید.

حاج میرزا حسن رشدیه که بانی مدرسه‌ای بسبك جدید درایران بود.

ستارخان وباقرخان که نیازی به شرح احوال آنها نیست.

میرزا علی ثقة‌الاسلام که ازعلما و شهدای شهیرمشروطه بود ودرنظم ونثر دست داشت اوصاحب کتاب مرآت الکتاب بود.

کربلائی علی مسیو که ازبازرگانان آشنا بزبان فرانسه بود بهمین جهت به علی مسیو معروف بود او کارخانه چینی‌سازی داشت.

اومردی فولادین وبا عزم واراده وشکست‌ناپذیر بود.

حیدرخان عمواوغلی. او در آلکساندر پل در خانواده مسلمانی بدنیا آمد و وارد کارخانه برق شده در جنبش مشروطه سهم مهمی داشت، وی متخصص

ساختن انواع بمب‌ها برای مبارزه و جنگ با مستبدین بود.

حاج میرزا آقا فرشی که تاجر و نماینده دوره اول مجلس بود و مسلک اعتدالی داشت.

حاج مهدی کوزه کنانی، او نیز تاجر و بازرگان بود و بسیار متدین و با تقوی بود.

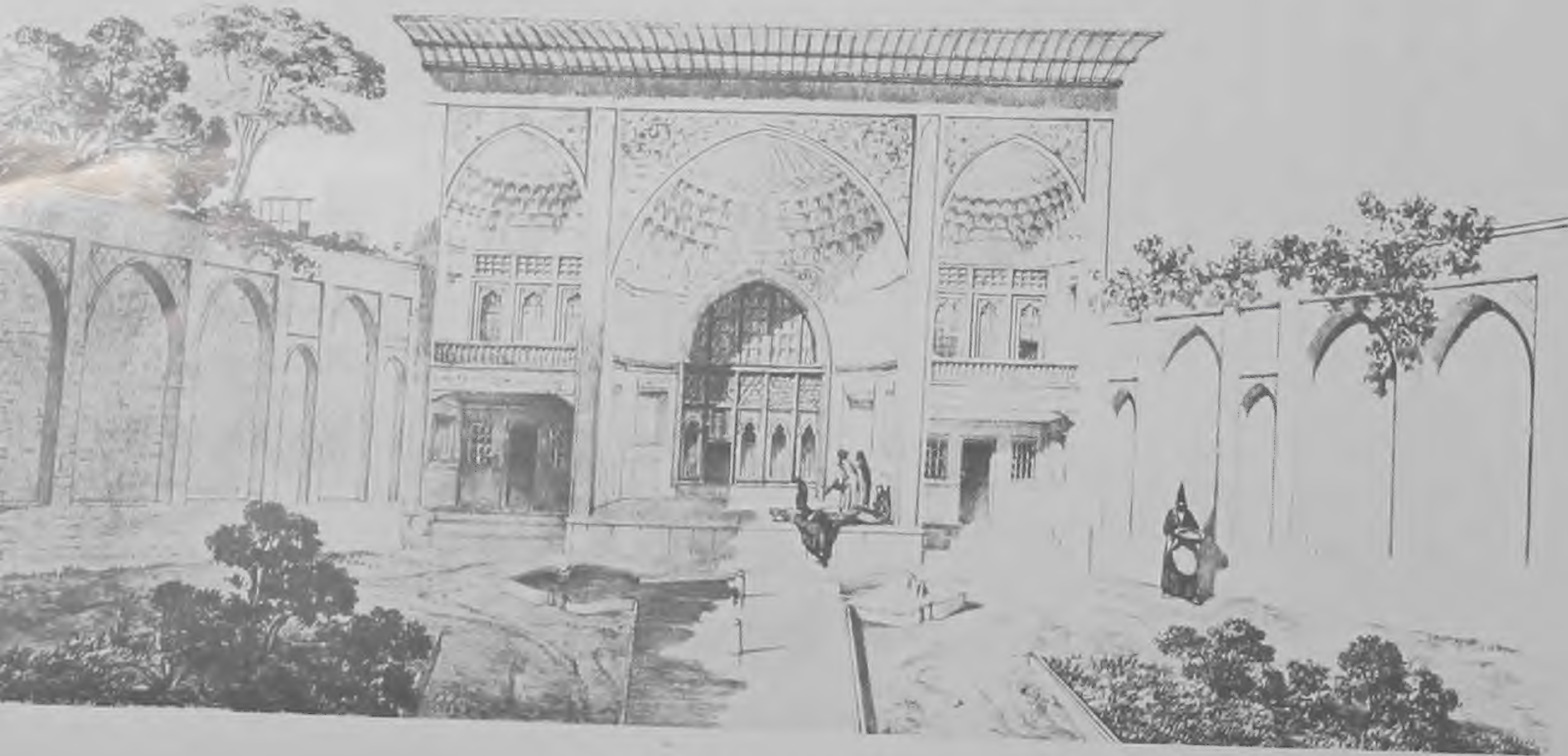
اهل تبریز اگر به حرفش گوش نمی‌دادند کلاه پوستی بلند خود را بر زمین میکوبید و با حالت تأثر فریاد می کشید و نظر خود را پیش میبرد و هر وقت با کلاه کهنه وارد می‌شد همه میدانستند که او می‌خواهد از این سلاح بهره برگیرد.

میرزا محمد علی خان تربیت نیز که کتابفروشی در تبریز داشت از مشروطه طلبان معروف تبریز بود.

اسمعیل امیرخیزی فرزند محمد تقی تاجر معروف بود و از دوستان نزدیک ستارخان محسوب می‌شد و در جنگ خیابانی با روس‌ها و سپاهیان استبداد از خود شهامت و بزرگواریها نشان داد.

قیام شیخ محمد خیابانی

از قیام‌های معروف تبریز یکی هم قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی روحانی معروف تبریز است. این مرد روحانی با تقوی و مبارز، مردی وطن‌دوست بود و رهبری حزب دموکرات را بعهده داشت. قیام شیخ محمد در تبریز دارای دو هدف بود اول تأمین آینده — دوم اجرای کامل قانون اساسی. این قیام در سال ۱۲۹۹ آغاز گردید و در واقع شیخ محمد که در مجلس شورایملی هم نماینده بود از مخالفان پر و پا قرص قرارداد ۱۹۱۹ میلادی بود که تشکیل پلیس جنوب را بوسیله انگلیس‌ها تجویز کرده و آنها را در بیشتر زمینه‌های اقتصادی در ایران صاحب نفوذ مینمود. قیام خیابانی پس از آنکه حاج مخبرالسلطنه به استانداری آذربایجان رسید سرکوب گردید. شیخ محمد را پس از سرکوبی قیام وی در تبریز بدار آویختند.



خانه حسین‌خان تبریز



مسجد کبود

آثار و بناهای کهن و تاریخی تبریز

در شهر تبریز از دیر باز فرمانروایان، سرداران، شاهزادگان، و بزرگان و وزیران در اعصار مختلف آثار و بناهای مختلفی ایجاد کردند. این بناها از زمان ایلخانان مغول شروع شد و در عهد قاجاریه ابعاد گسترده‌ای یافت.

مهمترین این بناها و آثار اینها هستند: ارگ علیشاه که بنا کننده آن تاج‌الدین علیشاه وزیر ابوسعید بهادرخان بود، دیگر مسجد جامع که در عصر صفویه ساخته شد. هم چنین مسجد کبود مربوط به قرن نهم هجری، مقبره عون‌بن علی، بنای سید حمزه‌بن موسی الکاظم که متعلق به اواخر دوران مغول میباشد. باغ گلستان و عمارت شهرداری نیز از بناها و محل‌های قدیمی تبریز بشمار می‌رود که



شاه‌گلی تبریز



هم اکنون نیز وجود [illegible] و تفرجگاه شاه گلی که از بناهای عباس میرزا فرزند [illegible] های کهن تبریز بشمار است که در اینجا باید گفت متأسفانه [illegible] و طالار زیبای آنرا چندین سال پیش تخریب و ویران ساختند.

زیارتگاههای تبریز

زیارتگاههای تبریز که اکثراً از بناهای قدیمی و کهنه بشمار می‌روند عبارتند از: امامزاده جمال، امامزاده ذال یا دال، علی‌بن زید، امامزاده سید حمزه، امامزاده صاحب‌الامر، امامزاده شاه حسین ولی، مقبره محمد سیاه پوش، مسجد قره داش.

مساجد این شهر

مسجد ظهیریه، مسجد تاج‌الدین علیشاه، مسجد جهانشاه، مسجد حسن پادشاه، مسجد خزینه، مسجد صادقیه، مسجد کاظمیه. ساختمان‌ها و باغهای تبریز اینها هستند: استخر شاه، باغ شمال، باغ صاحب آباد، باغ صفا، باغ شمس‌العماره، ربع رشیدی و باغ هشت بهشت.

مردان و سیاستمدارانی که در تبریز مصدر خدمات بوده‌اند

در تبریز عهد قاجاریه چندین وزیر و سیاستمدار و پیشکار از خانواده‌های سرشناس ایران مصدر خدماتی بوده‌اند که مهمترین ایشان عبارت بودند از: میرزا بزرگ قائم مقام، میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا بزرگ، میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا حسنعلی گروسی پیشکار روشنفکر و ترقیخواه عهد ناصری و مظفری، قهرمان میرزا امین لشگر. و از شعرای بزرگ و صاحب نام تبریز باید از شمس تبریزی، قطران تبریزی، همام وشهریار یاد کرد.

شیراز

شـیـراز و آب رکـنـی و آن بـاد خـوش نـسـیـم
عـیـبـش مـکـن کـه خـال رخ هـفـت کـشـور اسـت.

وصف و شرح حال شهر شیراز را با اظهار نظری چند از (رابیندرا ناتا گور) شاعر و فیلسوف بزرگ هندوستان و (ولف گان گوته) شاعر و نویسنده معروف آلمان آغاز کنیم. فیلسوف گرانمایه هند که گویا یکی دوبار باین شهر سفر کرده بود باندازه‌ای تحت تأثیر آن قرار گرفت و رؤیاهای دل‌انگیزی از این شهر داشت که شیراز را وطن خود میدانست و گوته در دیوان شرقی خود وقتی از زیبائی‌های الهام بخش آن یاد می کند افتخار می‌نماید که مرید حافظ شاعرغزلسرای آن شهر شده و آرزویش چنین بوده که به شیراز مسافرت بنماید.

سابقه تاریخی شهر

طبق افسانه‌ها و روایت‌های بعضی از تذکره نویسان، شیراز را برادر حجاج بن یوسف ثقفی بنا کرده ولی چنانچه درشاهنامه آمده است (شیراز) که نام فرزند طهمورث دیوبند بوده شهر شیراز را ساخته و نام خود را بر روی آن نهاده است.

روایت نزدیك به حقیقت و قابل قبول آنکه، وقتی هخامنشیان تخت‌جمشید را بر پا می‌ساختند دهات و روستاهای کوچکی در پیرامون این محل وجود داشت که در آنها کارگاههائی مشغول کار بودند، نام یکی از این روستاها شیرازیش نامیدند.

جغرافی نویسان اسلامی بنای شیراز را به قاسم بن ابی‌عقیل نسبت داده‌اند و در زمان خلافت عمر که ایران بدست اعراب فتح گردید سپاهیان تازی استخر را



شهر شیراز در زمان فتحعلیشاه



منظره‌ای از قصر ارگ

به حلقه محاصره ا... و... از تصرف آن، اردوگاه خود را در شیراز از مستقر ساختند.

بهنگام حمله مغولان به ایران، تنها سرزمینی که از فتنه و بلایای خانمانسوز لشگریان مغول در امان ماند منطقه فارس و شهر شیراز کانون آن بود. فرمانروایان این سلسله ایرانی برای حفظ شهر و دیار خود تدبیرها بکار برده و برای حکام و کارگزاران مغول هدایا و تحفه‌های گرانبها فرستادند.

اتابکان فارس مدت ۱۲۰ سال در فارس حکمرانی کردند در توسعه و گسترش و آبادانی و زیبائی شهر شیراز مساعی قابل ملاحظه‌ای بکار بردند و دو نفر از فرمانروایان آنها از جمله اتابك سعدبن زنگی که سعدی در زمان و عصر او میزیسته در پیشرفت شیراز مساعی زیاد بخرج داد و مسجد جامع شیراز را بنا نهاد یکی از فرمانروایان که زن بود و آبش خاتون نام داشت آثار دیگری در شهر از خود بیادگار گذاشت. سلسله آل مظفر که بعد از اتابکان فارس روی کار آمدند شیراز را به پایتختی انتخاب کردند و شاه شجاع یکی از شاهان این سلسله به آبادانی شهر کمك زیادی نمود. شیراز بهنگام حمله تیمور لنگ از ویرانی وقتل و غارت نجات یافت ویکی از شاهان سلسله آل مظفر بنام شاه منصور که جوانی فوق العاده شجاع و متهور و دلاور بود در گیر جنگ با تیمور و سپاهیانش شده کار پایمردی و دلیری را بجائی رسانید که جنگ کنان بقلب سپاه دشمن زده رویاروی تیمور قرار گرفت آنگاه با شمشیر آخته بر فرق تیمور نواخت که کلاه خودش را دونیم کرده وقسمتی ازفرق سرش را شکافت او همینکه خواست شمشیر دیگری بر سر دشمن فرود آورد یکی از سرداران تیمور با شمشیر بر دست او کوفته آنرا از کار انداخت....

از سلسله آل مظفر شاه شجاع و شاه اسحق از دیگران مشهورترند.

شاه عباس در آبادانی و عمران شهر شیراز مساعی زیادی بخرج دادوامام قلی خان سردار معروف شاه عباس والی فارس بناهای با شکوهی در آنجاساخت. پل رودخانه کر از آثار دوران صفویه است.

شیراز برای نخستین بار در زمان کریم خان زند به پایتختی انتخاب گردید، کریم خان در شیراز علاوه بر ساختمان ارگ که دارای حصارهای بلند و مستحکمی است، چند خیابان از جمله خیابان زند، حمام وکیل و آب انبار وکیل

از آثار اوست.

روحیه مردم شیراز و طبع ظریف آنها

شیرازیها عموماً مردمی خوش ذوق و صاحب طبع ظریف و اهل شادی و نشاط اند، آنها نسبت به پاکیزه و تمیز بودن شهر خود تعصّب و وسواس فوق العاده‌ای دارند و اغلب سعی می کنند تا جائی که بتوانند خیابان‌های خود را بعنوان مظاهر پاك و تمیزی به مسافران و بازدید کنند گان شهرشان نشان دهند. ولی در قسمت یهودی‌نشین شهر این کیفیات بچشم نمیخورد.

شیرازیها معتقدند که خاك شهرشان سحرآمیز است و دارای جاذبه و گیرند گی است، آنها میگویند هر کس که بشهر ما آمده بلا اراده چند روزی آنجا مانده و با خود خاطرات و رؤیاهای خوشی را همراه برده است.

یکی از جهانگردان مینویسد: من از بیشتر شهرهای ایران دیدن کرده‌ام ولی هیچکدام آنها مانند شیراز در من اثر نگذاشته است، من در همه شهرهای ایران احساس غربت نموده‌ام در حالیکه در شیراز بعکس آن بوده است.

شیرازیها طبع لطیف و ظریف و شاعرمنش دارند و جلوه‌های طبیعت را دوست میدارند. در مهمان نوازی و خون گرمی آنها نباید تردید داشت. این ضرب المثل عامیانه معروف همه جانبه روحیه مردم شیراز است: دل میبرند قزوینیان. شکل لبند تبریزیان ــ خوبند اصفهانیان ــ من بنده شیرازی را!

مکانها و بناهای تاریخی شیراز

از محل های جالب و با صفا و دیدنی کوه مرتفعی است در شمال شیراز که به آن (باباکوهی) گویند، وقتی انسان برفراز این کوه شود میتواند همه شهر و افق های دورتر را تماشا کند، این کوه منبع الهام شعراء و نویسند گان بوده است.

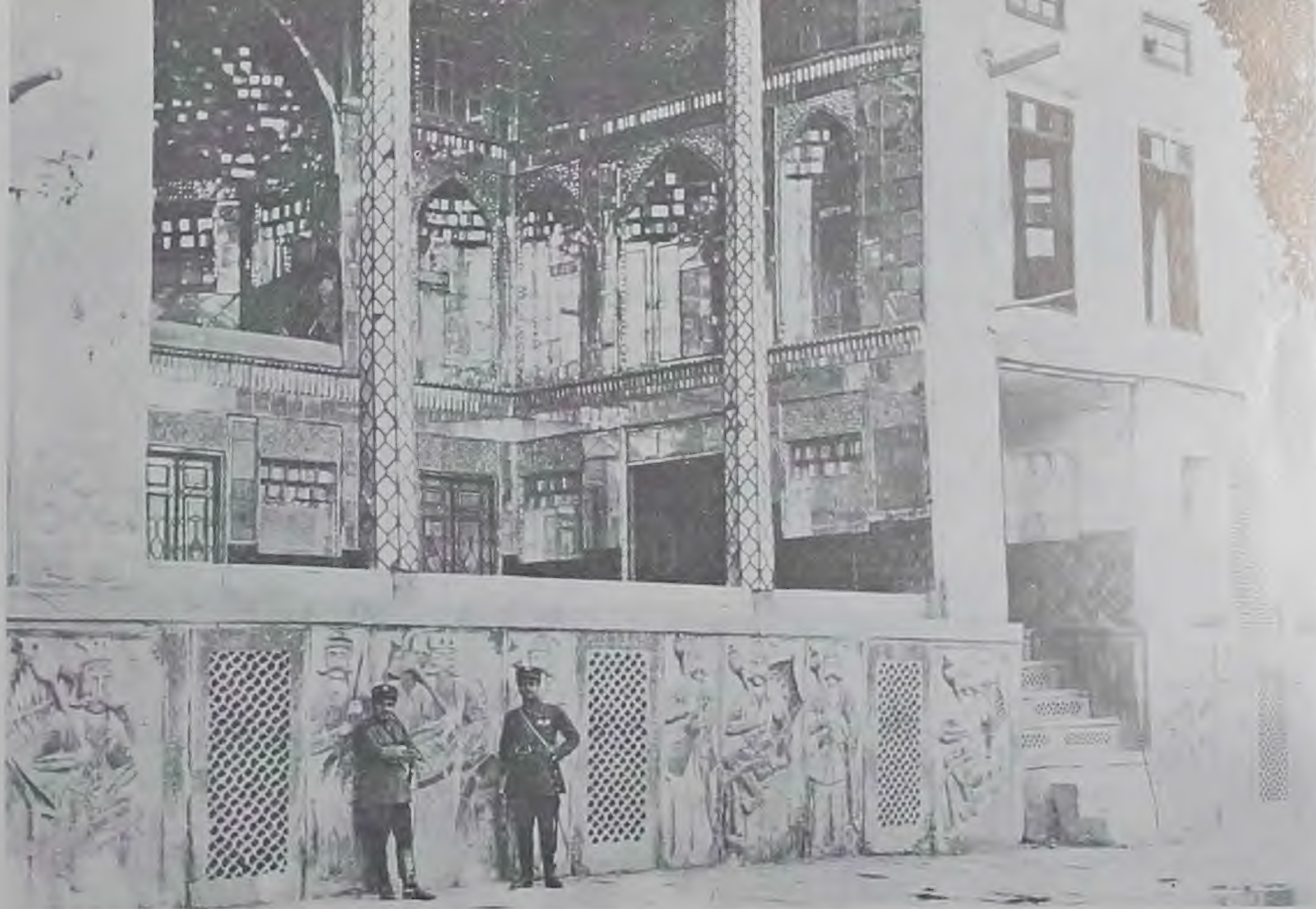
اما از بناهای تاریخی شیراز ابتداء باید از مسجد عتیق یاد کرد که ساخته و پرداخته صفاریان و عمرولیث صفاری برادر یعقوب لیث میباشد مسجد در سال ۲۸۱ هجری بنا گردیده است.



قصر باغ نو



شیراز - ارگ کریمخانی - قرن ۱۲ هجری



کاخ و باغی در شیراز که اکنون ویران
شده است آیینه‌کاری و حجاری آن
از قسمتهای جالب توجه آن‌است.



تصویری قدیمی ازحافظ



مدخل اصلی عمارت باغ گلشن



آرامگاه سعدی نقل از سفرنامه مادام دیولافوا

بقعه هفت تن و باغ و عمارت هفت تن از آثار کریمخان میباشد، درضمن این باغ هفت سنگ قبر یك شکل و قبور دیگری از دراویش و معاریف فارس میباشد که همه دارای نقاشی‌ها و تزیینات گوناگون میباشد.

بقعه شاه چراغ، یا مدفن میرسید احمد فرزند امام هفتم علیه السلام که از بناهای دوران فرمانروائی اتابکان فارس است و در قرن ششم هجری بر پا گردیده، این بقعه در زمان اتابك سعدبن زنگی از فرمانروایان معروف ساخته و پرداخته گردیده است. بقعه شامل ایوان و حرم و گنبد و رواق‌هاست و دارای آئینه کاری و گچبریهای جالبی میباشد که در زمان قاجاریه مرمت شده است. مدرسه خان شیراز هم از جمله بناهای کهن و تاریخی شیراز بشمار میرود. این مدرسه در عهد شاه عباس اول بنا به دستور الله وردیخان و امامقلی‌خان از سالاران بزرگ صفویه ساخته شده و در زمان قاجاریه تعمیر گردیده است. مدرسه شامل سردر بلند و مقرنس کاری میباشد و هشت ورودی آن دارای کاشی معرق است. درمدرسه خان حجره‌ها در دو طبقه قرار گرفته و نام معمار و کاتب دهلیز آن استاد بنا حسین شماعی و کاتب کتیبه صیرفی نام میباشند.

مسجد نو. این مسجد به امراتابك سعدبن زنگی که قبلاً ذکرش گذشت بنا شده که باید گفت سال تأسیس و ایجاد آن قرن ششم هجری است. مسجد نو بسیار وسیع و بزرگ و دارای صحن وشبستانهای قابل توجه میباشد.

مسجد کریمخان دارای صحن پروسعت وسردر و شبستان و چهل و هشت ستون سنگی زیباست که میتوان گفت این مسجد جزء با شکوه‌ترین و زیباترین مساجدی است که در شهرهای مختلف ایران در قرون مختلف ساخته و پرداخته گردیده است، تاریخ مسجد وکیل ۱۱۸۷ هجری قمری میباشد.

یکی دیگر از آثار و ابنیه قدیمی شیراز، آرامگاه کریمخان میباشد که اکنون عنوان موزه پارس شیراز بر روی آن نهاده‌اند. این آرامگاه شامل ساختمان و عمارت زیبائی است که در وسط نارنجستان قرار گرفته وقبر کریمخان زند که درشاه‌نشین شرقی بچشم می‌خورد چندین آب‌نما دارد.

مزار شاه‌علی بن حمزه یاشاه میرعلی که دروازه قرآن شیراز در آنجاست


عکس سعدیه واقعه در شیراز جنت طراز
مزار شیخ سعدی علیه الرحمه



کوشک اصلی باغ ارم شیراز





مسجد جامع عتیق



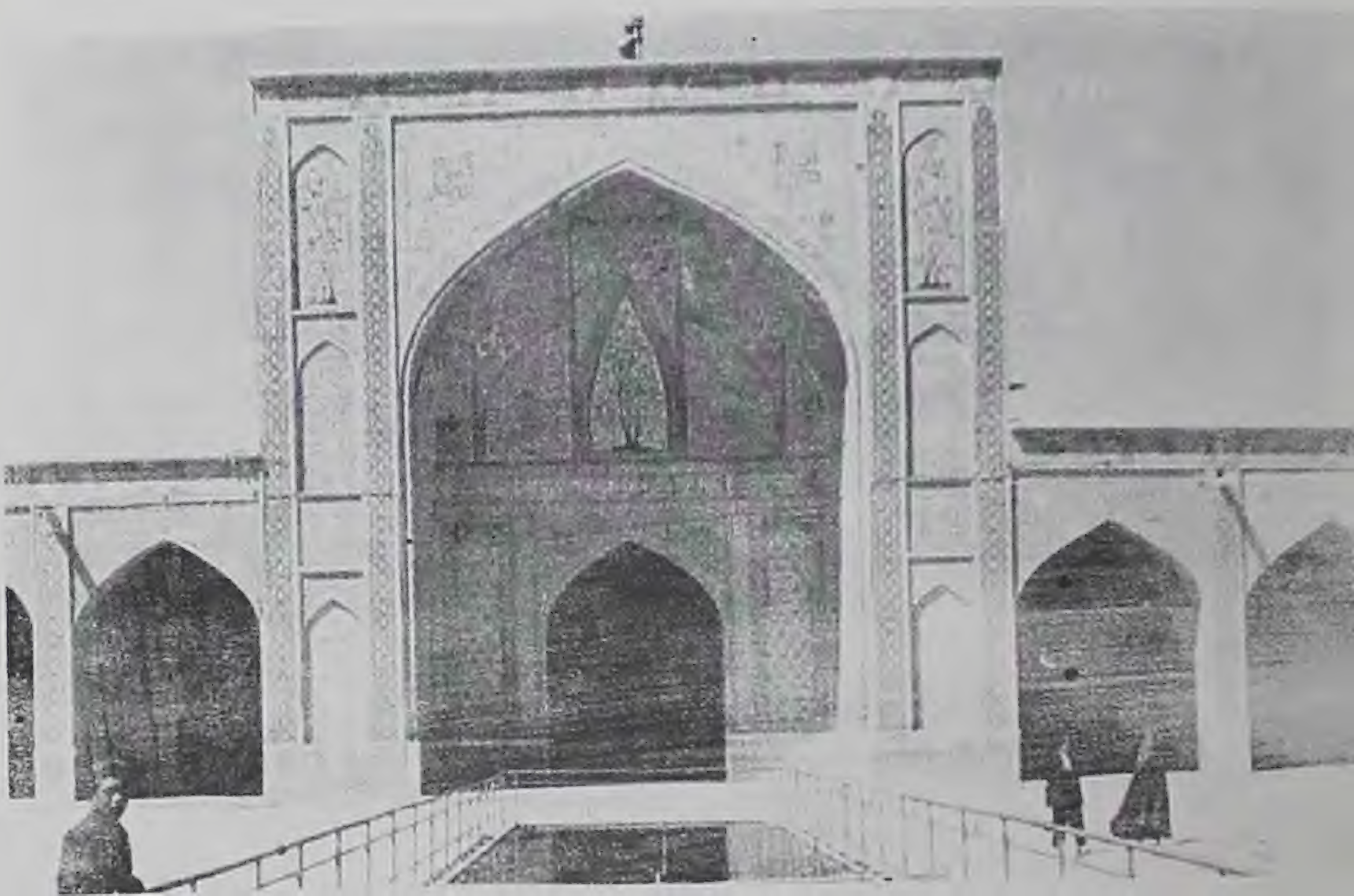
آرامگاه سعدی شیراز از بناهای کریمخان زند



بازار وکیل



شاهچراغ



مدخل شهر شیراز میباشد و گویند که شاه میرعلی، نوه امام موسی کاظم علیه السلام میباشد.

مزار شیخ یوسف سروستانی نیز از بناهای قدیمی شده است که در قرن هفتم هجری قمری ساخته شده است.

اکنون جا دارد که از شاعران بزرگ و عالیقدری چون سعدی و حافظ ذکری بمیان آید و این دو شاعر بلند پایه بودند که کشش و جاذبه و معروفیت آنرا به اوج خود رسانیدند. مزار سعدی و حافظ باشکوه سحرآمیزی در قلب شیراز قرار دارند و همه ساله عده زیادی از مردم شهرهای کشور وقتی به شیراز سفر می کنند از مزار این دو شاعر عالیقدر نیز دیدن می کنند و حتی در رامگاه حافظ تفألّ هم میزنند و دست طلب بسوی وی دراز می کنند.

رجال سیاسی شیراز

از میان رجال سیاسی معروف و سرشناس در اینجا باید از میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی و سفیر ایران در عهد قاجاریه یاد کرد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی در عهد سلطنت فتحعلیشاه و در گرما گرم جنگ‌های ایران و روسیه بعنوان نماینده و سفیر فوق العاده و تام الاختیار ایران ابتداء در محل (فین کن اشتاین) بحضور ناپلئون رسید تا درباره کمك های نظامی دولت فرانسه با وی گفتگو نماید ولی متأسفانه ملاقات و مأموریت وی بعلت صلح ناپلئون با روسیه در (برست لیتوسك) با شکست روبرو گردید. میرزا ابوالحسن شیرازی که بر روی يك زنجیر فیل تنومند قرار گرفته و جثه خودش نیز بدلیل قوی هیکلی وعظمت دست کمی از فیلش نداشت با همراهان خود که آنها نیز سوار چند زنجیر فیل بودند به چند کشور اروپائی مسافرت کرده پس از چند ماه بی آنکه از مأموریت خود نتیجه ای بگیرد به ایران بازگشت.

حاج محمد ابراهیم کلانتر فارس

یکی دیگر از مردان سیاستمدار شیراز حاج محمد ابراهیم معروف به

اعتمادالدوله یا کلانتر فارس [illegible] و موقع‌شناس و زیرك و کاردان بود ابتداء لطفعلی خان [illegible] سلطنت رسانیده زمینه فرمانروائی وی را در شیراز فراهم گردانید، اما هنگامیکه آقا محمدخان به قصد تصرف شیراز با لشگریان خود در حرکت شد محمد ابراهیم خان دست از حمایت لطفعلی خان برداشت و مخفیانه با آقا محمدخان برای اشغال شیراز به مذاکره پرداخت و همین امر آقا محمدخان را برآن داشت که به این شهر حمله برده و آنرا به تصرف خود درآورد.

محمد ابراهیم خان کلانتر شیراز که باید گفت جدّ قوامی هـا، (قوام‌الملك ها) است بعدها در زمان سلطنت فتحعلیشاه وارد خدمت این شاه گردید ابتداء صدراعظم فتحعلیشاه شد ولی پس از مدتی بنا بعلل خاصی که حیله گری و باصطلاح چند دوزه بازی کردن او بود. فتحعلیشاه نسبت به وی سوءظن پیدا کرده دستور داد وی را در دیگی که آب در آن میجوشید فرو افکنده او را پس از چنین شکنجه دردناکی بهلاکت رسانند.

میرزا صالح شیرازی

از رجال معروف و خدمتگزاری که در عهد قاجاریه از شیراز برخاست میرزا صالح شیرازی بود. میرزا صالح جزء آن گروه و دسته محصلینی بود که عباس میرزا ولیعهد آنها را برای فرا گرفتن علوم جدید به انگلستان فرستاده بود،میرزا صالح پس از بازگشت از اروپا به انتشار نخستین روزنامه در تبریز بوسیله چاپخانه‌ای که برای اولین بار در ایران بوجود آمده بود و حروف آن بر روی سنگ نقش میشد اقدام کرد.

کرمان

نام کرمان و ولایت (ریگان) با یکدیگر مترادف اند و داستان آبادانی و ایجاد این دو ایالت برمیگردد به دوهزار و پانصد سال پیش که ایجاد کننده کرمان را بنابه روایات قدیمی به کرمان بن فلوح بن لنطی یافث بن نوح منسوب میکنند.

در عهد هخامنشیان برای نخستین بار نام شهر کرمان با گوشها آشنا میشود و در تاریخ چنین آمده که کورش وقتی (بابل) را گرفت و دستور داد تا باروهای مستحکم و دیوارهای بیرونی این شهر جاودانی را ویران سازند روی بجانب (برسیپ) آورد و نبونید رابحلقه محاصره افکند. نبونید که نتوانسته بود دربرابر کورش پایداری کند تسلیم گردید و کورش وی را به شهر کرمان تبعید کرد و وی سالیان دراز در این شهر زندگی کرد تا آنگاه که چراغ عمرش خاموش گردید. نام کرمان بعداً همه جا درجزء ولایات تابعه سلسله هخامنشی آمده است.»

کرمان دردوره اسلام

در صدر اسلام کرمان جزء فارس بود و حکام فارس که از جانب خلفا تعیین میشدند کرمان را هم از مقر فرمانروانیشان که بصره و کوفه بود اداره مینمودند که در این خصوص ما با نام زیادبن ابیه حاکم فارس برمیخوریم که از جانب حضرت علی علیه السلام انتخاب گردیده بود ولی بر اثر فشارهای عمال و کارگزاران معاویه ناچار به وی تسلیم گردید و معاویه حکومت کرمان را هم بعهده او گذاشت.

اما در عهد حکومت بنی عبّاس و خاصه در دوران قدرت هارون الرشید، حکومت کرمان ضمیمه خراسان شد و علی بن عیسی بن ماهان عامل خلیفه عباسی

که در سراسر ایران بصورت خودکامگی وفعّال مایشائی فرمان میراند امور خراسان و ماوراءالنهر و ری و سیستان و کرمان را نیزبدست گرفت. نکته قابل ذکر آنکه بهنگام قیام رهائی بخش ابومسلم یکنفر از مردان دلیر کرمان در کنار ابومسلم در تمام رزمگاهها شرکت داشت، نام این مرد رشید (خدیع) بود که در راه به ثمر رسانیدن قیام استقلال طلبانه ابومسلم فداکاریهای بسیار نمود تا آنگاه که به وضع مرموزی بقتل رسید.

اما یعقوب لیث صفار هم که داعیه استقلال و آزادی ایران را داشت بهنگام جنگ با خلیفه (المعتمد) کرمان را تسخیر کرد تا از پشت سر خود مطمئن گردد. بهر حال شهر کرمان در میان شهرهای جنوبی و حتی مرکزی ایران بیش از همه رویدادهای وحشت انگیز و حوادث عبرت آموز و تأسف بار بخود دیده و از بسی فراز و نشیب ها گذشته و رنجها و مصائب و محرومیت هائی گلوی خشک آنرا بهم فشرده است کرمان با اینکه منطقه ای تقریباً خشک و کم باران بوده و کویرهای بی انتها و ژرف و عمیق همچون نگین انگشتری در میانش گرفته اند ولی چه بسیار جهانگشایان و سرداران و بهادران و دلاورانی که یا از این شهر گذشته و قصد باز گرفتن و تصرف سرزمین های دور دست را در شرق ایران در سر سودازده خود پرورانیده بوده اند.

و گاهی هم بعکس بسی سرداران و شاهزادگان ومردان سرسخت بودند که در حال شکست و آوارگی و درماندگی به این شهر پناه برده وآنجا را پناهگاه خود کرده و دل به یاری خداوند و حوادث مساعد و طالع سعد ووسیله ساز خیر بسته اند که نمونه بارز آن لطفعلی خان زند و ماجراهای غم انگیز وی و بدنبال آن سرنوشت رقت بار و فاجعه آمیز مردم کرمان بوده است.

باری کرمان علیرغم همه خشکی و بی آبی قنوات و کاریزهای مهم و آب انبارهای بزرگ تاریخی داشته که اکنون قسمت بیشترآنها از میان رفته وروی بر ویرانی و انهدام نهاده اند.

مردم کرمان خصوصیات اخلاقی ویژه ای داشته اند و به صبر و شکیبائی، قناعت و پشتکار و صحت و امانت معروف بوده اندو به قرار یکه مورخین نوشته اند

کمتر اتفاق افتاده که کرمانی هر قدر که ظلم و ستم و ناروائی و نامردمی دیده باز به جائی ونقطه ای تجاوز کرده و پای از گلیم خود فراتر نهاده باشد.

بقراریکه آقای باستانی پاریزی در مقدمه کتاب تاریخ کرمان (سالاریه) نوشته‌اند، همه خصوصیات ذکر شده در بالا معلول وقایع و حوادث سهمگین تاریخی و سالیان متمادی رنج و سختی و مصائبی بوده است که برمردم کرمان رفته است. مردمی که سالها قبل از تاریخ، معابد و پرستشگاههای عظیم برای پرستش فرشته حافظ آب و دریاها برآورده‌اند و قلعه دختر را بهمین منظور ساختند و هر صبحگاه روی نیاز به آستان معبد سپردند و درخواست باران و آب کردند تا آسمان بخیل شهر و دیارشان را به رحم و شفقت آورند و زرع ونخیل را شاداب سازد.

باین ترتیب مردم شهر کرمان کمتر روی آسایش را در مسیر زندگی هزارساله و چند صد ساله خود دیده‌اند و کارشان همواره پنجه درافکندن با مشکلات و سختی‌های زندگی بوده. چه این مشکلات از نوع و حوادث سیاسی و برخوردهای نظامی و هجوم‌های تاریخی باشد و چه از انواع دیگر...

اما درباره مردم کرمان این نکته نیز گفتنی است که کرمانیان به مهمان نوازی مشهورند و عجب آنکه مهمانهای ناخوانده این شهر غالباً افرادی نظامی و سیاسی و شکست خورده و بقولی شاخ شکسته و آواره بوده‌اند که جا ومکانی را جز کرمان بعنوان جان پناه بچنگ نیاورده بودند.

بقرار معلوم نخستین برخورد مردم کرمان با لشکریان بیگانه، هنگامی بوده که اسکندر فاتح مقدونی قصد تصرف بلوچستان و هندوستان را داشته و ناگزیر برای قبضه کردن این سرزمین‌ها از کرمان گذشته‌اند و آشکاراست که چه بلاها و مصیبت‌ها و شوربختی‌ها بر سرمردم آورده‌اند. اسکندر علاوه بر همه تاراجها و تجاوزها که به شهر کرمان کرد ومدت چند روز در این شهر و پیرامون آن به رقص و عیش و عشرت پرداخت.

شاهزادگان و سرداران نگون بختی

که به کرمان پناهنده شدند

درباره سرداران و شاهزادگان و قدرتمندانی که وقتی از همه جا رانده شده و شکست‌ها خوردند به کرمان پناهنده شدند، ابتداء باید از یزدگرد سوم یاد کرد که وقتی یارای آنرا در خور ندید که در برابر سپاهیان تازی پایداری کند از تیسفون به داخله ایران گریخته از اصفهان و ری و فارس به بیرون شتافت و چون راه بجائی نداشت به کرمان پناهنده شد و از این شهر به خراسان و مرو رفت که سرنوشتی دردناك و فاجعه آمیز در این سرزمین انتظارش را میکشید...

بدنبال یزدگرد (سهیل بن عدی) و (عبدالله بن عتبان) و (عبدالله بن عامر) به کرمان آمدند و تا حدود بم و جیرفت رفتند وآنگاه از این نقاط بازگشته بساط خود را در شهر کرمان گستردند و در آنجا مدتی اطراق نمودند.

دومین شاهزاده نگون بختی که در برابر تهاجمات خارجی (مغولان) جنگ و گریز میکرد و دلاوریها و رشادتهای شگفت انگیز از خود مینمود، جلال الدین منکبر-نی فرزند سلطان محمد خوارزمشاه بود که آنچه درقدرت داشت از مغولان کشت و خون ناپاکشان را بر زمین ریخت و وقتی تاب مقاومت در خود ندید به سرزمین هند رفت و آنگاه که از آنجا بازگشت به کرمان آمد و سپس به غرب ایران گریخت تا به قلب مقدرات غم انگیز خود بشتابد. نادر شاه افشار نیز روزگاری چند به کرمان آمد تا بقایای مالیاتی وصول کند ولی این وصول و ایصال ببهای گرانی برای کرمانیان تمام شد و مردم ناگریر گردیدند تا برای پرداخت مالیات دیوانی حتی دختران و فرزندان خود را به فروش رسانند. اما آخرین شاهزاده آواره و واژگون بخت ایران که به کرمان پناه برد و شرح احوالش از همه غم انگیزتر و دردناکتر است همان لطفعلی خان زند فرزند بسیار رشید و متهور و خستگی ناپذیر جعفرخان بود که شرح احوال او در کتابهای تاریخ به تفصیل آمده است. همانطوریکه میدانیم دشمن کین توز و ستیزه جوی این شاهزاده دلیر آقا محمدخان بود که پس از محاصره کرمان



حمام گنجلیخان

وقتی به شهر رخنه کرد شروع به قتل و غارت مردم نحنت کشیده و بلا دیده کرمان نمود و گفته شد که به دستور سرسلسله قاجاریه از اهالی این شهر که در مدت دو ماه گرسنگی که حتی از پوست درختان و گوشت سگ و گربه نیز برای مبارزه با مرگ نگذشتند هزاران چشم از حدقه بیرو کشید.

شهر کرمان مدتها مرکز حکومت و فرمانروائی اتابکان و سلاجقه کرمان بوده و چند سلطان از این سلسله از جمله اتابك محمد در این شهر قدرت‌نمائی‌ها کرده که داستان آن مفصل است.

اما لشکرکشی‌ها و جنگ و گریزها و اخذ مالیاتها ازمردم کرمان و هجوم و ایلغار لشکریان خارجی و بیگانه یك چند اسباب خرابی و ویرانی و از رونق افتادن کارها و اختلال امور بود بطوریکه جماعتی ازمردم کرمان را واداشت تا به شهرهای خراسان ویزد و فارس بگریزند و در این دیارها شروع بکار و فعالیت نمایند.

از حوادث جالب دیگر تاریخ کرمان طغیان پهلوان اسد خراسانی و محاصره شاه شجاع و برادرش سلطان احمد بود که برای گرفتن پهلوان سرسخت شهر را محاصره کردند و پس ازیك چند کشمکش و ستیز پهلوان یاغی را دستگیر کرده برای عبرت للناظرّان درقفس نهادند و اینجا و آنجا درمعرض تماشای خلایق قرار دادند.

مردی بزرگ از شهر کرمان

گنج‌علی خان را باید یکی از چهره‌های جالب و سرشناس و خدمتگزار کرمان بشمار آورد، او و پسرش علیمردان‌خان نه تنها به شهر کرمان خدمات درخشانی کردند بلکه بلوچستان و فارس را هم از اقدامات سودمند و ثمربخش خود بی‌بهره نگذاشتند. گرچه گنج علی‌خان از امرای ازبك بود ولی همین مرد بکمك علیقلی‌خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو شاه‌عباس را که در آن موقع شاهزاده عباس‌میرزا نام داشت دربرابرتوطئه‌ها و دسائس دشمنان وی حفظ کردند تا وقتی که زمینه مساعد گردیده و او را به پایتخت حرکت دادند و آنگاه وی را بر تخت قدرت نشاندند. شاه‌عباس به گنجعلی‌خان احترام فوق‌العاده میگذاشت و او



ماهان کرمان

را بابا مینامید. گنج علی خان سالیان دراز حکومت کرمان را داشت و در تمام مدت حکومت خود خدمات بسیار ارزنده ومهم به کرمان نمود، او تمام راههائی را که‌به دریا ختم میگردید امن کرد و تجارت را رونق داد و آثار بسیار گرانبهائی از جمله چندین حمام معروف و کاروانسرا از خود باقی گذاشت که حمام او اکنون بصورت موزه در آمده است. گنجعلی خان در بیشتر لشکرکشی‌های شاه‌عباس شرکت داشت و در آورد گاهها شجاعت و دلاوری بسیار از خود نمود.

گنجعلی خان در سال (۱۰۲۰) به بلوچستان لشکر کشید و امرای یاغی بلوچ را به گروگان گرفت و آنگاه در سال (۱۰۲۵) عازم گرجستان و جنگ با عثمانیها گردید و درگیردار این جنگ خونین بیش از بیست هزار نفر اسیر گرجی بدست مردان گنجعلی خان افتاد و نزدیك به سی‌هزار نفر از دم تیغ گذشته و بخاك و خون غلطیدند.

طغیان شجاع السلطنه

از رویدادهای مهم کرمان طغیان شجاع‌السلطنه فرزند فتحعلی شاه در کرمان است که وقتی حکومت این شهر را داشت لشکر به یزد کشید ولی عباس‌میرزا از طرف شاه قاجار مأمور سرکوبی او گردید، عباس‌میرزا توانست با تدبیر و زیرکی که جزء خصوصیات وی بود غائله وی را برطرف کرده او را بجای خود بنشاند.

قحطی بزرگ و هولناك کرمان

در سال ۵۴۹ هجری قمری قحطی وحشتناکی شهر کرمان را در کام مرگ سیاه قرار داد، این قحطی نتیجه سالیان دراز جنگ و خشکسالی بود که اقتصاد کرمان را بکلی فلج نمود. قوت غالب مردم بجای نان آرد،هسته خرما بود ولی وقتی هسته خرما نیز به آخر رسید، گرسنگان شهر سفره‌های کهنه، دلوهای پوسیده و دبه‌های فرسوده را خشك کرده میکوبیدند و آنها را میخوردند، گفته میشد که در آن روزگاران هر روز چند کودك در شهر گم میشد که شایع بود مردم گرسنه آنها ر بلعیده‌اند (!) و بعد بجان سگ‌ها و گربه‌ها افتاده آنها را میکشتند و خام خام میخوردند. بطوری که در شهر و حومه دیگر یك گربه و سگ نماند و روز و شب



سردر مسجد جامع

سگان و گرسنگان با هم در جنگ و ستیز بودند، اگر سگ بر مردم گرسنه نیمه جان غالب میآمد آدم را میخورد و اگر آدم غلبه میکرد سگ را بداخل شکم به پشت چسبیده خود سرازیر مینمود (!)

تصوف و عرفان در کرمان

در روزگاران قدیم در کرمان عرفا و متصوفین کرمان را کانون قابل اطمینانی یافتند که نه تنها اهل عرفان و سیر و سلوك بدان پناه می جستند بلکه چون تصوف از جهت دینی و سیاسی هر دو در حکم نیروی سومی بود که نه قشری بودن اهل سنت را داشت و نه تند روی را فضیان را، گروهی کثیر چه از طبقات عامه و چه رجال بدان روی آوردند

شاه نعمت الله ولی

از صوفیان برجسته کرمان شاه‌نعمت‌الله ولی است که در سال ۷۳۱ هجری قمری متولد شده و به نورالدین معروف بود. او هفت سال در مکه بود و از آنجا به سمرقند رفته، بخدمت امیر تیمور رسید و از آنجا به مشهد آمد و بعد در هرات با دختر حمزه دستاربند ازدواج کرد و از آنجا بجانب شهر کرمان آمده در کوه بنان این شهر اقامت گزید. مقام معنوی این صوفی کرمان پناه فوق‌العاده زیاد بود بطوریکه اکثریت قریب باتفاق صوفیان خود را به او منسوب میکنند. مقبره وی در ماهان کرمان میباشد.

مالیات بی ادبی ومالیات حمل چوب وفلك

انقلاب مشروطه از کرمان شروع میشود

حاکمانی که از طرف شاهان قاجاریه به کرمان می‌آمدند، نهایت سخت گیری و بی‌رحمی را نسبت به مردم این شهر روامی‌داشتند ومعروف بود که آنها برای جارو و پارو کردن میآیند یعنی برای جمع‌آوری حاصل دسترنج مردم بی‌نوا، آنها مالیاتهای عجیبی وضع می کردند مثلاً مالیات چوب! مالیات بی ادبی! و حاکمانی که برای تنبیه و سرکوبی بلوچها از کرمان حرکت می کردند از خلق



منظره‌ای از شهر کرمان



میرزا رضا کرمانی در زنجیر

الله مالیاتی بنام (چوب حاکم) میگرفتند. بعبارت دیگر مردم کرمان باید چوب‌هائی را برای تنبیه آنها تهیه کرده تا بلوچستان آنها را حمل کنند و اگر قادر باین کار نبودند میبایست هزینه آنرا بپردازند. اما مالیات بی‌ادبی هم موضوعش این بوده که، کدخدای روستائی در حضور حاکم ریجی‌از وی خارج میگردید و حاکم امر میکرد سبیل او را ببرند تا اینکه، کدخدا حاضر میشد مبلغی پول بپردازد تا از بریدن سبیل معاف شود. بعداً همه ساله مأموران دولتی این مالیات را از مردم ده میگرفتند، تا اینکه علاءالدوله این مالیات را لغو کرد.•

ناظم التجار یکی از بازرگانان کرمان که، سخنرانی زبردست بود و در روشن کردن افکار مردم نسبت به حکومت مشروطه مجاهدت مینمود از کرمان تبعید میگردد.

آیت الله حاج میرزا محمدرضا کرمانی نیز بعلت آزادیخواهی از طرف شاهزاده ظفر السلطنه حاکم کرمان به ارگ دولتی احضار میشود و چوب مفصل میخورد، مردم بجانبداری او قیام میکنند و جمعی در گیرودار پیکار کشته می‌شوند. و باین ترتیب یك قیام تقریباً عمومی از طرف مردم کرمان آغاز میگردد.

در پایان فصل کرمان باید از کسانی یاد کرد که بسهم خود اثری در تاریخ برجای نهاده‌اند. این افراد هم که در به ثمر رسیدن مشروطیت ایران نقش موثری داشتند و در بیداری افکار مردم نیز تأثیر بسزایی برجای گذاشتند شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی معروف به روحی و میرزا آقاخان بردسیری است. که هر دو نفر را بدستور محمدعلیشاه سلطان مستبدالرأی و خودکامه قاجار پوست کنده و آنها را از کاه انباشتند. در اینجا از میرزا رضا کرمانی ضارب ناصرالدین شاه نیز باید یاد کرد که از مریدان پر و پا قرص سید جمال الدین اسدآبادی بود و در خانه حاج امین الضرب که اسدآبادی مهمان او بود پیشخدمتی داشت.

از دیگر کسانی که در عهد قاجار در کرمان حکومت کردند میباید از آقاخان محلاتی جد محلاتی‌های اسمعیلی مذهب و شاهزاده فیروز میرزا، شجاع السلطنه و محمدتقی خان رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه و محمد حسن خان سردار ایروانی و عبدالحسین میرزا نصرت الدوله یاد نمود که هریك مدتی را در کرمان و توابع به حکومت و فرمانروائی مشغول بودند. اما آقاخان محلاتی بدستور انگلیس‌ها با

دولت ایران وارد جنگ شد. بلوچستان را از ایران جدا و ضمیمه هندوستان کرد!
از آثار قدیمی و بناهای معروف کرمان، عمارت باغ ناصری، تخت درگاه قلی بیك، گنبد سبز، مقبره خواجه اتابك، مسجد ملك، مسجد پامنار، مسجد گنج علیخان، حمام و بازار ابراهیم خان (قاجار) سرای گنج علیخان، قلعه دختر می باشد.



سردر مسجد جامع کرمان ـ سمت داخل مسجد قرن هشتم هجری

قم

چنانچه مدارک و شواهد تاریخی نشان می‌دهد شهر مذهبی قم قبل از زمان هخامنشیان وجود داشته است. چون مورخین نوشته‌اند که این شهر بدست اسکندر مقدونی ویران گردید ولی قباد ساسانی آنرا دوباره مرمت و آباد گردانید.

در سال ۲۳ هجری سپاهیان تازی قم را بتصرف خود درآوردند. در قرن اول و دوم هجری این شهر تابع اصفهان ولی در زمان سلطنت هارون الرشید از اصفهان جدا گشت و استقلال و استقراری یافت.

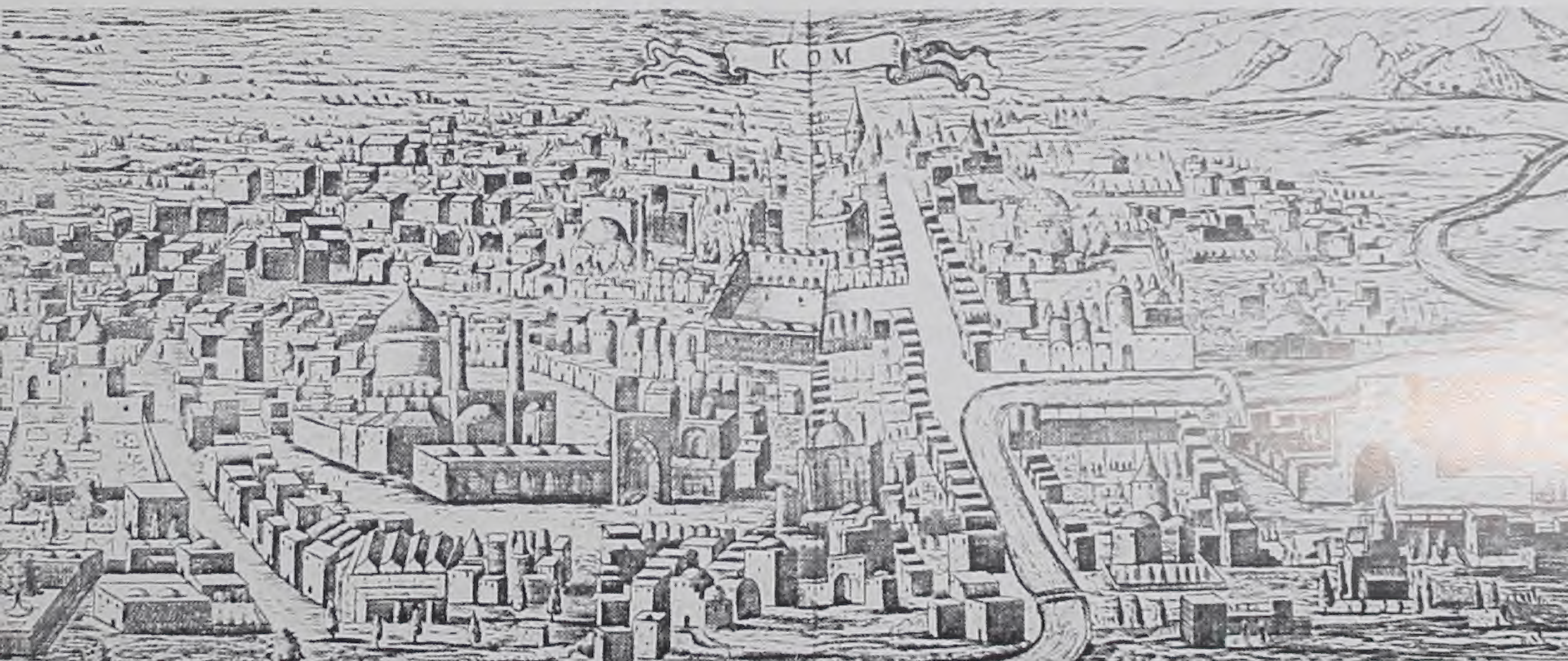
در اواخر قرن دوم هجری که خلفای بنی‌عباس در بغداد حکومت می‌کردند حضرت فاطمه خواهر امام رضا امام هشتم که به نیت دیدار برادرش عزم رفتن به خراسان را داشت در قم مسموم و در همانجا مدفون گردید و از این هنگام مرقد خواهر امام رضا علیه‌السلام مورد توجه شیعیان قرار گرفته و همه ساله عده زیادی از زائران بقصد زیارت مرقد آن حضرت به قم سفر می‌کردند.

در قرن سوم هجری شهر قم به دو منطقه بزرگ و کوچک تقسیم شد که قسمت بزرگ را (مینجان) و کوچک را (کمندان) مینامیدند و اهل تشیع در آن سالها که مورد گفتگوی ماست در منطقه دوم گرد آمدند.

در قرن چهارم شهر قم دارای حصار و باروئی بوده که پیرامون آنرا احاطه کرده بود و بقرار معلوم در زمین‌های حاصلخیز آن پسته و فندق بعمل می‌آمده است.

(یا قوت حموی) مورخ مشهور درباره شهر قم مینویسد: ((شاه صفی صفوی برای حرم حضرت معصومه صحن زنانه‌ای ساخت و شاه عباس ضریحی از فولاد برای آن مرقد تربیت داد...*

در قم آثار و ابنیه کهنه و قدیمی بسیاری وجود دارد که متعلق به مردم ایران است و هنوز هم وجود دارند.



شهر قم . طرح ازآدام اوله آریوس

قم در یورش مغولان به ایران مورد تاخت و تاز قرار گرفته و بکلی ویران شده و بصورت تل خاکی درآمد. حمدالله مستوفی درباره قم چنین مینویسد: «دوربار- وی شهر زیاده بر هزار قدم است».

پادشاهان صفوی در عمران و آبادی این شهر نقش مهمی داشته‌اند و در قم پنج تن از شاهان این سلسله مدفون میباشد.

شهر قم در زمان حملات افغانها به اصفهان باردیگر به ویرانی گرائید و سیل هم به انهدام شهر کمك کرده درسال ۱۰۵۵ نیمی از شهرقم را سیل ازمیان برد.

در زمان حکومت قاجاریه فتحعلی شاه به ابادانی قم همت گماشت و گنبد حضرت معصومه را تجدید بنا نمود، این پادشاه در صحن مطهر حضرت مدفون میباشد.

امامزاده ابراهیم شهرقم

در خارج از دروازه کاشان قم گنبد هرمی شکلی با دوازده ترك و روکش کاشی فیروزه‌ای بچشم میخورد، اینجا امامزاده ابراهیم است که رواق داخلی آن هشت ضلعی و متعلق به نیمه قرن هشتم بتاریخ (۷۲۱) هجری میباشد. ارتفاع آخرین نقطه از نوك تا سطح رواق ۱۵متر و دارای دو مرقد است، یکی مرقد ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر و دیگر محمدبن موسی‌بن جعفر میباشد.

کاشان

شهر کاشان یکی از شهرهای حاشیه کویر مرکزی ایران است که با شهرقم دوبرادر خوانده میباشند، این شهر از شمال به کویر نمك و دریاچه حوض سلطان قم از جانب مشرق به شهر اردستان و از سوی جنوب به نطنز محدود میگردد. در مغرب کاشان هم دلیجان قرار گرفته است.

کاشان را ابتداء قاشان و به روایتی چهل حصاران میگفتند، اما درباره بنا کننده آن این داستان در بعضی از کتب تاریخی آمده است. که در هنگامیکه زبیده خاتون زوجه هارون‌الرشید خلیفه عباسی از کاشان میگذشت و دریکی از قلعه‌های چهل حصاران منزل نموده چون اهالی این محل به دیانت اسلام گرویده و زبیده خاتون را خدمتها کرده بودند، همسر هارون‌الرشید گفت بپاس خدمات صادقانه شما قصد من آن است که هر گاه خواهشی دارید بگوئید تا برآورده سازم، مردم چهل حصاران گفتند که چون منزل و مسکن مستحکم و متینی نداریم و جمعیت ما در این دشت متفرق است و سالی چند نوبت دیلمی‌ها بر سرما میتازند و مال و ناموس ما را غارت و بحلقه اسارت درمی‌آورند، استدعای مهم ما این است که رفع تعدی از ضعیفان بنمائید. زبیده خاتون خواهش آنان را قبول کرده دستور داد تا معماران زبردست طرح برج و بارو و خندق را در ساعتی (سعد) بریزید و چنانچه نوشته‌اند بخاطر علامت گزاری طول و عرض و وضع هر بنا کاه و گچ یا خاکستر ریختند و بهمین علت آنجا را (کاه فشان) نامیدند که بعدها (کاشان) گردید.

شهر کاشان بهنگام حمله اشرف افغان مورد نهب و غارت و ویرانی قرار گرفته قسمت‌هائی از آن نابود گردید تا اینکه در عصرقاجاریه، محمد شاه دستور داد ویرانیها را آباد و معمور گردانند.



Kachan قاشان (Qâchân كاشان Kâchân)



بازار کاشان

شکل ظاهری و روحیه مردم

مردم کاشان عموماً گندم گون، ملیح، سیاه چشم و موی، گشاده سینه و پیشانی و دارای قامتی متوسط میباشند و عمر متوسط آنها هفتاد سال است. اما رفتار و سلوك آنها با یکدیگر از روی خلوص نیّت بوده و عواطف و مهربانی و انسانیت حاکم بر زندگی آنهاست. کاشانیها بعلت خشکی زمین و کمی و محدود بودن آب مردمی سخت کوش و فعال بوده با سختی‌ها و مشکلات با همت و اراده روبرو میشوند، آنها اکثراً با فتوت و شجاع اند و کمتر فکر ظلم و تعدی و شلتاق و شرارت و دزدی و دست اندازی بمال دیگران در مخیله اشان جای میگیرد، مگر به ندرت و اقتضای زمان و اوضاع و احوال که در این باب داستانها آمده است که ذکر مختصری از آنها جالب و شنیدنی مینماید: گویند که در زمانی دور بعضی دزدها که بخانه تجار توانگر میرفتند ابتداء دق الباب کرده و گویند از فلان شخص پیغامی دارند اگر تاجر حاضر میشد و وجه لازم را میداد که قضیه خودبخود فیصله پیدا می کرد ولی هر گاه یکی از اهل خانه حضور تاجر را در خانه انکار میکرد سارق بصدای بلند میگفت از طرف من به او بگو که اگر الآن حاضر شدی کارت با پرداخت یکصد تومان آسان می‌شود و جان و ناموست در امان میماند و الا پانصد تومان هم چاره کار و این قصور و گناه (!) نخواهد بود تاجر بیچاره از بام خانه خود به خانه همسایگان جسته و پس از گذشتن از چهار خانه بسوی خانه خود میآمد و با سارق سلام و علیك وخوش وبشی نموده میگوید بفرما وما را سرافراز نما، بعد فریاد میکشید که ای اهل خانه، پدرسوخته ها چرا در باز نکردید؟ بسم الله بفرمائید منزل خودتان است و، سرایدار شما هستیم، شام حاضراست، آن شخص سارق میگوید، آقا، اینها همه چاخان و زبان بازی است، میخواستی از چنگ ما فرار کنی، حالا تا این قلیان را میکشم اگر صد تومان را حاضر نکنی زنت بیوه خواهد شد و تاجر پنجاه تومان وجه با یك کله قند آورده با هزار عجز و التماس به سارق میداد و خود را خلاص می‌نمود...



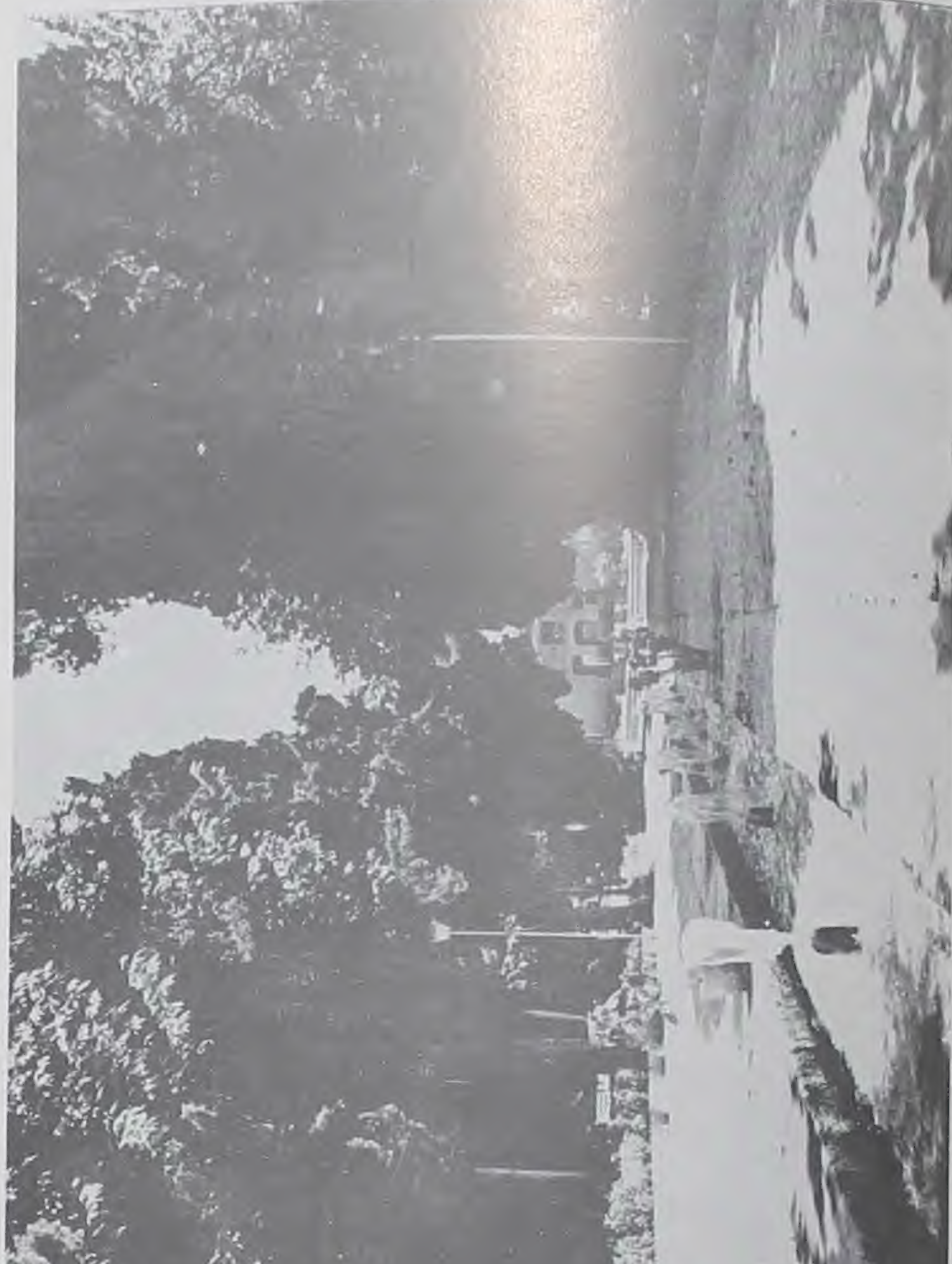
داخل یک حمام در کاشان

لباس و پوشاك كاشانيها

علمای کاشان عبا و قبای عربی وآر خالق حسنی یا عربی میپوشند و در زمستان عبای ماهوت یا بوشهری ودیگران قبای ماهوت یا برك یا قدك رنگ کرده بید گل وارخالق قلمکار و چیت فرنگی والجه کاشی یا یزدی. پیراهن چلوار سفید و زیرجامه چلوار نیلی. در تابستان عبای کشمیر و قبای قدك کاشی و یزدی اما جوانان کاشی لباس نظامی به تن میکنند و تجار عمامه ترمه و آقا بانوئی بر سرنهند و سایرین کلاه پوست بخارائی و بعضی قبای بغلی و برگه دار و جامه چلوار نیلی و کفش ساغری. ضعفا همه لباس کرباس آبی و کلاه ماهوت با برك آسترو پوست یا کلاه نمدی.

آئین عقد و عروسی کاشانی‌ها

چون پسرها به شانزده سالگی رسیدند اگر از عموها و دائی‌ها و خاله‌ها یا همسایگان دختری باشد که هم سنگ پسراست ازدواج پسرها با آنها صورت میگیرد والاّ دلاله زنان خانه گرد را که بجهت فروش قماش ولباس به همه خانه‌ها رفت و آمد دارند دخترانی که در این خانه‌ها وجود دارند و دم‌بخت‌اند اعلام مینمایند تا داوطلبی پیدا شود. آنگاه یکی دو زن از کسان پسر چادر بسر کرده یك یك خانه های اعلام شده را دید میزنند تا دختری را پسندیده مورد قبول قرار دهند و گفتگو برای عقد و ازدواج آغاز میشود. جالب اینجاست که کسان پسربه خانواده عروس گویند که پسرما را به غلامی قبول نمائید و درجواب گفته میشود که دختر ما کنیز شماست و وقتی شیرینی وتنقلاّت حاضر گردید. ما درداماد گوید ازهمه شیرین‌تر ملاقات عروس است و خواهر عروس او را با صد قلم بزك و آرایش وناز و اظهار حیا و وقار وارد اطاق مینماید تا چه پسندد و چه در نظر آید. آنگاه مردان فامیل پسرباتفاق تنی چند از علما بخانه عروس رفته پس ازقرائت آیاتی از کلام‌الله مقدمات عقد را فراهم آورند تا اینکه مراسم عقد با خواندن خطبه انجام گردد.





حمام دین کاشا



[illegible] بقتل رساندن اسیر کمیته

رجال و معاریف و خانواده‌های کهن کاشان

از میان رجال و بزرگان و سیاستمدارانی که در گذشته از شهر کاشان برخاسته‌اند از خاندان غفاری‌ها میرزا فرخ‌خان کاشی معروف به امین‌الملك میباشد، وی مدتها سفیر ایران در زمان قاجاریه و بعهد ناصری در پاریس بوده است و پس از جنگ هرات و فتح این شهر که جزء شهرهای خراسان بزرگ بود بدست حسام‌السلطنه مراد میرزا در معاهده برلن به ریاست بیسمارك صدراعظم پروس (آلمان) شرکت کرد و متأسفانه بر اثر نفوذ شوم دولت انگلیس با جدا شدن هرات از ایران موافقت نمود. کمال‌الملك هنرمند و نقاش معروف عهد ناصری نیز از خانواده غفاریها بوده که باید او را بزرگترین نقاش معاصر دانست. و بالاخره لسان‌الملك سپهر صاحب کتاب ناسخ التواریخ. اما از سلسله‌های معروف شهر کاشان که در این شهر و اطراف دارای موقع و نفوذ و اعتباری بوده‌اند باید از ملاحسن فیض، قاضی اسد، ملافتح الله، شیخ عبدالرزاق امام جمعه، سلسله حاج سید محمد تقی پشت مشهدی، سلسله میرعبدالباقی، سلسله سادات منزوی، سلسله ملك الشعرای صبا، سلسله لسان‌الملك سپهر، سلسله عبدالرزاق خانی، سلسله میرزا غیاث کلانتر. و بالاخره سلسله معروف غفاری و ضرابی‌ها و خانواده شیبانی و خانواده صالح.

قتل امیر کبیر

حوادث و رویدادهای تاریخی کاشان

از حوادث و قضایای تاریخی کاشان، فوت شاه‌صفی و جلوس شاه عباس‌دوم در این شهر بوده است و دیگر از رویدادهای مهم و بلکه اهمّ. فاجعه قتل امیر کبیر در باغ فین و حمام این قریه بوده و جزء منضمات کاشان بشمار میرود.



چهارطاقی فین کاشان



امامزاده جعفر

آثار و بناهای تاریخی این شهر

مدرسه سلطانی – [illegible] – کاروانسرای آقا مهدی وکیل الرعایا – حمام عبدالرزاق خان – کاروانسرای امین الدوله – امامزاده سلطان هرون بن موسی – امامزاده سلطان امیر احمد – امامزاده عطابخش – قالی شوران – مزار محسن فیض – مزار ابولؤلؤ – مقبرۀ شیخان – بقعه بابا افضل – قدمگاه حضرت علی بن ابی طالب – قدمگاه صالح آباد – مقبره شاه عباس

عقرب کاشان

در خاتمه داستان شهر کاشان بد نیست که از عقرب معروف کاشان نیز مطلبی گفته شود. عقرب جرّار کاشان وجود داشته و دارد و آنهم بدلیل واقع شدن این شهر در کویر بوده است ولی نه بآن کیفیت که بر زبانها جاری است بقراری که در جانورنامه تألیف میرزا تقی انصاری کاشانی که گویا طبیب ظل السلطان بوده آمده در کاشان عقرب‌هائی توصیف شده‌اند که جثّه‌ای بزرگ، و رعب‌انگیز داشته‌اند. در کتاب مزبور از انواع حشرات و گزندگان بحث شده و فصلی از آن هم اختصاص داشته است به کژدم و جانورهای دیگر کاشان.



سلطان عطاء بخش



مدرسه‌ای در کاشان



منظره‌ای از یک کاروانسرا در ایران قدیم

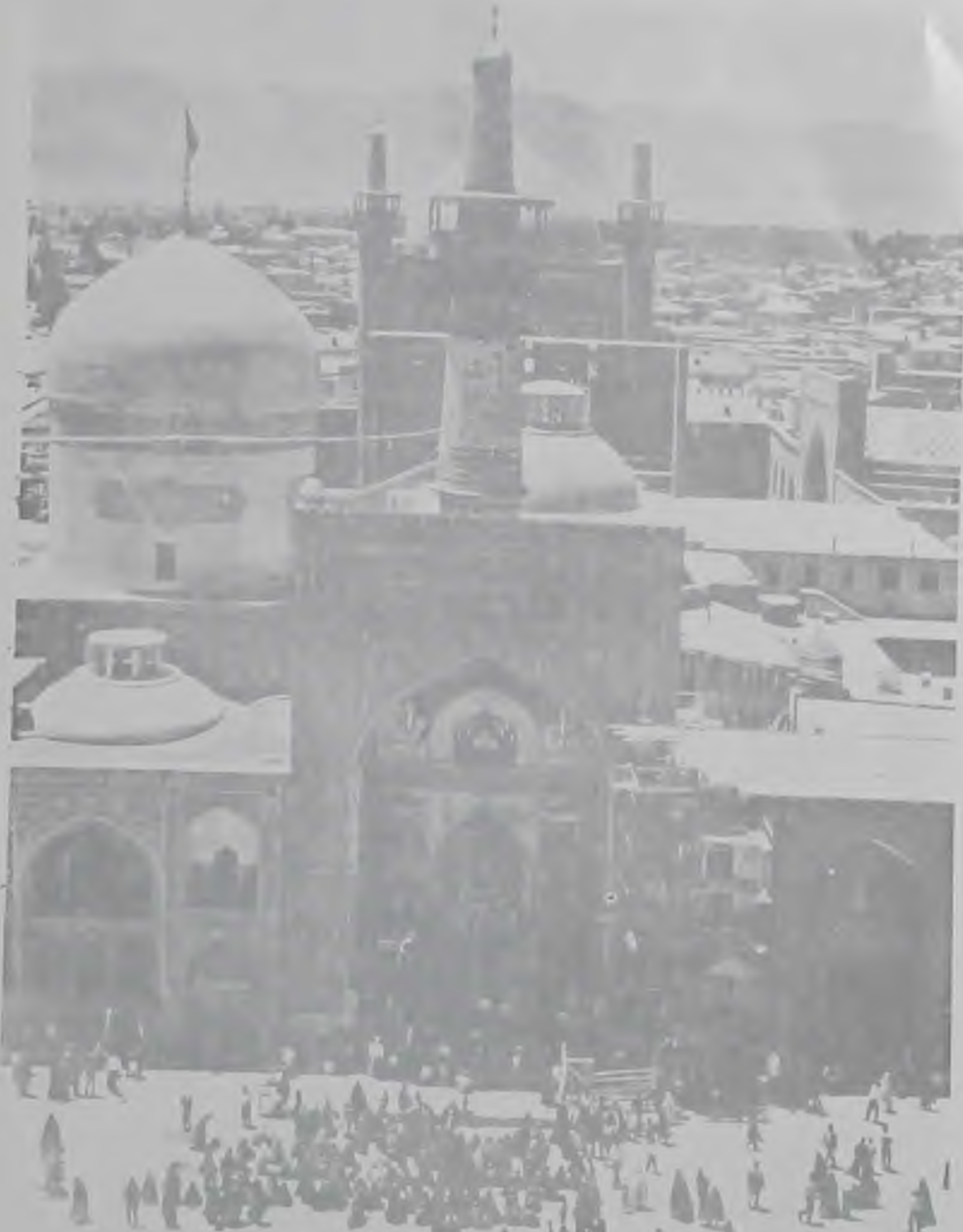
... معرفی شهر مشهد باید ابتداء وجه تسمیه آن را بازگو کرد و بعد ... سایر خصوصیات این شهر مقدس. از وسالات و تاریخ مورخان چنین ... اند که، در قدیم و ازمنه باستانی شهری بنام مشهد وجود نداشته است بلکه از موقعی نام مشهد بر این شهر اطلاق گردید که امام هشتم حضرت رضا علیه‌السلام در نزدیکی محل فعلی این شهر که قبلاً نامش (سناباد) بوده به درجه شهادت رسید و در محلی که نامش بعدها مشهد گردید دفن شد.

سابقه تاریخی مشهد

شهر مشهد در جریان عمر و زندگی طولانی خود و در طول قرون و اعصار حوادث و رویدادهای بسیار بخود دید و همواره صحنه نبرد و کشمکش‌ها و مبارزات خونین بوده است. از میان اقوام و طوایف بیگانه که باین شهر هجوم آوردند مغولان و ترکمانان بیش از دیگر اقوام به خراسان و سپس مرکز آن مشهد صدمه وارد آوردند.

مشهد در اواخر عهد صفویه فقط توانست پس از حوادث مهم کمر راست کرده از جای برخیزد، در این دوره تقریباً آرامش به این شهر بازگشت و پادشاهان صفوی که اکثراً دارای احساسات عمیق مذهبی بودند در راه آبادی و عمران مشهد کوشش بسیار مصروف نمودند. شاه عباس برای نخستین بار در حالیکه چکمه‌هایش را بدوش افکنده بود برای زیارت مرقد امام هشتم شیعیان با پای پیاده از اصفهان باین شهر آمد.

شاه عباس برای تشویق مردم به زیارت مرقد مطهر حضرت رضا دستور داد کسانیکه بزیارت این مرقد میروند لقب (مشهدی) را بر اوّل نام خود اضافه کنند و این عنوان یکی از انگیزه‌هائی بود که، علاوه بر احساسات مذهبی مشتاقان زیارت



بارگاه امام رضا (ع)

حرم مقدس را بسوی خود جلب میکند.

شهر مشهد در دوره فرمانروائی نادرشاه به پایتختی انتخاب گردید و این همان زمانی بود که مشهد به اوج افتخار و عظمت خود رسیده و قیافه‌اش با دوران گذشته بکلی فرق کرد.

در دوران حکومت قاجارها و خاصه در عهد سلطنت ناصرالدین شاه سالار فرزند اللهیار خان آصف الدوله بکمك افغانها برعلیه حکومت مرکزی در خراسان سر به طغیان برداشت و قسمت اعظم سپاهیانی را که از مرکز برای سرکوبی او فرستاده میشد درهم می‌شکست تا اینکه میرزا تقی‌خان امیرکبیر — سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فاتح هرات را که سرداری رشید و پرقدرت بود برای دفع غائله سالار نامزد نمود و مراد میرزا بکمك سربازان زبده و جنگ‌آزموده خود نیروهای سالار را در شهرهای غربی خراسان شکست داده و قسمت عمده سپاهیان او را که با خود سالار به شهر مشهد پناهنده شده بودند بحلقه محاصره افکند. محاصره شهر مشهد مدتها بطول انجامید، در ابتدای امر مردم شهر از سالار حمایت میکردند ولی هنگامیکه دریافتند حمایت و یاری آنها سودی در برندارد و وضع روزبروز سخت‌تر و مشکلاتشان بیشتر میگردد دست از یاری وی برداشتند و درنتیجه پس از حملات مکرر حسام السلطنه شهر مشهد به تصرف لشکریان وی درآمده و خود سالار دستگیر و به دار آویخته شد. هجوم ترکمانهای مرو و خیوه دو شهر قدیم خراسان بزرگ پس از شکستی که به حمزه میرزا حشمت‌الدوله وارد آوردند به خراسان و خاصه شهر مشهد هجوم کرده و کشتاری که در آنجا نمودند از اتفاقات مهم و تاریخی شهرمشهد بشمار میرود.

از حوادث دیگر که در قرن جدید برای شهر مشهد اتفاق افتاد، حمله روسهای تزاری به مشهد بود، روسها که از دولت ایران امتیازاتی میخواستند و نتوانسته بودند به مقاصد شوم سیاسی خود دست پیدا کنند به شهر یورش آورده و سربازان با توپهای خود بسوی مردم و صحن مقدس آتش گشودند و جمع زیادی را بهلاکت رسانیدند.

آستان قدس رضوی

آستان قدس رضوی، با شکوهترین بناهای مقدس و تاریخی ایران و زیارتگاه عمده شیعیان بلکه مسلمان جهان است.

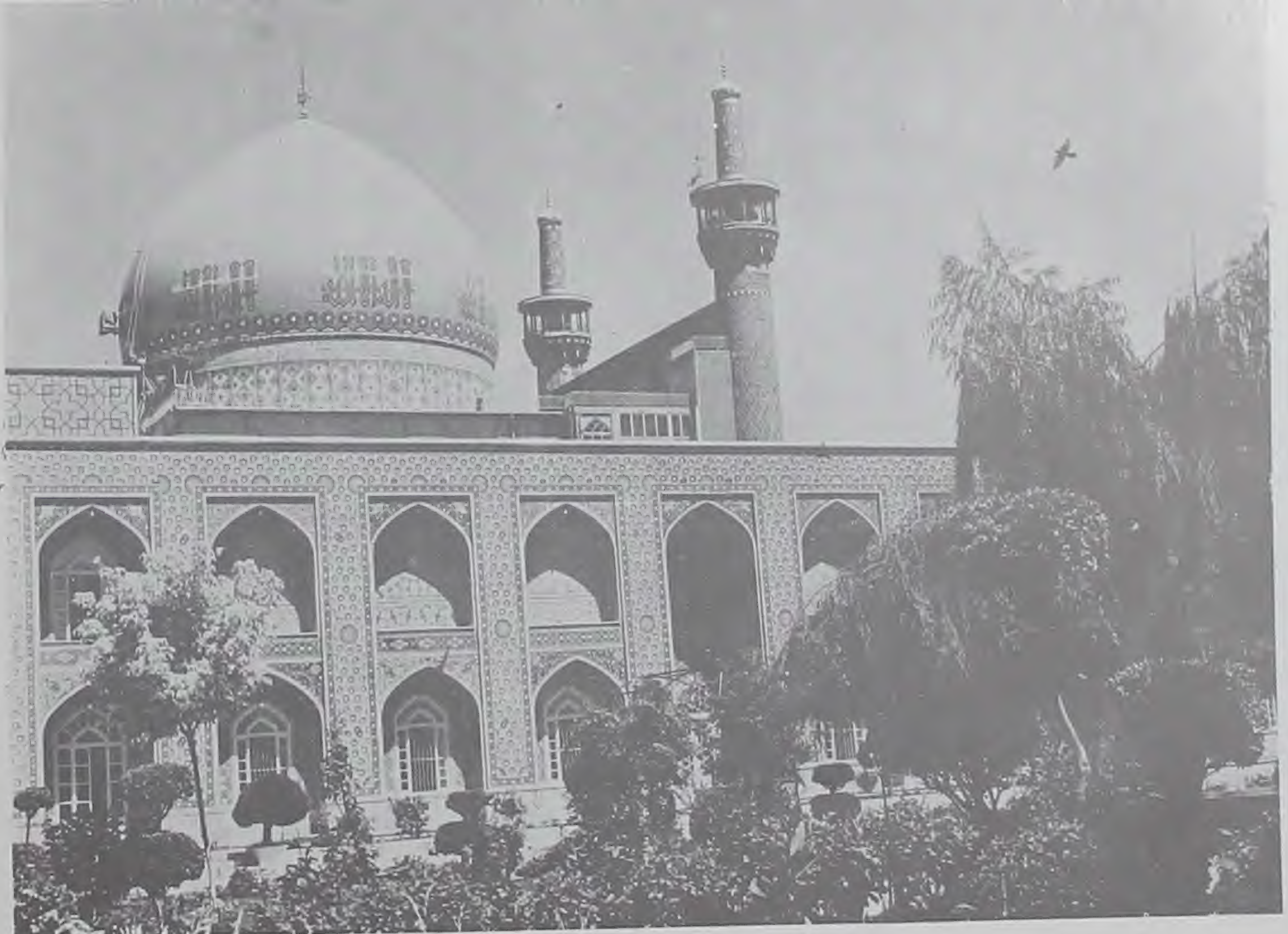
قسمت های مختلف و منضمات مزار امام هشتم علیه السلام باین قرارند:

حرم مطهّر حضرت که در زیر گنبد زرّین عظیمی قرار دارد.

صحن عتیق – صحن جدید – مسجد عظیم گوهرشاد – مدرسه پریزاد – موزه و کتابخانه – آرامگاه شیخ بهائی – مسجد بالا سر – گنبدالله وردیخان – گنبد خاتم خانی – دارالضیافة – دارالسلام – دارالسرور – مدرسه میرزا جعفر – سقاخانه زرین – صندوق چوبی و قدیمی قبر مطهر کتیبه هائی بخط رضا عباسی دارد که بر روی آن حکاکّی شده و چنین خوانده میشود: «کلب آستان شاه ولایت عباس الحسینی الموسوی الصفوی تقدیم نمود. سنه ۱۰۳۲، تقدیمی شاه عباس اول صفوی، این صندوق از سنگ مرمر میباشد. گنبد زرین حرم رضا دو پوشه است، پوشش خارجی آن طلا کاری است.

صحن عتیق که بشکل مربع مستطیل است دارای چهار ایوان برزگ و ایوان شرقی و غربی و دارای سردر بسیار زیبا و مزین به کاشی کاری ممتاز میباشد – قسمتی از این صحن را علی شیرنوائی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا در سال ۸۷۲ بنیان نهاد است.

گلدسته های طلا که بر روی ایوان جنوبی قرار دارند از آثار شاه طهماسب صفوی (۹۲۰) هجری و نادرشاه افشار ۱۱۵۵ هجری است هم چنین طلا کاری ایوان در سال ۱۱۵۵ بفرمان نادرشاه افشار انجام شده است. و به ایوان نادری مشهور است. در ایوان جنوبی – ایوان طلا چهار در نقره دارد، این ایوان شامل تزئینات گوناگون و کتیبه های متعددای است از جمله کتیبه‌ای بخط محمد رضا امامی، گنبد خاتم خانی که داخل آن با سنگ‌های مرمر ممتاز و کاشی کاری زینت یافته بنام بانی آن خاتم بیك که از وزرای شاه عباس اول صفوی معروف



مسجد گوهرشاد

است شهرت دارد. و بندالله وردیخان که از نظر معماری و کاشی کاری قابل توجه میباشد بدستور الله وردیخان والی فارس در زمان شاه عباس اول صفوی بنا گردیده است.

رواق دارالحفاظ از بناهای گوهرشاه آغابانی مسجد گوهرشاد است، صحن جدید در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بنا شده است سپس در زمان محمد شاه قاجار با کاشی کاری تزئین یافته در این صحن تاریخ سال ۱۲۴۲ هجری ثبت شده است. ساختمان کتابخانه و موزه در سال ۱۳۱۵ شمسی انجام پذیرفته است.

مسجد گوهرشاد

مسجد و ایوان گوهرشاد از زیباترین بناهای تاریخی قرن نهم هجری است بانی آن گوهرشاد زوجه شاهرخ تیموری بوده این مسجد بسبك چهار ایوانی است که طرفین ایوان اصلی آن دو مناره کاشی کاری جای گرفته است.

در جبهه ایوان مزبور کتیبه بزرگی نام شاهرخ بهادر و سال ۸۲۱ هجری خوانده میشود.

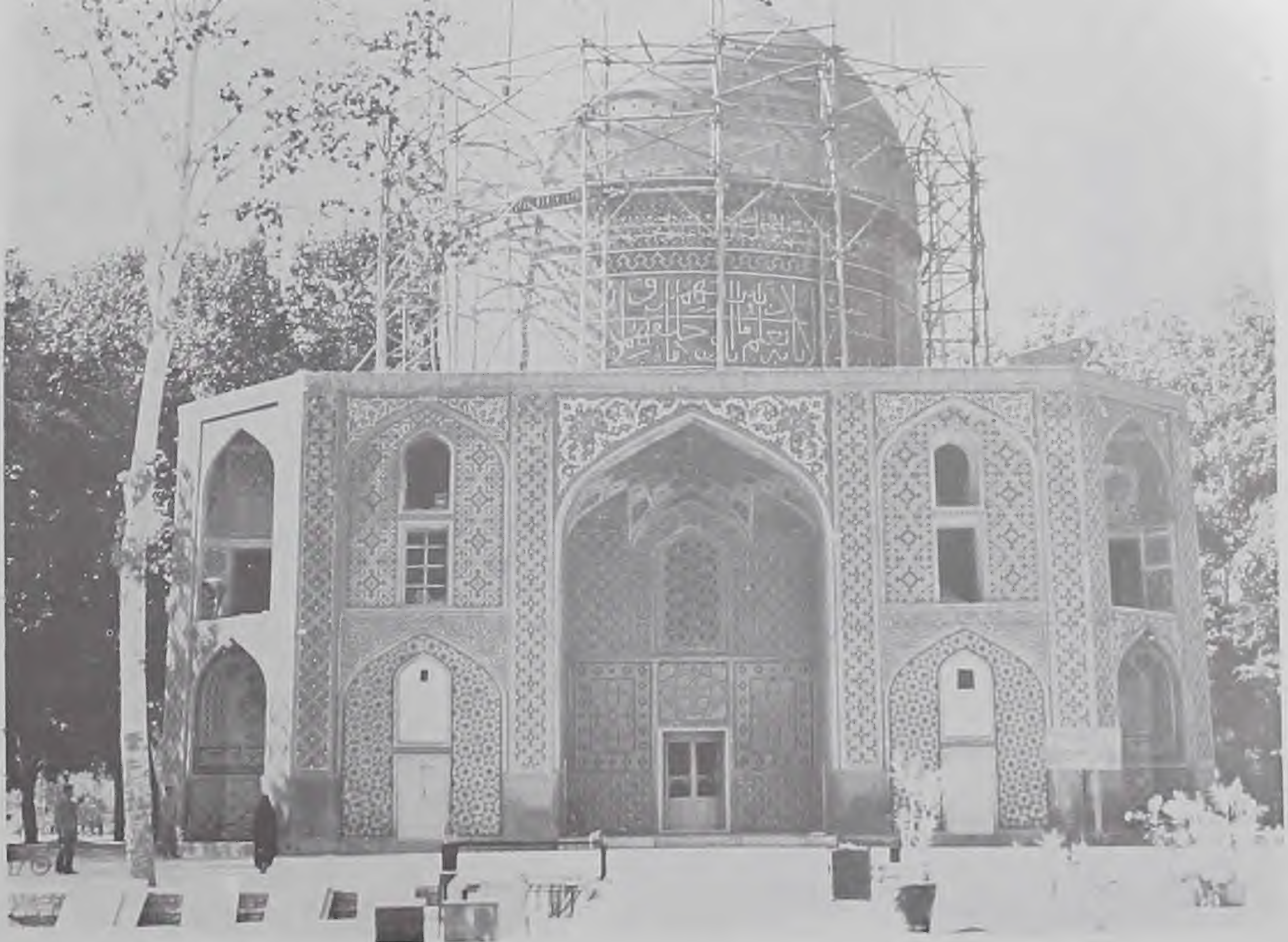
قسمتی از این کتیبه خط بایستقر میرزا شاهزاده تیموری است که از لحاظ هنر حسن خط فوق العاده جالب میباشد. بطور کلی مسجد گوهرشاد با گنبد پیازی شکل کاشی کاری و ایوان رفیع و دو مناره بدیع از جمله زیباترین شاهکار معماری و کاشی کاری ایران بشمار میرود.

بقعه خواجه ربیع

این مقبره در چهار کیلومتری شمال شهر واقع شده و از بناهای قرن دهم هجری است در داخل بقعه دو کتیبه بخط علیرضای عباسی باقیمانده که یکی تاریخ ۱۰۳۱ هجری را دارد.

گنبدسبزمشهد

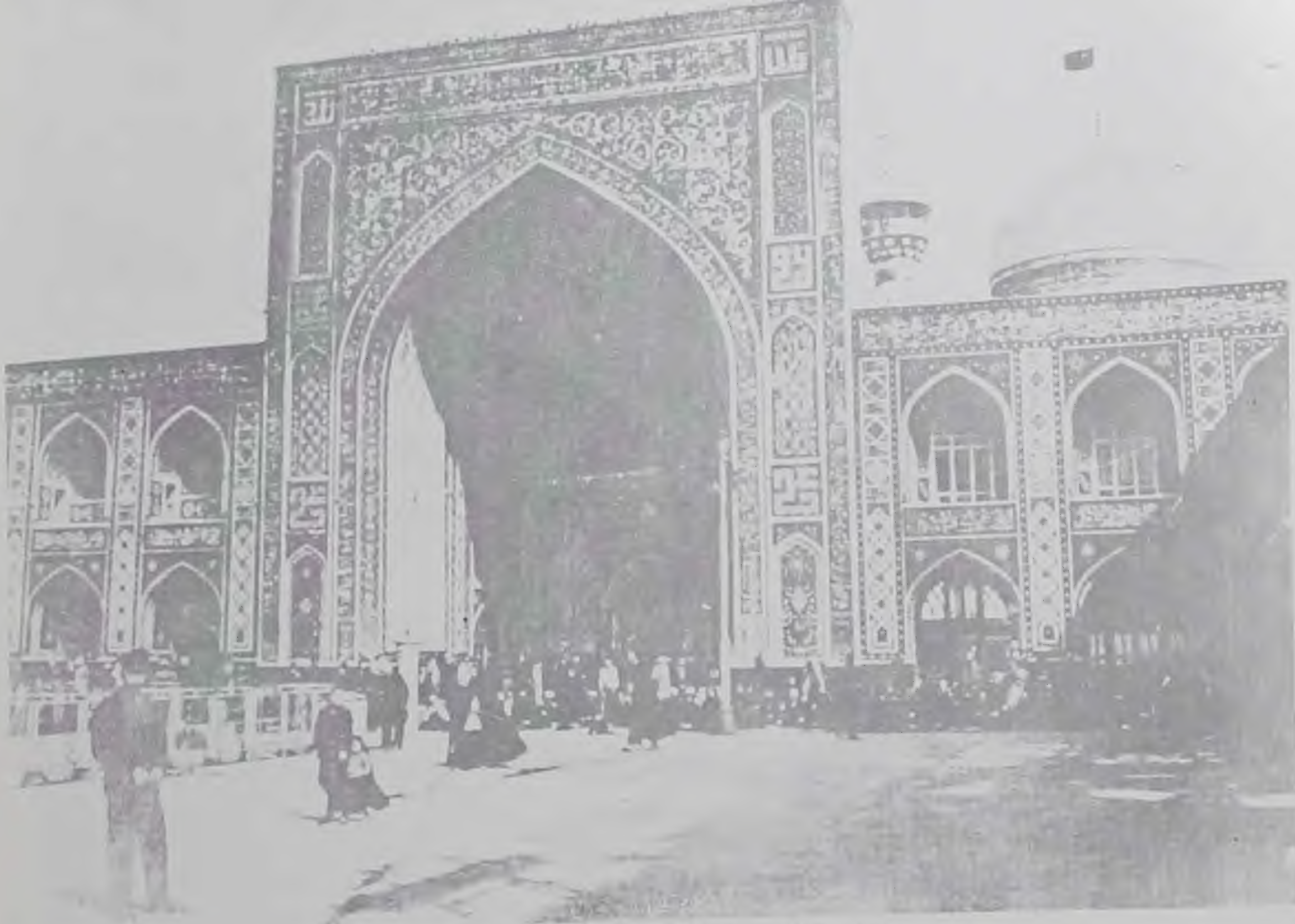
بقعه گنبد سبز مشهد که بعلت کاشی کاری سبزرنگ مینماید مدفن شیخ محمد حکیم مؤمن صاحب کتاب معروف تحفه حکیم مؤمن که صاحب نظر در طب قدیم بود میباشد این بقعه دارای گنبد و طاق نماهائی میباشد که در داخل آن سنگ مزار حکیم نصب شده است.



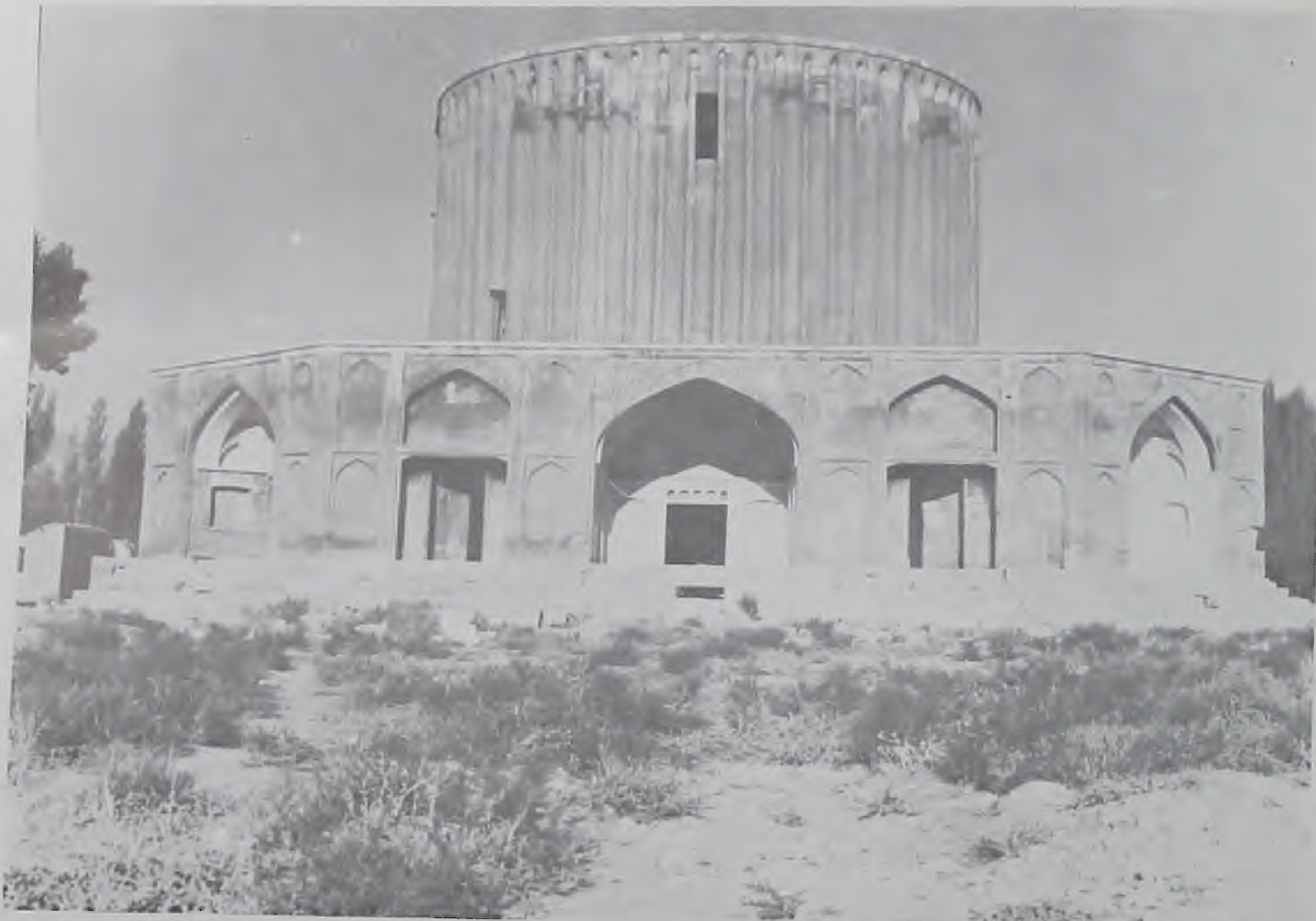
گنبد خواجه ربیع



مسجد امام خمینی



ایوان شمالی مسجد گوهر شاد ـ قرن نهم هجری



خورشید کلات



یکی از امامزاده‌های شهر مقدس مشهد

اگر بخواهیم مشاهد متبرک و زیارتگاههای شیعیان علاوه برجنبهٔ تیمن و تبرک آنها از لحاظ یادگارهای هنری و شاهکارهای صنایع ظریفه و تزئینات گرانبها و نفایس روزگاران گذشته را مورد بررسی و دقت قرار دهیم یقیناً هیچکدام آنها باندازهٔ آستانه امام هشتم شیعیان درمشهد جلب نظر نمی کند.

با توجه بتاریخ سرزمین خراسان در ادوار اسلامی و کشمکشهای سلسله ها و شاهان مختلف تا حدی میتوان به این موضوع پی برد که بسیاری شهریاران با ایمان از سلسله های مختلف و بزرگان دیگر آنقدر که توانسته اند به آستان قدس رضوی اخلاص ورزیده و اثری در آنجا گذارده اند و از طرف دیگر هنرمندان ایرانی از همان قرون اولیهٔ اسلام شاهکارهای هنری خود را بر این درگاه پرمنزلت عرضه داشته اسرار نهفته هنر ظریف خویش را در این راه بکار برده اند و نمونه های بی‌نظیری از نفایس تاریخی را نثار هدف پاک خویش نموده اند. در کتابهایی که راجع بآستانه رضوی (ع) مطالبی مرقوم رفته است ملاحظه میشود که نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی در این باره متحد القولند که آستان قدس رضوی از بقاع متبرک دیگر مسلمین همیشه پر ثروت‌تر و دارای تزئینات گرانبهاتر بوده است.

داستان غم انگیز شکنجه شاهرخشاه

ماجرای شکنجه شاهرخشاه از نوادگان نادرشاه که از هر دو چشم کور بود و مدتی در خراسان و شهر مشهد فرمانروائی داشت، از ماجراهای غم انگیز تاریخ مشهد بشمار میرود. وقتی آقا محمدخان پس از جنگ‌ها و ستیزهای فراوان قدرت خود را در ایران مستقر ساخت، چون شنیده بود که قسمتی از جواهرات قیمتی نادرشاه نزد نواده‌اش شاهرخشاه میباشد بسوی مشهد شتافت و از وی خواست که آن جواهرات را به وی تسلیم نماید ولی شاهرخشاه از نشان دادن محل جواهرات و تسلیم آنها خودداری نمود و آقا محمدخان که برای بدست آوردن آنها تاب و قراری نداشت دستور داد موی سر شاهرخشاه را تراشیده و دورادور آن خمیر بریزند آنگاه

کلنل محمد تقی خان



در وسط سروی سرب مذاب ریخت، این شکنجه بیرحمانه توانائی او را به انتها رسانیده ناگزیر ساخت محل پنهان کردن گنج نادری و جواهرات گرانبهای آنرا به آقا محمدخان نشان دهد. میگویند وقتی آقا محمدخان جواهرات نادری را که از کلات قبلاً جمع آوری کرده و به مشهد آورده بودند به تصرف خود درآورد، ازفرط شوق و وجد و شادی آنها را برروی زمین گسترده و پس از آنکه برروی آنها شروع به غلط خوردن نمود خنده‌های پر سر و صدائی مینمود و برای آنها نقشه‌ها و رؤیاهای شیرینی طرح میکرد. سرسلسله قاجاریه جواهرات نادری را به تهران انتقال داد که قسمتی از آن بعدها در کاخ گلستان ضبط گردید.

مزار نادر و کلنل محمد تقی خان

در شهر مشهد جسد نادرشاه افشار بخاك سپرده شده ضمناً مزار کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده معروف ژاندارمری خراسان که یکی از صاحب منصبان شریف و شجاع ایران بود و اقدام به دستگیری قوام السلطنه نموده بود آنجاست. بقرار معلوم ابتداء سر بریده کلنل را درمشهد دفن نمودند ولی بعداً بدن وی را نیز بدست آورده و درهمان محلی که درسروی مدفون شده بود بزیرخاك کردند.

قزوین

شهر تاریخی و قدیمی قزوین که دهستانهای چهارده گانه را در برمیگیرد به دو ناحیه کوهستانی و دشت تقسیم می‌شود منطقه کوهستانی آن سرزمین شگفت انگیز الموت رودبار و رشته کوههای البرز را در خود جای داده است و این شهر از جانب خاوری بدون هیچ مانع و کوهی به جلگه ساوجبلاغ مربوط میشود. رودخانه هائی که مزارع و دهستانهای شهر راسیرآب میکنند: اول ابهر رود است که از کوههای سلطانیه سر چشمه میگیرد و دیگر (خر رود) میباشد که از کوههای قزل داغ خرقان جریان میابد.

در قزوین و پیرامون آن باد کسل کننده و گرمی میوزد که مدّت سه روز بی وقفه در جوش و خروش و تلاطم است. این باد را باد (راز) و یا (شره) میگویند که در تابستان وقتی از جنوب شرقی شروع به وزش کرد واقعاً کلافه کننده میشود.

سابقه تاریخی قزوین

قزوین از آغاز هزاره نخست پیش از میلاد تا هنگام تشکیل دولت ماد در (هگماتانه) همدان سراسر فلات ایران ودشت بین‌النهرین شاهد حوادث و رویدادهای سرنوشت سازی بوده‌اند، در این حوادث کشورهای نیرومند و متمدّنی همچون آشور، سومر، اورارتور، بابل، ایلام از میان رفتند و در خاک مدفون شدند سرزمین قزوین در این فلات جزء کشور ماد بحساب میآمد.



دروازه قزوین



مدخل بازار قزوین

در عصر قدرت مادها با توجه باینکه همگمتانه پایتخت آنها بود، قزوین که ارتباط مستقیمی با همدان (پایتخت مادها) داشت جزء قلمرو فرمانروایان ماد بود.

در خصوص سابقه تاریخی قزوین نمی‌توان از منطقه دیلمان نامی بمیان نیاورد، چه ساکنان این سرزمین که عموماً مردمانی رشید و متهور و شجاع بوده‌اند و درهمسایگی قزوین قرار داشتند همواره در برابر تهاجمات و حملات بیگانگان از اسکندر گرفته تا تازیان پایداریهای بی‌نظیر از خود مینمودند وباین اعتبار باید گفت که تاریخ مردم دیلم با مردم قزوین که همسایه آن بوده در هم آمیخته است، قسمتی از اهالی شهر قزوین را دیلمی‌ها و (امرته)ها تشکیل میدادند که در دوران حکومت هخامنشیان نقش موثری را در نیروی نظامی و پیروزیهای درخشان این سلسله بعهده داشتند.

بهر تقدیر بنای قزوین را تاریخ‌نویسان به شاپور ذوالاکتاف ساسانی نسبت میدهند و انگیزه بوجود آمدن شهر هم این بوده که شاپور دوم جهت مقابله و برخورد با دیلمیان ــ قزوین را بعنوان دژمقدم ایجاد کرده در آنجا حصارها و باروها ساخته بود که بتواند یك چند در برابر حملات بی امان دلیران دیلمی پایداری نموده آنها را در پشت دژهای قزوین متوقف گرداند.

سفیران و فرستادگان خارجی

درباره قزوین چنین نوشته اند

ابتداء از (کلاویخو) سفیر اسپانیا یاد کنیم که در بازگشت از نزد تیمور لنگ وارد شهر قزوین شده و در خاطرات خود نوشت که در اینجا خانه‌ها رو به ویرانی میرود و این خانه‌ها از خانه‌های شهر تبریز بیشتر است.

از میان سفیران دیگر اروپا که به قزوین مسافرت کرده‌اند، یکی (آنتونی جنکین سن) است که در سال ۹۴۹ هجری به دربار شاه طهماسب باریافت و هم چنین (آنتونی شرلی) و (سر رابرت شرلی) و (سردمو کاتن) که باین شهر آمده و مدتی را در آنجا گذرانیدند. یکی از سیاحان در سفرنامه خود درباره قزوین

مینویسد که در اوایل قرن [illegible] میلادی این شهر قریب ۱۵۰هزار نفر جمعیت داشته تا اینکه شاه عباس پایتخت خود را به شهر اصفهان انتقال داد.

سر توماس هربرت که او نیز از اروپائی بود که به قزوین سفر کرده بود مینویسد: قزوین از جهت شکوه و عظمت و آبادانی به استثنای اصفهان با هریك از شهرهای بزرگ ایران برابری مینماید. (جیمز موریه) منشی سفارت انگلیس در عصر قاجاریه مینویسد: در پیرامون قزوین گله‌های عظیم گورخر فراوان دیده میشود.

قزوین در دوره بعد از اسلام

چنانچه از نوشته‌های مورخان برمیآید چنین بنظر میرسد که در شهر قزوین قبل از اسلام آثار و بناهای قابل ذکری وجود نداشته است ولی در عین حال برخی از تاریخ‌نویسان در تذکره‌ها و کتابهای خود نوشته‌اند که آتشکده‌هائی که در دوره ساسانیان در این شهر بوجود آمده بود تا مدت زمانی پس از غلبه این شهر بدست فاتحان تازی دایر بوده است ولی بعداً به فرمان حکام و عاملان خلفای بنی‌امیه و عباسی این آتشکده‌ها تدریجاً تبدیل به مسجد گردید.

در خصوص تبدیل آتشکده‌های قزوین به مسجد روایت دیگری هم هست که دارای اعتبار میباشد، در این روایت چنین آمده است که پس از اینکه مردم شهر به دیانت حقه اسلام گرویدند به تدریج آتشکده‌ها از میان رفت و به مساجد و عبادتگاه اسلامی تبدیل شد و این کار هم اکثراً بوسیله خود مردم انجام میپذیرفت.

بنا به گفته حمدالله مستوفی، محمدبن حجّاج در قزوین مسجدی بنا کرد که گویا در ابتداء بت‌خانه بود و چنانچه اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان نوشته است و (بارتولد) مستشرق روسی نیز آنرا تأیید کرده، مسجد معروف به (مهر هیره) که جزء مساجد کهن و قدیمی قزوین بحساب می‌آمد ابتداء آتشکده بوده است.

فتح و سپس ترقی و پیشرفت [illegible] شهر قزوین در دوره اسلامی آغاز گردید در اینجا لازم است که [illegible] چگونگی فتح این شهر را نقل کنیم و سپس بپردازیم بسایر مسایل مربوط به این [illegible] قدیمی معروف.

چنانچه در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی که خود اهل این شهر بوده است آمده قزوین در سال ۲۵ هجری قمری بوسیله (مغیره بن شیعه) که در آنزمان والی شهر کوفه بود فتح شده و بدنبال آن بوسیله سپاهیان این کارگزار تازی زنجان و ابهر نیز گشوده شدند.



حیاط درونی یک‌سرا در قزوین

وحشت خلفای عباسی از همسایگان قزوین

مولف فتوح البلدان مینویسد: قزوین آخرین مرزی بود که سپاهیان کوفه در اختیار داشتند و از این به بعد این شهر همچون دوره ساسانیان پایگاهی گردید برای جلوگیری از تعرض و مزاحمت‌های مردم دیلم که در کوهستانهای شمال قزوین به آزادگی و سرافرازی زندگی میکردند، این مردم آزاده که در مواضع و قلعه‌های مستحکم کوهستانی میزیستند بهیچ وجه زیر بار فرامین حکام و عاملان تازی نمیرفتند و گاه وبیگاه نیز به جنگهای چریکی علیه سپاهیان فاتح دست می‌زدند. بهمین جهت یکی از وظایف مهم فرمانروایان عرب که از خلفای بنی‌امیه ویا عباسی دستور میگرفتند و بحکومت ری وقزوین منصوب میشدند این بود که با مردم دیلم درستیز ومبارزه باشند وهیچگاه از این امرمهم غفلت نورزند.

این خود میتواند دلیل بارزی باشد بر اینکه جغرافی‌نویسان اسلامی، شهر قزوین را یکی از ثغور و مرزهای سپاهیان و عمال حاکم بر نواحی قزوین و ری بدانند چنانکه (ابن فقیه) مینویسد: (سعدبن عاص‌بن امیه) والی کوفه مأمور جنگ با مردم دیلمان گردید وقزوین را بصورت شهر درآورده ومرزمردم کوفه قرارداد.

این قضایا همواره اسباب وحشت مردمی میشد که در قزوین سکونت اختیار کرده بودند و ترس و وحشت آنان از هجوم و شبیخون‌هائی بود که گاه و بیگاه ازطرف اهالی دیلمستان به مردم قزوین وارد میآید ولی کارگزاران خلفا برای اینکه مردم وحشت‌زده قزوین را تشویق و وادار به سکونت درشهر نمایندا حادیث و روایاتی از مقدسین میآوردند که در آن گفته شده بود اقامت در این شهر باعث بخشش گناهان شما و اسباب اجر اخروی خواهد بود، بهمین جهت این شهر را (باب الجنه) یا در بهشت مینامیدند.

ولی با این وجود هیچگاه ترس ونگرانی مردم قزوین و کارگزاران خلفا و حتی خود خلفای عباسی از همسایگان این شهر که همان دیلمی‌ها باشد زایل نمیگردید، چنانچه یکی از همین خلفا گفته بود: به خداوند سوگند که اگر به قزوین و دیلمان دست یابم هر آینه، که از زیر تخت من سرها بیرون خواهند آورد. بهر حال در زمان چند تن از خلفای عباسی قزوین ویران و بار دیگر تجدید بنا

گردید و پیرامون آن [illegible] کشیدند.

ابن حوقل یکی [illegible] معروف درباره قزوین مینویسد: قزوین شهری است دارای بارو و د[illegible]ای است که آنهم دارای بارو میباشد، اسم یکی از این دو شهر ([illegible]) بود زیرا موسی هادی خلیفه عباسی برادر بزرگ هارون الرشید در زمان [illegible] مهدی ساخته بود.

شهر دیگر (قزوین مبارکه) نامیده میشود که مبارك ، غلام ترك نژاد عباسیان حصار آنرا بنا کرده بود. در قرن چهارم هجری قمری صاحب بن عباد وزیر معروف فخرالدوله دیلمی به ساختن دیوار قزوین همت گماشت، زیرا گاهی زلزله و زمانی مهاجمان حصارهای آنرا ویران میساختند.

شهر قزوین بر رویهم در طول سه قرن اول هجری بشدّت تحت تأثیر حوادث و رویدادهای ناحیه دیلم و رویان قرار داشت چنانچه در طی اینْ مدت گاه واحدها و دهستانهائی را جزء قزوین کرده و آنرا تقویت مینمودندودر بعضی زمان ها قسمت هائی از آن را جدا میساختند.

و ابن حوقل در جای دیگر مینویسد: قزوین شهری است ومساحت آن یك میل در یك میل است و اندرون آن شهری است کوچك دارای قلعه و مسجد جامع.

(اصطخری) مورخ دیگر اسلامی نیز قزوین را شهری بزرگ مینویسد و گوید شارستان و حصار دارد.

مقدسی در احسن التقاسیم قزوین را شهری بزرگ مینامد و گوید در درون آن شهری است که مسجد جامع دارد. ذکریای قزوینی در آثار البلاد گوید قزوین دو شهر است در میان یکدیگر، شهر کوچك که شهرستان نامیده میشود دارای بارو و دروازه هائی است که شهر بزرگ آن را فرا گرفته است و آن نیز بارو و دروازه هائی دارد و بوستان ها و باغ ها از هر طرف بشهر بزرگ محیط است و مزارع هم به باغستان ها احاطه دارد.

از این نقل قول ها چنین پیداست که قزوین در دوره اسلامی در میان شهرهای ایالت جبال (عراق عجم) اهمیت و اعتبارو موقع ممتازی داشته است، حکّام و فرمانروایان این شهر در مدت حکومت آثار قابل توجه معتبری مثل مساجد و

مدارس از خود به یادگار گذاشته اند.

بناهای تاریخی دوران اسلامی شهر قزوین

وقتی مسلمین به شهر قزوین که قبلاً دارای آتشکده‌های فروزانی بود قدم نهادند پس از چند سال اقامت و شناختن اوضاع و احوال این شهر و روحیات مردمش برای اینکه مردم را که به اسلام گرویده بودند در دیانت خود ثابت قدم‌تر نمایند و هم چنین آداب و آئین های اسلامی را بهتر بآنان بیاموزند بساختن مساجد که هم محل برگزاری نماز بود و هم دارای حجره‌هائی برای فراگرفتن علوم و دانش اسلامی همّت گماشتند.

اوّلین مسجدی که در قزوین بنا گردید بدست محمد بن حجاج بن یوسف ثقفی بوجود آمد (حجّاج از طرف عبدالملك بن مروان خلیفه اموی از سال ۷۵ تا ۹۵ هجری والی عراقین بوده است). گویند چون او در زمان حکومت پدر مأمور جنگ با دیلمیان شد و قادر به درهم شکستن مقاومت آنان نگردید به قزوین آمد و به ساختن این مسجد که معروف به (مسجد ثور) بودفرمان داد.

مسجد جامع بزرگ قزوین

مسجد جامع بزرگ قزوین که اکنون در مرحله دباغان و در حاشیه غربی خیابان سپه قرار گرفته با مناره‌های با شکوه و شگفت آور و ایوان‌های مرتفع و گچبریهای جالب از آثار نفیس دوره اسلامی قزوین بشمار میرود.

قدیم‌ترین قسمت این مسجد بزرگ قدیمی طاق هارونی آن است که هارون الرشید در سال ۱۹۲ هجری قمری بهنگام عزیمت به خراسان به قزوین آمده بود بساختن باروی شهر واین مسجد فرمان داد، او طاق هارونی را مقصوره کهن مینامید و چنین گفته میشد که هارون الرشید مستغلاتی نیز وقف آن کرده بود.

در سال ۵۱۱ هجری قمری بفرمان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خالوی



مسجد جامع

مجدالدوله فرزند فخرالدوله تعمیراتی در مسجد فوق الذکر بعمل آمد، او برای این منظور پول زیادی صرف کرد و نیز قریه زراره را وقف مسجد جامع وقنات زراره نمود. در خصوص طاق هارونی باید متذکر این معنی بود که این طاق در قسمت شرقی مسجد قرار گرفته و در سمت جنوب صحن مسجد بر روی چهار طاقی آتشکده مقصوره بزرگ، یا مقصوره خمارتاشی ساخته شده است، این مقصوره را امیرخمارتاش عبدالله عمادی که از طرف عمادالدوله در زمان محمد بن ملکشاه سلجوقی حاکم قزوین بود در سال ۵۰۰ هجری شروع بساختمان کرده ونه سال بعد به پایان رسانید.

برفراز مقصوره گنبد عظیمی است که زکریای قزوینی درباره آن گوید، درنهایت بلندی بوده و خربوزه‌ای شکل میباشد. ساختمان زیبا و مرتفع آن نه در شهرهای اسلامی نظیر دارد و نه درشهرهای غیر اسلامی...

اما درباره صحن مقصوره خمارتاش باید گفته شود که این صحن بصورت مربع میباشد و هر ضلع آن چهارده ذرع است. در وسط دیورا جنوبی مقصوره، محرابی از سنگ مرمر صیقلی شده وجود دارد که پیرامون آن با کاشی‌های رنگارنگ تزیین یافته و در گوشه شمال غربی آن منبر سنگی قرار گرفته بود این مقصوره دارای چندین کتیبه است که درهریك بخط کوفی مارپیچی وخط نسخ ثلث وخط نسخ کوفی مطالبی نوشته شده است.

در سمت غربی شبستان خمارتاش و در گوشه جنوب غربی مسجد جامع کبیر شبستان دیگری است که آن نیز به آتشکده معروف است.

مسجد جامع تا دوره صفویه عبارت بود از طاق هرونی ومقصوره وشبستان خمارتاشی وشبستان ملك مظفرالدین آلب آرغو که سمت جنوب مسجد را تشکیل میداده است، این قسمت نیز در سال ۶۱۷ هجری مورد آتش‌سوزی و تخریب مغولان قرار گرفت.

حمدالله مستوفی در کتاب ظفرنامه خود میگوید: درهفتم ماه شعبان این سال (سوبوتای) یکی از سرداران چنگیز مغول قزوین را پس از سه روز محاصره بتصرف خود درآورد و جمعی را بقتل رسانید و عده‌ای از مردم از بیم مغولان در بالای مقصوره خمارتاشی پنهان شده بودند ومغولان برای اینکه پناهندگان را بزیر

بکشند مسجد را به آتش [illegible]

عهد صفویه و [illegible] ساختمان‌های زیادی شد و مسجد [illegible] در سال ۱۰۸۱ که دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی است ساخته شد و ایوان جنوبی که از زیباترین ایوان‌های مسجد بشمار میرود. در سال ۱۰۴۵ هجری که سال سلطنت شاه عباس دوم میباشد مدخل مقصوره خمارتاشی ساخته شد.

در راهروی این ایوان دو ستون عظیم قرار دارد که بر هریك لوحه‌هائی از سنگ مرمر که بر آنها فرامینی مبنی بر معافی‌ها و رفع پاره‌ای تحمیلات و عوارض و بدعت‌های مذموم حك شده قرار دارد. یکی از این لوحه‌ها بفرمان شاه سلیمان صفوی و دیگری به امر فتحعلی شاه قاجار بسال ۱۲۳۸ هجری میباشد.

مسجد حیدریه

مسجد حیدریه از بناهای اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بشمار میرود. این مسجد دارای منبر بزرگی است که گفته میشود در سال ۵۰۵ هجری قمری از (ری) به قزوین حمل شده و آنرا ابوعبدالله زعفرانی فرستاده است.

(امام رافعی) مسجد حیدریه را در خارج شهر کهنه ذکر کرده و میگوید این مسجد در سال ۵۱۳ هجری بعلت زمین‌لرزه بزرگی خراب گشته و به خواهش یاران ابوحنیفه امیر زاهد خمارتاش بن عبدالله عمادی آنرا مرمت و تعمیر کرده است مسجد حیدریه تا دوران صفویه دایر و استوار بوده ولی پس از آن متروك افتاده و بتدریج رو به ویرانی نهاده است و اکنون فقط شبستانی بی‌سقف از آن باقی مانده است.

در زمان قاجاریه در سه طرف مسجد نامبرده حجره‌هائی را ویران نموده و بجای آن دبیرستان نوبنیادی ساخته‌اند.

شاهزاده حسین

شاهزاده حسین که آرامگاه و بقعه‌ای جالب درقزوین برای آن ساخته شده از فرزندان حضرت رضا علیه‌السلام میباشد، بقراریکه مورخان نوشته‌اند حضرت



شاهزاده حسین

رضا هنگام مسافرت بخراسان در سال ۲۰۱ هجری به قزوین آمد و در منزل داود سلیمان غازی منزل کرد و فرزند دو ساله‌اش حسین در همان خانه وفات یافته و در قبرستان جنوب غربی شهر مدفون گردیده است. مقبره شاهزاده حسین از بناهای عصر صفویه است که شامل ساختمان هشت گوش بزرگ گنبددار و رواق و ایوان آئینه کاری و تزئینات با کاشی معرق و خشت میباشد.

در صحن شاهزاده حسین آرامگاههائی وجود دارد که مدفن بزرگان و دانشمندان قزوین است.

سر درد شمالی بقعه با کاشی‌های رنگارنگ زینت یافته و با شش مناره کوچك و کوتاه منظره جالبی به مقبره میدهد. در فاصله میان در ورودی و ایوان شمالی حرم، حوض بزرگی از مرمر است و در شمال حوض در وسط صحن سقاخانه بزرگی در سال ۱۳۵۰ هجری بنا گردیده است.

حرم شاهزاده حسین از چهار طرف بوسیله چهار در به رواق‌های چهارگانه اطراف اتصال دارد. در جنوبی خاتم کاری است و امّا درهای شرقی و غربی ساده است ولی در شمال که به ایوان آئینه کاری بازمیشود از چوبهای محکم صنعتی در زمان شاه طهماسب صفوی به سال ۹۴۷ هجری منبّت کاری شده و با خط نسخ بسیار زیبا نام پیغمبر اکرم و ائمه اطهار در بالا و پائین و اشعاری در وسط در نقش گردیده و در دو لنگه در چگونگی ساختمان آن بفرمان شاه طهماسب با نام سازنده و تاریخ ساختن در حکاکی شده و بربالای مزار دو صندوق و یا ضریح قرار دارد.

مسجد (شاه سابق) قزوین

مسجد شاه یکی از بزرگترین مساجد قزوین بشمار میرود. مسجد شاه را شاه اسمعیل صفوی بنا کرد ولی آنرا نیمه کاره گذاشت تا اینکه شاه طهماسب صفوی آنرا بپایان رسانید.

این مسجد پس از انقراض دولت صفویه متروك افتاده بصورت ویرانه‌ای درآمد ولی بعداً به فرمان فتحعلی شاه قاجار از نوساخته شد.

حیاط مسجد شکل مربع مستطیل دارد و در هر سمت ایوانی مرتفع دارد و ایوان جنوبی به مقصوره بلندی متصل است که گنبد عظیمی بربالای آن قرار گرفته

است که از بیرون با کاشی پوشیده شده و در داخل آن احادیث و آیاتی به خط نسخ در کاشی لاجوردی نوشته شده است.

مسجد احمدیه

در محله خیابان و متصل به آرامگاهی است معروف به امامزاده احمد و بعضی آنجا را مقبره عارف بزرگ و معروف، شیخ احمد غزالی میدانند.

مسجد سوخته چنار

این مسجد در محله درب کوشك واقع شده و به آرامگاه داودبن سلیمان غازی متصل میباشد. بنا به نوشته حمدالله مستوفی حضرت رضا علیه السلام هنگام ورود به قزوین در خانه همین شخص وارد شده و وی از یاران آن حضرت بوده است.

در برابر آرامگاه درخت چنار کهنی است میان تهی که به سوخته چنار معروف میباشد.

عمارت چهلستون

عمارت و یا کاخ چهلستون و یا کلاه فرنگی از بناها و آثار باستانی قزوین بشمار میرود، این بناها در دوران صفویه بوسیله شاه طهماسب ساخته شده و درمیان باغی بزرگ‌بنا و پرداخت گردیده است. عمارت چهلستون که تالار بزرگی دارد سابقاً دارای راهروهای نقاشی شده و کاشی کاری و طلا کاری بوده است که اکنون دیگر از طلا کاریها آثاری نیست.

عالی قاپوی قزوین

در شهر تاریخی قزوین خیابان عریض شمالی جنوبی سپه هست که وسیع‌ترین و با صفاترین و در عین حال قدیمی‌ترین خیابان این شهر بوده و از یادگارهای دوران پایتختی قزوین است. مسافرانی که از تهران به قزوین می‌رفتند و از این شهر عبور می کردند عموماً طول خیابان عریض تاریخی گفته شده را طی می کردند لکن اکنون راه عبور اتومبیلها عموماً از خیابان مستقیم شرقی و غربی است. فقط مسافران که بوسیله ترن به قزوین میروند چون از ایستگاه راه‌آهن به شهر عزیمت مینمایند از انتهای جنوبی خیابان سپه وارد شهر می گردند و این خیابان قدیمی و تاریخی را مشاهده می‌نمایند.



یکی از بناهای قدیمی قزوین

انتهای شمالی این خیابان به سردر با عظمتی منتهی می گردد که نام آن عالی‌قاپو است و سردر کاخهای شاهان صفویّه بوده از سالیان متمادی پیش از این هم مقر شهربانی قزوین در حیاط وسیع پشت این سردر تاریخی قرار دارد و بدین قرار فعلاً مدخل ادارهٔ مزبور می‌باشد. این سردر بعلّت تغییرات و تعمیراتی که در دورهٔ قاجاریّه و پس از آن پیدا کرده است درخشندگی و جلوه گری دارد. رویهم رفته میتوان گفت که عالی قاپو از بناهای تاریخی خوش اقبال ایران بشمار میرود و نسبت به کهنگی و قدمت خود خوب باقی مانده است. کتیبهٔ کاشی معرّق و درو پنجرهٔ مشبّک کاشی معرّق از آثار صنعتی نفیس دوران صفوی در آن باقی و نمونهٔ هنر نمائی‌هائی است که هنرمندان عصرشاه عبّاس در این سردر بکار برده بودند. کتیبهٔ مزبور از نوشته‌های علیرضا عبّاسی است که بخط ثلث با کاشی سفید بر زمینهٔ لاجوردی رنگ احداث گردیده درمتن آن نام والقاب شاه عبّاس ذکر گشته و تصریح شده که بنای سردر به فرمان شاه‌عباس انجام یافته است عالی‌قاپو سال تاریخ ندارد ولی یقیناً پیش از انتقال پایتخت به اصفهان یعنی پیش از سال ۱۰۰۴ هجری بنیاد گردیده است.

ساختمان‌های دوره قاجاریه درقزوین

در دوره قاجاریه درقزوین تالارها و ایوان‌هائی بنام حسینیه ساخته‌اند که غالباً بوسیله آئینه‌کاری ویا نقاشی تزیین شده و دارای درها وقاب سقف و دولابچه و (ارسی)های نقش‌دار میباشد که از مهمترین این ساختمان‌ها، حسینیّه امینی‌ها میباشد که بوسیله حاج محمدرضای امینی که از اعیان و بازرگانان قزوین بود در سال ۱۲۵ ساخته شد.

آب انبارهای قزوین

شهر قزوین با اینکه از آب رودخانه‌های (دیزج) و (ارنزك) که درسمت شرقی و غربی شهر واقع بوده بهره‌ورمیشدند ولی چون در تابستان گرم بدلیل هوای کویری این رودخانه‌ها خشك میشدند، باین دلیل مردم گرفتار بی‌آبی میگردیدند. مورخان و جهانگردانی که قزوین را دیده‌اند عموماً شهری بی‌آب معرفی نموده‌اند و با اینکه از قرن پنجم هجری به بعد برای کمبود آب، قنات‌هائی



عالی‌قاپو



یکی از حمامهای قدیمی قزوین

از طرف حکام و اشخاص خیراندیش جاری گردیده مانند قناتی که (ا...
الیسع) حاکم قزوین که در عصر سلطان محمود غزنوی در این شهر ایجاد کرده و آن نخستین قنات قزوین بشمارمیرود. وقنات‌های (طیفوریه) و (طرخانیه) و (مطابایه) و (خمارتاشیه) و (سیدیه) و (خاتونیه) و قنات صاحب حسن که در تاریخ حمدالله مستوفی از آنها نام برده شد و با این حال چون آب قنات‌های فوق‌الذکر و قنات‌هائی که بعداً در این شهر ایجاد گردید در تابستان کاهش مییافت و مصرف مردم را کفایت نمیکرد باین جهت اشخاص توانگر در محلات و مناطق مختلف آب انبارهائی تأسیس نمودند که بعضی از آنها مصرف آب یك محله را در یك سال کفایت میکرد و بعضی از این آب انبارها دارای نمای مجلّل و کتیبه و تاریخ بنا میباشند.

آب انبارهای معروف قزوین باین شرح میباشند: آب انبار جنب مسجد جامع که در سال ۱۰۹۳ در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی بنا گردیده است.

آب انبار سردار واقع در محله راه ری و آن را دو برادر بنام‌های محمد حسن خان و محمد حسین خان سردار در سال ۱۲۲۷ در عصر سلطنت فتحعلیشاه بنا کرده‌اند. این آب انبار ۵۸ پله دارد و در خارج و بالای آن گنبد بزرگی نیز بنا گردیده است.

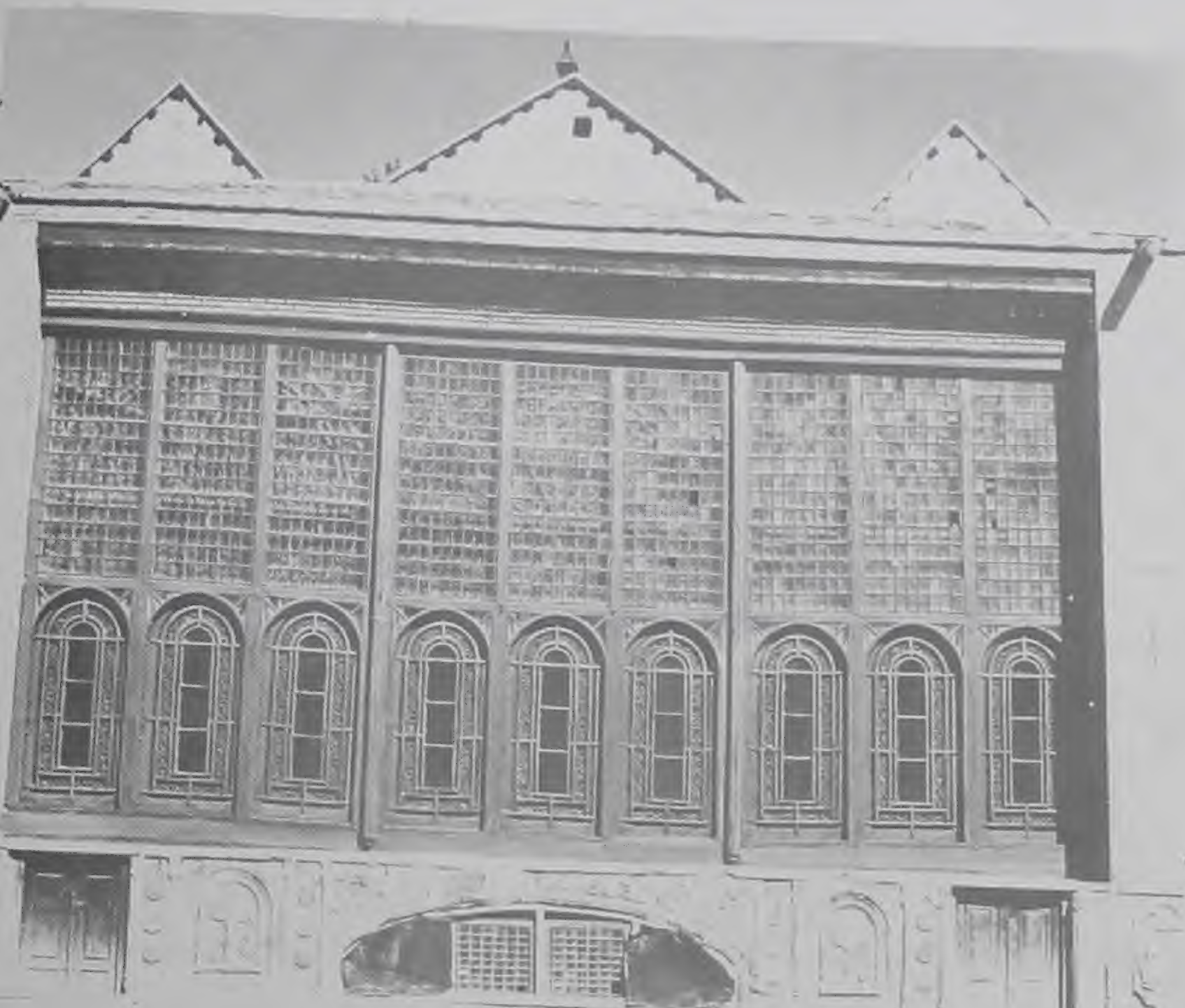
آب انبار حکیم‌ها در محله راه چمان و گذر تنورسازان که ۳۴ پله دارد و در سال ۱۲۵۵ هجری ساخته شد. آب انبار حاج کاظم که یکی از بزرگترین آب انبارهای قزوین است و ۵۰ پله دارد و در سال ۱۲۵۴ بنا گردید.

دروازه‌های قزوین

شهر قزوین دارای چندین دروازه زیبا بوده که پنج دروازه آن با ساختمان مجلل و با شکوه و مزّین به کاشی‌های رنگارنگ بوده که دوتا از این پنج دروازه در تعریض خیابانها در سال ۱۳۱۰ شمسی ویران شد و دروازه دیگر با مرور زمان رو به خرابی رفت و در شرایط کنونی فقط دو دروازه دیگر در قزوین بر پاست، یکی دروازه درب کوشك که در شمال شهر است و در سال ۱۲۹۴ هجری و بهنگام حکومت شاهزاده عضدالدوله کاشی کاری آن انجام گردید. آن دیگری دروازه



بازار قزوین



خانه حسین امینی

تهران میباشد که در انتهای دروازه تهران قدیم در سال ۱۳۵۷ شمسی [illegible] کاشی کاری شد.

بناهای تاریخی پیرامون قزوین

قلعه الموت ـ قلعه لنبه سر

برای نوشتن این فصل از تاریخچه شهر قزوین باید ابتداء نگاهی اجمالی به موقعیّت این شهر افکند تا علل و انگیزه‌های مختلف بناها و مخصوصاً قلاع و حصارها و باروهای این شهر مهّم روشن گردد.

بطوریکه قبلاً نوشتیم در عهد ساسانیان برای اینکه شهر از تهاجم طوایف و مردم سلحشور دیلم جلوگیری گردد دژی در این محل که هنوز بصورت شهر درنیامده بود بنا گردید که هسته اصلی شهر قزوین بشمار میرفت. در آغاز تسلط تازیان بر ایران دژنامبرده برای همین منظور مورد بهره‌برداری قرار گرفت تا اینکه قزوین گسترش یافته و شهر بزرگی شد.

درقرن ششم هجری اسمعیلیان به رهبری حسن صباح قلاع الموت و رودبار را در عصرسلاجقه مقر حکومت خود قرار دادند که با قتل بزرگان و خودفروختگان به سلجوقیان و مخصوصاً خلفای عباسی رعب و وحشتی به دلها افکندند. در این وقت قزوین پایگاهی مطمئن برای لشگرکشی به الموت و رودبار گردید تا آنجا که همیشه اشخاص مورد اطمینان خود را برای حکومت قزوین میفرستادند ولی از آن سو حسن صباح وفرقه باطنیان (اسماعیلیه) نیز از جمعی از مردم قزوین و دیلمان برای رفع دشمنان خود استفاده میکردند.

شهر الموت که امروز نام یکی از بخش‌های کوهستانی قزوین است بعلت وجود قلعه‌ای است که همانطوریکه گفته شد مدت سی و پنج سال مقر حکمرانی حسن صباح بوده است.

قلعه الموت یا (الموت) یا آشیانه عقاب بر روی تخته سنگی عظیم در دامنه کوه (هودکان) قرار دارد، و بانی نخستین آن شخصی بنام حسن بن زید علوی بود که در سال ۲۵۲ هجری به ساختن آن فرمان داد.

این قلعه مستحکم در سال ۴۸۳ بدست حسن صباح افتاد و تا سال ۶۵۴ هجری که به فرمان هلاکوخان مغول اشغال و تصرف گردید قرارگاه اصلی فرمانروای اسماعیلیه بود. مغولان وحشی همچنانکه در نقاط دیگر ایران عمل کردند و از هیچ گونه وحشی گری و ویرانی و کشتن و سوختن دریغ نمیورزیدند پس از تصرف قلعه الموت، اموال و خزاین اسمعلیلیان را بدست آورده و مخصوصاً کتابخانه ذیقیمت و بسیار نفیس آنها را که در خلال سالیانی دراز با همت و کوشش در الموت گردآورده بودند به آتش کشیدند ولی گفته میشود که در گیرودار چنین وحشی گری و آتش افروزی عطاملك جوینی که از جمله دانشمندان عصر ایلخانان بود از هلاکوخان اجازه گرفت تا کتابها و آثار بسیار نفیس و گرانبها را از دیگر کتابها جدا ساخته ومابقی را که اکثراً درباره فرقه اسماعیلیه بود بسوزانند و بهمین منظور به کتابخانه شتافت و قرآن‌ها را با کتب قیمتی دیگر و هم چنین آلات و وسایل رصد کردن ستارگان وادوات نجومی جمع آوری کرد و ما بقی را به مأموران مغولی سپرد تا دستخوش حریق گردانند.

قلعه الموت پس از هلاکوخان مدتی در دست سپهبدان طبرستان و گیلان و مازندران بود و تعمیراتی در آن بعمل آمد، اما در عصر صفویه تا هنگام سلطنت شاه عباس اول تبدیل به زندان گردید ولی این قلعه پس از آنکه پایتخت صفویان از قزوین به اصفهان انتقال یافت متروك شده رو به ویرانی رفت.

درباره خصوصیات و موقعیت قلعه الموت باید یادآور این نکته گردید که این قلعه از اطراف به جائی ارتباط ندارد و تنها از راه شمال بوسیله راه باریکی میتوان بآن راه پیدا کرد. اکنون پس از قرنها که از ایجاد قلعه میگذرد، آثار دیوارهائی که از سنگ و آجر ساخته شده و آب انبار و حوض آب در آن دیده می شود.

قلعه لنبه سر

از قلعه‌های تاریخی و مهم دیگر قزوین که آنهم یکی از قرارگاههای اسماعیلیان بود قلعه (لنبه سر) یا (لمبه سر) میباشد، این قلعه که در دهستان رودبار و در نزدیکی قریه (رازمیان) ناحیه (بینه رود) واقع بود همچون قلعه الموت موضع مستحکم و متینی بوده که توانست با برج و دژهای تسخیر ناپذیر خود مدتها در برابر سپاهیان سلجوقیان ایستادگی کرده و وضع خود را حفظ نماید.

قلعه لنبه سر یك ربع فرسنگ طول دارد و دو در عظیم داشته یك در قسمت جنوب و دیگری در شمال و پیرامون آن با سنگ ها و صخره‌های عظیم بنا گردیده بود.

لنبه سر در سال ۵۸۹ هجری حسن صباح بکمك بزرگ امید یکی از یاران خود آنجا را بتصرف خود درآورد و بر استحکام آن افزود و فرمان داد تا نهری از سنگ بریدند و از (بینه رود) که در دو فرسنگ و نیمی آنجاست آب بآنجا آوردند.

حسن صباح هم چنین درقلعه لنبه سر چند کاخ و کوشك بنا کرد.

قلعه لنبه سر بر فراز کوهی تنها قرار گرفته و بکلی از کوههای اطراف جداست. قلعه دارای هشت برج در اطراف دارد که در شرایط کنونی هنوز دو برج از هشت برج آن پابرجاست. در داخل قلعه گویا برای تدارکات و ساز و برگ جنگی و آذوقه چندین جایگاه اطاق مانند ساخته بودند که فعلاً هم باقی است. مجرای آب قلعه که تا امروز نیز مسیر آن آشکار است از طرف شمال وارد قلعه میگردید و به آب انبارهای متعدد منتهی میشدند. این آب انبار در سنگ کنده شده بود. قلعه لنبه سر نیز بمانند الموت در سال ۶۵۵ هجری توسط هلاکوخان مغول پس از چند ماه محاصره و پیکار خونین که بوسیله خورشاه آخرین فرمانروای اسماعیلیان و از جانشینان حسن صباح رهبری میگردید در حالیکه مدافعان تا آخرین نفس برزم ادامه میدادند تصرف گردید.

(قسمت‌هائی از این فصل، از کتاب راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهر قزوین تألیف حسینقلی ستوده استاد دانشگاه تهران اقتباس و نگارش یافته است.)

طوایف و قبایل قزوین

قزوین و دهستانهای پیرامون آن محل سکونت چندین قبیل و طایفه از لر و کرد و قبایل ترك زبان بوده است. این قبایل عبارتند از: شاهسونهای اینانلو که شامل دو قسمت (ننگه، چك) و (گوکر) میباشند، دیگر شاهسونهای بغدادی که در خرقان از توابع قزوین سکونت اختیار کرده‌اند. از طوایف دیگر، طایفه انصاری، رشوند، کاکاوند — غیاثوند و چگنی‌ها میباشند.

رجال سیاسی و شاعرانی

که از قزوین برخاسته‌اند

از میان دوره و عصر قاجاریه مردان و رجال سیاسی نامداری از شهر قزوین برخاسته‌اند که سرشناس‌ترین آنها میرزا حسینخان مشیرالدوله (سپهسالار) است وی در عهد ناصری وزیر و صدراعظم بوده است. ساختمان مجلس شورا در بهارستان و مسجد سپهسالار از بناهای این شخص میباشد. اما از ادیبان و شاعران نامدار نخست عبیدزاکانی، شاعر و نویسنده و ادیب نکته سنج. و ظریف و طنز پرداز قرن ششم و هفتم هجری، شیخ احمد غزّالی، خواجه امام ابوالقاسم رافعی، امام زکریای قزوینی حمدالله مستوفی مورخ و نویسنده نامدار و بالأخره از معاصران عارف قزوینی، مرحوم دهخدا و مرحوم علامه قزوینی میباشند.

روحیه مردم قزوین

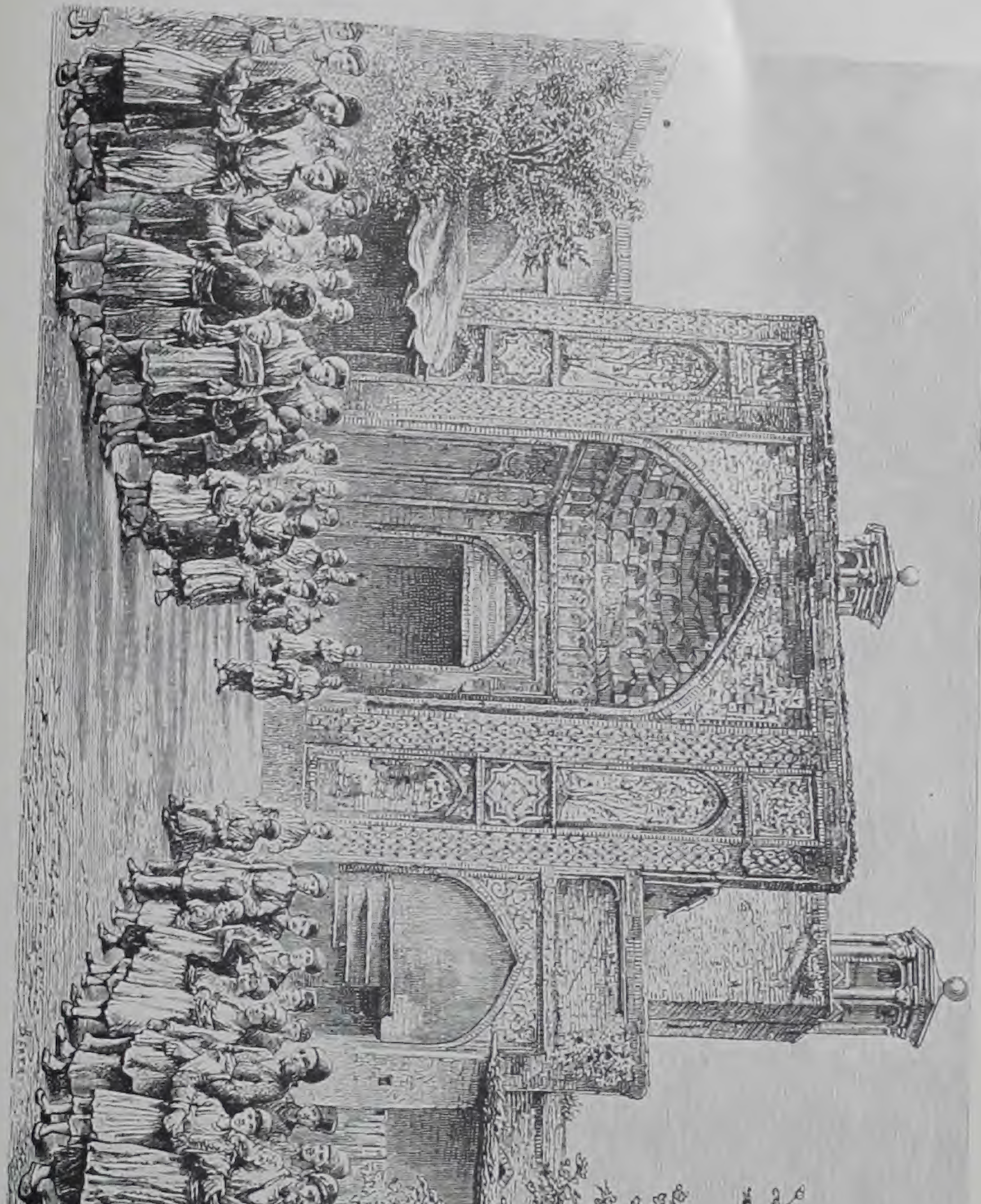
قزوینی‌ها عموماً مردمی خوش ذوق، شوخ طبع و بذله گو میباشند، لهجه مردم قزوین شیرین است و بی‌اختیار تمایل به معاشرت با آنان را در دیگران بر می‌انگیزد. درباره این مردم داستانها، افسانه‌ها، نکته‌ها و امثال و لطیفه‌های بسیار

جالب و شیرین نقل می کنند.

در این لطیفه‌ها و مثل‌ها، نام (دخو) که مخفف (دهخدا) میباشد جای مخصوصی دارد، مرحوم (دهخدا) دانشمند و فاضل ارجمند که فرهنگ ایشان بزرگترین و نفیس‌ترین فرهنگ‌های فارسی میباشد در کتابها و آثارش از واژه دخو یا دهخدا بارها گفتگو کرده است.

لطیفه

اما از لطایفی که در این شهر و خارج آن در زبان‌ها جاری است حکایت طنزآمیز آن مرد قزوینی و یا (دخو)ست که صبح هنگام مقدار پنج سیر گوشت از بازار خرید و به خانه برد تا عیال او آنرا پخته موقع ناهار تناول نمایند. ولی علیا مخدرهِ همه گوشت را طبخ کرده شخصاً میل فرمود وقتی شوهر از سر کار باز گشت دید از گوشت خبری نیست و چون زن را مورد سوأل قرار داد جواب شنید که گوشتَ را گربه خورده، مرد که آدم زیرك و با هوشی بود گفت گربه را اینجا حاضر کن، علیا مخدره بچه گربه لاغر و تکیده‌ای را نزد شوهر برد شوهر ترازوئی آورد و در یك کفه آن سنگ پنج سیری نهاده و در کفه دیگر بچه گربه را قرار داد و وقتی شاهین ترازو را بالا برد کفه‌ها متعادل و همطراز بودند، مرد گفت زن، اگر این گربه است پس گوشت کو و اگر این گوشت است پس گربه کو(!)



اصفهان

نصف جهان

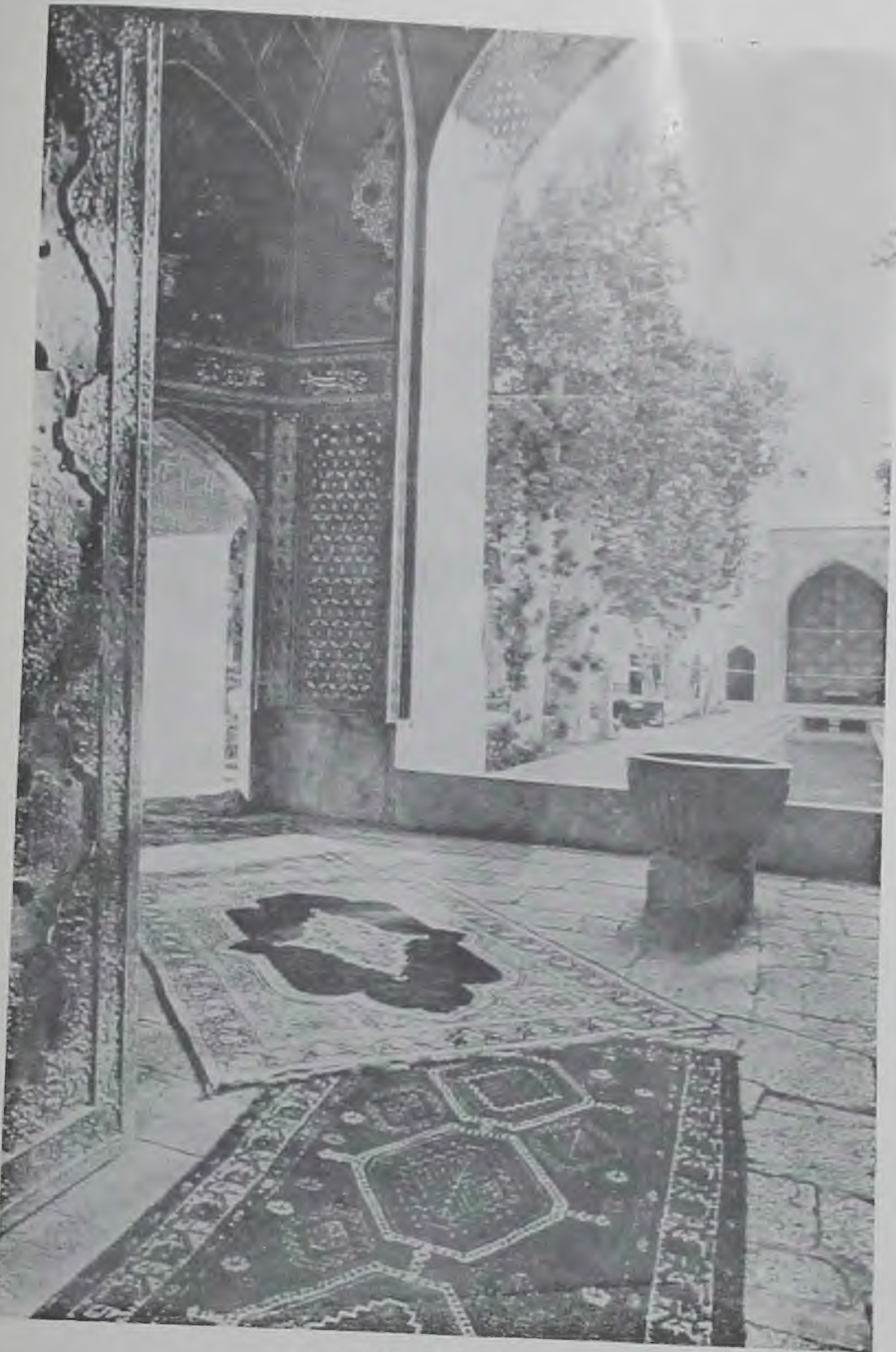
سخن ما درباره اصفهان مفصّل است و این شهر و خصوصیات تاریخی و اجتماعی و اوضاع و احوال آن که قسمت عمده و بلکه اصلی کتاب اوّل (ایران قدیم) را تشکیل می‌دهد بیشتر صفحات آن را در برمی گیرد.

درباره اصفهان، شهری که شایستگی و اهلیت آن را داشت که پایتخت جاودانه ایران باشد، کتابها، رسالات و آثار فراوان به چاپ رسیده است که هر کدام متضمن گذشته، تاریخ، آثار کهن و قدیمی، وضع جغرافیایی و اقتصادی و آداب و رسوم و سنت‌های مردم آن ونیز حوادث و رویدادهائی که براین شهر رفته است می‌باشد.

اصفهان اگر چه از زمان روی کار آمدن سلسله صفویه و مورد توجه قرار گرفتن آن تا روزی که به پایتختی در آن عصر انتخاب گردید نقش تاریخی خود را ایفاء نمود و مقامی والا در میان شهرهای بزرگ ایران بدست آورد ولی باید دانست که استعدادهای طبیعی و مادی و معنوی این شهر و مردم فعال و سخت کوش و پرتوان آن همواره آن را از مراکز مهم فعالیت‌های ساکنان این مرز و بوم قرارداد و آن را بصورت کانون مهمی برای جلوه گر ساختن شگفت آورترین کارهای خلاّقه درآورده است. شهرستان اصفهان از شمال حدّی به شهرستانهای اردستان وکاشان و گلپایگان و از جنوب به شهر فریدن دارد.

جمعیت اصفهان در دوره شاه عباس بین هفتصد هزار تا یك میلیون نفر بوده و شاردن سیاح فرانسوی که سالها در اصفهان بسر برده نوشته است که اصفهان باندازه لندن جمعیت دارد.

(اوژن فلاندن) سیاح فرانسوی دیگر که در سال ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۵



مدرسه چهارباغ قرن یازدهم هجری

هجری) اصفهان را دیده است.

می‌نویسد: «بدون اغراق اصفهان یکی از بزرگترین شهرهای عالم است که بیش از چهل کیلومتر محیط آن می‌باشد. مهمترین رودخانه‌ای که در مرکز ایران جاری است زاینده رود می‌باشد که از ارتفاعات زرد کوه بختیاری سرچشمه گرفته و از میان اصفهان می گذرد آنگاه وارد باتلاق گاوخونی می‌شود.

وجود رودخانه زاینده رود بمانند موهبتی بزرگ برای این شهر محسوب می‌شود ودر حقیقت جلگه حاصلخیز و پربرکت اصفهان و تاریخ درخشان آن با موقع جغرافیائی آن درفلات وسیع ایران ارتباط مخصوص دارد.

درباره وجه تسمیه اصفهان با توجّه به دلایل تاریخی باید گفته شود که کلمه اسپادان بطلیموس و سپاهیان پهلوی و اصبهان عربی یك لفظ قدیمی است و هنگام توقف این شهر بوسیله قوای مهاجم عرب اصفهان را (جی) می گفتند وجی یکی از روستاهای بسیار معتبر و معروف این شهر بوده چنانچه خاقانی شاعر گوید: نیل کم اززنده رودومصرکم ازجی ــ قاهره مقهور پادشاهی صفاهان.

حمله تازیان به اصفهان

بعد از سقوط دولت ساسانی بدست اعراب، اصفهان نیز همانند سایر شهرهای ایران که تدریجاً زیر نفوذ وسلطه تازیان در می‌آمد به چنگ اعراب افتاد. پس از فتح نهاوند، چون عمر خلیفه دوم متوجه گردید که یزد گرد سوم همواره در هر گوشه‌ای از مرز وبوم ایران جنگی بر پا می کند تا مگر استقلال از دست رفته را بدست آورد، لذا فرمان داد تا پادگان‌های کوفه و بصره برای فتح سرزمین هائی از ایران که‌هنوز ازگزندحمله در امان مانده‌اند به‌حرکت درآیند. یزد گرد که پس از شکست نهاوند به اصفهان آمده بود در این شهر چندان پایداری نکرده از آنجا بیرون شد ولی سپاهیان ایران پس از پیکاری خونین ودادن تلفات سنگینی اصفهان به تصرف اعراب درآمد.

درباره شهر قدیم اصفهان

بطوریکه، مورخان درباره شهر قدیم اصفهان و محلی بنام (جی) که همان اصفهان حالیه می‌باشد نوشته‌اند می گویند که، طول آن نیم فرسنگ و وسعت آن دو هزار جریب است و چهار دروازه داشته به نام، دروازه خور، دروازه اسفنج، دروازه یتره و بالاخره چهارم دروازه یهودیه.

شهر اصفهان در قرون اولیه اسلامی از دو قسمت (جی و یهودیه) تشکیل می‌شد. جی قسمت شرقی‌تر اصفهان بود. وشامل شهرستان امروز تا حدود محلات قدیمی خواجوو (ترواسکان) و پای قلعه-و کران بوده و قسمت دیگری که خیابان هاتف امروز از فلکه شکرکن تا دروازه طوقچی محور آن محسوب می‌شود و هم چنین جوباره یعنی قسمت یهودی‌نشین اصفهان بنام یهودیه معروف بوده است. قسمت یهودی‌نشین اصفهان به این علت بوجود آمد که، گویند درزمان (بخت-النصر) پادشاه بابل، یهودیان را ازبابل کوچ داده و دراین محل سکونت داده بود. بهر حال طبق قول مورخان بطور کلی کلمه اصفهان به احتمال قریب به یقین از ریشه سپاه گرفته شده و در اصل هم اسپاهان بوده که از عصر پارتها بر این شهر اطلاق می‌شده است.

مرداویج زیار گیلی واصفهان

اصفهان تاابتدای قرن چهارم هجری در زیر سلطه و نفوذ خلفا باقی بود تا اینکه یکی از فرزندان دلیر و شجاع و آزادمنش ایران به نام (مرداویج)، فرزند زیار از مردم گیلان که خود جزء هواخواهان حکومت علویان مازندران بود پرچم استقلال طلبی برافراشته و خویشتن را مستقل خواند و از فرمان بری خلفا سرباز زد. مرداویج ابتدا فرمانروای ری گردید و در سال ۳۱۹ هجری اصفهان را ضمیمه سرزمین‌های تحت فرمان خود گردانید. او قصد داشت کشور ایران را از استیلای تا زیان پاك کند. مرد اویج که به احیای آداب و سنت‌ها و آئین ایرانیان سخت



نمای پل‌الله‌وردیخان در قدیم





منظره‌ای از اصفهان



منظره‌ای از شهر اصفهان در قدیم

علاقمند بود تصمیم گرفت که در اصفهان که اکنون مرکز حکمرانی و قدرت اوست یکی از جشن‌های ایران قدیم را که جشن سده بود برگزار نماید بهمین نیت فرمان داد از کوهها و دشت‌های این شهر هیزم بسیار گرد آورده و در کنار زاینده رود بُر رویهم بریزد. آنگاه نفت فراوان از فرسنگها راه آورده بر روی هیزم‌ها فرو ریَخته و هیزم‌ها را مشتعل سازند. و بعد شمع‌های قدی بیشمار ساخته و کافور فراوان در ساختن آنها بکار برده آنها را آماده روشن کردن بنمایند. او بر روی همه کوههای گرداگرد اصفهان و از جمله کوه صفه و گرم کوه تنه‌های درختان را بر روی هم قرار داده آنها را هم آتش بزنند. از کارهای عجیب و شگفت‌آور و دیدنی مرداویج یکی هم این بود که بیش از هزار کبوتر و زاغ را گرفته و برنوك پاهایِ آنها پوست گردوی پر از پوشال و ریزه‌های پارچه نفت آلود بسته آنها را آتش زده در هوا رها سازند، منظره جالب پرواز پرندگان آتش بیز و اشتعال آنهمه هیزم و تنه درخت که تمام اصفهان و اطراف آن را روشن ساخته بود همه چشم‌ها و دیدگان را خیره ساخته و از غرور سرشار گردانیده بود.

قطعه طبرك در اصفهان

دو نفر از فرمانروایان دیالمه، مؤید الدوله وفخر الدوله دیلمی در جنوب شرقی شهر اصفهان قطعه زمینی را که بیش از صد هزار مترمربع مساحت داشت برای ساختن قلعه‌های محکم انتخاب کردند که در محل طبرك قرار داشت و از دو طرف محدود به چشمه خور اسکان وراهروان می‌شد و این چشمه‌ها برای قلعه مزبور بمانند خندقی طبیعی بود. اطراف قلعه باروئی بسیار محکم که قطر آن از ده متر تجاوز می کرد کشیدند واین بارو در هر چند صد متر به برجهائی منتهی می گشت.

از خانه‌های دیالمه که در نزدیك میدان قدیم امروز قرار داشته راهی زیر زمینی به قلعه منتهی می‌شده که امروزه هم پس از هزار سال در پاره‌ای از منازل که زمین را حفر می کنند به آن راه برخورد می‌نمایند.

اصفهان در عصر ملکشاه سلجوقی

اصفهان در دوره الب ارسلان و وزارت خواجه نظام الملك وزیر با تدبیرو معروف وی گسترش بسیار یافت و بصورت نیمه پایتخت سلجوقیان درآمد. ملکشاه سلجوقی که دولتش در عهد او به منتهای وسعت وعظمت رسیده بود اصفهان را پایتخت خود کرده آن را آبادتر و معتبرتر از سابق گرداند و خواجه نظام الملك در این شهر بناهای فراوان بوجود آورد.

و در همین زمان بود که پیروان حسن صباح از فرقه معروف اسمعیلیه شهر اصفهان را یکی از مراکز مهم فعالیتهای خود قرار داده ومخالفان خود را به ضرب خنجر از پای در می‌آوردند ویکی از کسانیکه بدست فدائیان حسن صباح به قتل رسید شخص خواجه نظام الملك بود که در راه بغداد و در حدود شهر صحنه کرمانشاه بدست جوانی که خود را به لباس صوفیان درآورده بود ولی از پیروان اسمعیلیه بود کشته شد.

به فاصله کمتر از یك ماه پس از قتل خواجه نظام الملك، ملکشاه را در شکارگاه بغداد کسالتی عارض شد و روزبعد درگذشت وجسدش را به اصفهان آورده در مجاورت قبر خواجه بخاك سپردند.

در عهد ملکشاه ثروت شهرهای ممالك سلجوقی به اصفهان سرازیر شده و درباره این ثروت افسانه‌ها و داستانهائی آورده شده است از جمله اینکه روزی ملکشاه خواست ازمیزان ثروت مردم پایتخت خود آگاه گردد وبه پیشنهاد نظام الملك قرار شد ثروتمندان اصفهان مبلغ گزافی برای رفع حوائج دولت بپردازند. پیرزنی به در بارنامه نوشت و پرداخت آن وجه را تقبل کرد و نیز گفته‌اند که در دوره ملکشاه ثروت مردم به حدی بود که همه روزه صبحگاهان درخانه‌های خود

را با آفتابه طلا آب می پاشیدند.

اصفهان پایتخت صفویه می شود

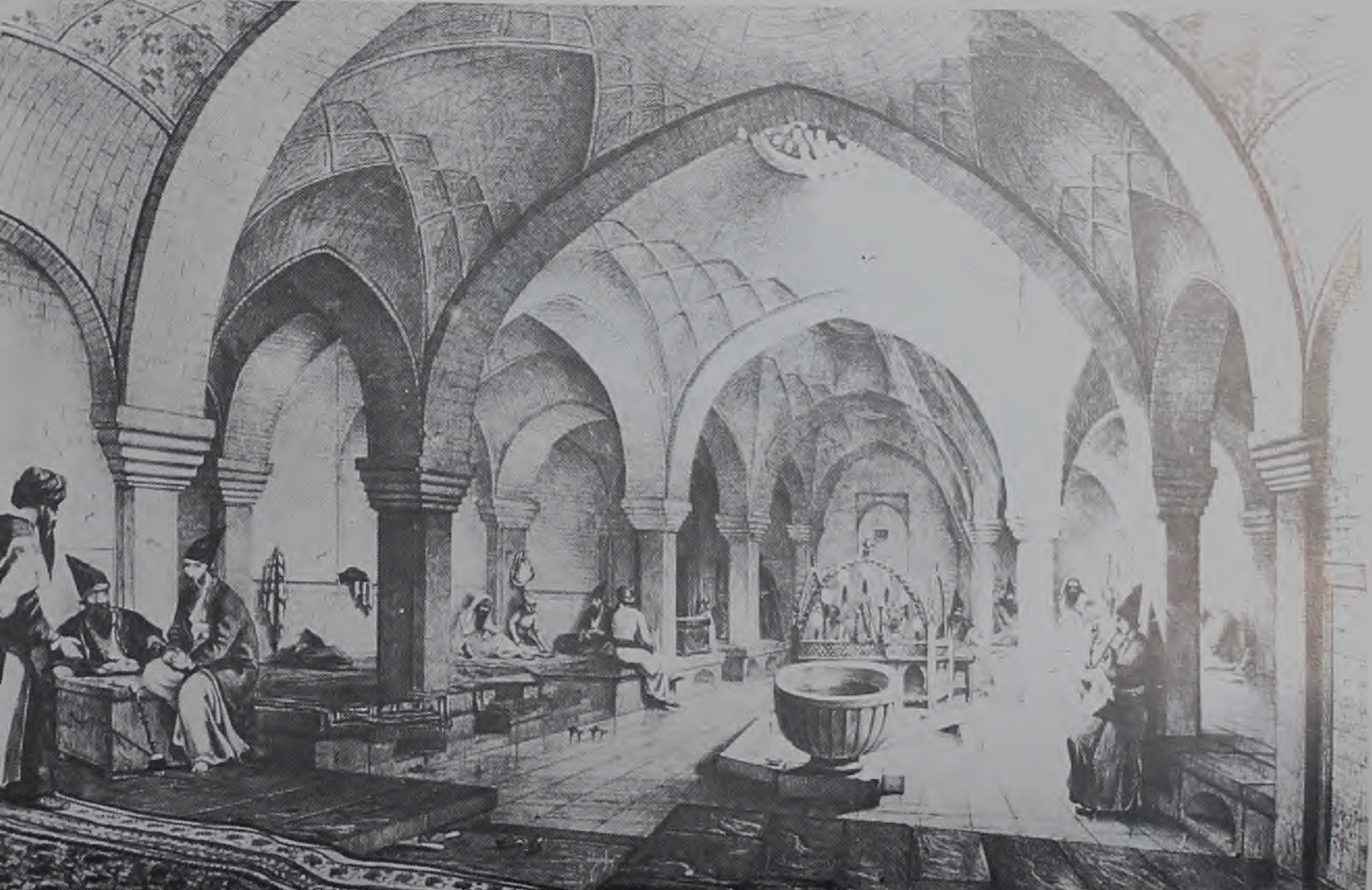
در سال ۱۰۰۰ هجری، پایتخت صفویه از شهر قزوین به اصفهان منتقل می گردد و پنجمین فرمانروای سلسله صفویه (شاه‌عباس) وقتی اصفهان را به پایتختی انتخاب نمود تصمیم گرفت این شهر رااز هر جهت وسعت بخشیده آن را نخستین شهر دنیا گرداند. احداث میدان عظیم نقش جهان و عمارت هفت طبقه عالی قاپو و مسجد بزرگ شیخ لطف الله و سر در قیصریه و بازار شاهی و مسجد جامع واحداث خیابان طویل و عریض چهارباغ از کارهای شاه عباس بشمار می رود. و دیگر اینکه سپهسالارقشون وی اللهوردیخان پل سی وسه چشمه را بر روی زاینده رود بنا کرد بعد ازمرگ شاه عباس اول، شاه عباس دوم کاخ چهلستون و پل خواجو را تأسیس نمود که هنوزهم پس از گذشت چندین قرن همان موقع و وضع سابق را حفظ نموده‌اند.

شاه سلیمان صفوی کاخ هشت بهشت را بنا نمود و آخرین وبدبخت‌ترین فرد این خانواده‌یعنی شاه سلطان‌حسین مدرسه معروف سلطانی یا مدرسه چهارباغ را که مجموعه‌ای نفیس از زیبائی‌های غیر قابل تصور را در بردارد و در حقیقت مجموعه نمونه‌های گوناگون صنعت کاشی کاری در ایران است به انضمام سرای فتحیّه (محل امروزی مهمانسرای شاه عباس) وبازارچه‌شاهی را بوجود آورد.

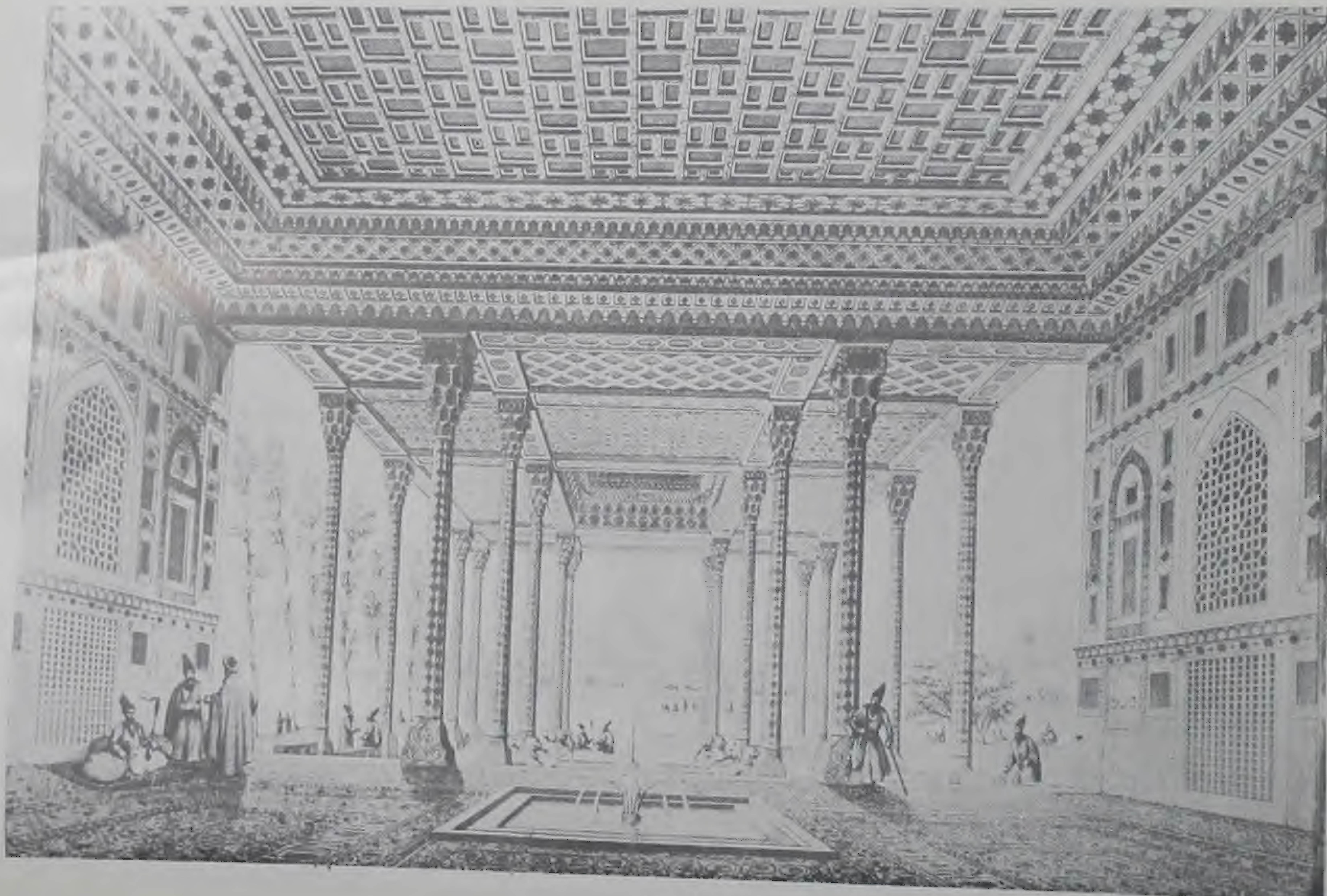
در عهد صفویه در بیشتر شهرهای بزرگ ایران خاصه در قزوین قهوه‌خانه‌های متعددی دایر شده بود. در اصفهان قهوه‌خانه‌ها اکثراً در اطراف میدان نقش جهان بود و طبقات مختلف مردم از اعیان و رجال نامدارو سران قزلباش تا شاعران و نقّادان و اهل قلم ونقاشان و سوداگران برای گذراندن وقت وديدار دوستان وسرگرم ساختن خود به بازیهای مختلف یا مناظرات شاعرانه وشنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصه‌ها وتفریحات دیگر به این قهوه‌خانه‌ها



مدخل یک کاروانسرا



حمام خسروآقا



چهل ستون

می رفتند.

از قهوه خانه های معروف اصفهان، قهوه خانه عرب، قهوه خانه بابافراش، قهوه خانه حاج یوسف، قهوه خانه باباشمس کاشی، قهوه خانه طوفان مشهور بوده است. از شاعرانی که در عهد شاه عباس در قهوه خانه شاهنامه می خواندند ملا مؤمن کاشی معروف به یکّه سوار بوده که وضع ولباس واطوار خاصی داشته است. این مرد قبائی باسمه ای با حاشیه های رنگارنگ می پوشید و طوماری به سر می زد وباین شکل به قهوه خانه می رفت و شاهنامه می خواند وقسمتی از آنچه در این کار نصیبش می شد به درویشان و مستمندان می داد ویکی دیگر از این جماعت، میرزا محمد بواناتی فارسی بوده که در قهوه خانه داستان حمزه را می خواند.

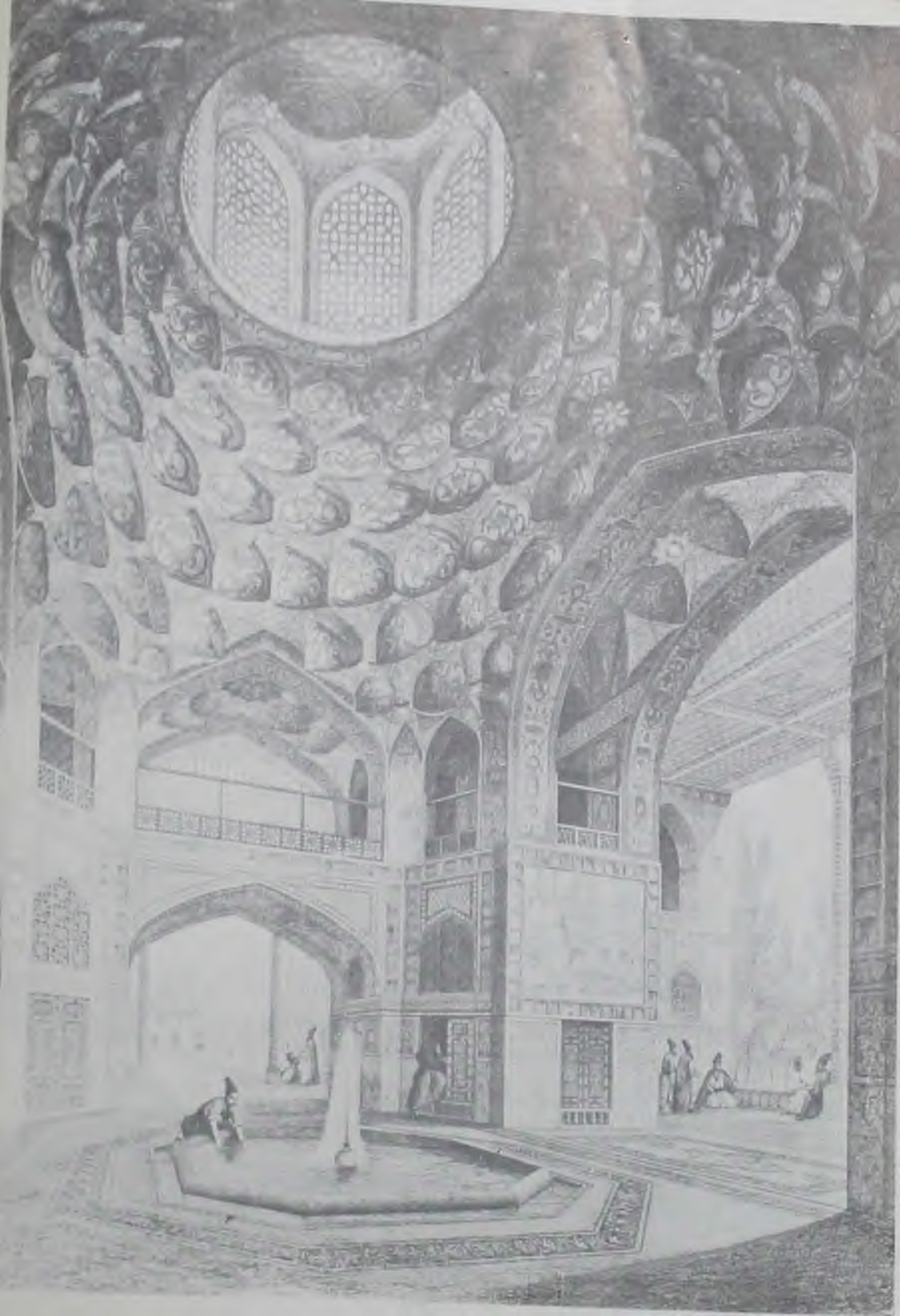
بازار قیصریه

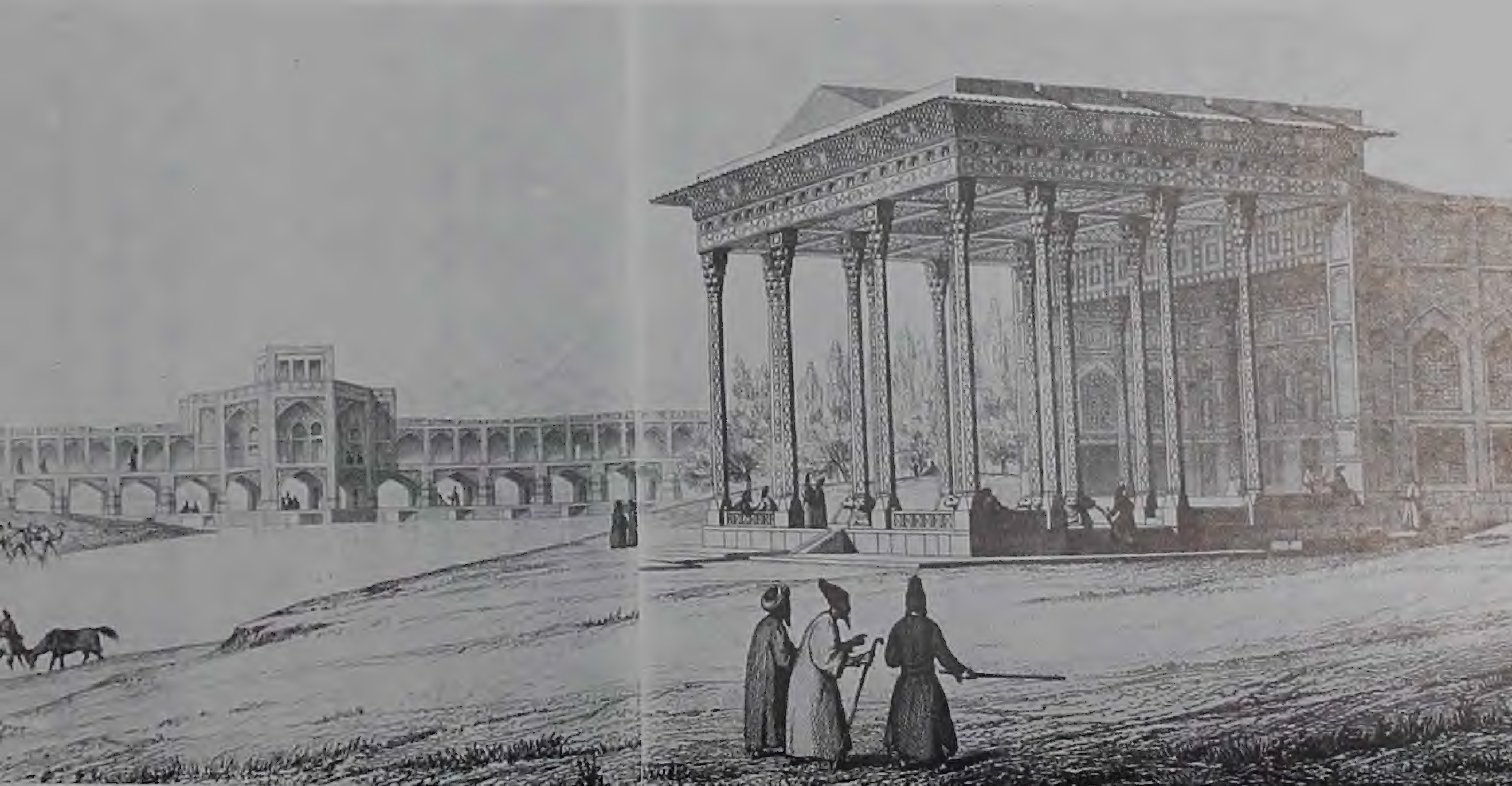
بازار قیصریه در شمال میدان نقش جهان روبه روی مسجد شاه واقع شد. طرفین آن سکوهای وسیعی از سنگ یشم وسماق نصب شده است که روی آنها در دوره صفویه جواهر فروشان وزرگران بساط خویش را می گستردند و انواع زیور آلات وجواهرات و سکه های کمیاب را به فروش می رسانیدند. در جبهه مقابل و طرفین سر در قیصریه نقاشی های مفصلی است که جنگ شاه عباس را با ازبکان نشان می دهد.

از سر در قیصریه وارد مجلل ترین و بزرگترین بازارهای اصفهان می شویم که در دوره صفویه مرکز فروش پارچه های گرانبها بوده ونمایندگان کمپانیهای خارجی در آنجا حجره هائی داشته اند.

عالی قاپو

از عجایب سبك معماری دوره صفویه عالی قاپوست که دارای شش طبقه ساختمان است که هر طبقه تزیینات مخصوص دارد وبا آنکه بعد از دوره صفویه





اصفهان

به تزئینات آن خرابیها و لطمات فراوانی وارد شده معذالك هنوز گچبریها ونقاشی‌های آن تماشا گر را به تحسین وا می‌دارد. مینیاتورهای کار هنرمند معروف عهد شاه عباس، رضای عباسی ونقاش‌های گل وبوته وشاخ وبرگ واشکال وحوش وطیور وگچبریهای زیبای طبقه ششم آن به شکل انواع جام وصراحی در طاق‌ها ودیوارها تعبیه گردیده ازقسمت‌های جالب این بنای با عظمت تاریخی است.

مدرسه چهارباغ

مدرسه چهارباغ یا مدرسه سلطانی آخرین بنای تاریخی عهد صفویه است که برای تدریس و تعلیم طلاب علوم دینی در دوره آخرین شاه صفوی (شاه سلطان حسین) ساخته شده است.

آتشگاه

آتشگاه که همان تپه گبرها ومحلی مخروطی شکل و دور افتاده است. چندان ارتفاعی ندارد وقریب یك فرسنگ از شهر اصفهان دور می‌باشد و با دیوارهای خراب قدیمی آن که برفراز تپه بنا شده و عمارتی هم در آنجا به چشم می‌خورد از محل‌های تاریخی اصفهان است که از آنجا می‌توان تمام اطراف را تماشا کرد.

آینه خانه

این کاخ کهن از حیث سبك شباهت بسیار به چهل ستون دارد، منتها کمی کوچکتر است ویا اینکه بهنگام جابجا کردن از محل به محل دیگر کوچکتر شده واکنون نزدیك رودخانه ما بین کاخ هفت دشت و پل خواجو قرار دارد.

تالار وسیع آن سر پوشیده است. سقف روی شانزده ستون قرار دارد. خود عمارت اکنون متناسب با سرسرا نیست و عبارت از مربعی به طول شانزده ذرع است که یك تالار بزرگ و چند اطاق کوچك دور آن گنجانده شده‌اند. تالار و دیوارهای نزدیك سرسرا با آینه‌های طلا و نقاشی‌ها و صفحه‌های مرمر بنفش و بهمان سبك چهل ستون تزیین شده‌اند.

نقاره خانه

عمارتی مرتفع با یك بالاخانه سر پوشیده در مرکز وضلع غربی میدان وسیع طاق مرکزی زیرین مدخل و مخرج بازار قدیمی را تشکیل می‌دهد که درقیصریه قرار دارد و از آنجا همه روزه صدای نقاره و شیپور و کرنا بگوش می‌رسید.

منارجنبان

این ساختمان با دو منار کوچك، اما مزاده‌ای است در دهکده گلدون نزدیك آتشگاه در مغرب شهر اصفهان، هر گاه منار را از رأس آن بجنبانند قسمت مرکزی ساختمان و منار دیگر هم تکان می‌خورد. این منار آنقدر تکان داده شده که احتیاج به تعمیر دارد- ولی معذالك همچنان در حال جنبش و تکان خوردن است.



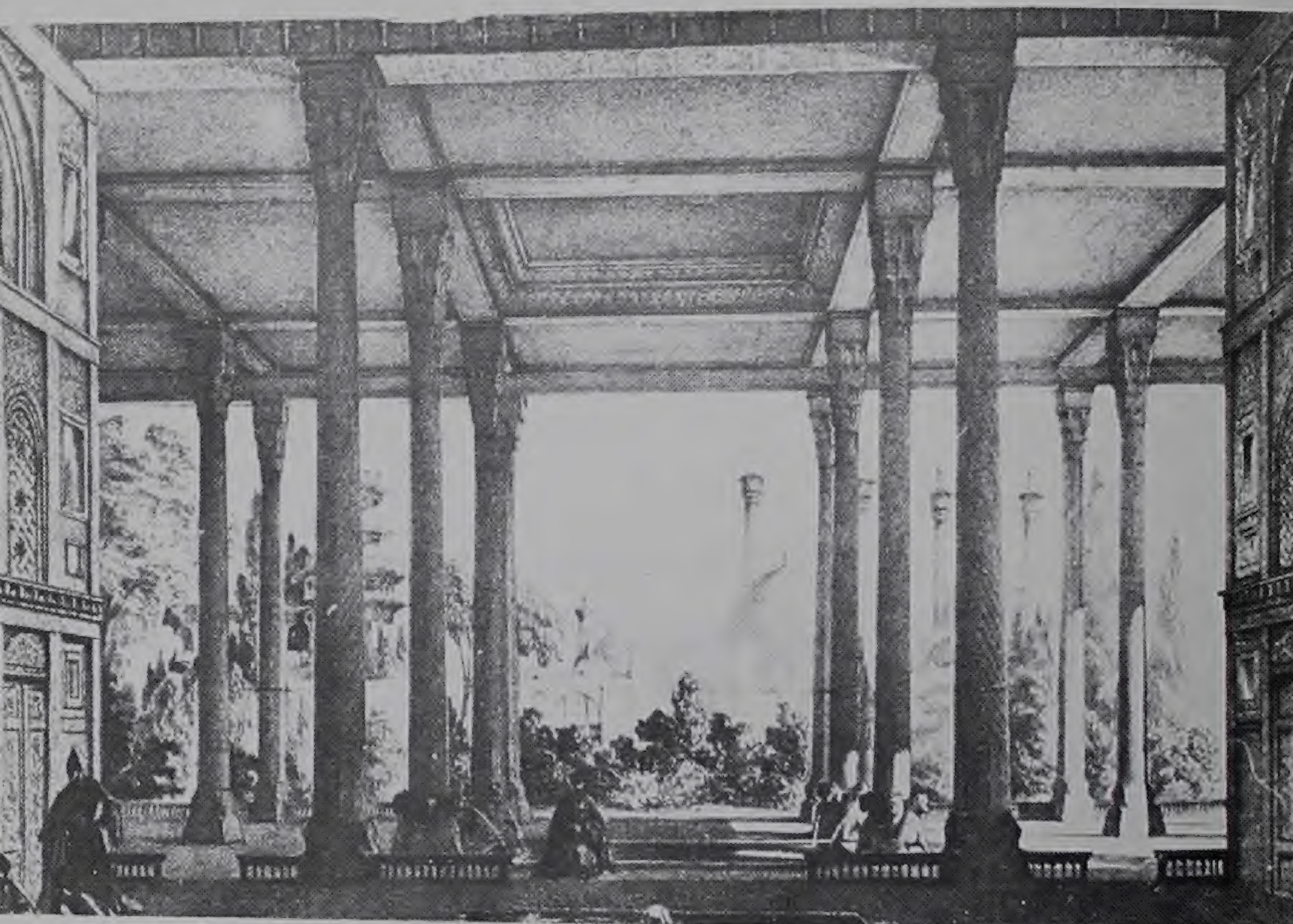
مدخل بازار مسگرها دریکصدوپنجاه‌سال قبل



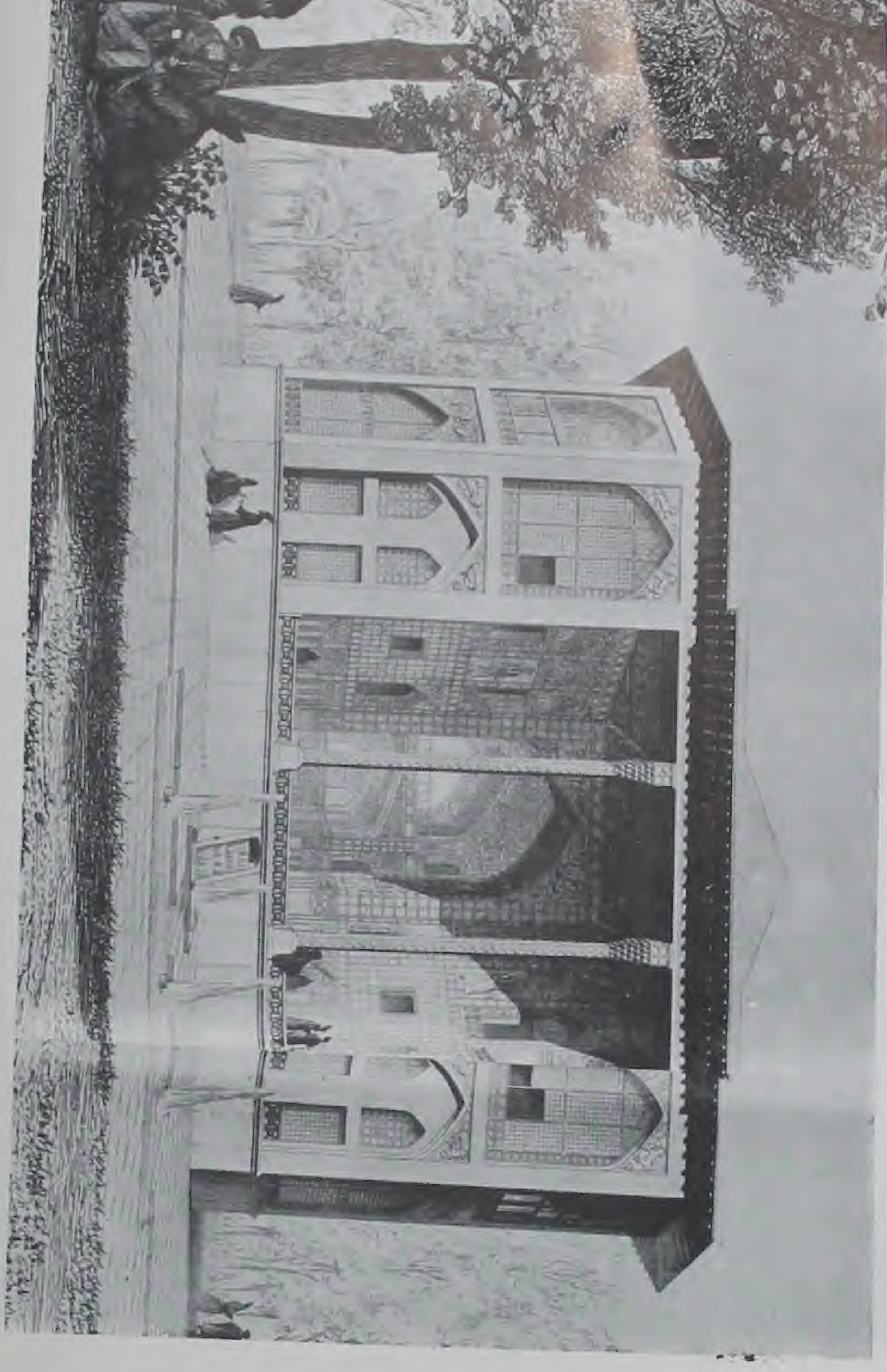
پل چهارباغ دریکصدوپنجاه سال قبل



چهارباغ در یکصدوپنجاه سال قبل



منظره‌ای از ایوان چهل‌ستون با گنبد





پل خواجو در یکصدوپنجاه سال قبل



مارنو در یکصدوپنجاه سال قبل

تفصیل (باشیان) عهد صفوی

داستان القاب ومناصب ومشاغل (باشی گری) که در عهد صفوی خاصه در دوران فرمانروائی شاه سلطان حسین در اصفهان وجود داشته از داستانهای جالب و شنیدنی وخواندنی است که در این فصل آورده می‌شود این القاب ومشاغل که صاحبان آن کار خاصی نداشته ولی وجوهی از خزانه غیب دریافت می کرده‌اند باین قرار بوده‌اند: «حکیم باشی - منجم‌باشی - کاتب‌باشی - شاعر باشی - کتابه‌نویسی - جراح‌باشی - سرکشیکچی باشی - ایشیك آقاسی‌باشی - قوریساول باشی - قوللّر آقاسی‌باشی -نسق‌چی باشی - فراش‌باشی - توپچی باشی - زنبورك چی باشی - تفنگ‌چی باشی - چتردار باشی - جیقه‌بند باشی - مسنددار باشی - سجاده‌دار باشی - زرگرباشی - خزانه دارباشی - جارچی باشی - میرآخور باشی - میرشکار باشی - قوشچی باشی - جارچی باشی - میرآخورباشی - پیشخدمت باشی - جواهرباشی - خیاط باشی - اتوکش باشی - ساعت سازباشی - جبه‌دار باشی - جلودار باشی - سلاح‌دار باشی - آبدار باشی - سقاباشی - نقاش باشی - معمارباشی - نجارباشی - سرای دارباشی - حجارباشی - تاجرباشی - کرك یراق‌باشی - زین دارباشی - تازی کش‌باشی - چرخ چی‌باشی - بقال‌باشی - عطارباشی - رزازباشی - قصاب باشی - علاف باشی - اونچی باشی - طوق چی باشی - پخش چی باشی - شربت‌دارباشی - انباردار باشی - معیرباشی - صراف‌باشی - زره‌ساز باشی - تیرگر باشی - کدخدا باشی - باشماق چی باشی - مشعل چی باشی - شماعی باشی - مسگر باشی - سفیدگر باشی - سراج باشی - چکمه‌دوز باشی - حلاج باشی -

صحاف باشی – رمه‌دار باشی – قاطرچی باشی – طاوس چی باشی – قنادی چی باشی – بزازچی باشی – شعرباف باشی – خراط باشی – کلاهدوز باشی – آینه ساز باشی – کفاش باشی – حمام چی باشی – قلندر باشی – فیلبان باشی – غسّال باشی – شیربان باشی – حکاك باشی – نعلبند باشی – بیل دار باشی – مقنی باشی – مطرب باشی – قتال باشی – لوحی باشی وو...

اینان همگی با دستاری حریر پر نقش و نگار خلیل خانی و کفش ساغری و چاقچورو کردی و چهار زرعی که برمیان بسته‌اند و سواره باقلیان‌های کرنائی در خیابانهای اصفهان آمد و شد می‌نموده‌اند.



اوضاع اجتماعی و خصوصی مردم ایران قدیم

چگونگی تولد

«ارنست هولتسر» سیاح و نویسنده آلمانی که در دو قرن پیش به بعضی شهرهای ایران و خصوصاً اصفهان مسافرت کرده و از خود سفر نامه‌ای باقی گذاشته است که در فصل مربوط به تولد یك کودك ایرانی و آیین و سنت‌های خاص و رسوم عروسی چنین می‌نویسد: به محض اینکه کودك بدنیا آمد، او را در یك طشت می‌اندازند تا کودك را از شرّ ارواح خبیثه مصون بدارند. وقتی بچه پسر باشد عموم خوشحال هستند، اما اگر دختر باشد آنوقت چندان سر وصدائی نیست. روز سوم پدر یا مادر برای بچه اسم می گذارد و کافی است که مرد سالخورده‌ای شاهد نامگذاری باشد. روز دهم برای نخستین بارمادر از خانه خارج می‌شود و علناً به حمام عمومی می‌رود، چند روز دیگر دلاك به خانه می‌آید و پوست پوشش نوك آلت تناسلی بچه را می‌برد. این محل را ختنه می گویند. در تمام این موارد شیرینی و نان قندی بین نزدیکان و کسان ودوستان خانواده تقسیم می‌شود.



آئین ورسوم عروسی دراصفهان

در مورد خواستگاری و عروسی (هولتسر) چنین می‌نگارد: چند تن از زنان خانواده به خانهٔ دختر می‌روند، دختر نباید سنش از ۱۲ تا ۱٤ سال بیشتر باشد و از دختر خواستگاری می کنند، در این فرصت خوردنی و یا آشامیدنی نمی‌آورند. مادر دختر مسئله را با پدر درمیان می گذارد و اگر پدر موافقت کرد، روز دیگر از زنان خواستگار با چای و شیرینی پذیرائی می‌شود، دیگر حالا به دختر اسم عروس داده می‌شود و او را به زنان خواستگار و اقوام زن خانواده داماد معرفی می کنند، بعلاوه به آنها یك کله‌قند داده می‌شود وخواستگاران می‌توانند کله‌قند را به خانه ببرند.

حالا به داماد اطلاع داده می‌شود و پدر داماد باید شیرینی بخرد وطی سه چهار روز آینده آنها را به خانه عروس بفرستد ما درعروس کسان ونزدیکان پسر و دختر را دعوت می کند و آنها شیرینی‌ها را مصرف می کنند.

پدر عروس دریك طبق مربع شکل اشیاء زیر را به خانه عروس می‌فرستد، چهار کله‌قند، ده من نقل، یك ظرف قند، چهار کله‌قند را در چهار گوشه طبق می گذارند و نقل وقند را در وسط قرار می‌دهند، روی نقل ونبات هدیه‌های ذیل را می گذارند یك شال ترمه ویك پارچه لباس زنانه که اقلاً شش ذرع باشد بعلاوه یك دست بند ویك جفت گوشواره طلا، اسم این هدیه‌ها را شیرینی خوران می گذارند وحامل باید انعام ویا هدیه‌ای دریافت کند. وقتی طبق بخانه عروس رسید آن وقت کسان عروس وخود عروس را دعوت می کنند و دختر را با هدیه‌ها می‌آرایند، نقل‌ها را روی سر عروس می پاشند و زنی از خانواده داماد بقیه را تقسیم می‌نماید.



عروس و داماد ایرانی

کله قندها را به مادر عروس می دهند مادر عروس حق ندارد یك کلمه با سه نفر فوق الذکر صحبت کند فقط بآنها قلیان تعارف می کند. اگر قرار باشد که عروسی صورت گیرد شبی پدر داماد پس از قرار قبلی همراه چند تن از دوستانش به دیدن پدر عروس می رود. پدر عروس و چند تن از دوستانش از پدر داماد با گلاب و شربت وقلیان پذیرایی می کنند و آخر هم با یکدیگر شام می خورند. آنگاه صحبت و گفتگو آغاز می‌شود پس از مذاکرات طولانی ما بین نمانیده و پدر داماد شرایط عقد تعیین می‌شود. در خانواده‌های متوسط رسم است که پدر عروس هزار قران جنس قیمتی، دودانگ از خانه مسکونی پدری، ده مثقال طلا و سیصد قران نقد به عروس واگذار نماید. هر وقت معامله بخوبی پایان یافت مهمانان دیگر به خانه بر نمی گردند و شب را همانجا بسر می برند..

روز عقدکنان مهمانان وشهود در خانه عروس جمع می‌شوند منتها زنها ومردها هر کدام در دو حیاط مختلف و مجزا از یکدیگر. فقط ملای عاقد را به آستانه اطاقی می‌برند که در آن عروس با مهمانان زنانه پشت دیواری از قند و شیرینی قرار دارند. ملا چند مرتبه بی‌آنکه به داخل اطاق نظر افکند از عروس با صدای بلند می پرسد که آیا موافق شرایط عقد هست یا نه و عروس بر حسب آداب و رسوم معمول تردید می‌نماید و با صدای بلند جواب می دهد و بلی می گوید و با این بله ملاّ وکالت دارد از جانب عروس عقد نامه را امضاء کند. بمحض اینکه کلمه بلی اداء شد هیجان و شادی مهمانان را فرا می گیرد، شلوغ می کنند، دست می زنند و به جست و خیز می پردازند.

ملا فوری به قسمت مردانه بر می گردد و با آن ملای دیگر که نمایندگی داماد را دارد صیغه را جاری می کند آن وقت عقد نامه را میرزا در دو نسخه می نویسد و هر دو ملا وکسان و دوستان و شهود آن را مهر می‌نمایند.

همان شب عروس را خویشان نزدیکش که البته باید ازدواج کرده باشند به حمام عمومی می‌برند، او را غسل می‌دهند و از آنجا به خانه پدر ومادرش می رساند...

اوایل شب دسته‌ای از مردمان خانواده داماد با موزیك و فانوس به خانه عروس می روند اما داماد حق ندارد در این فاصله خود را نشان دهد. اگر راه خانه

داماد دور باشد عروس را سوار اسب می کنند، همراهان عروس یا سواره هستند و یا پیاده. جلوی عروس باید یك آینه قدی و یك شمعدان بزرگ در حرکت باشد. در این ضمن قریب سی نفر از دوستان داماد که به دیدن داماد رفته اند او را درمیان می گیرند و بنوبه خود با فانوس و مشعل روبه عروس حرکت می کنند، اگر عروس سواره باشد داماد هم سوار بر اسب می‌شود بمحض اینکه دو دسته بهم رسیدند داماد را به طرف عروس هل می‌دهند و عروس فرار می کند و میانه دوستانش پنهان می‌شود در عین حال تیر اندازی با طپانچه و تفنگ آغاز می گردد. مطربها می‌نوازند و دسته عروس تدریجاً به خانه داماد می‌رسد و در برابر پای عروس گوسفند قربانی می کنند. خویشان عروس اینك از عروس قبل از اینکه وارد خانه شود خدا حافظی می کنند و به خانه بر می گردند... شب زفاف عادت بر این است که عروس از اینکه چارقد خود را باز کند خودداری می‌نماید تا اینکه داماد به او رونما بدهد.



منظره‌ای از مسجد امام خمینی (شاه‌سابق) در یکصدوپنجاه‌سال‌قبل

مراسم عزاداری و ختم

مراسم عروسی که معمولاً در بیشتر شهرهای ایران بطور یکسان اجراء مـی گردید و در شهر اصفهان تفصیل آن بیشتر بود ملاحظه گردید اینك بپردازیم به مراسم و آداب عزاداری برای مرده و دفن و کفن آن: وقتی یکی از زنهای خانواده بمیرد زنها شالی دور سر خود می پیچند. نعش مرده باید طوری قرار گیرد که سرش بطرف قبله باشد. آنگاه جنازه را به مرده شویخانه می‌فرستند و در آنجا آن را با سدر که چربی را جذب می‌نماید می‌شویند سپس آن را در محل سر پوشیده‌ای می گذارند و در برابر آن آیه‌هائی چند خوانده می‌شود، بعد مرده را با پارچه‌ای سفید می پوشانند. ا گر مرده مرد باشد یك پارچه دور سر ویك قطعه به سینه، یکی به بدن و یك پارچه بلند روی شانه، بدن واعضای آن پیچیده می‌شود زن را نیز همینطور پارچه پیچ می کنند اما پارچه‌ای دور سر او نمی پیچند.

بعد کمی کافور روی سینه جنازه می‌ریزند و آن را در تابوت می گذارند آنگاه مردانی که برای این کار اجیر شده‌اند تابوت را به مسجد و بعد به محل تدفین می‌برند و در آنجا ملائی دعا می‌خواند. در جلو جنازه و تشییع کنندگان شتری با بار حلوا و آذوقه حرکت می کند و پشت سر او مردانی نیزه و بیرق به دست که به صدای بلند دعا می‌خوانند و پارچه‌ای روی تابوت کشیده دسته جمعی از مسجد به

گورستان می‌برند. قبل از اینکه مرده را به گور بسپارند زیر بازوی همه مردان یك تکه چوب مو و یا چوب انار می گذارند و دقت میکنند که سر رو به مغرب و یا رو به مشرق قرار گیرد. پس از آنکه جنازه در گور جای گرفت مردی به حفره گور فرو می رود و مرده را تکان می دهد و یك نفر دیگر کنار سرمرده قرار می گیرد و سه مرتبه با صدای بلند اسم مرده را تکرار می‌نماید تا اسامی دوازده‌امام را بخاطر او بیاورد. آنوقت نعش را به زیر طاقی که در دیوار گور کنده اند می‌گذارندو سوراخ طاق مانند آن را با آجر و خاك می پوشانند و خاك روی آن می ریزند.

اگر مرده مرد باشد سنگی بالای سر او می گذارند و اگر زن باشد دو سنگ در دو طرف گور می گذارند، در خانه عزا داران از تسلیت دهندگان با قهوه وقلیان پذیرائی می‌شود و به دوستان و فامیل هنگام ظهر صبحانه و شام داده می‌شود. روز هفتم کسان ودوستان مرده حلوا و شیرینی سر قبر می‌برند و آنها را میان فقرا تقسیم می کنند در روز چهلم باز هم دوستان شیرینی سر قبر می‌آورند و سر سال هم در خانه قرآن می‌خوانند و بین فقرا پلو قسمت می‌نمایند.



مراسم حمل میت به گورستان

روحیات ورفتار مردم گذشته شهرهای ایران قدیم
و شهر اصفهان

بطوریکه سیاحان و مورخان و تذکره نویسان در آثار خود نوشته اند، رفتار واخلاق وروحیات مردم شهرهای ایران با هم متفاوت می باشد، مثلاً همین سیاحان نوشته اند که جماعتی بزرگ از شیرازیها وقتی با یکدیگر غالباً میانشان اختلاف وبرخورد آراء و عقاید پیش می آید و بهمین جهت آنها وقتی با هم هستند، با هم کمتر سازش دارند و اکثراً کارشان به نزاع و جدال وستیز وکتك کاری می رسد.

اما اصفهانیها، خیلی زود باور، بردبار، زرنگ، نرم واهل مدارا می باشند. آنها خیلی ظریف نکته سنج، متلك گو، حاضر جواب، شوخ وتا حدی مقتصد هستند.

آنها فوق العاده سخت کوش، با هوش با پشتکارو کوشا وفعال می باشند. اصفهانیها نسبت به مردم دیگر شهرها بیشتر مدارا و صبر و شکیبائی بخرج می دهند وبسیار مهمان نوازند.

آنها در کوچه وبازار همواره شاد هستند و زیاد سرو صدا به راه می اندازند. در ضمن گردش و سواری برای خودشان آواز می خوانند و آنهائی که دستشان بدهانشان می رسد و توانگرند آوازه خوان همراه می برند و آنها را با هدایا و خوشرفتاری تشویق می کنند..



کفترخانه هزارجریب به‌سال ۱۸۹۲



شتران و نقاره‌زنها دریکصدوپنجاه سال قبل



بیمارستان دکتر کار و بیمارانش در جلفا در ۱۵۰ سال پیش

عوارض وباج سرانه صاحبان مشاغل

اما درباره عوارض و مالیات وسرانه‌ای که حکام از صاحبان مشاغل و طبقات مردم و اهل قشون می گرفتند: وکیل باشی ۱۵۰ قران نقد در سال و او۳۰۰ قران از محله‌اش می گرفت. صاحب منصب سلطان (سروان امروز) ۱۰۰۰ قران. میرزا ۶۰۰ قران - یاور دوم (سرگرد امروزی) ۲۵۰۰ قران. سرهنگ ۵۰۰۰ قران، سرتیپ ۱۰۰۰۰ قران.

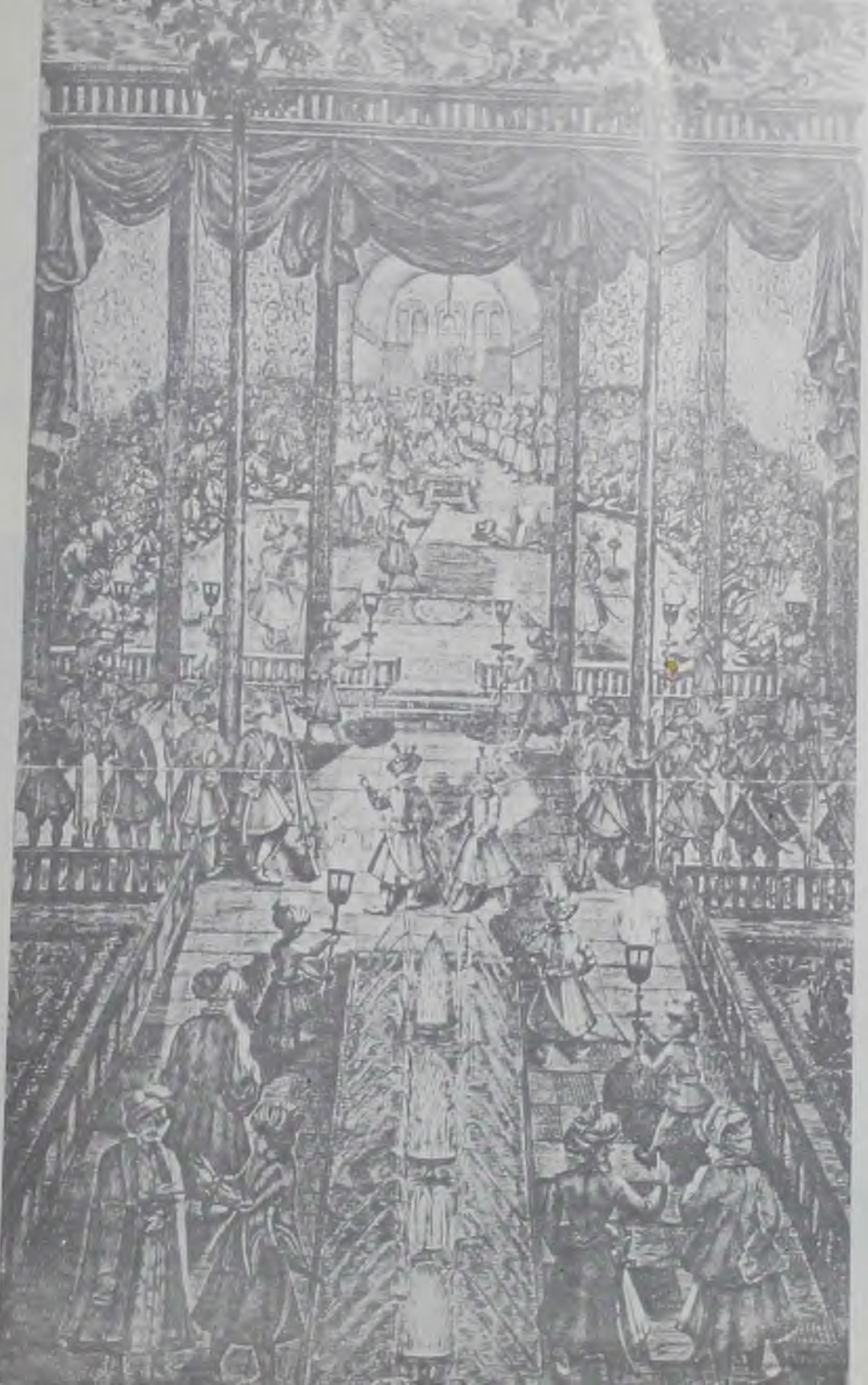
اگر سربازی بمیرد، محله اش باید سربازدیگری را به خدمت بگمارد.

دباغ ۷۵ تومان در سال - بقال یا عطار ۱۲۰۰ تومان در سال - میوه فروش ۲۵۰۰ تومان در سال - داروغه ۳۰۰ تومان در سال تحصیلدار ۳۰۰۰۰ تومان در سال.

مال الاجاره دکان‌های شاهی ۷۰۰تا ۸۰۰ تومان مال الاجاره دکانهای میدان شاه ۷۰ تومان. مالیات خانه ۱ تا ۵ قران. رقاص ومطرب ولوطی ازبابت هر تومان درآمد یك قران مالیات.

مرده شور ۲۰تومان در سال - پالان دوز ۱۱۰تومان در سال - آجیل فروش ۳۰۰ تومان در سال - میخ چی (هیچ نمی پردازد) آهنگر (هیچ نمی پردازد) دواساز ۷۰۰ تومان در سال - قصاب ۶۰۰ تومان در سال - کلاهدوز ۱۰۰تومان درسال مسگر ٤٥ تومان در سال - نانوا ۱۰۰۰ تومان در سال آسیابان ۲۰۰ تومان در سال - سنگ تراش ٥٤ تومان در سال - کوزه گر۳۵ تومان در سال - نجار (هیچ نمی پردازد)

کوزه پز ۲۵ تومان در سال - تنباکو فروش بابت هر خروار ۳/۵ قران. تریاك فروش بابت هر صندوق ۱۱ قران - کفشگر ۲۵۰ تومان در سال - رنگرز ۳۳۰ تومان در سال.





حمام‌های عمومی در اصفهان

حمام‌های اصفهان را در آن عهد که صحبت از آن است از تصویرهای



مکتب‌خانه در اصفهان در ۱۵۰ سال‌قبل



عده‌ای از مردم اصفهان درقدیم

مسخره که مدخل آنها را تزیین می کنند و نیم طاق‌هاشان می توان شناخت. وسط نیم طاق‌ها شیشه‌های کلفت و گردی بجای پنجره کار گذاشته‌اند، روزهای معینی به مردان و زنان اختصاص داده‌اند و بمحض اینکه آب گرم می شود به مردم بوسیله صدای بوق که از شاخ ساخته شده اطلاع می دهند. حمام‌ها همه گرم هستند و هیچ کس بفکر آن نیست که در آب سرد آب‌تنی نماید.

هر حمامی اقلاً دارای دو قسمت مجزای از یکدیگر است، یکی رخت کن و دیگری خزینه. مشتری معمولاً برای خود قالیچه و کلیه لوازم شستشو و تمیز کردن و شانه زدن را همراه می آورد. البته صابون و کیسه از پشت شتر و یك تکه سنگ پا برای سائیدن کف و کونه پا را نباید فراموش کند. ظرفی برای حنا که ریشه گیاهی است به رنگ خاك، رنگ برای سرخ کردن ناخن‌ها و یا سیاه کردن موها... نوکری هم حوله و قلیان را که حتماً لازم است باید بیاورد. درهرحمامی هم بعلاوه سلمانی و دلاك هست که اغلب هر دو کارازشان برمی آید هم تن مشتری را کیسه می کشند و هم شستشو می دهند. زنها علاقه دارند مدتها در حمام بمانند آنها از دوستان خود دعوت می کنند و با آنها در حمام چای وقهوه صرف می‌نمایند، قلیان می کشند و یا ناهار می خورند. اغلب زنها با حنا و رنگ گیس‌های خود را و یا یك نوع زغال (سرمه) ابروهای خود را رنگ می کنند. بسیاری از مردم فقیر در زمستان به حمام‌ها پناه می‌برند که جای گرمی داشته باشند.



منظره‌ای از شهر اصفهان درقدیم

داستان جالب قلیان در خانه های ایران قدیم

در ایران قدیم یعنی در عصری که ما از آن یاد می‌نمائیم، تقریباً خانه‌ای در ایران نیست که در آن قلیان نباشد و اگر کسی قلیان نداشته باشد متمدن بحساب نمی‌آید. دست بالا به یك چنین آدمی با تعجب نگاه می کنند و یا اینکه تأسف خوران و تحقیرکنان از او روی بر می گردانند. بدون قلیان که جزء ضروریات است هیچ کاری صورت نمی گیرد، نه مهمان نوازی و نه مذاکره و نه معامله‌ای انجام می پذیرد، بالاخره نه عروسی و نه عیشی، نه ناهاری و نه هدیه‌ای و نه شعر خوبی.

قلیان ایرانی عیناً مانند قلیان ترکیه ساخته شده منتها اینجا لوله بلند ودهانك آن به ندرت بکار گرفته می‌شود بجای آن یك لوله چوبی قرمز رنگ از جنس چوب وجود دارد که پس از مدتی استعمال با لوله دیگری تعویض می گردد. لوله‌های بلند را به دشواری می‌توان تمیز نگاه داشت، بعلاوه مزه دود قلیان را خراب می کند در حالیکه ترکها با لوله قلیان جلوه می‌فروشند، ایرانیان بیشتر به کوزه قلیان از جنس طلا و یا نقره اهمیت می دهند که هنرمندانه آرایش یافته، صیقلی و لعابدار است. زنجیرهائی نیز از سر قلیان آویزان می باشد.

هنگام تعارف قلیان و یا موقعی که قلیان‌کش آن را بـه دیگری می دهد باید رسوم و آدابی را رعایت کرد، لازم است مراتب حیثیت و مقام مهمانی که مورد احترام می‌باشد بود.

اگر از کسی به منظور احترام نهادن و یا انجام معامله‌ای دیدن کنند و اولین قلیان به مهمان تعارف شود این خود دلیل خوش آمد گوئی صاحب خانه است و آنگاه می‌توان به موضوع اصلی پرداخت. قلیان دوم و یا سوم علامت این است که حالا می‌توان خداحافظی کرد و رفت. اگر پس از یك قلیان پیاله چای

و پس از آن پیاله‌ای قهوه تعارف شود دلیل لطف و احترام ودوستی است. اگر قلیانی تعارف نشود و یا معذرت خواسته شود که قلیانی وجود ندارد دلیل این است که از دیدن شما راضی نیستم دستتان را بگذارید روی کولتان و بروید. وضع معاملات بد است و باید صبر کرد تا فرصت بهتری پیش آید.

در خانه‌های اعیان یك نوکر، مخصوص آماده کردن قلیان است که در مسافرت‌ها پشت سر آقا حرکت می کند و در کوله‌باری تمام وسایل را در هر آن ماده دارد. منقل با آتش ذغال زیر شکم اسب آویزان است و هر لحظه می‌توان آن را بالا کشید.

گداها

غالباً دیده شده که ما بین آدم دارا و توانگر وفقیر چندان فاصله بزرگی نیست. زیرا اغلب اتفاق می‌افتد که مردم در خلال چند ساعت ناگهان بکلی از هستی ساقط می‌شوند و بروز سیاه می‌افتند، بر عکس هم ممکن است طی مدت کوتاهی به عالیترین مقام برسد، یك چنین گدا وضع موقری پیدا می کند و همه کس تا می‌تواند باو یاری میدهد.

اما عده کسانی که شغلشان گدائی حرفه‌ایست زیاد است و عده‌ای از آنها کارشان را چنان ماهرانه انجام می‌دهند که زود وسریع متمول می‌شوند. بی‌حیاترین گداها برخی از دراویش هستند که بانواع مختلف هم تهدید می کنند و وقتی دیدند چیزی نصیبشان نمی‌شود راه خود پیش می گیرند و به خانه و خانواده صدقه دهنده نفرین می‌نمایند.

بعضی از این دراویش بوق‌هائی همراه دارند که، مردم عوام را تهدید می کنند که هر گاه پولی بانها پرداخت نکنند بوق را بصدا در آورده و دنیا را خراب می نمایند!!

امیر کبیر و بهره‌وری از وجود گداها

اما از گداها گاهی بهره‌هائی هم می‌بردند از جمله امیر کبیر عده‌ای مأمور را به لباس گدا در آورده در سرتاسر کشور خاصه ازوضع سفارت‌خانه‌ها او اطلاعات ذیقیمتی می‌دادند ویا اینکه یك دستگاه مخابراتی (چا پاری) درست کرده بود که گزارش گران وی همین گداها بودند.

اخلاق ارمنی‌های اصفهان (جلفا)

درباره اخلاق و رفتار ارمنی‌های اصفهان باید گفته شود که آنها مردمی فعال، زنده دل، کوشا وبا هوش وبا پشتکار پرحوصله وباجرأت هستند. آنچه درباره قامت وقد وبالای مردان و زنان بخصوص زنان می‌توان گفت این است که آنها خوش هیکل می‌باشند و درقبال کوشش‌های فراوانی که می‌شود تا آنها به دین اسلام بگروند ارامنه منطقه جلفا درآن زمان ایستادگی زیادی کرده‌اند.

شهر جلفا سابقاً وسیع‌تر از این بود. دهات ارمنی نشین بیشتری هم در ولایات نزدیك وجود داشتند که حالا متروك مانده وبه ایرانیان واگذار شده‌اند. ارامنه جلفا را شاه‌عباس ازجلفای آذربایجان باین نقطه کوچاند:



گورستان ارامنه (کوه‌صفه) دریکصدوپنجاه‌سال‌قبل



داخل یک خانه در قدیم



مقبره‌ای در اطراف اصفهان



منبت کاران اصفهان

محاصره اصفهان

درماندگی شاه سلطان حسین و سقوط شهر بدست محمود افغان

چون داستان محاصره اصفهان از طرف محمود افغان و سپاهیانش به نه ماه رسید و در شهر، نان که قیمت آن یك من پنجاه دینار بود، یکمن به ده تومان رسید و با این وجود نایاب بود، درهر گوشه و کناری که اطفال و یا هر کسی را که تنها میافتند می گرفتند و او را می کشتند و می پختند و می خوردند.

اهالی اصفهان باهای و هوی وگریه وزاری و آه وناله وفریاد و شیون در حال اجتماع ازدحام نمودند و به پیرامون دولتخانه گرد آمده کاخ پادشاهی را سنگباران نمودند.

شاه سلطان حسین در عین درماندگی و بیچارگی درحالیکه اکثر سران سپاه و درباریان ورجال و دولتیانش به او خیانت کرده وبا محمود افغان سروسرّی برقرار نموده بودند از اندرون خانه خود بیرون آمده وبا درباریان ونزدیکانش ازشهر خارج گردید. این خبر به محمود افغان رسید، وی با جملگی سران سپاه و اکابر و سرهنگان و سالاران افاغنه به استقبال سلطان حسین آمد و از روی ادب و احترام واکرام در برابر سلطان صفوی سر فرود آورد، محمود گفت، ای فرمانروای عالم، ما به این صوب به قصد دشمنی و عداوت نیامده‌ایم مگر آنکه کمر خدمت ترا در میان جان بسته‌ایم و آمده‌ایم که خائنان دولتت را نیست و نابود نمائیم، تو خود می‌دانی که از گرگین خان ستمکار واتباعش چه ستم‌ها و جفاها وتعدی به ما رسید و همه را با صدها هزار خوف وتشویش و تدبیرهای بسیار به عرض شما رساندیم ودلت بر احوال ما سوخت و از روی مرحمت و شفقت ومعدلت و انصاف

رأی شما بر این قرار گرفت که دفع ظلم و بیداد از ما بفرمائی و در این باب فرمانی از سرکار فیض آثارت صادر شد اما بسبب خیانت ارکان دولت و نمك بحرامی مقربین در گاهت نتیجه عکس بخشید.»

پس سلطان صفوی روی محمود را بوسید و او را با سپاه ظفر نمونش با خود داخل شهر اصفهان گردانید.

سلطان حسین آنگاه یکی از دختران خود را به عقد ونکاح محمود در آورد و با کوس و کرنا و چراغان نمودن بازارها و آئین بستن شهر محمود را والاجاه و مختار الدوله و ولیعهد خود گردانید.

پس محمود افغان چند نفر را امراء و اوباشان و مقرّبان شاه سلطان حسین را که نامه‌ها بوی نوشته بودند و وی را به آمدن اصفهان ترغیب نموده بودند بیرون آورده و گفت قتل این چند نفر خائن نمك بحرام واجب است وآنها را بطور دسته جمعی به قتل رسانید...

چندی بعد دیگر سلطان حسین، آن فرمانروای درمانده‌و بی کس اندوهگین ونگران آینده خویش به اندرون خانه خود رفت و در این وقت امرای قزلباش با هم متحّدوهمصدا گردیدند وبا افواج خونخوار از اصفهان بیرون رفتند تا ظاهراً بعزم استقبال ولی باطناً به قصد خدعه، محمود را بگیرند یا به قتل برسانند. اما جاسوسان این خبر را به محمود رسانیدند واو مهیای جنگ و ستیز شده با هم پیمانان مبارزه آغاز کرده وبر ایشان غلبه کرد آنگاه داخل شهر اصفهان گردیده و چند نفر از امرأ ووزرأ را که مسبّب این رویداد بودند به مکر وترفند وحیله و عده‌ها داد و همه را خلعت بخشید و چون عموم از شرمساری خـانه‌نشین شده بودند. محمودبآنان پیام داد که هر صاحب منصب و سرداری بیاید و بر مسند خود قرار گیرد.

محمود آنگاه شاه سلطان حسین را در چهل ستون بر تخت نشانید و امرأ وزرأ و باشیان و مقرّبان وعملجات‌درباری را فرمان داد همه به حمام رفته و خلعت پوشیدند، آنها در کریاس دالان چهلستون با غرور وطمطراق نشسته ومنتظر اجازه ورود بودند که ناگهان محمود افغان به غلامان شمشیربه کف دستور قتل آنها را

صادر کرد، آن غلامان خونخوار شمشیرها از نیام بیرون کشیده پیش دویدند و بر
شکم‌های امرأ و وزرأ منتظر مرحمت و عنایت فرود آوردند.



ماجرای قتل محمود افغان

و سلطنت اشرف افغان و سقوط شاه سلطان حسین

محمود افغان پس از مدتی حکمرانی در اصفهان بدست اشرف افغان به قتل رسید و داستان کشته شدنش نیز چنین بود که امیر محمد سمیع آقاسی گنجعلی خانی بدستور اشرف بالشی بر روی دهان محمود نهاده اشرف را گفت بر روی آن بنشین تا قالب تهی کند و اشرف چنین کرد و محمود به جهان دیگر پیوست.

آنگاه جماعت افاغنه با رضا و رغبت اشرف را بر مسند سلطنت قرار دادند و اشرف ضیافتی بزرگ ترتیب داد. شاه سلطان حسین را بر روی تختی جای داد. آنگاه پس از صرف انواع غذاها اشرف دستور داد تادیهیم و تاج وکمر پادشاهی بیاورند و نزد سلطان صفوی نهادند. و اشرف از جای برخاسته و در برابر سلطان سرفرود آورد و گفت کلاه حکمرانی سر بگذارد و تاج بر آن نهد و به رتق و فتق امور مملکت بپردازد. شاه سلطان حسین از جا برخاست و دست برگردن وی درآورد و رویش را بوسید ودست وی را گرفت و بر مسند حکومت نشاند و بدست خود افسر سلطنت با تاج بر سر اشرف قرارداد و کمر مرصّع پادشاهی برمیانش بست و با گریه و از روی فرط عجز وانکسار و پریشانی گفت که از اولاد و احفاد و اقربا و وزرأ و اِمرأ و کسانم احدی باقی نمانده و نواب همایون ما از تو واتباع تو شکایت نداریم زیرا که تعدی و ظلم و جوربسیار از کارگزاران ستم پیشه خیانت کارما به شما رسیده وما خواستیم چاره نمائیم نتیجه آن بالعکس اتفاق افتاد و شما لابد خواستید دفع ظلم وجوراز خود نمائید و خدمت به اخلاص به دولت ما

نمائید!! ارکان دولت نمك بحرام انفاق پیشه خیانت کارم اخلال نمودند و نگذاردند و کار بتدریج بجز باین فسادها و فتنه‌ها شد. والا جاه محمود خان که داماد من بود و او را فرزند خود خواندم و از خدماتش کمال رضامندی دارم و اکنون بجوار رحمت الهی پیوست!! باعث قتل اولاد و احفادم رفتار زشت ناپسند ارکان و اعیان دولتم شد، شما مورد بحث نمی‌باشید، اکنون بعد از وفات مرحمت پناه (محمود خان) تو را به فرزندی قبول فرمودیم و تو را نیز داماد و ولیعهد خود نمودیم! و این ماجرای آخرین روزها و واپسین دم زندگی و فرمانروائی شاه سلطان حسین آخرین سلطان نگون بخت ونالایق و درمانده صفوی بود که با استفاده از کتاب رستم التواریخ قلمی گردید.

فرمانروائی کریم خان زند

ونظارت برنرخ اجناس وقیمت کالاها در اصفهان

کریم خان زند بعد از مدتها رزم و ستیز با دشمنانش و از جمله محمد حسن خان قاجار روانه اصفهان گردید و با استقبال وخدمات پرشور مردم این شهر روبه روگردید. او در دولتخانه ملوك صفویه وارد شده بر مسند فرمانروائی قرار گرفت وبعد به تمشیت و حل وفصل امور اصفهان مشغول شد.

مواجب هر حاکمی مانند حاکم اصفهان و شیراز و یزد و کاشان و ری و قزوین و امثال اینان را مبلغ صد تومان نقد و مقدار چهارصد خروار گندم مقرر داشت. او در هر شهری محتسبی لایق معیّن و برقرار نمود که از روی قسط و انصاف و حساب و احتساب و امانت نظام ونسق وزن‌ها وقیمت اجناس را تعیین و رفتارشان عادلانه باشد.

و داروغه فهمیده ومجّرب امین متدین صاحب حسن سیاست درهرشهری مشغول به کار گماردواینان موظف شدند تا فسق و فجوز و فواحش و دزدی و شلتاق وتعدی را بر اندازند.

بهر حال کریمخان مقرر داشت تا جمیع مأکولات را نرخی معین ومشخص نمودند و به جهت هر صنفی از اصناف مردم کارشناسانی‌را انتخاب نمود که در امور مربوط نظارت کنند و البته کسی را قدرت آن نبود که دیناری بر آنچه معین می‌نمایند بیافزایند.

نرخ خوردنیها و پوشیدنیها و لوازم زندگی

در دارالسلطنه اصفهان در عهد کریمخان

گندم یك من به وزن شاه ۵۰ دینار- جو یك من ۲۵ دینار- عدس یك من ۶۰ دینار- ماش یك من ۱۵۰ دینار نخود یك من ۶۰ دینار- لوبیا یك من ۸۰ دینار- برنج یك من ۱۵۰ دینار- گوشت گوسفند یك من ۱۶۰ دینار گوشت گاو یك من ۸۰ دینار، روغن خوراکی یك من ۸۰۰ دینار- هیزم یك من ۲۰ دینار- زغال یك من ۵۰ دینار انگور یك من ۵۰ دینار، خربزه یك من ۵۰ دینار- هندوانه یك من ۴۰ دینار- هلوی قرمز یك من ۸۰ دینار گلابی خوب یك من ۱۲۰ دینار- آلوی زرد یك من ۸۰ دینار- آلوقیسی یك من ۲۵ دینار- شلیل یك من ۸۰ دینار- گیلاس یك من ۱۰۰ دینار- بادام یك من ۳۰۰ دینار- گردو هزار دانه ۲۰۰ دینار- خرمای سیاه یك من ۱۵۰ دینار- انجیر خشك یك من ۲۰۰ دینار- اقسام سبزیهای خوردنی یك من ۵۰ دینار- عسل یك من ۶۰۰ دینار- شکر لاهوری یك من ۷۰۰ دینار- قهوه یك من ۷۰۰ دینار- انار یك من ۷۵ دینار و سیب یك من ۵۰ دینار- بادمجان یك من ۲۰ دینار- کشمش سبز یك من ۲۰۰ دینار ماست میش یك من ۸۰ دینار- ماست گاو یك من ۴۰ دینار پنیر قالبی یك من ۱۵۰ دینار- زرشك تهرانی یك من ۶۰۰ دینار- صابون یك من ۴۰۰ دینار- مرغ فربه خانگی یك عدد ۵۰ دینار- تخم مرغ خانگی عددی ۵ دینار- آب لیمو یك من ۶۰۰ دینار- زرد چوبه یك من ۶۰۰ دینار- زعفران مثقالی ۲۰ دینار- فلفل یك من ۶۰۰ دینار- اسب یك رأس ده تومان - خر مصری یك تومان - خربارکش یك رأس سه هزار دینار- کاه یك من ده دینار- املاك یك جریب ساده دو هزار و پانصد دینار- املاك مشجّر یك جریب یك تومان - سرکه یك من ۷۵ دینار- گوسفند نر فربه یك رأس ۵۰۰ دینار- قالی خوب زرعی هزار وسیصد دینار گلیم خوب زرعی ۷۰۰ دینار- تشك نمد دو هزار دینار نمد ۷۵۰ دینار

صورت مالیات شهرهای ایران

در حکومت کریمخان

دارالسلطنه اصفهان با توابع	هفتاد هزار تومان
دارالعلم شیراز با توابع	صدو شصت هزار تومان
دارالعباد یزد با توابع	دوازده هزار تومان
دارالمؤمنین کاشان با توابع	دوازده هزار تومان
دارالامان کرمان باتوابع	بیست هزار تومان
دارالخلافه ری با توابع	دوازده هزار تومان
دارالبرکت مازندران	بیست و پنج هزار تومان
دار الحرب آذربایجان	شصت هزار تومان
دارالشجاعه کردستان	دو هزار تومان
دارالسلام عربستان	پانزده هزار تومان
دارالشوکت کرمانشاهان	پانزده هزار تومان
دارالحشمت همدان	پانزده هزار تومان
دارالملك قزوین	دوازده هزار تومان
دارالنصرت قلمرو عراق	شصت هزار تومان
دارالغرور لرستان	بیست هزار تومان

آثار و بناهای وکیل الرعایا

در شیراز پایتخت زند

پس از آنکه کریمخان زند در خلال مدت نه سال فرمانروائی به سرکوبی

طاغیان و تسخیر شهرها و ایالات ایران سرگرم بود گردنکشان را چه در شمال و چه در مغرب و مشرق بجای خود نشاند. مدت چهارده سال در شیراز به آرامشی و استراحت و تمدد اعصاب پرداخت و چون فرصت و دقت کافی برای رسیدگی به کارهای پایتخت را در خود یافت همت بکار برد تا در شهر شیراز آثار و بناهای عام‌المنفعه و امکانات رفاهی و حصارهای محکم و متین بوجود آورد و بهمین نیت و قصد روز و شب خود را صرف این امور گردانیده مشغول کار شد.

از جمله بناهای عالم و مستحکم، حصاری بود که گردا گرد شهر شیراز با سنگ و آهك کشید، قطر دیوار این حصار متین چهار ذرع و ارتفاع دیوارش ده ذرع بود و به دستور وکیل الرعا یا خندقی عریض و بسیار عمیق به دور آن حصار حفر نمودند وخاك خندق را به موازات و بطوریکسان بر لب خندق مذکور همچون سدّی سدید بالا آوردند.

آنگاه کریمخان زند دستور داد یك باب مسجد جامع وسیع عالی با دریاچه‌ای مربع شکل طولانی که سرشار از آب بود و هم چنین یك باب حمام بزرگ و چهار بازار با چهار سوق رفیع و وسیع که دارای قبه بسیار موزون بود بساختند و سه کاروانسرای بسیار بزرگ دلکش و دوآب انبار و شتر گلوهای متعدده از برای جاری گردانیدن آب از زمین پست بر زمین بلند که بر دهانه آنها همه سنگ یك پارچه مرتفع و قطور، مدور مجوف بود نصب کرد.

وکیل الرعا یا علاوه بر اینها یك ارگ عالی بسیار جالب ودیدنی با خندق و یك باب دیوانخانه با شکوه و وسیع و یك باب بوستان سرای جانبخش دلگشا و در خارج ارگ چند درب خانه رفیع دیگر بساخت بانضام اصطبلی با هزار آخور از سنگ تراشیده شده مهیا گردانید.

در اینجا گفتنی است که بازار وکیل که از ساخته‌های وکیل الرعایاست از جمله کارهای بزرگ و اقدامات عام المنفعه کریمخان زند بشمار میرود که هنوز هم پس از چند قرن استوار و پابرجاست.

اما در خارج شهر شیراز یك کاروانسرا و یك حمام متصل بهم با یك آب انبار و یك تکیه درجوار مزار امامزاده شاه میرحمزه و یك باب عمارت عالی درمقبره

چهل تن ویک باب عمارت عالی در مقبرهٔ شیخ سعدی.

درباره خصوصیات این بناها و آثار باید گفته شود که عموم این عمارات عالیه و ابنیه متعالیه را کریم خان وکیل الرعایا از روی آگاهی و وقوف کامل و حسن سلیقه و استعداد و هوش و قریحه خود ساخته و یا اینکه استادان ماهر را دستور داده که طبق نظر ورأی وی آنها را بنا نمایند، که اکثراً این بناها از سنگ و آجر تراشیده و گچ وآهك بر آورده شدند. و نیز پایه‌های آنها از سنگ‌های پر طول و عرض و قطر تراشیده بودند که موازی شصت عدد ستون هفت زرع طول مار پیچ پر قطر از سنگ سخت شکری رنگ، با پنجاه نیم ستون دو ذرع ونیم در طول و منبری از سنگ یك پارچه در طول ده عرض با پنجاه پله در مسجد جامع جدید استوار و بنا گردانیدند.

صاحب کتاب رستم التواریخ نقل می کند که همه این‌عمارت‌های عالیه مذکور را فرمود باطلای ناب خالص ولاجورد بدخشانی مصوران آموزگار و نقاشان شیرین کار بصورت‌های جانفزا و نقش و نگارهای دلربا مصور و منقش نمودند. و همه این بنّاها و حجارها و نجّارها و نقاش‌ها و فعله وعمله که از همه بلاد ایران در سرکارش باالطوع و الرغبه می‌آمدند به اجرت تمام و همه را به احسان وانعام ممنون میفرمود و همه را خشنود می کرد.

ذخیره غله برای روزهای سخت در اصفهان و شیراز

در اواخر عهد و زمان دولت پربرکت وکیل الرعایا، هفت سال پی در پی ملخ خوارگی در اصفهان و عراق و شیراز ظاهر شد و در شهر شیراز نان گندم یك من به ۲۵۰ دینار و در اصفهان نان گندم یك من ۵۰۰ دینار قیمت پیدا کرد همه لشگریان و عساکر و مردم از این پیش آمد هراسان و نگران شدند، وکیل الرعایا فرمان داد که در شهر اصفهان انبارهای غله دیوانی را بگشایند و در چهار گوشه میدان شاه غله را خرمن نموده و به دور هر خرمنی صد تَراز و بگذارند و گندم را یك من ۲۰۰ دینار وجو را یك من ۱۰۰ دینار بفروشند و از روی احتیاط به جهت ذخیره عساکر مصلحت در گشودن شیراز ندانست و حسب الامر او چار پایان به جانب ری و قزوین و آذربایجان بردند و از انبارهای دیوانی غله بار نمودند و به شیراز

آوردند.

وباین کیفیت همه مردم و عساکر ورعایا ازشرقحطی ایمن گردیدند.

بهرتقدیر قانون کریم خان این بود که درهمه ممالك و شهرها وقلمروایران غله دیوانی را در انبارهای سلطانی ذخیره نگاه می‌داشتند وهر سال آن را تجدید می کردند...

بحثی درباره آنچه که گذشت

سخن کوتاه ما درباره چگونگی ولادت وتولد قوم ایرانی وتشکیل اولین حکومت بدست پیشینیان ایرانی ما و گفتگوئی باختصار درباره بعضی شهرها و پایتخت‌ها وبرخی فرمانروایانی که در ایران قدیم منشأ آثاری بوده‌اند در اینجا به پایان میرسد و من تصور می کنم که تا حدی آگاهی‌هائی ضروری هر چند کلّی بوده به خوانندگان خود داده باشم ولی بحث ما با خاتمه فصل سلسله زندیه وبناها و آثار کریمخان زند در شیراز که پایتخت این مرد ساده دل وبزرگوار بود پایان نگرفته است، البته خصوصیات مردم ما در عهد قاجاریه و جزئیات حوادث وکارهای عمده این عصر ازمزمان آقا محمد خان به بعد به نام تهران‌قدیم به‌تفصیل با تصاویر و عکس‌های جالب آمده است که ملاحظه خواهید نمود، اما آنچه در این مبحث قابل ذکر و توجه ودر خور امعان نظر می‌باشد مسئله اخلاقیات و روحیات و صفات روحی ایرانیان قدیم می‌باشد که تحت عنوان اخلاق و صفات ایرانیان قدیم به ذکر رفته است.

در این فصل به روشنی و وضوح هر چند به اختصار بیشتر خصوصیات روحی آنان در برابر چشم خواننده عزیز قرار گرفته است.

ماجرای عیادت یك حکیم باشی در ایران قدیم از یك بیمار و حوادث شنیدنی و خواندنی جالب

از کلاشی ابن الوقت های مرده ریگ خوار(!)

«در این فصل از کتاب که در واقع حسن ختام ایران قدیم میباشد، داستان جالب و شیرین و در عین حال فوق العاده غم انگیزی میآوریم از وضع یك بیمار نگون بحت سرشناس و آمدن یك حکیم باشی بر بالین وی و اظهار نظر بستگان بیمار و چگونگی اعتقادات و خرافات معموله آن زمان و بالأخره سوق دادن بیمار بسوی مرگ و ماجراهائی که پس از مرگ او اتفاق میافتد که هر کدام روشنگر روحیه افراد یك خانواده و وابستگان میّت و ابن الوقتی کسانی که از این پیش آمد تأسف انگیز سود و نفعی میجویند. قسمت هائی از این فصل از کتاب «حالت» نوشته ملك الکتّاب فراهانی پدر دانشمند فقید خان ملك ساسانی اقتباس شده است.»

* * *

اگر در این روز و روزگار شخصی رنجور و بیمار شد برای درمان خود به مقتضای الغریق یتشبّت بکل حشیش، از هر گروه، جمعی به گرد خود جمع آورد و ناخوشی خویش با آنان در میان میگذارد.

اول حکیم باشی ایرانی حاضر گردد و در چهره مریض نگاه میکند و بعد از آن نبض او گیرد و زبانش ببیند و آنگاه سری تکان دهد و بعد به کسان بیمار تغیّر کند که: —چرا دیر مرا خبردار کردید؟ زودتر از این کاش مرا میآوردید؟ آنوقت یك اسم من درآوردی بر روی بیماری مریض گذارد و یك صفحه مطوّل کاغذ که امروز نسخه اش گویند بردارد، و از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال بر روی آن قلمی گرداند و آنگاه موکّداً توصیه میکند که:

– همه عطاری‌ها دوای خوب ندارند، درمحله پامنار حاجی کلبعلی عطار دواشناس خداشناس است، وازقول من باو بگوئید که حکیم باشی این دوا را تجویز فرموده وما را ایشان نزد شما فرستاده است. (!)

باری دوا را می‌آورند و میجوشانند و قدحی بزرگ پر میشود، کسان مریض با اینکه بعقل ناقص خود میبینند اینقدر دوا درمزاج سالم و صحیح تحلیل نمیرود چه رسد به مزاج ناخوش علیل، معهذا محض اینکه حکیم فرموده و مبادا دوا حـرام شود جماعتی پهلوی مریض نگون‌بخت ازدحام کنند و هر کدام به زبانی اصرار و ابرام به خوردن تمام آن دوا نمایند. و اگر فرضاً کسان بیمار فرنگی‌مآب و باصطلاح غرب‌زده بودند و رجوع به طبیب فرنگی نمودند، دکتر صاحب وارد میشد، عینکی بر چشم و سیگاری به دهان و تعلیمی دردست وکلاهی به دست دیگر دارد. بر سرصندلی نشسته نیچه از کیف درمیاورد وبه پهلوی بیمار میگذارد و قدری گوش فرامیدهد که یعنی مثلاً همه امعاء و احشاء او را از این نیچه دیدم. آنوقت با ژست مخصوص کتابچه کوچك خود را میگشاید و به چیزهای حار ومسکرات معالجه مینماید و چشم ازمرض بیمار میشوید،ودرتقویت معده او میکوشد.

در این میان پیغامهاست که از اطراف میآید و هر ساعت بر وحشت بیمار بیچاره افزوده میشود.

زالوفروش میگوید:

– این پیر جهاندیده بسی سرد و گرم روزگار چشیده‌ام و البته صدهزار بیمار دیده و شنیده‌ام، این ناخوشی ازاحتراق خون است وباید حداقل سیصد زالو انداخت و کارش را ساخت. (!)

شکسته‌بند همسایه به گیس سفید ودایه پیغام میدهد!

– خدمت سرکارخان ازقول ما عرض کنید که خاطرت هست وقتی به زمین خوردی اعتنائی نکردی، از آنوقت آن صدمه به زیرجلد ماند وقانقاریا ترا باین روز نشاند و الآن دنده ازجا درآمده را بایدجا انداخت ومومیائی وزفت باید ساخت وبعد ازآن به معالجه پرداخت.

سلیمان عزیمه خوان خبردار میشود که فلانی بیمار است بیك بهانه در

خانه میآید و پیغام میدهد که

ـ اگر چه نطلبیده در خدمت [illegible] هم رسیده خاصه امثال ما که اگر هم بطلبند، هم همه جا نمیرویم ولی چون از قدیم پدرانمان به این سلسله اخلاص داشته‌اند بدین واسطه لازم است عرض کنم که ناخوشی حضرت آقا محتاج به حکیم و دوا نیست، صدمه‌ای به جن و پری رسانیده و همان صدمه او را به این رنجوری کشانیده، باید او را در طاس نشاند و عزیمه خواند و حرزعه و تعویذ نمود و یکباره از این رنج و بلا آسوده نمود...

همینکه بیمار بد حال شد و لحظه به لحظه روحیه اش خراب‌تر گردید لشگر ملك الموت از اطراف به خیال افتند و مانند پروانه به دور شمع جمع آیند، اولاً جمعی ببهانه ثلث باده دوازده نفر آدم کوتاه و بلند برای عیادت بیمار تشریف میآورند، خبر به بیمار میدهند که حضرات برای احوال پرسی آمده‌اند.

بیمار بیچاره یکباره دست از جان میشوید و به یکی از پسرهامیگوید:

ــ خدمت آقایان عرض کن،بفرمائید،بسم الله.

این پسر همینکه دم در خدمت حضرات رسید و پیغام پدر بازگفت، آنها همه یك زبان میگویند:

ــ ما نفهمیدیم ایشان وصیّت کرده یا نکرده است، از آن میترسیم غریبه‌ها همه را یکجا ببرند و حق ما را که از یاران قدیم آقا هستیم بخورند. شما در جزو از روی سنت و کتاب قدری با او سوأل و جواب فرمائید و راه را به او نشان دهید بلکه وصیت مفهوم و معنی پیدا کند.

آنگاه میفرمایند: ــ چشم اطاعت میشودو بعد عصا زنان با هزار طمطراق وارد اطاق بیمار میگردند و بعد از ادای تعارفات معموله عنوان مطلب کنند و آنکسی که در جلو نشسته است گوید:

ــ اگر چه بحمدالله حال سرکار خوب است و سالها زندگی خواهید کرد و لذتها خواهید بردولی در عمل وصیت همه جا تأکید شده که به تقریر و گفتار در نمی‌آید و نوع انس را وصیت باید و وصیت از شرایط زندگی است (!) در این بین یکی از واردین بصدای بلند میگوید: بله وصیت مبارك است و خاصه اسباب طول عمر میباشد، مکرّر تجربه کرده‌ایم.

بیچاره بیمار مادر مرده بهت زده نگاه میکند و گاه گاه آهی از دل سوزان بیرون میکشد، بالأخره به هزار اصرا میگوید:

— من وصیت کرده‌ام، همه آسوده باشند وهرساعت دلم رانخراشند.

بعد آنکه جلودار واردین است میگوید که: در فقره آن جوان دم در میخواهم به بیمار یك گوشه بزنم و محرمانه سوالی بکنم، شما هم ملتفت اوضاع باشید، بعد سربه گوش بیمار پریشان و آشفته حال میگذارد و آهسته میگوید:

— انار میل داری؟

بیمار میگوید:

— آری

بعد میگوید

— ناخوشی سرکار گویا از غلبه صفراست.

— بلی همینطوراست، جواب میشنوند.

قدری انار خوب برای بنده از (کن) فرستاده‌اند و من به جهت شما نزد میرزا کلبعلی خان داده‌ام.

بیمار میگوید: — اختیار با سرکاراست..

دراین هنگام حضرات از اطاق بیرون میروند وناگهان سروکله صیغه بیمار پیدا میشودوخودرابشتاب به‌یکی ازبیرون روندگان میرساند ومیگوید:

— به آقا عرض کنید،من، یك لچك به سربیشتر نیستم ونمیدانم دراین خانه چطور بایستم و یك گوشت و لنجه (طفل نوزاد) دارم، امروز اینجا فراد بازار قیامت دامنت را میگیرم، این‌گردن کلفت‌ها چیزی برای من نمی گذارند (!)

دراین وقت آشنای دیگر از در و همسایه میآید ومیگوید! — درفقرّه میرزا کلبعلی خان صحبت میداشتند گفتند «برای او هم حقی گذاشته اید یاخیر؟»بیمار گفت «با السوّیه» میگوید، مشاراًلیه آدم امین و درستکاری است و اگراو وصّی شما باشد بهتر از سایرین است. گفت: بلی «چنین است» میفرماید. پس اذن دهید صیغه وصایت به اسم او خوانده شود و او را وصی کنم، بیمار گفت: «اختیار با سرکاراست. این یکی ازهمان عساکرملك الموت بود که آمد و گفت

وشنید و رفت!

در همین گیرودار رقعه‌ای [illegible] رسید که نوشته بود :

«بقراریکه میگویند، اولاً [illegible] خانه بشویند، مرده‌شوی خانه اداره من است و این کار از [illegible] خارج است. ثانیاً شنیده‌ام برای شستن آقا، کربلائی حمدالله را [illegible] و حال آنکه این محله به آن مرد دور است و این محلّه سپرده به مشهدی عبدالغفور مرده‌شوی است، ماهم هریك رسم وقانونی داریم، البته خودتان اهل دیوانخانه اید و همه رسومات را میدانید».

کاغذ به این تفصیل را خانه شاگرد به عجله نفهمیده میآورد و بدست بیمار نگون بخت میدهد! بیمار هم میگیرد و میخواند آب در دیده میگرداند ویك باره دل به مرگ می‌بندد و بیچاره از شدت کج خلقی میخندد، همه از این خنده رنجور خوشوقت و مسرور میشوند و میگویند که :

— بحمدالله، آقا بهتر شده که میخندد...

بعد از ساعتی چند که میماند، اشك حسرت از دیده میچکاند و میگوید :

— دیدی چطور بیرحم‌ها به هیچ و پوچ ما را کشتند ویك آدم منصف به داد ما نرسید و مرض ما را نفهمید، همه فکر کلاّشی و بردن سود ونفع هستند... لعنتی‌ها،

* * *

بالأخره بیمار دستی باصطلاح زهره ترك میشود و میمیرد و بعد از فوت پدر، پسر کوچکتر فوراً میفرستد دنبال کلانتر ورئیس دیوانخانه که :

— آقا داداشم بخیال اینکه هر چه مال صغیر و کبیر است بخورد و همه اثاث البیت را ببرد در اطاق‌ها را مهر کرده و دور نیست تا بحال هم چیزی برده باشد، شما هم زود تشریف بیاورید وبالای مهرا ومهری گذارید وتمام اموال را بسپارید، کلانتر ورئیس دیوانخانه با هزارفیس وافاده وطمطراق تشریف می آورند واطاق‌ها را مهرمیگذارند، وازیك طرف چند طلبکارمیآیند و در گوشه می‌نشینند وهر کس را می‌بینند زمزمه مینمایند :

— اینها گویا انسان نیستند، مال چه کسی را درش مهر میگذارند، خدا نیامرزد مال ما را گرفت و برای خود اسباب ساخت وحال ما را به زحمت ومرارت

انداخت. هزار بار گفتند با در آجری معامله، مکن. نشنیدیم و دیدیم آنچه دیدیم.

و از طرف دیگر چون پسرها هر یك معتمدی خاص به یك آدم امین اخلاص دارند و خود را جزء مریدان او میشمارند. یکی از متعه‌ها که در زمان حیات میّت ذلت داشت بآن دیگری که عزّت داشت بنای غرّولند را میگذارد که:

ـ خدا خواست ما را از زندان بیرون بیاورد، ما در اینجا مثل جذامی بودیم الحمدالله از فیس و فروس مردم خلاص شدیم، حالا هم باز افاده را بر زمین نگذاشته‌اند به خیالشان من زبان ندارم، خیر، سهو کردید، چهل و چهار گز زبان دارم، پدر آدم را درمی‌آورم و جدّش را کف دستش میگذارم، شکر خدا که اجاقت کور است اگر نه چه آتش‌ها میسوزاندی و چه اسب‌ها میدواندی، حالا که مرده، پشت سرمرده حرف بد نمیشود زد، ولی گور به گور بیفتد که رذل‌پرست بود و هر کس و ناکس را بر ما مسلّط میکرد...

اما زن خانم خانه، اگر فی‌الجمله جوان باشد، رندان از اطراف گوشه و کنایه زنند و درهمان چند روز خواستگاری کنند و او هم خواهد گفت:

ـ من بعد از آقا مرد در دنیا نمی‌بینم. ولی واسطه‌ها اصرار مینماید که: خانم جان، موضوع منحصر به شما نیست، مرحوم آقا هرگز راضی نیست شما خانه بنشینید و مردم دنبالتان حرف بزنند و مالتان را زیر پا کنند و زیر دست عروس و داماد بسربرید. بعد خانم قدری اشك میریزد که:

ـ خاله گلنار، چرا دست از سرم برنمیدارید، چرا مرا بحال خود نمیگذاری، میدانم بیشتر این حرف‌ها را راست میگوئی و خیریت مرا میجوئی، اما شوهر دوباره برای آدم شوهر نمیشود، جفت وصله ناهمرنگ است. جز فکر خوردن مال آدم خیال دیگری ندارند.

بالأخره خاله گلنار بعد از سوأل و جواب بسیار خانم راراضی میکند و به شوهر مناسبی میدهد و اما احوال پسرها، اگر صاحب جمال نباشند با اندك زمانی تمام اسباب و اموال را تلف خواهند کرد، و اگر پسر صاحب جمال باشد به خیال مناصب جلیل افتد و از متروکات خانه میفروشد و در پی تحصیل ملزومات نوکری میکوشد و به اندك اشاره‌ای از طرف او، رئیس هر اداره، نوکری او را قبول و به نوکری مخصوص مشغول میشود و به قلیل زمان از دادن سیم سفید به مراتب بزرگ خواهد رسید و دارای مناصب و مواجب خواهد گردید.



تهران

قدیم





تهران قدیم

وجه تسمیهٔ تهران ـــ تاریخچه آن

شرح چند پایتخت و شهر مهم از کشور ما گذشت، حال برویم سراغ تهران قدیم:

وجه تسمیه تهران

در خصوص وجه تسمیه تهـران روایتـــی هم وجود دارد که در بعضی آثار محققّان و متقدمین آمده است. در این آثار گفته شده است که کلمه تهران از دو طرف (ته) به فتح ت که بمعنی انتها و آخر و (ران) که بمعنی دامنه است ترکیب گردیده که جمعاً می‌شوند: آخر دامنه و چون قریه تهران در دامنه کوه البرز قرار گرفته تهرابآن آخر دامنه کوه می گفتند. درمقابل قریه شمران است که حرف (شم) معنی بالا را می‌دهد و ران هم که گفتیم دامنه می‌باشد. یعنی بالای دامنه و شمیران را بدان جهت بالای دامنه می گفتند که بر فراز دامنه کوه البرز و بالا دست تهران قرار داشت.

و از آن جمله اند: قصران، مهران و غیره..

امّا تهران، شهرما که امروز از لحاظ عظمت و وسعت و کشش و کوشش وضعی چشمگیر و ازجهت جمعیت حالتی قابل توجه دارد روزگاری درازفقط قریه کوچکی بوده که جزٔ توابع شهر ری به حساب می آمده است. این قریه را پدران ما به ملاحظات جنگی و دفاعی در زیر زمین ساخته بودند تا دشمنان نتوانند

بر آن دست یابند و بقول یاقوت حموی یکی از تاریخ نویسان، خانه های ساخته شده در تهران روزگاران گذشته بمانند لانه مورچگان بوده است. بنابه نوشته های مورخان، همچون محمد قزوینی نویسنده کتاب (آثار البلاد) چون تهران کوچك در سر راه شهر ری قرار داشته و هر چند یکبار از این راه کاروانهائی می گذشته است این قریه مرکز چپاول و غارتگری بوده و راهزنان و غارتگران که در این قریه زندگی می کردند غالباً قافله ها و کاروان هائی را که از نزدیك تهران عبور می کردند مورد دستبرد وغارت قرار می داده اند.

و همین قریه کوچك با ساکنانش که اکثراً ماجراجویان چپاولگر بوده اند گاه و بیگاه مورد تجاوز و هجوم قبایل و زورمندان دیگر، قرار می گرفته اند که خیال تصرف این محل را داشته اند، ساکنان قریه بخاطر حفظ وحراست خود در شهر سردابها و نقب ها و کانال ها تهیه می کردند که به محض اینکه دشمنان و مهاجمان شروع به حمله نمایند خود را در این محل ها که البته از چشم دشمنان مخفی بود پنهان می کردند و معمولاً برای اینکه بتوانند مدتی در این نقاط دوام بیاورند و از گرسنگی تلف نشوند در آن زاغه ها و سردابها آذوقه و خواربار فراوانی از قبل تهیه و تدارك می دیدند.

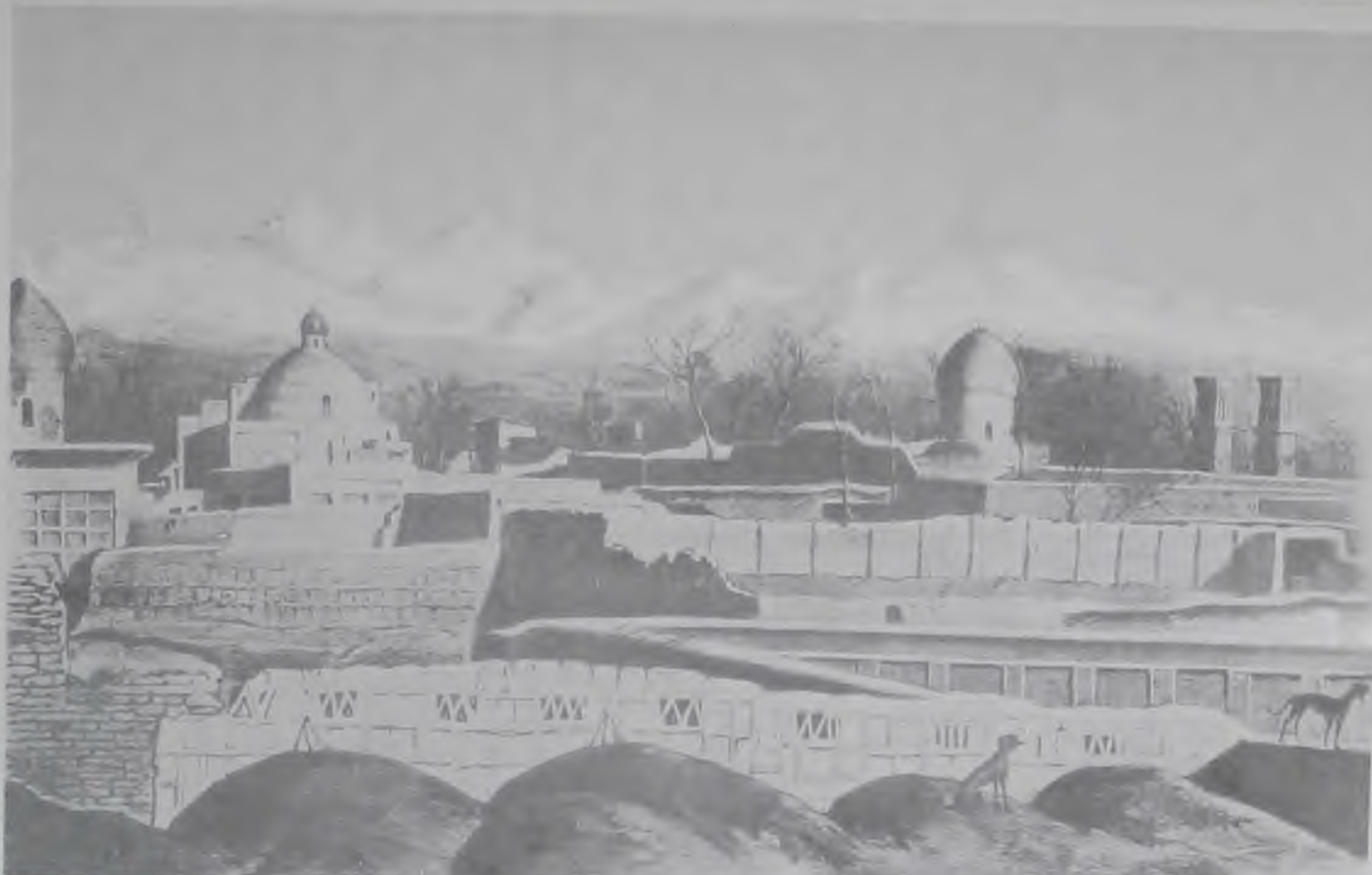
قریه تهران علاوه بر این خصوصیات دارای باغهای فراوانی بوده و میوه های آن بسیار متنوع و مخصوصاً میوه انار آن معروف بوده است. ضمناً تهران پیش از حمله مغول به شهر ری یکی از مناطق ییلاقی این شهر بوده و با حمله مغولان به ری گروه زیادی از اهالی این شهر به تهران که دارای سردابها و زیر زمین های زیاد بوده پناهنده می‌شوند و باین ترتیب تهران کوچك نخستین قدم را در راه توسعه و گسترش خود برداشت. تهران ترقی و حرکت سریع خود را از دوره صفویه شروع نمود وشاه طهماسب صفوی که قزوین را پایتخت خود قرار داده بود چون جدّ اعلای صفویه (سید حمزه) در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون بود وگاه و بیگاه به زیارت آن مرقد می‌رفت و علاوه بر آن به علت وجود آبهای گوارا و باغات فراوانش به قریه تهران گرایش پیدا کرده و تدریجاً در این محل سکونت های طولانی می کرد و همین قضیه توجه سلطان صفوی را به

تهران برانگیخت تا جائی که دستور داد پیرامون قریه تهران حصاری محکم بکشند و او اولین بناهای رسمی تهران را در سال ۹۶۱ هجری ایجاد نموده دستور داد صد و چهارده برج در آن جا ایجاد کنند که مطابق شماره سوره‌های قرآن کریم است و زیر برج سوره‌ای دفن نمود.

بعد از شاه طهماسب، شاه عباس کبیر باغ بزرگی در تهران بنا کرد که در این باغ ساختمانی نیز برای سکونت احداث نمود. شاه عباس ضمناً در تهران درختان چنار بسیاری کاشت که به دلیل همین فراوانی درخت چنار تهران را چنارستان نیز می گفتند.

کریم خان زند به دنبال سلاطین صفوی در تهران یك ارك وحصار بزرگ ایجاد کرد تا بتواند گاه و بیگاه در آنجا سکونت کرده با سرداران قاجار که در مازندران و استراباد بودند به ستیز و نزاع بپردازد.

پس از فوت کریم خان زند و مرگ لطفعلی خان آخرین پادشاه زندیه آقا محمد خان قاجار بشهر تهران حمله کرد. پس از چند جنگ با غفورخان حاکم دست نشانده زندیه این شهر را به تصرف خود در آورده و در روز یکشنبه یازدهم جمادی الثانی سال ۱۲۰۰ هجری قمری که مصادف با نوروز بود در همان تالاری که روزی بعنوان اسیر و گروگان به خدمت سلطان زندیه آورده شده بود بر تخت سلطنت تکیه زد و پس از استقرار و رسیدن به قدرت تهران را به پایتختی انتخاب نموده آن را دارالخلافه نامید. علت برگزیده شدن تهران به پایتختی که فقط بیست‌هزارنفر جمعیت داشت نزدیکی این شهر به روستاهای حاصلخیز و نزدیکی آن با مساکن ایلات افشاری و ساوجبلاغ و عرب و رامین که هواخواهان او بوده‌اند و هم چنین نزدیکی آن به استرآباد و مازنداران که قرارگاه او و ایل قاجار بود به حساب می آمد.



تهران در زمان محمد شاه قاجار این تصویر را مادام دیولافوا نقاشی کرده است.



منظره‌ای از تهران درسال ۱۸۵۰ میلادی.





ارگ – بازار – چال میدان – چال حصار – عودلاجان – سنگلج

محدوده تهران قدیم

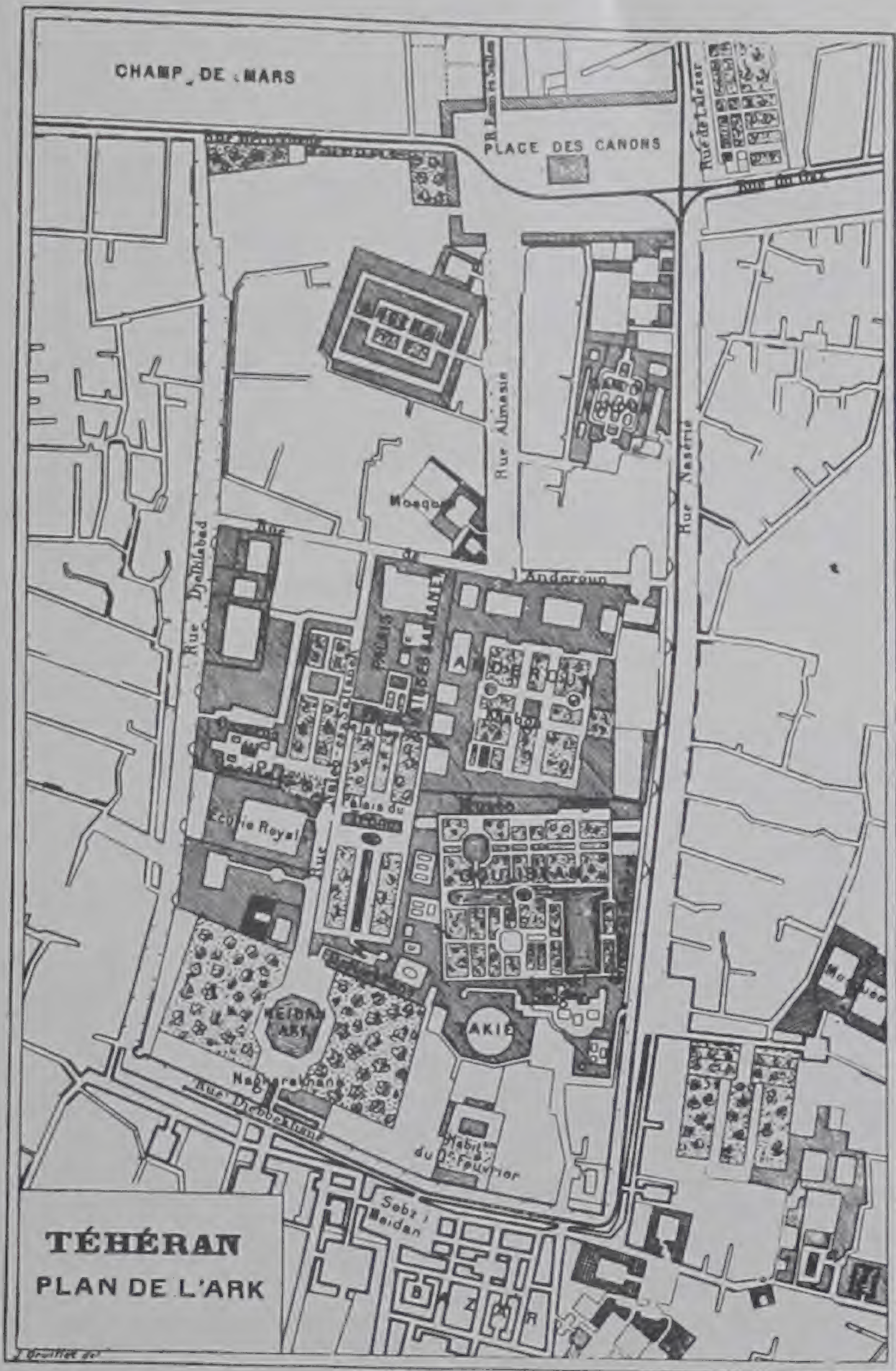
ارگ – بازار – چال میدان – چال حصار عودلاجان – سنگلج

در زمان ناصر الدین شاه جمعیت تهران صدو پنجاه‌هزارنفر بودو چون پایتخت هر روز بنا به احتیاج گسترش پیدا می کرد و برج و باروها و حصارهای عهد صفوی شهر را محدود ساخته بود. شاه قاجار میرزا یوسف مستوفی الممالك صدراعظم و میرزا عیسی وزیر تهران را مأمور ساخت که برای پایتخت محدوده و نقشه‌ای تنظیم کرده و پیرامون آن خندق‌های جدیدی حفر کنند، این دو نفر با همکاری یك نفر مهندس فرانسوی بنام (بهلر) و مهندسان دیگر نقشه‌ای برای تهران طرح کردند تا محدوده آن روی مدار مخصوص و مسیر خندق‌ها روشن گردد با این طرح، اراضی وسیعی داخل محدوده پایتخت قرار گرفت و تهران با خندق‌هائی چند محصور گردید که ارتباط آن بوسیله دوازده دروازه تأمین شد.

در داخل این محدوده چندین محله و بخش قرار گرفت که مهمترین آنها عبارت بودند از ارگ – بازار – چال میدان و چال حصار – عودلاجان – سنگلج و چند محله دیگر

چال میدان و چال حصار

نکته جالب که در اینجا گفتنی است این است که دو محله‌ای که به نام چال میدان و چال حصار معروف گردید باین علت به وجود آمدند که برای ساختن برج‌ها و حصارهای شهر از این دو محل شروع به خاك برداری کردند تا خاکهای آن را به مصرف ساختن برج‌ها و باروهای شهر برسانند و در نتیجه این خاکبرداری و گود شدن زمین‌ها چاله‌هائی بوجود آمد که محلات نزدیك آن را چال میدان و چال حصار نامیدند. چال حصار درمحله سنگلخ دراطراف گذر مستوفی بوده است.



نقشه ارگ سلطنتی دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه ، نقل ازکتاب دکتر فووریه

ارگ تهران

ارگ تهران و بعضی از ساختمان‌های داخل آن یادگار دوران صفویه است، گفته می‌شود که افغانها پس از تصرف تهران در سمت شمال این محوطه پلی ساختند. که در جلو آن دروازه‌ای به نام دروازه ارگ بوجود آمداین دروازه بعدها دروازه دولت نامیده شد.

در زمان آقا محمد خان قاجار ارگ تقریباً در شمال تهران قدیم قرار داشت ویك طرف آن به حصار شهر و سه طرف دیگرش متصل به شهر بود ولی بعداً بعلت توسعه شهر و پیدایش کوی‌ها و محله‌های جدید دروسط شهر قرار گرفت.

امیر کبیر و ارگ تهران

در سال ۱۲۶۷ قمری به دستور امیر کبیر حصار ارگ تجدید بنا شده و کوچه‌های آن برای حرکت کالسکه و عرابه‌ها آماده گردید. در سال بعد نیز در داخل ارگ بناهای جدیدی به جمع عمارتهای سلطنتی قدیم افزوده شد و دیوان خانه گلستان را از طرف شرق توسعه دادند.

در حدود سال ۱۲۷۵ قمری علاوه بر عمارات سلطنتی از حرم خانه و تخت مرمر و خزانه وساختمانهای دولتی و مدرسه دارالفنون و میدان ارگ و دفترخانه انبار و اصطبل توپخانه و اصطبل کالسکه و دیوان خانه عدالت و انبار غله خالصه و مجمع الصنایع و حتی محل سفارتخانه روس و خانه وزیر مختار روسیه و خانه عده‌ای از رجال نیز داخل حصار ارگ بود ولی بعداً تغییراتی در آن صورت گرفت. ارگ تهران در زمان ناصر الدین شاه در مقایسه با وضع خیابان‌های جدید شامل محوطه‌ای میان ضلع جنوبی میدان سپه و قسمتی از خیابان سپه (خیابان مریضخانه) از طرف شمال و قسمتی از خیابان بوذر جمهری (جباخان) از طرف جنوب، خیابان ناصریه از سوی مشرق و خیابان خیام از گلوبندك تا خیابان سپه بوده است.



میدان ارگ

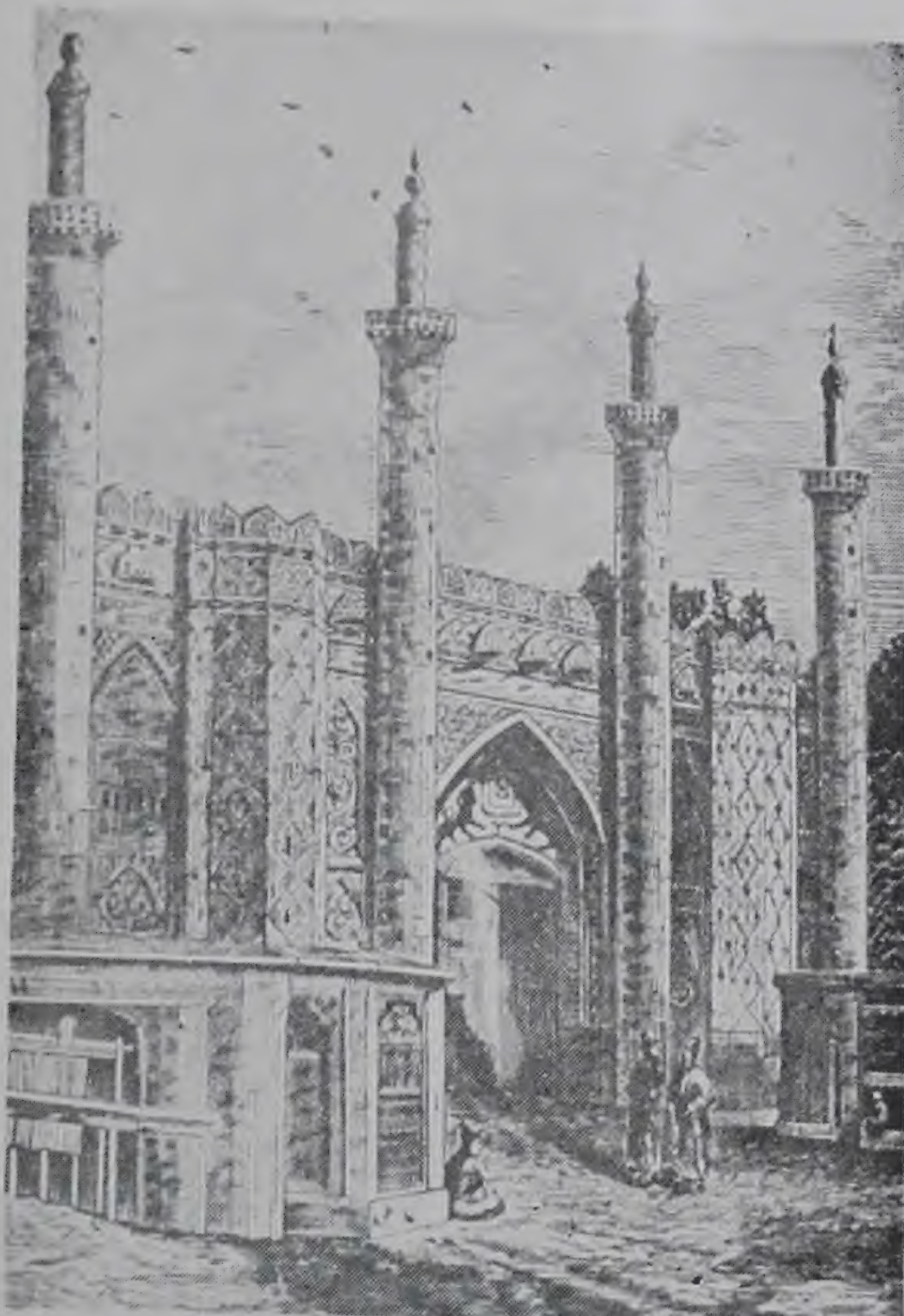


گوشه‌یی از حصار وبرجهای جنوب شرقی ارگ و خندق کنار آن دروسط ایوان
جنوبی وگنبد مسجدشاه‌وگنبد مسجد سیدعزیزالله و در دست چپ موذنه و پشت
ایوان شمالی مسجدشاه وقسمتی ازدهانه بازار بچشم میخورد .
تصویر توسط «اوژن‌فلاندن» ترسیم شده است

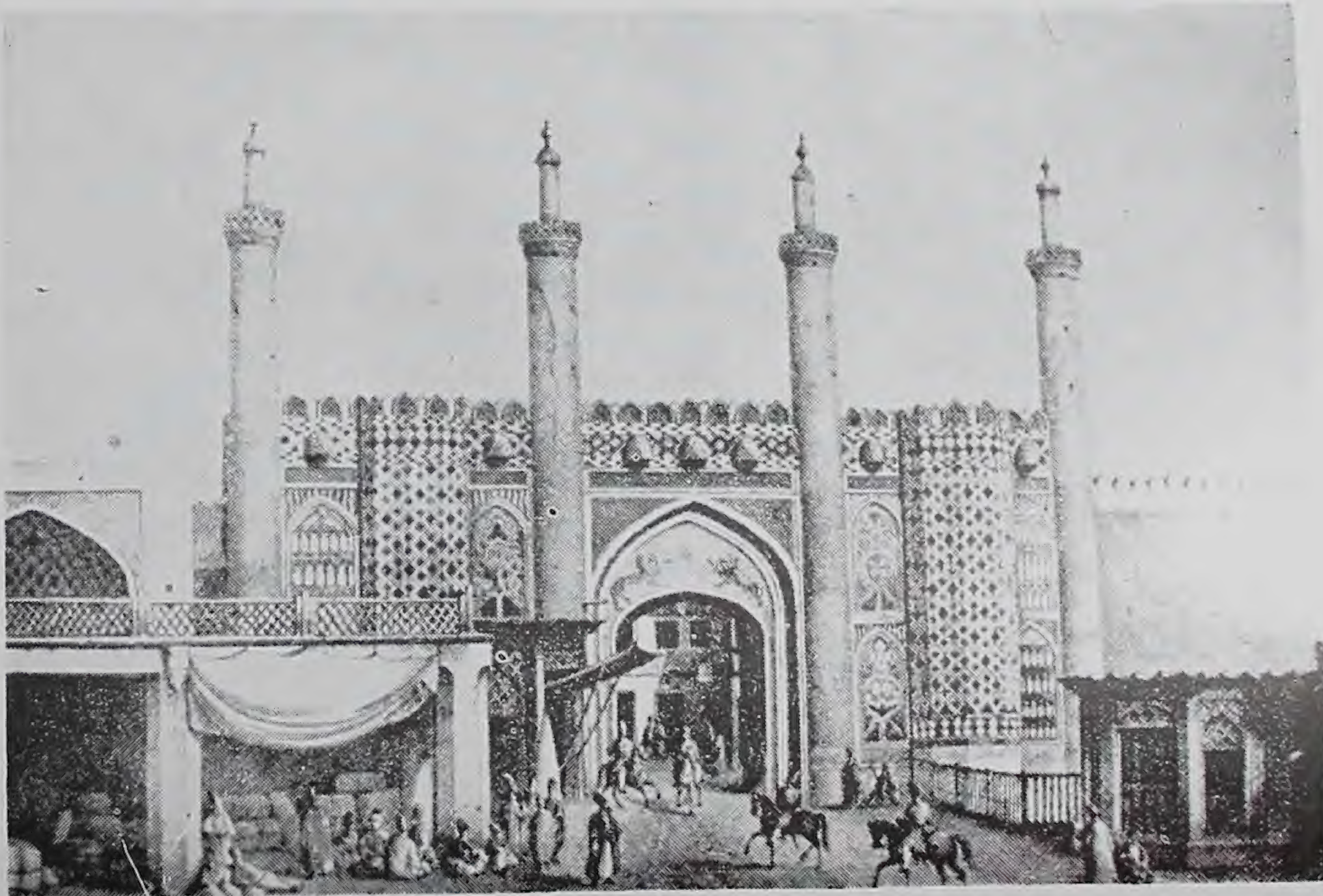


تصویری از سمت شرقی میدان ارگ در عصر ناصرالدینشاه





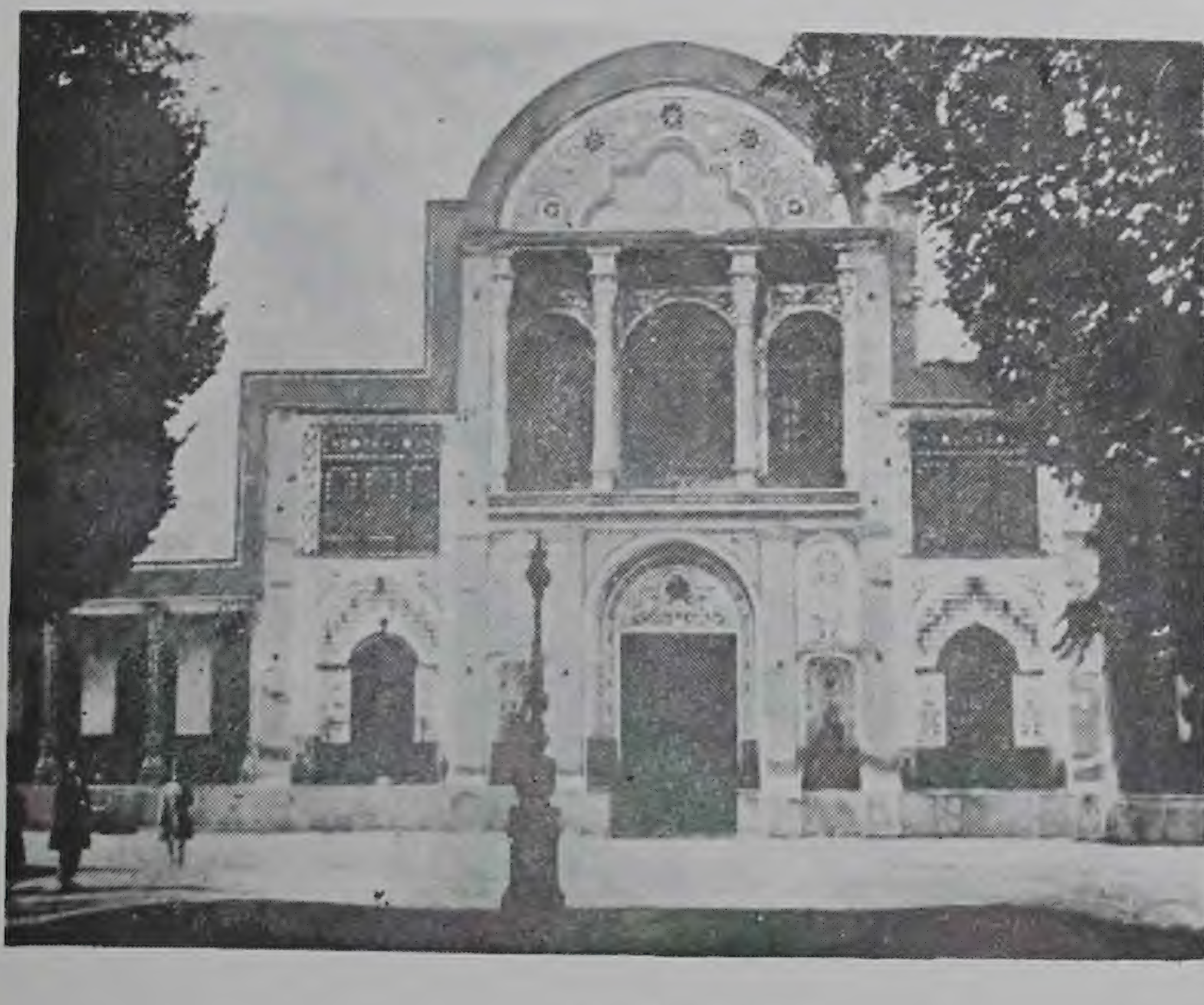
دروازه جنوبی ارگ در مقابل تخته پل در سال ۱۲۹۷ هجری قمری



دروازهٔ جنوبی ارگ در مقابل تخته پل



تصویری از توپخانه قدیم و توپ مروارید و سرد ، حیاط تخت‌مرمر و برج
آقا محمدخانی درسال ۱۲۵۶ هـ.ق . نقاشی ملاندن .



عمارت‌وسردر الماسیه

نقاره خانه

طبل برچین و ورچین
و بگیر و به بند

اطراف ارگ چندین سر در و عمارت وجود داشت که مهمترین آنها، سر در نقاره خانه بود. سر در نقاره خانه که به محاذات سر در بزرگ حیاط تخت مرمر وصل به حصار جنوبی ارگ ساخته شده بود دروازه‌ای داشت که ارتباط میان شهر وارگ سلطنتی را برقرار می کرد، در دو طرف آن اطاق‌های فوقانی و تحتانی قرار گرفته بود که نگهبانان ارگ در آنجا اقامت می‌نمودند، این دروازه شب‌ها پس از بصدا در آمدن شیپور ارگ بسته می‌شد و تا کسی نام مخصوص شب را که می‌خواست وارد ارگ شود نمی گفت دروازه را باز نمی کردند. نقاره چی‌های ارگ که کلاهی از پوست سیاه و سرخ که یراق دوزی شده بود و نیم تنه های سرخ و شلوارهائی به همین رنگ می پوشیدند که سر و دست و یقه نیم تنه ها از پوست سیاه و دکمه های برنجی شیر و خورشید داشت.

در نقاره خانه همه روزه سه نوبت طبل می‌نواختند، دو نوبت به وقت طلوع و غروب آفتاب نقاره می کوبیدند و چون یك ساعت از شب می گذشت طبّال به اطراف خودمی چرخند تا صدای آن در تمام شهر بگوش برسد. ساعت دوازده شب گذشته طبل (برچین و ورچین) را بصدا در می‌آوردند تا پیشه‌وران به برچیدن بساط خود و بستن دکانها مشغول شوند. در ساعت سه از شب رفته طبل (بگیر و به بند) نواخته می‌شد و شیپور ارگ بصدا در می‌آمد که بلافاصله درها بسته می گردید و چون پنج ساعت از شب می گذشت جز (گزمه) ها و (سردمدارها) که صدایشان طنین انداز بود دیگر جنبنده ای در کوچه و بازار دیده نمی‌شد.

محله بازار

بازار تهران که در آن زمان معروف‌ترین محلات تهران بود در مرکز و کانون اصلی تهران قدیم قرار داشت و محله‌های عودلاجان در شرق آن و محله سنگلج در غرب آن واقع بوده است. بازار در تمام روزگاران پیش آباد و مرکز کار و فعالیت و داد وستد وحمل ونقل کالاهای مورد نیاز مردم تهران بوده است. بازارهای تهران که شرح آن، در فصل های بعد خواهد آمد قسمتی سر پوشیده وقسمت دیگر سر باز بوده است.

محله عودلاجان

در تهران قدیم غیر از بازار دو محله از محلات دوازده گانه این شهر از همه مهمتر و معروف‌تر و آبادتر و پر جمعیت‌تر بوده است. محله (عودلاجان) ومحله (سنگلج).

محله عودلاجان از همان زمان که تهران قریه‌ای پیش نبوده است وجود داشته و مردم آن بالهجه خاصی حرف می‌زده‌اند که شباهت زیادی با لهجه روستانشیان شمیران داشته است. اما وجه تسمیه و ترکیب کلمه عودلاجان ظاهراً تغییر یافته نام (اولاجان) بوده و آن که بعنوان پسوند در این کلمه آمده است مکان را می‌رساند و(او) نیز یقیناً همان تلفظ محلی (آب) می‌باشد وظاهراً بقیه کلمه نیز مشتق از (در اجیدن) یا (دراجین) به معنی تقسیم کردن آب نهر به رشته‌های کوچك‌تر است.

محله عودلاجان به علت ارتفاعی که داشته بر محلات ومکان‌های جنوبی مسلّط بوده و باید گفت که آب نواحی جنوبی از عودلاجان جریان می‌یافته است وبهر حال (اودراجان) و یا (عود لاجان) به معنی جایگاه پخش آب می‌باشد و تأیید کننده این نکته نام (سر چشمه) وگذر (سر پولك) در این محله است و (پول) تلفظ محلی (پل) محسوب می گردد.

نام سنگلج نامی کهنه [illegible]ست، زیرا محلات دیگری در تهران قدیم وجود داشته که نام آنها نزدیک بهمین نام سنگلج می‌باشد، چون «سنگلج» درماوراًنهر که بر دامان کوهی قرار داشت.

اما بعضی ازمحققان اصل کلمه سنگلج را «سنگ‌رج» دانسته‌اند و آن را بازهم مربوط به رده‌بندی و تقسیم آب با پاره‌های سنگ دانسته‌اند.

بهر حال سنگلج یکی[۴] ازمحله‌های قدیمی دارالخلافه بود که امروزقسمت مهمی از آن بصورت پارك بزرگ (پارك شهر) در آمده است. محوطه پارك شهر، خیابان جنوبی و شمالی آن در خیابان بوذر جمهوری وعده‌ای از کوچه‌ها وگذرگاههایِ این خیابان جزٔ محله سنگلج بوده است. سنگلج در زمان و عصر خود یکی ازبزرگترین و آبادترین و پرجمعیت‌ترین محلات تهران بوده و خاصه تکیه‌های آن شهرت زیادی داشته است، از تکیه‌های مهم و معروف آن، تکیه قورخانه کهنه از دیگران مشهورتر بوده است. از تکیه‌های سنگلج چندین گذرگاه و خیابان انشعاب پیدا می کرده که خیابان شاهپور سابق یکی ازآنها بود که درغرب سنگلج قرار داشت وهم چنین سنگلج دارای چندین گذربود که گذرشمالی آن گذرتقی‌خان و گذرجنوبی آن گذرشریف‌الدوله بود که به درخونگاه منتهی می گردید. گذر شرقی تکیه سنگلخ نیز مستقیماً به بازارچه سنگلج مربوط می‌شد. در سنگلج همچنین چندین حمام بزرگ بود که دارای خزینه‌ها و چال حوض‌های عظیم بود. محله سنگلخ از روزگار گذشته دارای یك ویا چندین کدخدا و ریش سفید بود که سرشناس‌ترین آنها کدخدا حاج میرزا زکیخان بود. زکیخان متصدی امرتدارکات وهزینه چراغانی وتنظیم امور دسته‌های عزاداری و حرکت آنها درشب وروزبعد عاشورا در چاله حصاربود که گفته می‌شد تعداد چراغ هائی که این مرد تدارك می‌دید سربه هزارعدد می‌زد.

یکی دیگر از آدم‌های سرشناس سنگلج (میرزا کرنا) بود، این مرد شوخ طبع وخوش صحبت که غالباً بر روی الاغی می‌نشست و چپقی‌یك متری بدست

می گرفت طرفداران زیادی در این محله داشت. کربلائی عباسعلی گمرگچی نیز از چهره‌های سرشناس سنگلج بود که گفته می‌شد در قبال فحش‌های آبدار و تازه‌ای که شوخ طبعان به او می‌دادند پول به آنها می‌داد و در واقع نوعی (فحش خری) می کرد.

اما از شخصیت‌های بزرگ و عالیقدر این محله، آیت الله سید محمد طباطبائی وآیت الله سید عبد الله بهبهانی از زعمای مشروطیت و روحانیون طراز اول تهران قدیم بودند.

میدان حسن آباد

(چهار راه هشت گنبد)

میدان حسن آباد معروف به چهار راه هشت گنبد در این اواخر و در زمانیکه سرتیپ کریم آقا بوذر جمهوری رئیس بلدیه تهران بود ساخته شد ولی این محل قبلاً چهار راه کوچکی بود که تنها محل تقاطع خیابان سپه و شاهپور سابق بود. محله حسن آباد را میرزا یوسف آشتیانی صدر اعظم معروف ناصرالدین شاه به نام پسرش میرزا حسن مستوفی الممالك آباد کرد که آنوقت‌ها اراضی بود واقع در خارج محدوده تهران.

مرحوم مستوفی الممالك خیابان فرمانفرما را از مقابل کوچه و زیر دفتر تا ونك خیابان درست کرد و اطراف خیابان را زمین‌هائی خریده و آنها را آباد کرد که از جمله بهجت آباد ــ یوسف آباد ونك واوین بوده است و وجه تسمیه یوسف آباد به اسم خودش میرزا یوسف بوده است. در قسمت شمال غربی میدان حسن آباد گورستان حسن آباد قرار داشت که علاوه‌بر اینکه محل دفن مردگان بود در شب‌های جمعه محل رفت وآمد و تفریح مردم کوچه‌ها و گذرگاههای اطراف میدان و خاصه ساکنان محله سنگلج بود. درمجاورت گورستان حمام معروفی بود که در میان عوام شایع بود که محل رفت وآمد اجّنه می‌باشد و بهمین دلیل حمام

مذکور تدریجاً از رونق افتاده وبعدها متروك گردید. گورستان بعدها خراب شده و اداره اطفائیه شهرداری (آتش نشانی) در جای آن ساخته شد وحمام نیز که بدلیل همان شایعات متروك شده بود تا این اواخر بهمان صورت باقی بود تا اینکه آن را منهدم کرده وبجایش بانك و چندین محل کسب و پیشه دیگر ساختند.

محله چاله میدان

محله چاله میدان که وجه تسمیه آن بعلت خاکهائی بودکه ازاراضی آن بر داشتند محدود می‌شد از جنوب به بازار چهل تن و امامزاده سید اسمعیل و میدان مال فروش‌ها و میدان امین السلطان و گمرك وخانی آباد ودروازه غار و پاقاپوق یا میدان اعدام (میدان محمدیه)

محله بازار و بازارچه ها

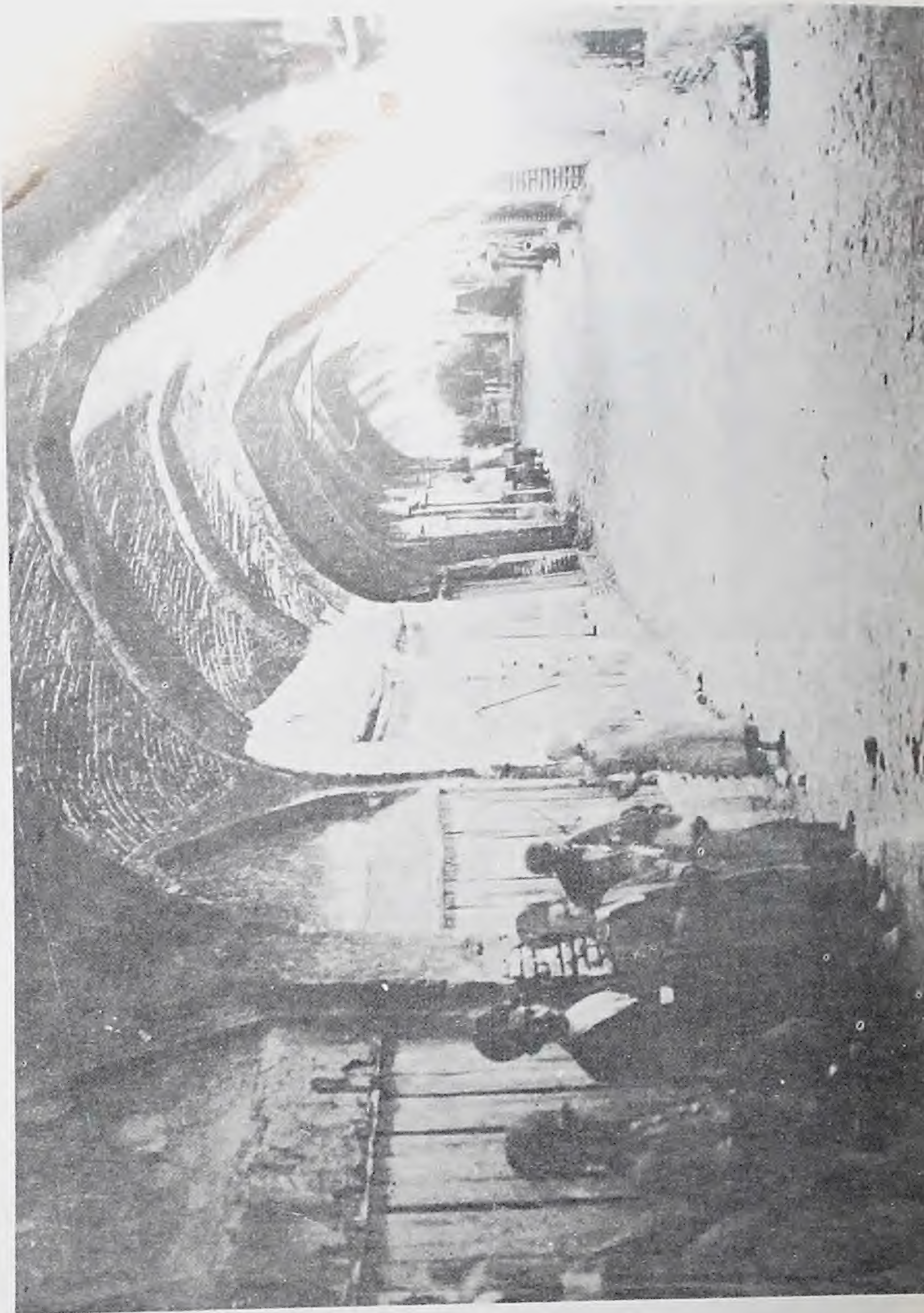
محله بازار دارالخلافه از سبزه میدان شروع می‌شود و تا انتهای بازار مال فروش‌ها واقع در خیابان مولوی امتداد می‌یابد. معروف‌ترین بازار تهران در تهران قدیم بازار کنار خندق بود که خندق‌های پایتخت در کنار آن قرار داشت. «لرد کرزون» مستشرق انگلیسی که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده بود در سیاحت نامه خود از وسعت و عظمت بازارهای تهران چنین تعریف می‌کند: از سبزه میدان بوسیله سه مدخل می‌توان وارد بازار شد بازار دارالخلافه تهران تنها به منزله یك شهر بود که در روز در حدود بیست تا بیست‌هزار نفر جمعیت را در خود جای می‌داد و کوچه‌ها، راهروها، چهارراهها، مهمانخانه‌ها و مساجد مرتبی داشت. راهروهای وسیع پیچ در پیچ سر پوشیده‌اش. زیر گنبدهای آجری روزنه داری قرار گرفته بود و این روزنه‌ها طوری تعبیه شده بود که نور و هوا بداخل بازار نفوذ می‌کرد.



منظره بازار بزرگ وگنبد مسجد شاه وگوشه جنوب شرقی حصار ارگ درسال ۱۳٦٤ ه.ق.
نقاشی ژول لورنس فرانسوی.



سبزه میدان و دهانه‌بازار.



بازار علاوه بر بزرگترین محل کسب و تجارت پایتخت ، گردشگاه مناسبی برای بیکاره‌ها و وعده گاه و جای ملاقات انواع واقسام مردمی بود که در آنجا یکدیگر را می‌دیدند تا کارها را ارزیابی کنند و از اخبار روز اطلاعاتی بدست آورند و یا اینکه شایعات و اکاذیبی را که دهان بدهان در شهرها می گردد و یك کلاغ، چهل کلاغ می‌شد ازهمانجا پخش کنند.

بازار دارائ کاروانسراهای متعددی بود که همه بهم شباهت داشتند، یك حیاط چهار گوش با درختان انبوه گرد حوضی که از آن همیشه آب می گذشت دیده می‌شد در اطراف این حیاط‌ها در درون ساختمانهای یك یا دوطبقه‌مال‌التجاره‌ها روی هم ریخته بودند.

بازار حراج

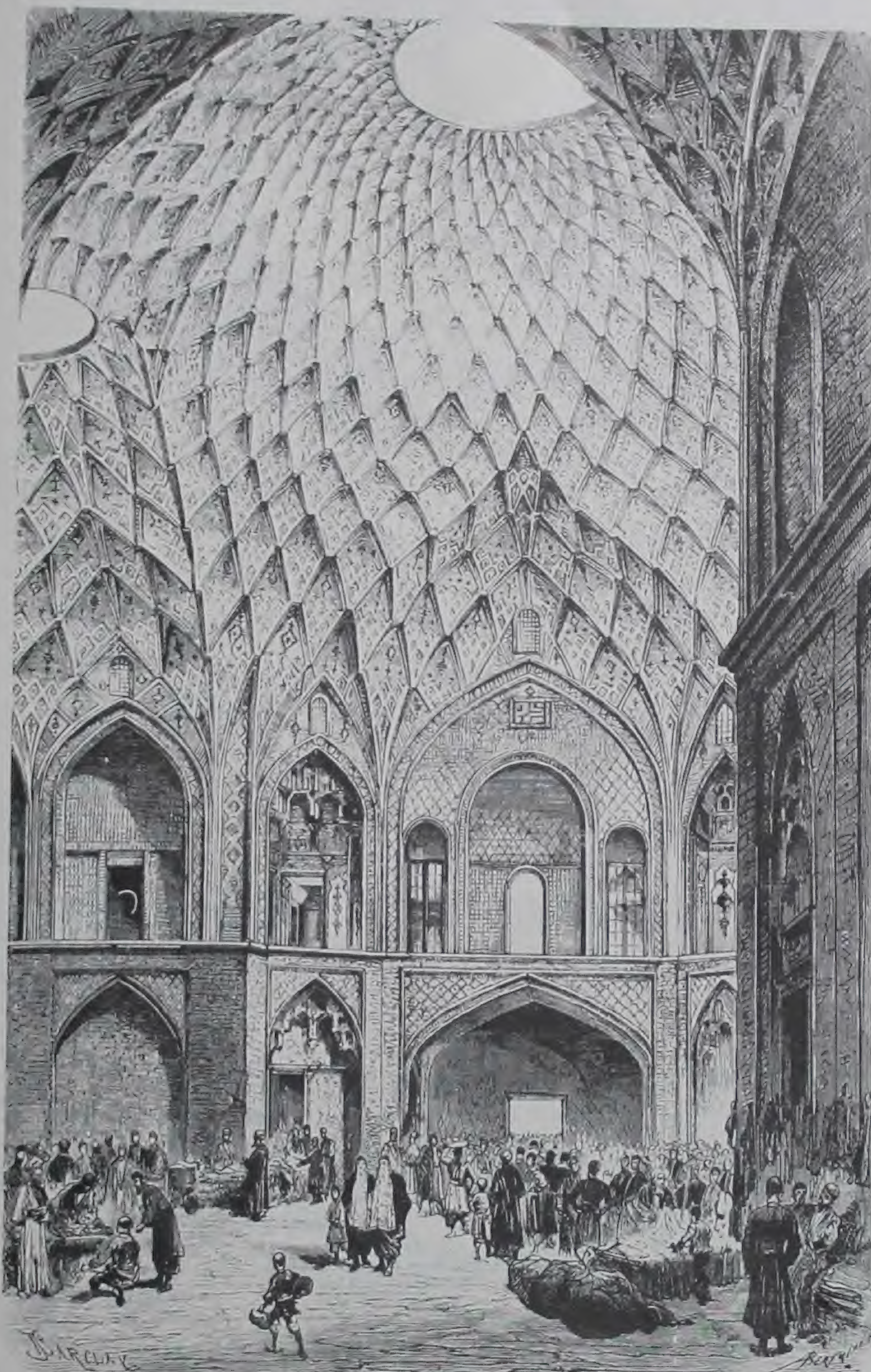
بازار حراج را به آن جهت بازار حراج می گفتند که اجناس عمده را در آن حراج می کردند جالب‌تر اینکه بعلت سست بودن وضع مالی ایران در زمان قاجاریه غالباً مواردی پیش می‌آمد که اموال دولتی را برای پرداخت حقوق کارمندان دولت حراج می کردند.

چهار سوق

مرکز داروغه شهر

در تهران قدیم رسم بر این بود که داروغه شهر در محلی بنام چهار سوق اقامت می کرد و به نظارت امور شهر می پرداخت. فعالیت داروغه باین ترتیب بود که هر روز در ساعت ۸ بعد از ظهر در میدان ارگ صدای طبال های مخصوص به گوش می رسید و کسبه بازار می‌بایستی تا یك ساعت پس از شنیدن صدای طبل





مغازه‌ها را تعطیل کنند و در ساعت ۹ علاوه بر طبل شیپور نیز نواخته می‌شد و عمل بگیر و به‌بند آغاز می گردید و ازین پس دیگر کسی حق عبور در بازار تهران رانداشت. درهمین موقع یك عده گشتی با مشعل در داخل بازارها به راه می افتادند و داروغه‌نیز در چهار سوق بزرگ شهر بر روی تختی می‌نشست و گزارش مأموران خود را می‌شنید، در این میان عده‌ای از گشتی‌ها بر روی پشت بامهای بازار در رفت وآمد بودند و برای خبر کردن یکدیگر لفظ یا (قاضی الحاجات) را به زبان میراندند و باین ترتیب از اموال تجار و پیشه‌وران مراقبت می کردند.

بازارامیر

(امیرکبیر)

بازار امیر که از بازارهای مشهور تهران است از یادگارهای امیر کبیر می‌باشد، میرزا تقی خان امیر کبیر وقتی به دسیسه اجانب مغضوب پادشاه وقت قرار گرفت و به فین کاشان تبعید شد چون احساس کرد که مرگش نزدیك است وصیت نامه‌ای نوشت و در آن ثلث اموال خود را به حاج شیخ العراقین که از مجتهدان معروف تهران بود واگذار کرد تا به مصرف امور خیریه برساند.

بازار کفن فروش‌ها

جالب‌ترین بازار تهران قدیم بازار کفن فروشها بود، در آن زمان غسالخانه و گورستان تهران در سر قبرآقا (پائین میدان مولوی) قرار داشت و در کنار قسمتی از این گورستان (باغ فردوس) بازار کفن فروشها بود. در این بازار انواع کفن کربلائی، کفن مشهدی، کفن قمی مخصوص با آیات قرآن کریم به فروش میرفت.



بازار پالان دوزها

یکی دیگراز بازارهای تهران را که مشهور بود، بازار پالان دوزها می‌نامیدند که از چهار سوق کوچك شروع می‌شد و به چهار سوق بزرگ منتهی می گشت. در آن زمان تربیت اسب درمیان اعیان و اشراف ونگهداری الاغ در بین ملاها وتجارمرسوم بود وبهمین علت بازار پالان دوزها رونق داشت. درحدود فاصله بازار پالان دوزها و چهارسوق بزرگ بازاری بود که آن را بازاراصفهانیها می گفتند که اکثر دکانداران این بازار، اصفهانی بودند و متاع آنها عبارت بود از قلم کاریهای اصفهان، گز وکلاه گیس (گیس عاریه)

بازارمال فروش‌ها

پائین‌تر ازبازار پالان دوزها، بازاربی سقف ایران به نام بازارمال فروش‌ها قرار داشت (بعدها به روی این بازارنیز سقف کشیدند) قهوه خانه‌های متعدد در این بازاربود و کسانی که می‌خواستند اسب، الاغ، قاطر و یا حتی شتر بخرند باین بازار رو می‌آوردند، از طرف دیگر صاحبان (مال)ها اغلب خاصه روزهای بارانی داخل قهوه‌خانه می‌نشستند و مال خود را بیرون قهوه‌خانه می‌بستند، خریداری می‌آمد مالی را که می‌خواست ابتدأ مورد معاینه قرار داده دندان‌هایش را که نماینده سن حیوان بود مورد دقت قرارمی‌داد وبعد انتخاب می کرد و آنگاه برای امتحان سوار می‌شد و حتی چند باری در اطراف بازارمی گشت، و وقتی مورد پسندش قرارمی گرفت گفتگو برای معامله آغازمی گردید و هنگامی به توافق می‌رسید پول را می‌داد و مال مورد نظر را تحویل می گرفت و بر روی آن می‌نشست و می‌رفت.

بازارچه زعفران باجی

در تهران قدیم به بازارهای کوچك بازارچه و به بازارهای بی سقف گذر می گفتند. معروف‌ترین بازارچه‌های تهران: بازار زعفران باجی نام داشت که متعلق به یکی از کنیزان و مطرب‌های معروف ناصر الدینشاه بود و بعد از مرگ شاه، مردم به این محل مراجعه می کردند و برای جشن‌ها و عروسی‌های خود از مطرب‌ها و آواز خوانهای زعفران باجی بهره می‌بردند. این بازارچه که در فاصله خیابان‌های مولوی و سیروس قرار داشت بعدها ویران گردیده از میان رفت.

بازار چه مرغ فروش‌ها

بازارچه مرغ فروش‌ها در حد فاصل بازار حراج وبخشی ازخیابان بوذر-جمهری واقع بود و در آن حل مرغ‌ها و جوجه‌ها را در داخل سبدهای استوانه‌ای شکل کرده باین بازار می‌آوردند. هم چنین فروش انواع تخم مرغ خام را به این بازارچه برای فروش عرضه می کردند.

تعارف دربازار

در بازارهای تهران قدیم بعضی مغازه دارها ومخصوصاً چلوکبابی هائی بودند که هر کدام یك شاگرد موقع شناس و زرنگ استخدام کرده بودند. آنها جلو دکانهای خود میایستادند وبه رهگذران شروع به تعارف میکردند. تعارف اول آنها بفرمائید بود... اگر رهگذر دارای ریش وعبا وقبا وعمامه شیر شکری بود می گفتند: بفرمائین حاج آقا، واگر قبا ویا لباده وسرداری و کلاه مقوائی داشت میگفت، آقا بفرمائین. قربان بفرمائین، وهر گاه دارای ریش دور گیوه‌ای وعرق چین و سرتراشیده بود، میگفت بفرمائین کربلائی (کبلائی بفرمائین) و چنانچه با ریش تراشیده و کلاه نمدی تخم‌مرغی وکمر بند یاشال خلیل خانی نازك بود با

مسدی بفرمائین، تعارف میکرد و هرگاه کپنك و پستك پوش بود وکلاه کوتاه چرکین بسر داشت، میگفت، کدخدا بفرمائین.





ساختمان ارگ تجدید می‌شود

میدان توپخانه

در اوایل عهد ناصری وقتی قلعه ارگ سلطنتی را تعمیر می کردند. میدان ارگ را نیز تجدید ساختمان کرده آن را (میدان) توپخانه نامیدند. در سال ۱۲۷۱ قمری هجری مجدداً حجره‌های توپچی ها را مرمت کرده با ایجاد انبار فراشخانه در محوطه آن در آبادی و نظم آن کوششی بکار بردند ولی چون اصولاً میدان تنها گذرگاه مردم و چارپایان از شهر به ارگ و قسمت‌های شمالی‌تر آن بود بعلت سنگ‌فرش نبودن و وجود توپها و توپچیان محل پر مشغله وناپاکیزه‌ای را در مدخل کاخها تشکیل می‌داد در سال ۱۲۸۱ بدستور شاه توپها و توپچیان به میدان توپخانه جدید که در شمال ارگ احداث کرده بودند (میدان سپه) آوردند. در وسط میدان استخر هشت ضلعی بسیار بزرگی ساخته آب قنات جدید ناصری و آب سایر قنات‌هائی را که در کاخ ها آفتابی می‌شدند بوسیله (شتر گلو) از وسط این استخر بیرون آورده و از آنجا به حوض سبزه میدان و سپس به محله های تهران قدیم که در جنوب ارگ قرار داشتند جاری ساختند.

امیرکبیر

میدان توپخانه را تجدید بنا کرد

میدان وسیعی که امروز بنام میدان سپه (میدان امام خمینی) معروف است میدان توپخانه می گفتند و وضع میدان طوری بود که اگر کسی می خواست وارد شهر تهران بشود می‌بایست باین میدان وارد شود.

میان شهر قدیم تهران و دیوار جنوبی خندق عمیقی بود که برای گذشتن از آن وورودبداخل حصار ارگ ناچار وارد شونده می‌بایست از پل جنوبی که مقابل سبزه میدان بود عبور کند.

«ژاك موریه» منشی سفارت انگلیس در عهد فتحعلیشاه در یکی از یادداشتهای خود درباره میدان توپخانه می‌نویسد: «...ما ابتدا به میدان وسیعی که پیش از میدان ارگ قرار گرفته بود به سبزه میدان قدم نهادیم. در آنجا قشون زیادی در چهار طرف صف کشیده و توپهای بسیار در دو طرف میدان گذاشته بودند.

در سال ۱۲۷۶ قمری که اوایل سلطنت ناصر الدینشاه بود بدستور میرزا تقی خان امیرکبیر وقتی حصار ارگ سلطنتی را تعمیر می کردند محمد ابراهیم خان وزیر نظام، میدان توپخانه را نیز تجدید نموده آن را رسماً میدان توپخانه نام نهادند. در سال ۱۲۷۱ قمری بار دیگر حجره‌های توپچی‌ها رامرمت کرد. با ایجاد انبار فراشخانه درمحوطه آن، در آبادی ونظم آن همت گماشتند.

بعدها ساختمان بلدیه تهران در ضلع شمالی میدان بنا گردید وهم چنین میرزا قهرمان امین لشگر وزیر گمرکات ناصر الدینشاه عمارت وسیع وبسیار مجللی درضلع شرقی میدان ساخت و سر در ایوان آن را که بسوی میدان باز می شد



میدان توپخانه و باغچه و استخر وسط آن. انبار توپها و اطاقهای توپچی‌ها و دهانه خیابان لاله‌زار.



میدان توپخانه و دهانه خیابان لاله‌زار و الاغهایی که برای بانک‌شاهی (سابق) نقره حمل کرده‌اند به سال ۱۳۲۵ هـ.ق.



و گچ بریهای جالبی کرد. این ساختمان عظیم سالیان بعد تغییر شکل داده محل بانك شاهی گردید که اکنون محل بانك بازرگانی (بانك تجارت) ایران است.

میدان مشق

در دارالخلافه تهران درنزدیکی توپخانه، مکان وسیعی را برای میدان مشق اختصاص داده بودند این مکان ـ محل فعلی اداره گمرك (امانات پستی)، باغ وزارت خارجه، شهربانی کشور می‌باشد. در این میدان همه روزه از ساعت ۸ تا ساعت ۱۰ صبح پیاده نظام با ستون‌های مرتب با آهنگ‌های مارش، روش‌های نظام اروپائی را تمرین می کردند و کمی آن طرف‌تر قزاق‌ها که در ردیف چهار تائی بر اسب بودند در فنون اسب سواری خود را ورزیده می کردند. در این تمرین‌ها ضمناً بازار تنبیه نیز رایج بود وسربازان و حتی افسران متخلف به زیر چوب وفلك قرارمی گرفتند.



سردر میدان مشق تهران



خندق ها

وخندق نشینی

قبلاً صحبت از خندق‌های پیرامون دارالخلافه کردیم. حالا بد نیست که درباره این خندق‌ها که مکانهای گودی بودند توضیحات بیشتری بدهیم. خندق ها بعلت دوری از مرکز شهر و خلوت بودن محل اجتماع و سکونت جمعی بیکاره، ماجراجو، دزد، اراذل، و فقرا وغریبه‌ها وکولیها وشترداران و دراویش و قلندران بود. آنها بدون مزاحمت می‌توانستند در خندق‌ها رفت وآمد و زندگی کنند، اینگونه افراد منزوی که معروف بودند به خندق نشین‌ها درمیان خندق چادرها و خیمه و خرگاه برافراشته مدتی در داخل آنها زندگی می کردند. ضمناً درمیان خندق‌ها گاه وبیگاه سروکله جمعی ازاجامر وآدم لخت کن و شریرو دزد پیدا می‌شد که مزاحم عابران پیرامون خندق‌ها می‌شدند. در اویش هم از چادر و حصیر و پارچه برای خودشان در داخل خندق‌ها سر پناهی ساخته باعده‌ای از افراد مرید خود به کشیدن حشیش و بنگ وقلیان ودوغ وحدت می پرداختند.

قنبرسیاه چهره سرشناس خندق ها

یکی از کسانیکه در خندق‌های دارالخلافه دارای شهرت و معروفیت بود، مردی بدقیافه وسیاه چرده بنام قنبرسیاه بود که زندگیش از راه دزدی مصالح

(۱) ازکتاب تهران قدیم نوشته جعفرشهری

ساختمانی می گذشت. کیفیت کار قنبرسیاه باینگونه بود که شبها با الاغ‌های خود گچ و آهك و آجر وامثال آن را از سر کوره‌های نزدیك خندق‌ها می‌دزدید و پشت دکان‌های مصالح فروشی دم دروازه می[illegible] و صبح پول آنها را دریافت می کرد.

کفن دزدها و کفن پوشها

از جمله دزدان خندق‌ها دسته‌ای کفن دزد بودند که روزها در قبرستان‌ها گردش می کردند و قبرهای تازه را نشان می گذاشتند و شبها آنجا را می کندند و کفن هایشان را می‌دزدیدند و بسا اعمال خلاف غیر انسانی دیگر نیز مرتکب می‌شدند!

اما کفن پوش‌ها کسانی بودند که شبها کفن پوشیده و بر سر راه مردم قرار می گرفتند و با ایجاد ترس و وحشت در آنها جیب اشان را خالی می کردند



ساختمان های پیرامون ارگ

کاخ گلستان

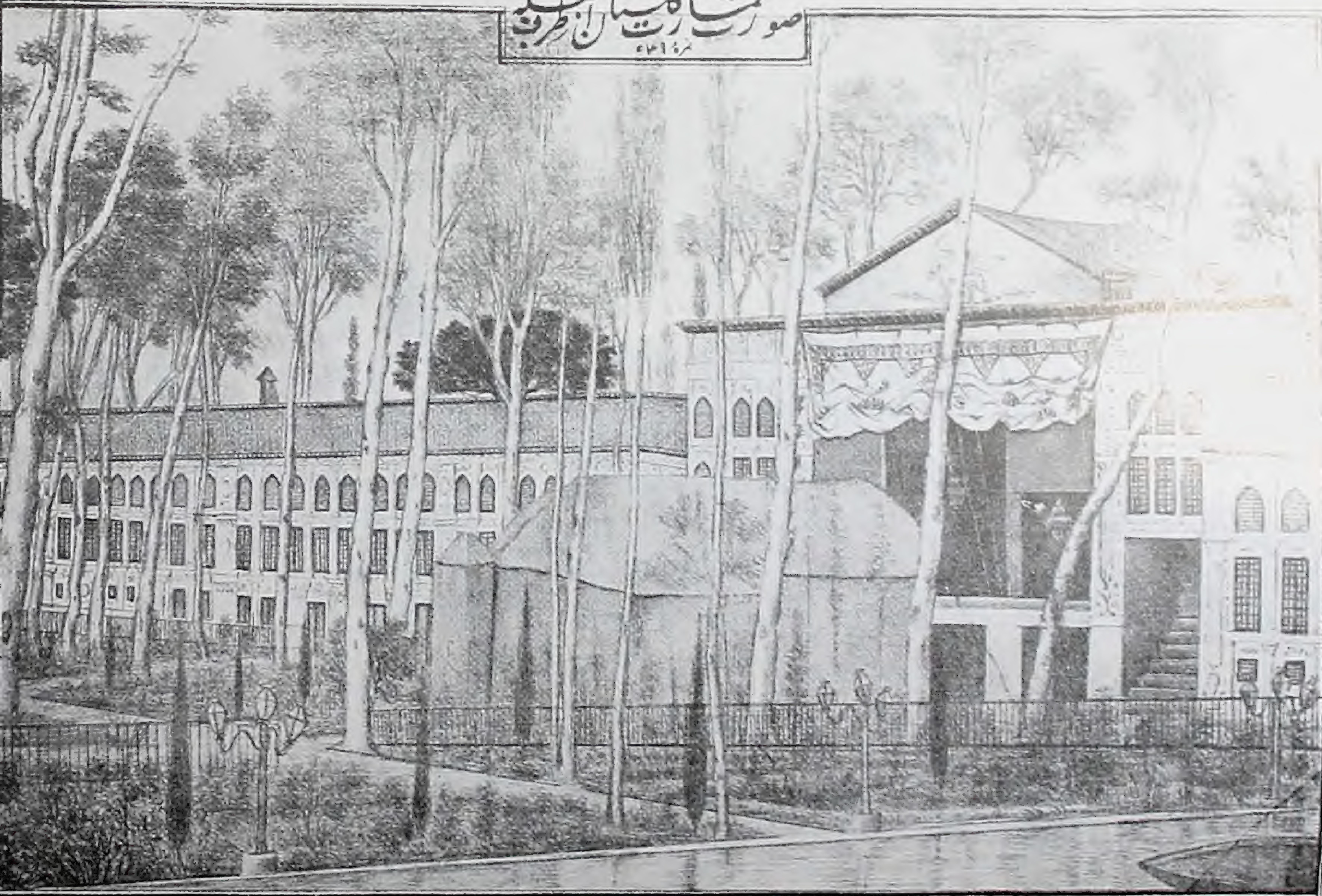
کاخ گلستان را باین دلیل کاخ گلستان می گفتند که محصور درمیان باغ و گلستانی بزرگ بود. باغچه‌هائی که در وسط کاخ یا اطراف آن بودند عبارت بودند از خیابانهای مشجر که در کنار آنها درختان چنار و سرو سربه آسمان کشیده قرار داشت و حوض‌ها و حوضچه‌های مربع و مستطیل شکلی به کاشی‌های الوان در گوشه و کنار آن احداث شده بود که با فواره‌ها و نهرهای جاری و آبهای زلال منظره‌ای شاعرانه و خیال انگیز به کاخ داده بودند.

کاخ گلستان، تنها یك کاخ نیست بلکه کاخ‌ها و تالارهای متعددی است که هر کدام به نوبت ناصرالدینشاه و اخلاف او در آنها سکونت می کردند.

دیوارهای کاخ گلستان پوشیده از نقاشی‌هائی بود که اغلب آنها تصاویر سربازان مسلح را نشان می‌داد، لباس این سربازان عبارت بود از کلاههای مشکی، نیم تنه نظامی سرخ رنگ و شلوارهای زرد که قیافه آنها بعلت سبیل‌های ضخیم وابروان پر پشت خشن و پرهیبت می‌نمودند.

قسمت‌های مختلف کاخ گلستان باین قرار بودند: تالار سلام که در ضلع شمالی کاخ قرار داشت. تالار آئینه که وصل به تالار سلام بود. صندلیها ومبل های این تالار همه طلا کاری شده و رویه آنها از پارچه‌های زربفت بود. تخت طاووس که گفته می‌شد نادر شاه جزء غنائم از هندوستان آورده بود در این تالار قرار داشت که پوشش خارجی آن تماماً طلا بود و سنگ‌های قیمتی زیادی از زمرد وبرلیان در آن بکار رفته بود.

قسمت دیگر سفره خانه یا تالار عاج بود که در آن انواع ظرف های مفرغی و تابلوهای نفیس و چلچراغها و اقسام بلورها بطور نامنظم بر روی زمین چیده شده



صورت عمارت گلستان از طرف قبله

۱۳۱۰



... کاخ گلستان)


بنده درگاه محمود ۱۲۸۱

بود.

نارنج خانه

نارنج خانه شامل موزه جدید ویك ساختمان زیبا بود. ساختمان نارنج خانه شباهت زیادی به سایر نارنجستانهای معمولی داشت. جالب‌ترین اشیائی که در نارنج خانه بود یك کره جغرافیائی بود که تماماً از طلا ساخته شده بود وروی آن اقیانوسها، قاره‌ها، و جزایر با سنگ‌های قیمتی نشان داده می‌شد. دریاها از زمرد هند با لعل کبود بود. افریقا با یاقوت، ایران با فیروزه، فرانسه و انگلیس با الماس ترسیم شده بود و آخرین جواهری که بر اثر شکنجه‌های آقا محمد خان از شاهرخ شاه بخت برگشته گرفته شده بود در این محل قرار داشت.

عمارت بادگیر

عمارت بادگیر نام خود را از برجهانی کوچکی گرفته که برای استفاده از بادهای ملایم و جریان مطبوع هوا تعبیه کرده بودند، این تالار بسبك اروپائی با تعدادی زیادی از مجسمه‌های مرمری ومفرغی. تابلوهای نقاشی، نقش ونگار ایرانی تزئین یافته بود. ضمناً یك ساعت پاندول داری که روی خمپاره‌ای کار گذاشته بودند که یاد آور محاصره پاریس در سال ۱۸۷۱ میلادی بود در آنجا به چشم می خورد.

تالار الماس

در تالار الماس زیباترین نوع هنر تزئینی ایران به چشم می خورد و قسمت پائینی دیوارها پوشیده از مرمر سبز رنگ یزد بود از تالار الماس راهی بود که ناصر الدین شاه می‌توانست از آنجا به تکیه دولت رفته و در برگزاری مراسم عزاداری که

در آنجا بعمل می‌آمد شرکت نماید.

حرمخانه ناصری

حرمخانه ناصری یکی ازمنضمات باغ گلستان بود وجزء اندرون محسوب می گردید. عمارت حرمخانه یا خوابگاه همان محلی بود که روزگاری در آن مقر وزیر دارائی و دفتر اختصاصی او و بعضی مقامات این وزارتخانه بود که آن را چندین سال پیش ویران ساختند.

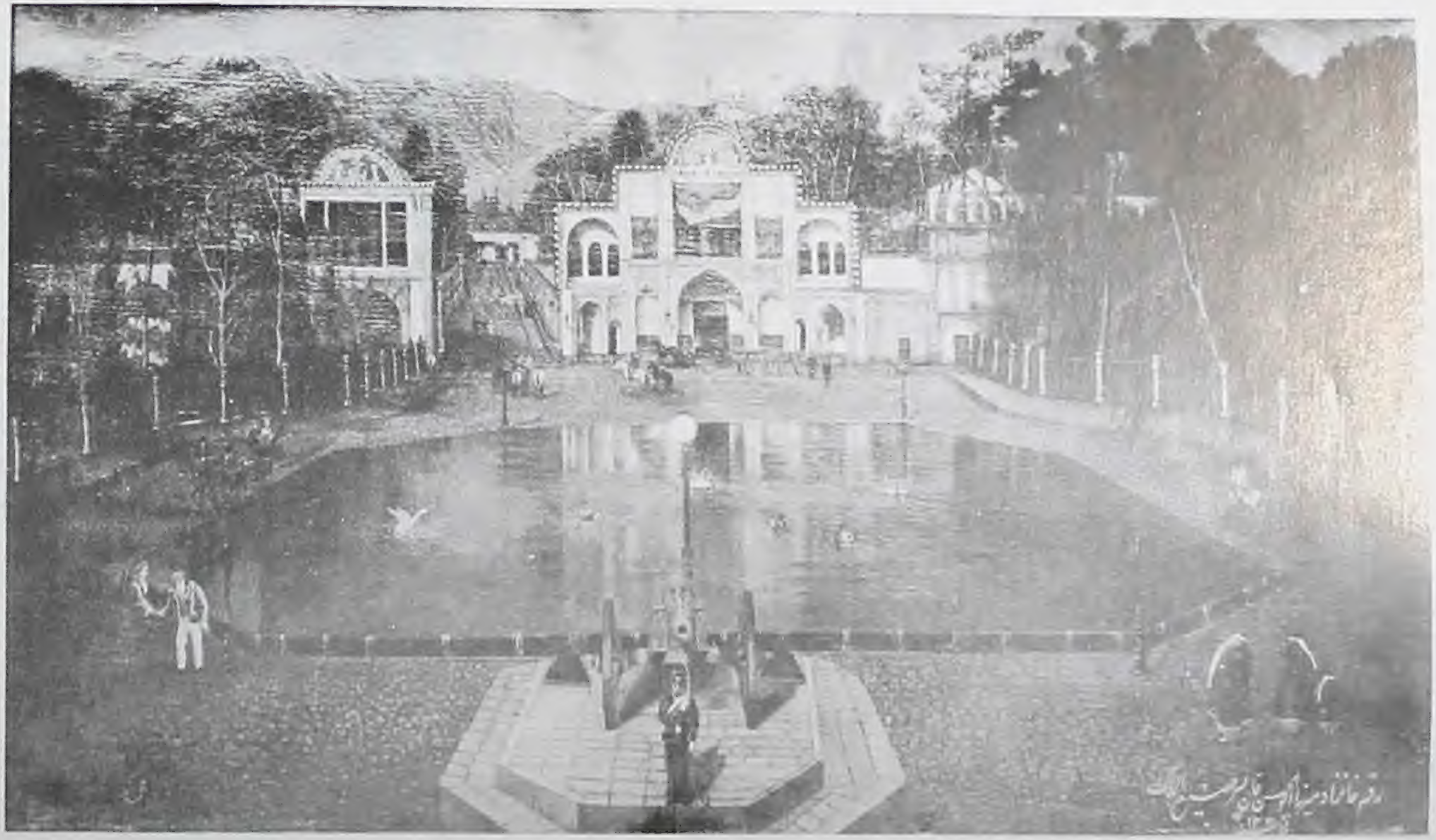
کاخ ابیض و خلوت کریمخانی

این کاخ در ضلع جنوب غربی کاخ گلستان قرار داشت و وجه تسمیه آن گچبریهائی بود که در نمای کاخ بکار رفته بود. در کاخ ابیض چندین قالی بزرگ بافت عثمانی و چند آئینه و پرده و مبل‌های نفیسی بود که سلطان عبد الحمید پادشاه عثمانی برای ایران فرستاده بود. در گوشه شمال غربی کاخ محلی بود که وصل به تالار سلام بود و در این محل حوض جوشانی وجود داشت که چشمه‌ای در آن ظاهر می گردید. این محل را خلوت کریمخانی می گفتند که بقرار معلوم بعلت کینه‌توزی آقا محمد خان، استخوان‌های کریمخان زند را از شیراز آورده و در زیر خلوت دفن کرده بود تا هر موقع از آنجا عبور می کند استخوانها در زیر پایش قرار گرفته باشد.





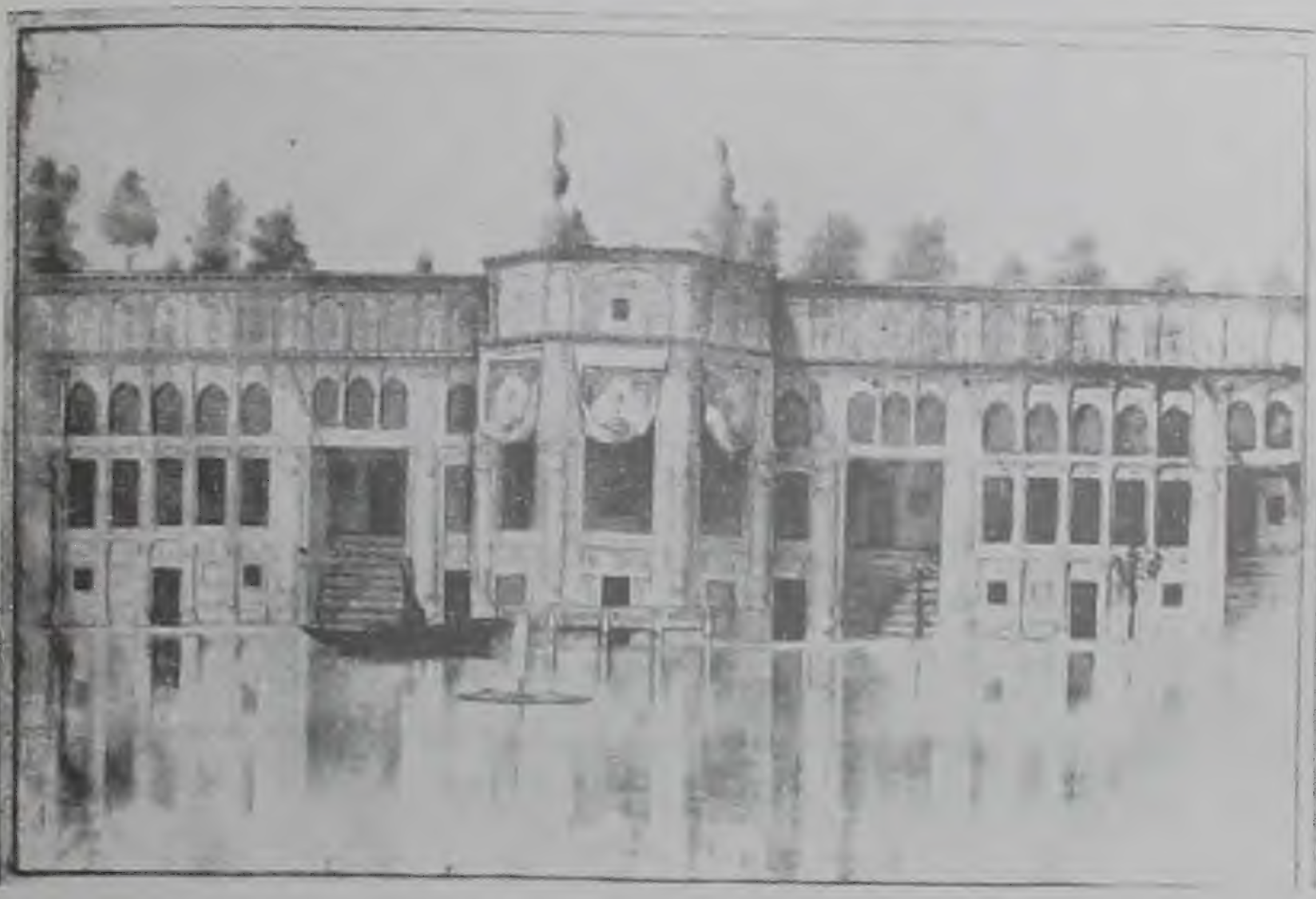
خلوت کریم خانی



میدان ارگ



خلوت کریمخانی و حوض جوش باتمای کاشیکاری‌شده و ستونهای مرمر .



تصویر عمارت خروجی از سمت جنوب و اسجر مقابل عمارت بادگیر وشمس‌العماره . دروسط تصویر

گود زن[illegible]

در تهران قدیم در نزدیك سر [illegible] [illegible] داشت که آن را گود زنبورك خانه می گفتند، این گود اکنون [illegible] خانه سازی شده است.

زنبورك چی باشی (یعنی رئیس کل زنبورك [illegible] کی باغ ایلچی که حالا گذر عباس آباد است اقامت داشت. قاطرها وشترها و مهمات زنبورك خانه در گود زنبورك خانه بود. هر موقع که بآن نیاز می‌افتاد ازهمان گود به میدان جنگ فرستاده می‌شد، ولی دراین اواخر بیشتر جنبه تشریفاتی داشت.

مخصوصاً فتحعلیشاه در موقع مسافرت به داخله، خیلی به زنبورك خانه ونقاره خانه اهمیت می‌داد کوچه زنبورکچی ابتدأ آن بن بست وانتهای آن کوچه ایلچی است.

زنبورکچی و زنبورکچیان نظامیانی بودند که زنبورك داشتند و آن تفنگ بزرگی بود که سه پایه داشت و آن پایه‌ها را بر روی زمین قرار می‌دادند و گلوله‌هایش باندازه یك گردو بود و گاهی هم زنبورك‌ها را بر پشت شتر می گذاشتند.

شمس العماره وساعت معروف
وماجراهای جالب آن

بسیاری از بناها و آثاری که از دوران ناصری مانده تحت تأثیر اسلوب ساختمان‌ها و کاخهای ممالك اروپائی بنا شده است، ازجمله کاخها وقصرهائی که به سبك کاخهای اروپائی ساخته شده شمس العماره بود که با کمك مهندسان ومعماران اطریشی وفرانسوی طرح ریزی شده بود. شمس العماره از چندین قسمت مجزا تشکیل شده و این بنا که به وسیله دوستعلی خان معیرالممالك ایجاد گردیده بود درسال ۱۲۸٤ هجری باتمام رسید. شمس العماره دارای ساعت بزرگی بود که زنگ پر صدائی داشت که تا دورترین نقطه طنین اندازمیگردید. می گویند در



داخل ساعت دو جغد نر و ماده لانه ساخته بودند و چنین شایع بود که هر وقت ظاهر شوند سلطنت تغییر می کند و می گفتند هنگام کشته شدن ناصرالدینشاه آنها سه روز از لانه بیرون آمده بودند. از جمله خبرهای شنیدنی دیگر در موقع سقوط حکومت مستبده محمد علیشاه به قوع پیوست که گفته می‌شد در روزهای مبارزه مشروطه خواهان بامحمد علیشاه یك روز کلاغ‌ها به بیرقی که بر فراز شمس‌العماره قرار داشت حمله ور شده و با منقار آن را سوراخ می کنند.

سلطنت آباد

وقتی کاخ نیاوران ساخته شد ناصرالدینشاه به فکر کاخ تازه‌ای برآمد که رو به کوه داشته باشد بهمین منظور جلگه نزدیك قریه رستم آباد را برای کاخ مزبور انتخاب کرده و در سال ۱۳۰۵ در آنجا کاخ و برج وخوابگاه ساختند که بعدها به سلطنت آباد معروف گردید. در این کاخ چندین ساختمان کلاه‌فرنگی زیبا ساخته شد و نهرهائی چند در آن جریان داشت.

دوشان تپّه وباغ وحش آن

درمیان کلیه ویلاهای سلطنتی خارج از دارالخلافه، قصر دوشان تپه (تپه خرگوش‌ها) بود که بر بالای تپه متروکی در دشت روبه کوهپایه‌های البرز بنا شده بود. چون در این نواحی کوهستانی پلنگ زیاد دیده می‌شد بود شاه قاجار در آنجا به شکار پلنگ می‌رفت و بعد در این ویلا استراحت می کرد.

قصر قاجار

از کاخهای قاجارها از همه قدیمی‌تر قصر قاجایه بود که به وسیله

فتحعلیشاه در نیمه راه شمیران احداث گردید. و این بنای وسیع که در بالای تپه‌ای قرار داشت دارای چهار برج مراقبت و دفاع بود که بیشتر به یك قلعه نظامی شباهت دشت.

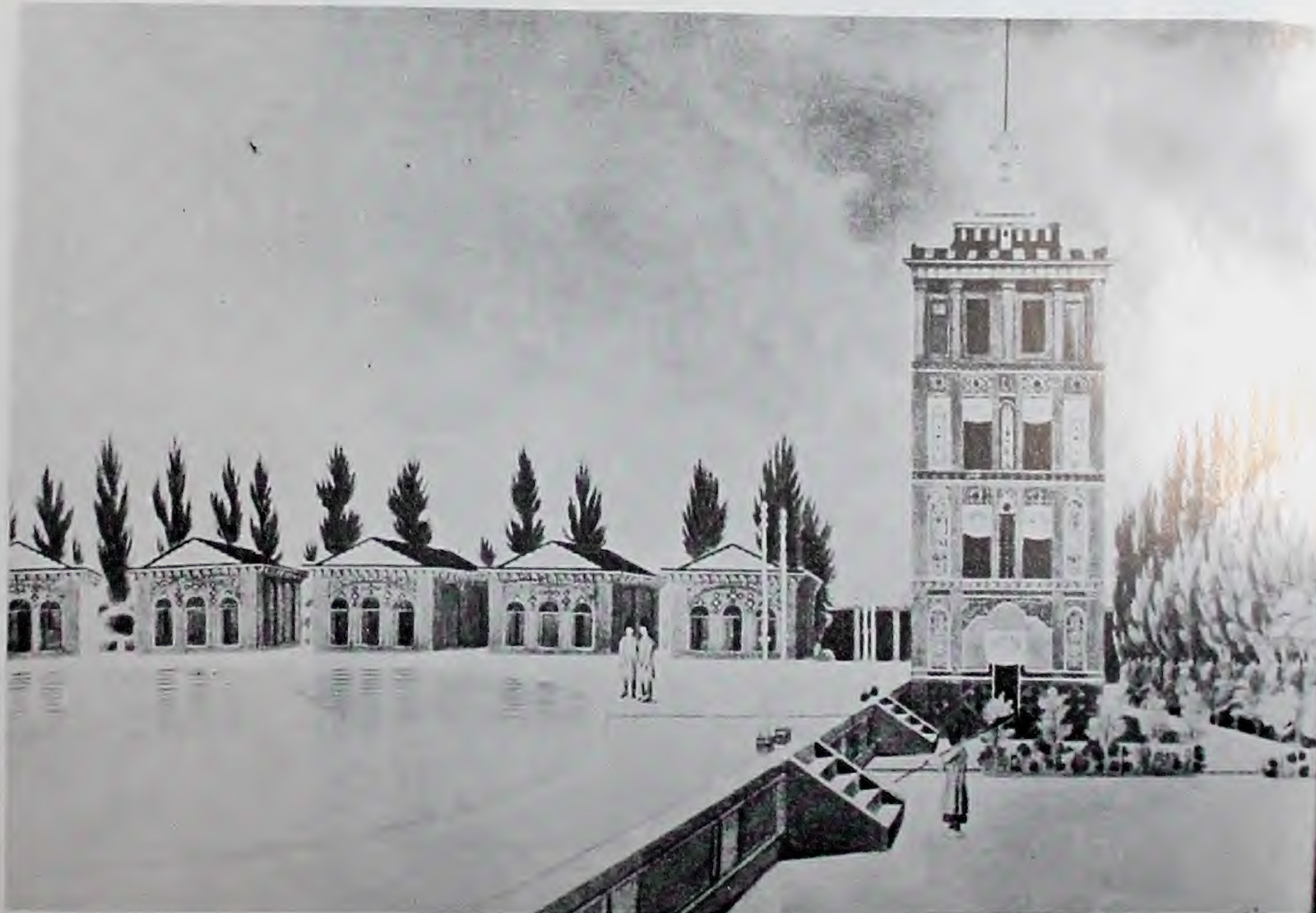


قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان
از کتاب دوبو





قصرقاجار درسال ۱۸۴۰-



نقاشی عشرت‌آباد وعمارت خوابگاه آن
وکوشکهای جداگانه برای سوگلی‌های دربار ه ۱۸۸



نمای اصلی کاخ ـ صاحبقرانیه

آقا محمد خان

آقا محمد خان شوق زیادی به باقی گذاشتن نام و آثار و بناهای عالی در تهران از خود نشان نداد و از او جز تخت مرمر که اسلوب ساختمان تالارهای عمارت کریمخانی شیراز بود ساختمانی از وی به یادگار نمانده است.

(آلکسی سولتی کف) نویسنده و نقاش معروف روس که در سال ۱۲۵۳ مسافرتی به ایران کرده درباره این بنا چنین می‌نویسد: تخت مرمر تختی است به رنگ کاملاً سفید شفاف، این تخت سکوی عریضی است که از ستون‌هائی که دیوها و پریها آنها را نگاهداری می کردند ترکیب شده بود.

در اطاقی که یکی از سطح زمین بالاتر و یك طرف آن مانند صحنه تماشاخانه کاملاً باز است محلی نمایان بود که آنجا اعیان و اشراف، علما و قشون مخصوص، موزیك نظامی و اسیران گروگان افغانی دیده می‌شدند...

گفتم تخت مرمر ولی شفافیت و ظرافتی در این سنگ است که خوب می‌توان تصور نمود که نوعی از سنگ رخام میباشد، شاید همین مرمر است که در سواحل دریاچه وان در ارمنستان یافت می‌شود.

بازار کنار خندق

در اینجا بناها وکاخها و آثار کاخ گلستان و قصرهای خارج از محدوده تهران قدیم به پایان میرسد، و اکنون محدوده بازار کنار خندق میماند که البته جا

داشت که در فصل بازارها و بازارچه‌ها ذکر میشد ولی چون مطلب مستقلی را تشکیل می‌داد لذا اینک از آن صحبت خواهیم کرد.

بازار کنار خندق که امروز از آن اثری باقی نمانده منطقه‌ای بود از سه راه میدان شمس العماره که بطوریکه از نامش پیداست در کنار خندق و حصار قدیم تهران یعنی خندق شاه اسمعیلی قرار داشت این بازار از طرف مشرق از محله کلیمی‌ها می گذشت و خلاصه از سمت مشرق به بازار پا منار و محله کلیمی‌ها و بازار آهنگرها و کوچه غریبان محدود می گشت و از سوی جنوب به کوچه ارمنی‌ها و گذر قاطرچی‌ها و گذر لوطی صالح و دروازه نوتا امامزاده سید نصرالدین و از طرف غرب به گذرقلی و کوچه چال حصار و کوچه سیرك واقع در (خیابان فردوسی) و خیابان اکباتان و سر تخت بربریها بطرف پا منار کشیده می‌شد.

چنار عباسعلی

در ارگ علاوه‌بردهها، چنار قطور و عظیمی که گفته می‌شود یادگار دوران حکومت صفویه می‌باشد و خوشبختانه با اینکه بیشتر آنها را در چهل پنجاه سال پیش قطع نموده‌اند هنوز تعدادی از آنها سبز و پا برجاست. یك درخت چنار بسیار قدیمی بود که آن را چنار (عباسعلی) میگفتند وبقرار معلوم درباره جنبه تقدس آن افسانه‌هابرسرزبانهابودبطوریکه معیرالممالك نوشته جریان باین قرار بوده که یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شده و از آنجا که می‌دانست مورد خشم وبازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه فرار نموده درحضرت عبد-العظیم متحصن شد، چون این خبر به گوش ناصر الدینشاه رسید به خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی درگذرد، آنگاه برای اینکه اهل اندرون ملجأ و پناهگاه نزدیکتری داشته باشند تا بهنگام ضرورت بدان پناه ببرند مخفیانه به یکی از گیس سفیدهای حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهن سال گلشن که کنارمظهر قنات (مهر گرد) واقع در

اندرون میباشد، امامزاده ای به نام عباسعلی مدفون است همین که این شایعه در اندرون پیچید اهل حرم شادیها کردند و دور درخت را نرده‌ای کشیدند و از آن پس درخت مزبور به چنار عباسعلی معروف شد.

سبزه میدان تهران قدیم

یا محل کشت انواع سبزیها

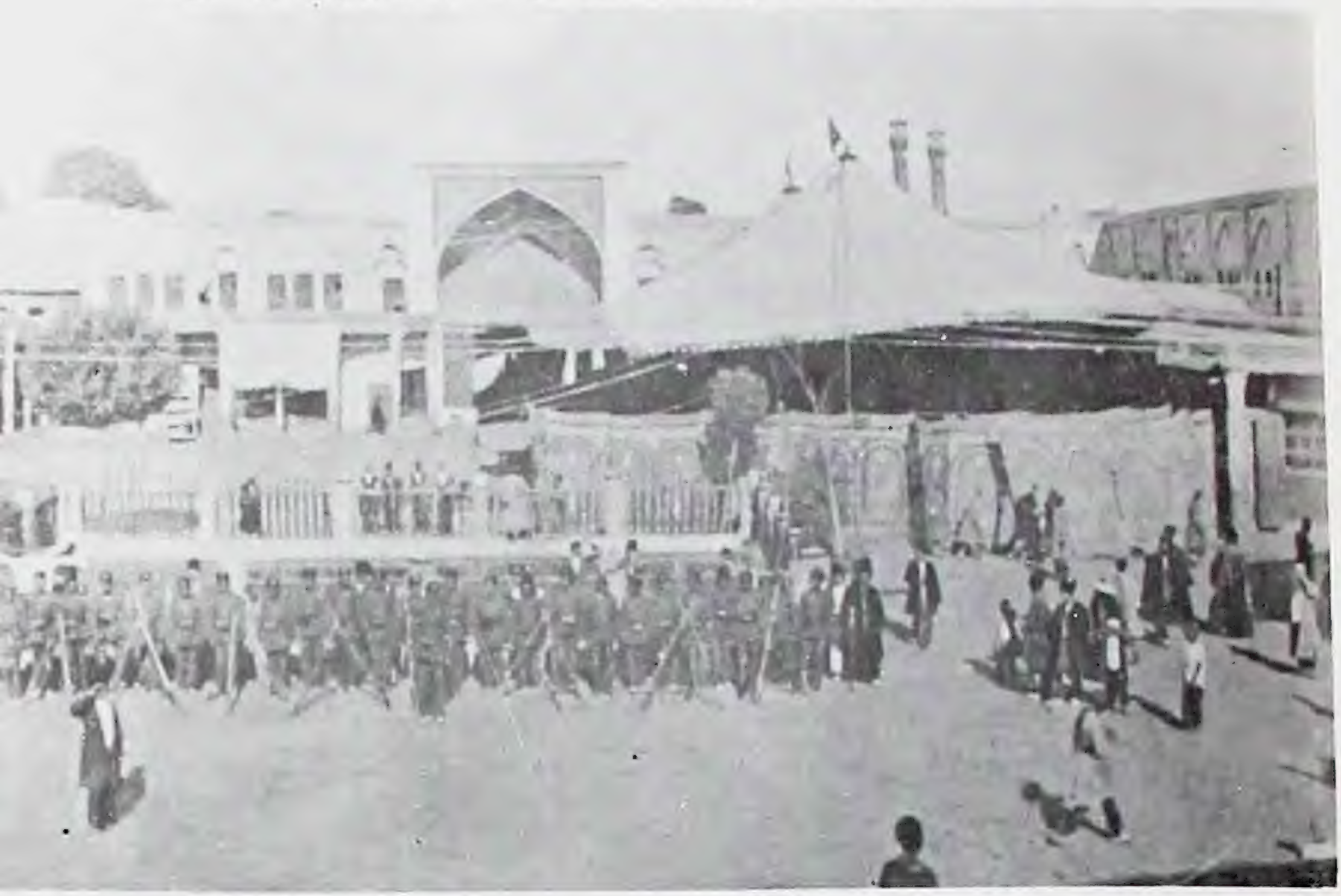
امیر کبیر در این محل نیز تغییراتی بوجود آورد

از محل های مهم و جالب دارالخلافه تهران سبزه میدان بود که در واقع میدان اصلی شهر در آن روزگاران بشمار می رفت، این محل سابقاً جائی بود وسیع ولی پر از گل وخاك آلود و کثیف که می گفتند سالیان متمادی محل ذبح حیوانات بود و از همه مهمتر اینکه پیش از اینکه میدان پاقاپوق یا اعدام به میدانی بهمین نام منتقل گردد، گناهکاران و محکومین را در میان این میدان به دار مجازات می آویختند.

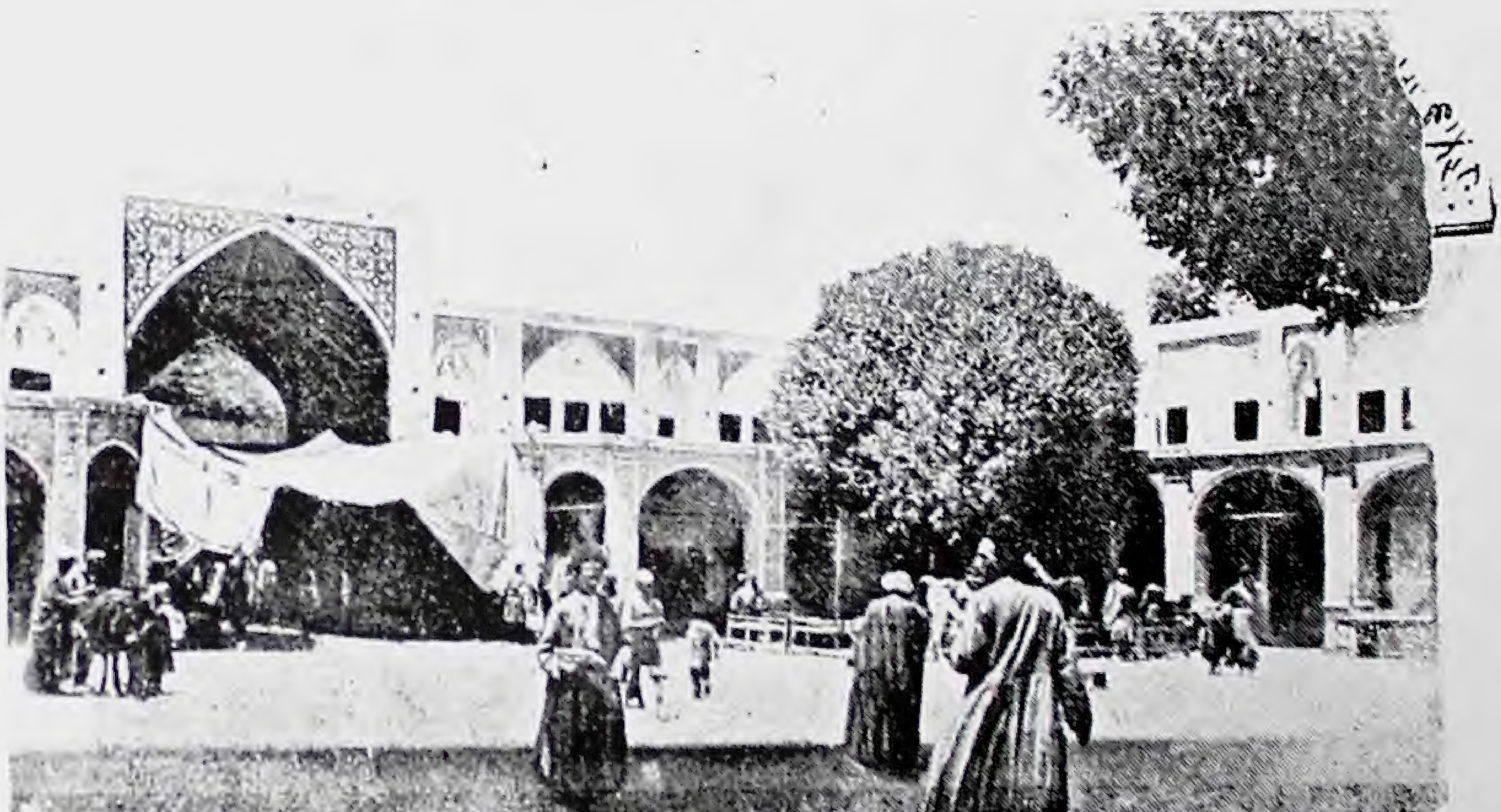
بگفته اعتماد السلطنه.وجه تسمیه سبزه میدان این بود که در زمان سلطنت زندیه وبعداً قاجاریه برای تدارك و تهیه سبزیجات اهالی تهران در این محل که ظاهراً دشت وسیعی بود انواع سبزیها می کاشتند که بعداً دروازه و دو طبقه بنا در چهار طرف آن ایجاد کردند که طبقات زیرین آن با ایوان های سر پوشیده به دکاندارها وعطارها اختصاص یافت. در فضای سبزمیدان روزگاری دیگر درختان فراوان نارون و چنار و اقاقیا غرس گردید که سایه و صفای آن را تأمین می کرد. و در وسط آن حوضی با کاشی های سبز رنگ تعبیه شد.

غیر از مغازه ها در اطراف سبزه میدان پیشه وران خرده پای کوچکی مثل جگرکی، کاه فروشی، نعل بندی آشی و امثال آنها سایه بانهای کرباس بر میافراشتند.

سبزه‌میدان و چادر روضه‌خوانی و سربازان در مقابل دهانه‌بازار در عهد ناصرالدین شاه



سبزه میدان طهران در هشتاد سال قبل



در سال ۱۲۶۸ قمری حاجب الدوله به دستور امیر کبیر تغییرات عمده‌ای در وضع میدان داده و آنجا را بکلی از وضع ناگوار و آلوده قبلی بیرون آورد.

سبزه میدان علاوه بر مرکزیت تجاری که یافته بود بنابر همان عادت قدیم هنوز مرکز و محل تجمع اهالی تهران در مراسم مختلف بود از جمله در ماه محرم مخصوصاً در روز عاشورا دسته‌های محلات شهر پس از گشت در کوچه‌ها و بازار همگی در سبزه میدان گرد می‌آمدند.

از رویدادهای مهمی که در سبزه میدان در آن روزگاری که محل اعدام بود اتفاق افتاد به دار آویختن هفت نفر از جماعت بابیه بود که به توطئهٔ برضد ناصرالدینشاه متهم بودند. این عده را در پای قاپوق به دار کشیدند. بعدها به دستور امیرکبیر قاپوق دار را از سبزه میدان به میدان قاپوق، میدان اعدام فعلی انتقال دادند.

باغشاه در زمان محمد علیشاه قرار گاه وی شد و این هنگامی بود که سلطان مستبد قاجار پس از جنگ وستیز با مشروطه خواهان ناچار بانجا نقل مکان کرد و از این محل دستورهای خودرابرای به‌توپ بستن مجلس ومتفرق ساختن وکلای ملت و اعمال خشونت و شکنجه و آزار نسبت به آزادیخوان وکشتن آنان می‌فرستد و باز در همین محل بود که جمعی از آزاد مردان و مشروطه طلبان ازجمله ملک‌المتکلّمین و صور اصرافیل را به محاکمه کشیده حکم اعدام را درباره آنان به مرحله اجرأ گذاشتند.

توپ مروارید

امیرکبیر بست نشستن در زیر توپ را موقوف کرد

در میدان مقابل ارگ که حصار آن بوسیله کریم خان زند ساخته شده بود توپی قرار داشت که آن را بر روی سکوئی نصب کرده بودند، در پیرامون این توپ روایات و داستانهای مختلفی شنیده می‌شد و معلوم نبود که آن را از کجا آورده‌اند



توپ مروارید



ولی جماعت زیادی را عقیده بر این بود که توپ مروارید به دستور عباس میرزا فرزند فتحعلیشاه که به تازگی کارخانه‌های توپ‌ریزی در تهران و تبریز دایر کرده بود ساخته و پرداخته گشته بود و جمعی هم عقیده داشتند که این توپ را نادرشاه پس از جنگ جزء غنائم جنگی از هندوستان آورده بود. اما موضوع جالب اوهام و خرافاتی بود که پیرامون آن جریان داشت و بعضی مردم ساده‌دل و خاصه زنان خرافاتی را عقیده بر این بود که توپ مروارید می‌تواند گره از کارهایشان بگشاید بهمین جهت عده‌ای از زنان و مخدرات تهران بعلت همین شایعات شب‌های جمعه و گاهی شب‌های چهارشنبه سوری از زیر توپ می گذشتند و پارچه‌های قطعه قطعه شده و باصطلاح دخیل به توپ می‌بستند.

موضوع دیگر بست نشتن گناهکاران و مقصرین برای فرار از کیفر و مجازات در زیر چرخهای این توپ بود. اما بست نشستن در زیر چرخهای توپ بوسیله امیر کبیر شکسته و موقوف گردید.

بنای دارالفنون

و نقش امیر کبیر در ایجاد آن

مهمترین و درخشان‌ترین کارهای امیر کبیر ایجاد واحداث بنای مدرسه دارالفنون بود که بسبك و اسلوب کاملاً جدید بوجود آمده بود. امیر کبیر در مسافرت‌هائی که به کشورهای اروپائی و از جمله روسیه نمود سخت تحت تأثیر کیفیت امر تعلیم و تربیت عمومی اروپائیان قرار گرفت و این احساس را قویاً در او بوجود آورد که بلافاصله تدارك و مقدمات ایجاد دارالفنون را فراهم سازد. هدف او این بود تا در چنین کانون تعلیم و تربیت، علوم جدید از قبیل هندسه و فیزیك و شیمی و معدن شناسی و طب و داروسازی و مخصوصاً فنون نظام» تدریس گردد، او این معلمین را از کشور اطریش و فرانسه استخدام کرد و وی در همان حال دست بکار ساختمان عظیمی در خیابان ناصر خسرو گردید.

در سال ۱۲۶۷ هجری بالاخره این معلمین استخدام شده به تهران رسیدند که، در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاول همان سال صد نفر از شاگردان و اعیان و وزراً و امنای دولت و کشور برای تحصیل در این مدرسه جدید انتخاب گردیده و در معیت میرزا محمد علیخان وزیر امور خارجه بحضور ناصرالدینشاه میروند و آنگاه در روز پنجم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ هجری مدرسه یا بعبارت دیگر دانشگاه دارالفنون رسماً افتتاح گردید ولی این افتتاح در روزی انجام شد که، متأسفانه، امیر کبیر از کار بر کنار شده و در کاشان بسر می‌برد و بجای او رضاقلیخان هدایت که به تازگی از خیوه مراجعت کرده بود به نظارت دارالفنون انتخاب شد. دارالفنون بعداً روزنامه‌ای هم بنام وقایع اتفاقیه منتشر گردانید که مقدمات کارش در زمان صدارت امیر کبیر فراهم آمده بود معلمینی که از

کشورهای اروپا برای تعلیم علوم به ایران آمده بودند عبارت بودند از: مسیو کرشیش، معلم توپخانه و ریاضی از فرانسه، میرزا زکی خان هم که فرانسه می‌دانسته مترجم او بوده است.

دکتر پولاك، معلم طب و جراحی به مترجمی محمد حسین خان قاجار.

کلوکه از فرانسه که بعداً در تهران فوت می‌شود بعنوان حکیم و معلم طب.

چندی بعد مسیو شلیمر بجای مسیو کلوکه بکار تدریس علم طب می‌پردازد این شخص در همان هنگام که بکارتدریس اشتغال داشت مساعی فراوانی بکاربرد تا در تهران بلور بسازد ولی کارش نگرفت چنانکه یکی از شاعران بذله گود را این خصوص شعری سروده بود که یك بیت آن چنین است:

ای شلیمر، یك زمان درکارخود اندیشه کن
گر نمی گردد بلور این کوره را شیشه کن

میرزا ملکم خان ناظم الدوله کذائی پسر میرزا یعقوب نیز از مترجمین دارالفنون بود. عبدا الرسول خان و جعفر قلّی خان نیز از مترجمین این مدرسه بوده‌اند. بعدها شاگردانی که برای ادامه تحصیل و تکمیل تحصیلات به فرنگستان اعزام گردیدند به سر پرستی عبدالرسول بصوب فرنگ حرکت کردند.

حکما وعلمای مشهور دارالخلافه درعصر ناصری

در آن عصر و زمان یعنی در عهد ناصری تهران دارای چندین شخصیت علمی و روحانی بوده است. نخست علمای چهار گانه که عبارت بودند از ۱ــ آقا علی زنوزی مشائی مشرب، که تمایل و شوق فراوانی به مکتب اشراق داشته و در مدرسه سپهسالار تدریس می کرده وی در علوم معقول و منقول احاطه داشته است، تولدش در سال ۱۲۳٤ هجری قمری و وفاتش در سال ۱۳۰۷ قمری بوده است.

۲ــ آقا محمد رضا قمیشه‌ای، که او نیز اشراقی مشرب بود. و در مدرسه صدر تدریس می کرد و گاهی هم اشعاری می‌سرود. او از مدرسین کتب عرفان بود و اواخر عمر از اصفهان به تهران آمد. وی مردی درویش مسلك و بی ادعا بود و در سال ۱۳۰٦ قمری در تهران وفات یافت.

۳ــ میرزا ابوالحسن جلوه که علاوه بر دستی که در علوم حکمت و فلسفه

داشته اشعار نغزی هم می سروده است وی در دارالشفأ تهران مقیم ومدرس بود.
٤ــ میزا حسین سبزواری که در مدرسه عبدالله خان (در بازار تهران) تدریس می کرد و او هر چند حکیم الهی بود ولی در ریاضیات تبحّر داشت.

حاج شیخ هادی نجم آبادی

علاوه بر این چهار نفر، علمای با شخصیت و متنفذ دیگری هم در دارالخلافه بوده اند که سرشناس ترینشان مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی بود. وطن مألوف این عالم با نفوذ و متجدد نجم آباد از قرأ و توابع شهرستان کرج بود. حاج شیخ هادی از علمای طراز اول دوران ناصری و مردی فساد ناپذیر بود و هیچگاه دیناری از کسی قبول نمی کرد که حتی به مصارف عمومی برساند. با اینکه وی مجتهد بود ولی باطناً آزادمنش و روشنفکر و مترقی بوده است.
سید محمد طباطبائی که بعداً در انقلاب مشروطیت نقش مهمی را بعهده داشت از شاگردان آن مرحوم بشمار می رفت نفوذ و موقعیت شامخ حاج شیخ هادی طوری بوده که گاه و بیگاه اکثر شاهزادگان مثل کامران میرزا نایب السلطنه و گاهی شخص ناصرالدین شاه به دیدارش می شتافتند.
شیخ هادی چند پسر داشت از جمله میرزا مهدی که بعدها معروف به شیخ مهدی نجم آبادی گردید و دیگری حاج شیخ تقی که هر دو نفر بعدها فقیه و عالم روشندلی گردیدند. مقبره حاج شیخ هادی در خیابانی بنام وی که از آن بعنوان مسجد هم استفاده می شود قرار داد. حاج شیخ هادی در ذیقعده سال ۱۳۳۳ هجری قمری بدرود حیات گفت.

حاج ملا علی کنّی

یکی دیگر از علمای طراز اوّل و متنفذ عهد ناصری. حاج ملا علی کنی بود. او از اهالی قریه کنی نزدیک تهران است و نفوذ و قدرت معنوی حاج ملا طوری بود که در بیشتر کارهای مهمه اظهارنظر و عقیده مینمود و ناصرالدین شاه به توصیه های وی توجهی خاص داشت.

تهران دارای دروازه میشود

آن کسانیکه در سنین پنجاه و شصت می‌باشند و در تهران زندگی کرده‌اند از دروازه‌های تهران رؤیاها و خاطرات جالب و شیرین و شنیدنی دارند و بیاد دارند که پایتخت ما دارای دروازه‌های متعدد زیبائی بود که دیگر اکنون اثری از آنها بجای نمانده است.

تهران از زمان حکومت فتحعلیشاه دارای دروازه شد و تعداد دروازه‌های آن عهد شش عدد بود ولی در عهد ناصری تعداد آنها به دوازده عدد رسید. اوژن فِلاندن جهانگرد معروف که در سال‌های ۱۲۸۱ ـ ۱۲۸۲ قمری به تهران آمد. درباره این دروازه‌ها چنین می‌نویسد: حصار شهر تهران مانند سایر شهرها دارای برجهائی است که پیرامون آن‌ها خندق ایجاد کرده‌اند. در تهران شش دروازه است که با کاشی‌های الوان تزیین گردیده و بعضی از آنها قلعه کوچك دارند که دور آنها خندقی حفر کرده‌اند و این خندق در یکصد متری جلو دروازه‌های حصار قرار دارد.

در عهد ناصری دروازه‌های تهران وضع بهتری پیدا کرد و شش دروازه دیگر بانها اضافه شد که البته دروازه‌های جدید از نظر کاشی کاری ونقش ونگار و کتیبه و ستونها با گذشته اختلاف محسوسی دارند. کاشی‌های دروازه‌های جدید دارای نقوش جالبی مثل نقش رستم و دیو سپید ویا رستم و اسفندیار بود که نقش و تصویر آن در دروازه‌ها منقوش گردیده بود.

دروازه‌های دوازده گانه تهران که تا پنجاه سال پیش هم بر جای بود به ترتیب عبارت بودند از:

۱ ـ دروازه یوسف آباد

۲ــ دروازه دولت

۳ــ در شمال شرقی دروازه شمیران

٤ــ در مشرق. دروازه دوشان تپه

٥ــ دروازه دولاب

٦ــ دروازه خراسان

۷ــ دروازه راه آهن در جنوب

۸ــ دروازه حضرت عبد العظیم

۹ــ دروازه غار

۱۰ــ دروازه خانی آباد در مغرب

۱۲ــ دروازه قزوین، غیر از دروازه‌های دوازده گانه یك دروازه هم در این اواخر نزدیك باغشاه بر پا کردند که معروف به دروازه باغشاه گردید. اما در باب کیفیت استفاده از این دروازه‌ها باید گفته شود که شب‌ها سه ساعت بعد از غروب آفتاب آنها را می‌بستند و بعد آمد ورفت در منطقه ارگ ممنوع می‌شد. در ارگ نگهبانان کاخ‌های سلطنتی آمد وشدها را زیر نظر داشتند وتنها به کسانی که اسم شب را می‌دانستند و یا آنها را بر زبان جاری‌می ساختند اجازه عبور داده می‌شد و این رسم کلمه رمزی بود که همه روزه وزیر دربار به رئیس قراولان می‌داد.

در برابر درب ارگ شبگردی ایستاده بود که یك چماق سر آهنی بدست داشت و هنگام عبور از خیابانها با صدای بلند و کشدار کلمه ترکی «گزمه» را بر زبان می آورد و آنگاه سر چماق را بر زمین می کوفت.

آخرین دروازه‌ای که در دارالخلافه ساخته شد و می‌توان آنرا دروازه میدان مشق نامید در محل فعلی ما بین ساختمان شرکت نفت و پستخانه بوجود آمد. در بزرگ آهنی این ساختمان را که سالها بر فراز آن نقاره می‌زدند در قورخانه ساخته بودند که قبلاً در سردرا الماسیة قرار داشت. چون صحبت از قورخانه شد بد نیست چند سطری هم درباره قورخانه نوشته شود.



یکی از دروازه‌های تهران.







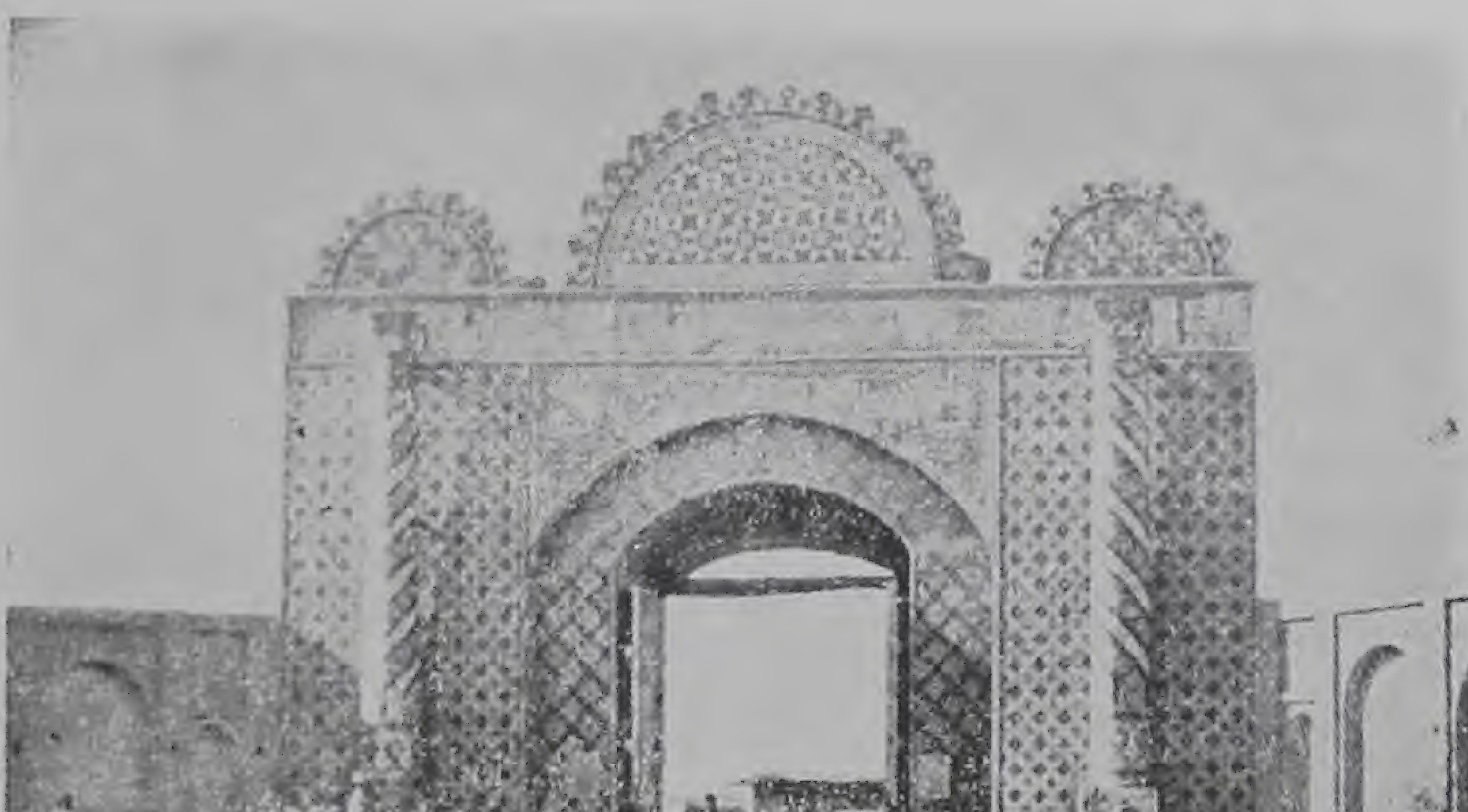
دروازهٔ قزوین

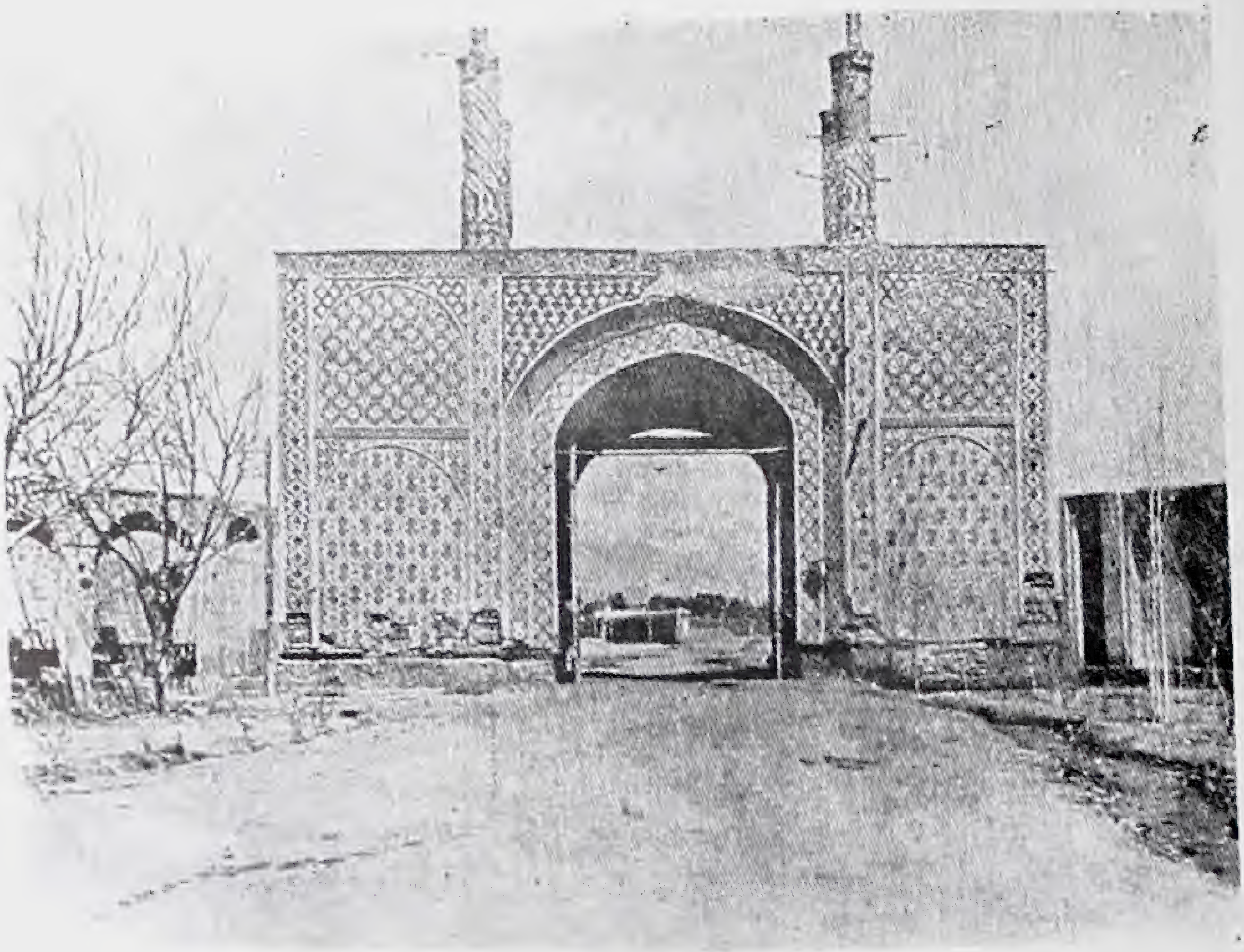


دروازهٔ شمیران از داخل شهر　　　　عکس ازمجموعهٔ آقای مصطفوی



دروازهٔ گمرك از خارج شهر	عکس از مجموعهٔ آقای مصطفوی





دروازهٔ یوسف‌آباد از داخل شهر — عکس ازمجموعهٔ آقای مصطفوی



دروازهٔ دولت از داخل شهر

دروازهٔ دولت .





دروازهٔ شمیران ازخارج شهر

روازه گمرک در سال ۱۸۶۷.







دوشان‌تپه

قورخانه

قورخانه که امروز هنوز محل آن در خیابان جلیل آباد با دری بزرگ باقی است اگر چه کار و وظیفه‌اش ساختن اسلحه و مهمات و ساز و برگ جنگی بود اما کمتر اثری از آنها به چشم می‌خورد و تنها فعالیتش تهیه وسایل آتشبازی بود که جهت نمایش شب‌های اعیاد و جشن‌های مذهبی و ملی و امثال آن به کار می‌آمد. مانند تابلوهائی از پرچم و مشابه آن که از لوله‌های باروت درست می‌شد و فشفشه و ترقه وخمپاره که بان (قمباره) می گفتند و کوزه و ترقه و پا چه خیزك و امثال آن که وقت کارکنان آن را بی جهت اشغال می کرد...



یک دسته از افراد قشون دارالخلافه با یک فروند توپ.

تکیه های تهران

تهران در دوران ناصری چندین تکیه داشت و هر محله و کوئی از محلات و کویهای تهران و نیز بیشتر گذرها و بازارچه های دارالخلافه تکیه‌ای داشت که در روزهای خاصی که معمولاً روزهای عزاداری و شبیه خوانی بود در آن تکیه حاضر می‌شدند. باید گفته شود که این تکیه‌ها را جماعتی از افراد خیراندیش و نیکوکار محلات برای تعزیه و اقامه مراسم سوگواری می‌ساختند و معمولاً هم این بانیان خیراندیش چندین دکان و حجره و تیمچه و مغازه را برای نگاهداری و تعمیر و مرمت تکیه‌ها و برقراری تعزیه وقف می کردند ولی اکثر تکیه‌ها بی‌موقوفه بود و اهل هر محّل و گذر بنا به همت و کوشش و بزرگواری خودشان همه ساله در روزهای عزاداری تکیه را باری به هرجهت راه می‌انداختند و نمی گذاشتند مراسم تعزیه و سوکواری معموله تعطیل گردد مطلب دیگری که قابل ذکر است اینکه بعضی از این تکیه‌ها که در محلهای دور دست و بی‌رفت وآمد قرار می گرفت سرتاسر سال خالی وبحال بد وبلا استفاده افتاده و گاهی بصورت زباله دانی اهل محل در می‌آمد ولی همین که ایام عزاداری نزدیك می‌شد به سعی وهمّت اهل محّل دوباره رونق و جلوه‌ای می‌یافت. حالا برگردیم به گذشته وسابقه ایجاد تکیه‌ها در ایران و مشرق زمین بپردازیم.تکیه‌ها و خانقاهها که آنها هم نوعی تکیه به شمار می رفتند از زمانهای دور در ایران معروف بودند و معمولاً صوفیان و دراویش آنجا گرد می آمدند و به اجرای مراسم خاص خود می پرداختند. چون یکی از آداب مورد علاقه اهل تصوف اجرای مراسم (سماع) و رقص‌های ویژهٔ صوفیانه بود بهمین علّت درنقشه و ساختمان این قبیل محّل‌ها در وسط فضای نسبتاً برآمده و یا میدانی را برای اجرای رقص وجست وخیز ایجاد می کردند و غالباً در همین قسمت از تکیهٔ کرسی وتخته‌بند مراد یا مرشد را نیز مستقر می ساختند و او از این محّل برای

صوفیان مجلس تعلیمات لازم را می‌داد و یا به گفت و شنود با مریدان می‌پرداخت. در روزگاران بعد که مذهب و تصوف درهم آمیخته از تکیه‌ها برای برگذاری مراسم مذهبی نیز استفاده شد و ابتدأ در آن شروع به روضه خوانی و اجرای شبیه خوانی به سبك بسیار ساده پرداختند و وقتی اینگونه آئین‌ها مورد استقبال عمومی قرار گرفت روزبروز به رونق آن افزوده گشت تا جائیکه در عهد ناصری چون شخص او و درباریانش طرفدار اینگونه عزاداری بودند سازمانهای مفصّلی برای شبیه گردانی پدید آمده و تکیه‌ها جا و موقع خاصّی را احراز کردند. در بیشتر تکیه‌ها به مناسبت اقتضای فصل چادرهای بزرگ می‌افراشتند که در واقع سقف این گونه تکیه‌ها بشمار می‌رفت چادرها گاه ساده و گاه با نقش‌های تزیینی همراه بود دیوارهای تکیه با پارچه‌های سیاه که اشعاری در سوك خاندان حضرت امام حسین (ع) بر آن نقش بسته بود پوشانده می‌شد علامت وکتل مخصوص تکیه نیز در جائی مناسب قرار می‌گرفت این تکیه‌ها معمولاً علاوه بر راههای رفت وآمد مردم دو مدخل دیگر نیز داشت که قافله و سواران وشبیه‌ـ خوانان از آنجا داخل شده و پس از اجرای نقش خارج گردیده و به فضای پشت تکیه برای تعویض و یا تغییر لباس و یا استراحت می‌رفتند ضمناً سکوی گرد یا مربع شکلی در وسط تکیه برای شبیه خوانیها در نظر گرفته می‌شد پیرامون سکّو نیز راهی باز می‌گذاشتند تا زنجیر زنان وسواران وقافله‌ها از آنجا بگذرند. تکیه‌های تهران بطور نسبی گنجایش سه تا چهار هزار نفر جمعیت را داشتند که هریك از آنها بنام بانی آن معروف شده بود. به موجب مدارکی که در دست داریم در حدود سال ۱۲۸۵ هجری در تهران بیش از سی تکیه دایر بود و بعدها ده پانزده تکیه نیز بر آنها افزوده شده تعداد آنها به چهل پنجاه تکیه می‌رسیدمعتبرترین و وسیع‌ترین تکیه‌های تهران که تعزیه‌های دولتی در آن برگزار می‌شد (قبل از تکیه دولت) تکیه حاج میرزا آقاسی بود که تکیه عباس‌آباد نیز نامیده می‌شد چون استقبال شدید مردم به خصوص زنان از این نمایشهای مذهبی و تنگی و کوچکی فضای تکیه عباس‌آباد ازدحام و ناراحتی تولید می‌کرد وکار اجرای شبیه گردانی را مختل می‌ساخت و اقتضای زمان و اوضاع نیز تکیهٔ بزرگتر و وسیع‌تری را طالب بود

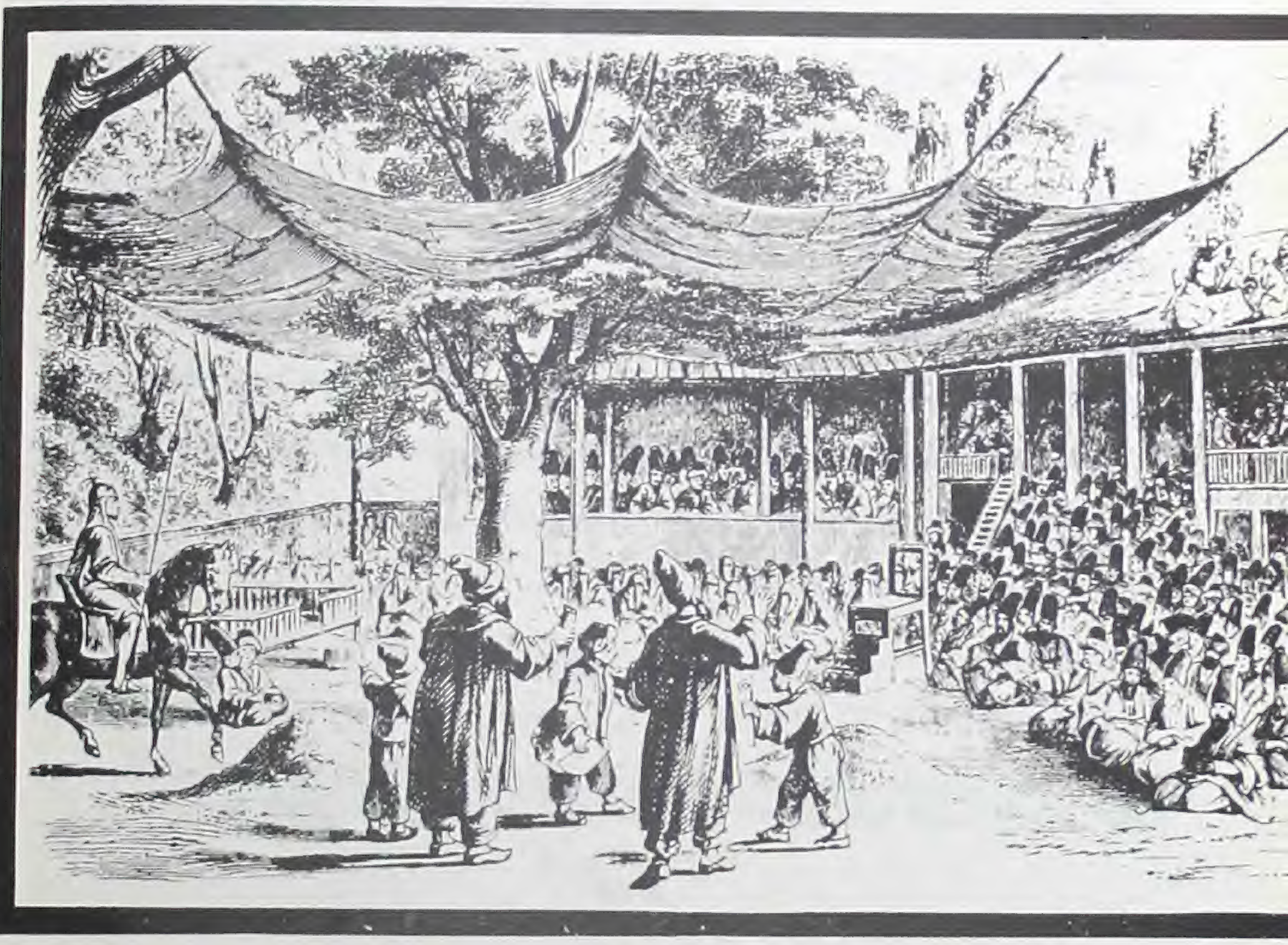
از این جهت در سال ۱۲۸۳ هجری ناصرالدینشاه ضمن دادن دستور شروع بنای شمس العماره اوامری نیز برای ایجاد تکیه بزرگی را در داخل ارگ سلطنتی به دوستعلی خان معیرالممالك صادر کرد اما از تکیه‌های مشهور تهران: تکیه سپهسالار– تکیه ولیخان – تکیه حاج میرزا آقاسی – تکیه نوروزخان – تکیه اسمعیل بزاز– تکیه قورخانه – تکیه درخونگاه – تکیه زنبورکنانه – تکیه – دباغ خانه – تکیه عودلاجان – تکیه بربریها – تکیه سید نصرالدین – تکیه چهل تن و چندین تکیه دیگر بود بعضی از این تکیه‌ها هنوز باقی و برقرار هستند و برخی از آنها ازمیان رفته‌اند. تکیه‌ها هر کدام دارای طاق‌نمائی بود که یك نفر متصدی داشت و این متصدی می‌بایست در هنگامیکه تکیه دایر است از واردین پذیرائی نماید بمحض اینکه تازه واردی به طاق‌نما می‌رسید متصدی بعد از دادن گلاب در سینی کوچك ورشو ونعلبکی بلور، قهوه و قند می‌داد و اگر عزاداری در تابستان بود فوراً شربت و آب‌یخ می گرداند و همچنین به دنبال شربت چای و قلیان هم می‌آورد هزینه پذیرائی در طاق نماها را مسئول و یا صاحب طاق‌نما از کیسه فتوّت خود می‌داد در بعضی ازتکیه‌های بزرگ یك طاق‌نما را با آلات و ادوات درویشی ازقبیل پوست تخت و کشکول وبوق ومن تشاوتسبیح زینت می‌دادند. باری در روزهای ماه محرم خاصه روزهای تاسوعا و عاشورا خانه‌های تهران خالی می‌شد و همه به سوی تکیه‌ها و حسینیه‌ها روان می گردیدند، مردم تهران در کارشرکت در عزاداریهائی که درتکیه‌ها انجام می گردید چنان مشتاق و ملتهب بودند که اکثراً بعد از اقامه نماز صبح یعنی چند ساعت مانده به شروع روضه خوانی و عزاداری برای گرفتن جا به سوی تکیه‌ها حرکت می‌کردند ولی اغلب همین جماعت بمحض ورود به تکیه‌ها مشاهده می‌نمودند که بسیاری از مردم که ازایشان مشتاقتر و زرنگتر بوده‌اند آمده‌اند و همه جا را اشغال کرده‌اند.

تکیه دولت

شبیه خوانی دربزرگترین تکیه‌های عهد ناصری تکیه دولت را باید گفت



تکیهٔ دولت از بیرون   عکس از روزنامهٔ شرف





تکیه دولت در هنگامیکه شبیه‌خوانی بر روی سکوی آن اجراء میشود





تصویر دیگری از شبیه‌خوانهای تکیه دولت







شبیه‌خوانها در تکیه دولت با لباس‌های مربوط مشغول ایفای نقش‌های خود هستند
(معین‌البکا) که نسخه شبیه‌خوانی را در دست دارد در پشت بازیگران دیده میشود .

که در واقع بزرگترین و عظیم‌ترین تکیه‌های ساخته شده در عهد ناصری بود که سالیانی دراز تا تقریباً نیم قرن پیش با شکوهترین و جالب‌ترین مراسم عزاداری و شبیه گردانی در آنجا انجام می گردید. تکیه دولت نه تنها یك محوطه وسیع و ساختمان عظیم چهار طبقه بود که در آن برای برقرار کردن آئین خاص سوکواری بهره برداری می‌شد. اما گاه‌وبیگاه هم در کنار اینگونه مراسم محلی برای اجتماع امنای دولت و رجال بمنظور رسیدگی به بعضی امور بود که در آن ببحث و گاهی رسیدگی به کارهای برخی از مسئولان کشوری می پرداختند، از جمله چند فقره کار که مهمترینشان حسابرسی مسکوکات ضرابخانه بود و گفته می‌شد که در آن حاج امین‌الضرب اصفهانی مسئول ضرآبخانه تقلباتی در کار ضرب مسکوکات ومقدار آب‌کردن است در تکیه دولت اتفاق افتاد...

اما از جهت اسلوب و سبك بنا و عظمت ساختمان این محل و فن معماری در آن روزگار باید گفت که کاری سترك و حائز اهمیت صورت گرفته بود واین بنا شبیه آمفی تأترهای کشورهای اروپا و حتی کلوزیوم رم در عهد امپراطوری رم قدیم بود.

تکیه دولت را ناصرالدینشاه بنا کرد و آنهم باین جهت بود که شاه قاجار احساس می‌کرد که تکیه‌های موجود در تهران گنجایش آن را ندارد که همه علاقمندان و شرکت کنندگان در مراسم عزاداری را جوابگو باشد.

بنابراین لازم می‌نمود که تکیه‌ای ایجاد شود تا همه مردم علاقمند ومشتاق اعم از مرد و زن بتوانند بدون ازدحام و فشار وناراحتی عملیات شبیه گردانها و مراسم تعزیه را تماشا کرده و فیضی برده باشند، بهمین جهت او به دوستعلی‌خان معیرالممالك دستور داد که تکیه بزرگ و وسیعی را در قسمت‌های مختلف قدیمی ارگ بنا نمایند و دوستعلی خان ناگزیر قسمتی از زندان خانه دولتی و سیاه چال را که، محل آن گرما به متروکه و مرطوبی بود و هم چنین محل عمارت مسکونی میرزا تقی‌خان امیرکبیر و بعضی انبارهای قدیمی و کهنه، ارگ را که در ضلع جنوبی باغ گلستان قرار داشت باین مهم اختصاص داده و طرح و عملیات پی‌ریزی ساختمان آن بزودی شروع گردید. طراحان ساختمان تکیه دولت با استفاده از تجاربی که از

بناهای تکیه‌های قبلی در دارالخلافه داشتند اساس بنای این تکیه را بردایره نهاده وفضای وسیعی را با غرفه‌ها و حجره‌های چند طبقه و پله کانها ویك صفحه برای عملیات نمایشی دروسط تکیه ترتیب دهند.

به قراریکه مرحوم اعتماد السلطنه وزیر انطباعات عهد ناصری در روزنامهٔ ایران نوشته است: تکیه دولت از بناهای بسیار عالی دولتی است که مدّور و چهار طبقه ساخته شده و همه از آجر است و هشت دایره از چوبهای کلفت و آهن برای سقف آن ساخته‌اند که در صنعت نجاری آن مهارت بسیار بکار رفته است.

در ایام محرم پارچه‌ای از کرباس بر روی آن طاق‌های چوبی می کشند که از آسیب باران و آفتاب مصون باشد و در اطراف تکیه هم بعضی بناهای عالی ساخته‌اند و این بنا و تکیه در میان شهر همچون کوهی عظیم نمودار است. از پنج فرسنگی تهران این آثار پیداست و بجز این بنا گنبدهای مساجد و غیره که بسیار مرتفع هستند، هیچ نمایان نیستند، این تکیه درهای متعدد دارد و یك در آن هم به باغ گلستان باز می‌شد.

باری بنای تکیه دولت فاقد سقف بود ولی چوب بست‌هائی بشگل گنبد چند میله قطور آهنی و پشت بندهای آجری، سقف آن را تشکیل می‌داد که بر روی آن پرده‌های ضخیم کرباسی کشیده می‌شد و مردم و تماشاچیها را از تابش آفتاب و نزول باران محفوظ می‌داشت.

چون در اواسط حکومت مظفرالدینشاه فشار پوشش چوبی در طبقه چهارم خرابیهائی ایجاد کرده بود برای حفظ قسمت‌های دیگر بنا از این یك طبقه صرف نظر شده و آن را منهدم ساختند. بهر حال بنای تکیه با آجر ساخته شده و با کاشی‌های معرق تزیین یافته بود که از نظر تناسب و زیبائی نظر هر بیننده را جلب می‌کرد، بنای پیرامون تکیه، طبقه، طبقه ساخته شده بود ودر هر طبقه چندین حجره وراهر و وطاق نما تعبیه شده بود. طبقه اول مخصوص وزیران و حکام و ولات بود و هر وزارتخانه و ایالت می‌بایدیکی از طاق نماها را تزئین کرده آن را آماده سازد. اعیان و رجال و بزرگان تهران نیز بمناسبت ارتباط خصوصی با

پیشکار و یا کارگزار حکام یا دوستی با وزیر باین طاق نماها یا با دعوت و یا بی دعوت می آمدند و اکثراً هم ناهار به آنان داده می شد. تکیه، دارای منبری بزرگ بود که جلوی آن را مثل طاق نماها جارولاله و آئینه و گلدان گذاشته و خود طاق نماها را نیز با دیوار کوب و چلچراغ زینت می کردند. تزئینات دو غرفه اشکوب دوم و سوم که روی طاق نمای هر ولایت قرار داشت با وزارتخانه یا صاحب و متصدی همان طاق نمای زیر بود منتهی تزیین آنها در هر طبقه جز سه چلچراغ که وسطی بزرگتر و طرفین کوچکتر بود و از چوب بند جلواین طاق نماها آویخته شده بود چیز دیگری نبود. جلو غرفه های فوقانی را پرده می کشیدند و هر غرفه متعلق به یکی از زنان حرم بود که آنها هم میهمانهای خود را که از خانواده های اعیان بودند برای صرف ناهار دعوت کرده، ناهار را در اندرون می خوردند و عصر برای تماشای تعزیه و غرفه خانم دعوت کننده می آمدند.

اطاق مخصوص شاه قاجار در تکیه دولت یکی از غرفه های بالائی بود که جلو آن پرده ای مشکی آویخته بودند و شبها هم چراغی در آن روشن نمی کردند.

هر گاه مراسم شبیه خوانی که در تکیه انجام می شد شب هنگام برگزار می گردید متجاوز از پنج هزار شمع بهنگام اجرای تعزیه روشن می کردند و هم چنین یك چلچراغ بزرگ نیز از وسط گنبد آهنین تکیه آویزان بود که فضای وسط را روشن می ساخت. علاوه بر این تمام چلچراغهای تکیه و لاله را نیز بر افروخته می گردانیدند.

در میان تکیه سکوئی به بلندی یك متر از سنگ ساخته بودند وبآن تخت می گفتند و شبیه ها و بازیگران از پله هائی که در چهار طرف آن برقرار شده بود بر بالای آن میرفتند و نقش های محوله را اجرا می کردند. بر بالای تکیه منبر بزرگ بیست پله ای پارچه از سنگ مرمر نصب شده بود که پیش از شروع تعزیه و عاظ برفراز آن رفته به شرح وقعه کربلا و ذکر مصیبت آل عبا می پرداختند. در پیرامون سکوی نمایش، و راهی برای حرکت دسته ها و سواره ها و موزیکچی ها وفیل ها و شترها ودرشکه ها و ورود و گردش تعزیه خوانها ساخته بودند.

اطراف منبر تکیه، متجاوز از سیصد روضه خوان و واعظ گرد می آمدند و برای اجرای مراسم مذهبی یکی پس از دیگری برفراز منبر رفته و پس از خواندن روضه مختصری به زیر می آمدند تا آنگاه که مقدمات کار فراهم می گردید و همه در جایگاهای خود قرار می گرفتند و آنوقت مجلس روضه خوانی پایان یافته و تعزیه آغاز می شد.
تعزیه خوانها قاعدتاً بالغ بریکصد نفر بودند که قبلاً تمرین های لازم را براهنمائی و یا باصطلاح امروز کارگردانی (معین البکا) کرده و در یکی از دالان های وسیع تکیه گرد می آمدند و جوان نابالغ خوش آوازی که به «بچه خوان» معروف وداند کمی جلوتر از آنها ایستاده با صوت دلنشین ورسا ولی موثروغم انگیزی چند بیت از بندهای اشعار محتشم را می خواند، سپس نوحه جمعی سرداده و آهسته به راه می افتادند و پس از آنکه یك دورگرد تخت یاسکو می گشتند بربالای آن میرفتند.
ابتدا در برابر جایگاه تعظیمی کرد، برديف قرار می گرفتند و بعد معین البکا که دارای قامتی متوسط و چشم هائی درشت وابروانی پر پشت وریشی انبوه بود و کلاهی از پوست بخارا بر سر وجبه سیاهی در برو شالی عریض بر کمر داشت میان عصای بلندی را بدست می گرفت و لوله های نسخه اشعار تعزیه را که به دور شال زده بود نگاه می کرد و در این فرصت چندین فراش قرمز پوش هریك صندلی به دست از پله ها بالا آمده آنها را گرد تخت می چیدند. آنگاه زنبور-کچیان وارد می شدند. در جلو علم زنبور کخانه که مزین به طاقه شال های گران قیمت بود پیش می آمد، متعاقب آنها دسته سواران نیزه دار، بانی های دسته قرمز طلا و ریشه گلابتون که بر بهترین مرکب ها سوار بودند وارد صحنه می شدند، بدنبال آنان سواران یساول وفراش سوار با چماق های طلا بر دوش آمده و می گذشتند و پشت سر آنها اعراب که تنها چپیه وعقال بسر و شلواری بپا داشتند و بزبان عربی نوحه می خواندند داخل گشته و ازعقب آنها ده دسته موزیك نظامی وارد می شد. دست آخر شترهای نقاره خانه باطمانینه و وقارقدم در تکیه می نهادند و آنگاه سرنا چیان که با لباس های قرمز به پشت اشتران سوار بودند

شروع به نوازندگی می‌کردند سپس تعزیه خوانها با لباس‌هائی که متناسب با موضوع و نقش‌های محوله بود سوار بر مرکب‌های تزئین شده وارد صحنه می‌گردیدند وباین ترتیب تعزیه در تکیه دولت آغاز می‌گردید.

شب هنگام که، معروف به شام غریبان بود نمایش به شکل دیگری تجدید می‌گردید، چندین هزار چراغ شمع افروخته می‌شد، فراشها هنگام ورود به تکیه هریك چراغی بدست داشتند که پیرامون تخت در وسط می‌پیچیدند، در این گیرودار پنجاه شاطر مدام در رفت وآمد بودند و به تنظیم دادن امور می‌پرداختند.

شبیه خوانی در تکیه دولت تا اواخر دوره قاجاریه کم وبیش برگزار می‌شد ولی در این اواخر دیگر آن رونق و جلوه سابق را نداشت تا اینکه تدریجاً بعلت انقلاب مشروطیت و پرداختن مردم به امور سیاسی و اجتماعی، مراسم تعزیه در تکیه دولت هم فراموش شده و متروك گردید.

از رویدادهای مهم و درخور توجه که در تکیه دولت اتفاق افتاد تشکیل نخستین مجلس مؤسسان و عزل احمد شاه از سلطنت بود.

خیابان ها و کوچه های دارالخلافه

خیابان باب همایون — ناصریه — چراغ گاز —جباخانه —لاله زار— خیابان لختی — خیابان نایب السلطنه — خیابان امیریه — خیابان علأ الدوله خیابان دولت — خیابان موش — جلیل آباد.

خیابان باب همایون (باب عالی) از خیابانهای عمده و مهم دارالخلافه تهران بود. این خیابان از شمال به جنوب نیمه شمالی ارگ را به دو قسمت تقسیم می کرد و میدان تو پخانه را در خیابان درب اندرون مربوط می ساخت و چون درست در محاذی باب همایون یا سردرالماسیه واقع شده بود بهمین جهت به خیابان باب همایون یا خیابان الماسیه معروف شده بود.

این خیابان در گذشته کوچه‌ای تنگ و کم عرض بود بهمین جهت بآن توجهی نمی شد واکثراً هم ناپاك و کثیف بود در سال ۱۲۸۸ هجری محمد رحیم خان علأ الدوله آن را بصورت خیابان عریض درآورده مغازه‌ها و دکانهای منظم و نظیفی در دو طرف آن ساخت و چهاربدنه و سقف باب همایون تماماً از سنگ خارجی بود که حوض‌هائی داشت که دائماً از آنها آب جاری و چهار طرفش گلکاری شده بود. در عصرها در میدان باب همایون دو دسته موزیك مشغول نواختن مارش می گردیدند.

در دو طرف این خیابان، چنارهای بلند یك اندازه‌ای بود که از عهد صفویه بجا مانده بود و شاخه‌های آن در عرض خیابان سر در آغوش یکدیگر کرده در تابستان آن را خرم می کردند و فضائی دل انگیز بوجود می آوردند.

در خیابان باب همایون بناها و ساختمانهای دولتی چندی وجود داشت که تدریجاً آنها را خراب کرده بجایشان بناهای دیگری ساختند. مشهورترین این

بناها عبارت بود از مدرسه نظام، قورخانه و مجمع الصنایع و مسجد مهد علیا.

مجمع الصنایع تقریباً در پشت مسجد مهد علیا در ابتدای خیابان قرار داشت و به حجره‌های متعددی تقسیم مگردید و استادان و شاگردان در آنجا به صنایع و پیشه‌های گوناگون سرگرم بودند. اعتماد السلطنه در روزنامه ایران در این خصوص شرحی نوشته که قسمتی از آن در اینجا نقل می‌شود.. از آنجا که خاطر همایونی پیوسته مایل به تکمیل صنایع و تشویق اهل حرفت است. به نواب اشرف امیرکبیر نایب السلطنه، وزیر جنگ و حکمران دارالخلافه مقرر فرمودند که مدرسه مجمع و تشکیل اهل حرفت و صنعت اقدامات بعمل آورند. اصناف حرفت و انواع صنایع با استادان ماهر در آنجا مجتمع و هر حجره را به صنعتگری مخصوص داشتند و این است صورت اسامی اصناف مجمع الصنایع و مصنوعاتی که از آنها به ظهور رسیده است: حجره حاج اسماعیل: صندلی فنر دارد در نهایت امتیاز، آئینهٔ مغضّض اعلا، قهوه ریزی مطلای نو ظهور، آفتابه لگن برنجی، قلمدان مطلا، قاب سیگار مطلا، قداره مطلای طلا کوب.

حجره استاد اسمعیل: پایه فنری و برنجی کوتاه و بلند، قداره غلاف آهنی ممتاز، میوه خوری پایه‌دار برنجی بزرگ و کوچك، آجیل خوری پایه‌دار، تنگ برنجی بزرگ و کوچك بانواع مختلفه، سینی برنجی مدور و مختلفه، سینی برنجی مدور و مربّع. حجره استاد بهرام: پرده شبیه همایونی در شکارگاه حجره میرزا مصطفی: آئینه مصور مربع تذهیب شده، آئینه دستی مصور تذهیب شده قلمدان صورت جنگ، حجره استاد مهدی ساعت ساز: ساعت بزرگ زنگی عمارتی که تمام اسباب آن را در دارالخلافه تهران ساخته‌اند. حجره حاج عیسی خان: عصاهای چوب آبنوس، مهر دسته شیر ماهی به اشکال مختلفه، قاب‌های مختلفه، جای جواهر آلات، جعبه لوازم التحریر چوبی، قنداق تفنگ بسیار اعلا.

حجره آقا سید علی: قداره قزاقی طرح ایرانی و روسی و اطریشی. قداره نظامی آهنی بطرح‌های مختلف، قمه قزاقی و غلاف برنج منبّت، قمه جوهری، رکاب و دهنه، طرز فرنگی، رکاب و دهنه، طلا کوب ایرانی، کارد جوهری. حجره میرزا نصرالله، بند قداره نظامی، اشارپ گلابتون قزاقی، اشارپ ابریشمی جهت



خیابان ناصریه پس از تعریض و رفورم اساسی در چهل سال پیش

سر دست و یقه لباس نظام و یراق‌های پهن و باریك جهت لباس زنانه. کلابتون ریشه ابریشمی جهت پرده، بند ابریشمی، قیطان جهت دور مخده.

حجره میرزا رضی مذهب، جلد آلبوم، عکس تذهیب کرده، قلمدان‌های تذهیب شده اعلا.

میرزا غلامعلی میناکار: سرقلیان طلای مینا، سرقلیان مس میناکاری شده، حجره مشهدی حسین: پارچه‌های بافته طرز آغاری از همه رنگ که در دوازده دستگاه اتصالاً مشغول بافتن است.

خیابان ناصریه

محل خیابان ناصریه پیش از توسعه دارالخلافه، خندق شرقی ارگ را تشکیل می‌داد و در سمت شرقی این خندق تقریباً از برابر شمس العماره تا جلوخان مسجد شاه (امام‌خمینی) در پشت دکانهای شرقی، بازاری وجود داشت که به بازار خندق معروف بود. خیابان ناصریه تا سال ۱۲۸۹ قمری هنوز سر و وضع آبرومندی نیافته بود و در این سال تکمیل و تنظیف آن به امین حضور واگذار گردید و امین حضور هم به دنبال چند سال کوشش و فعالیت خیابان مزبور را بصورت یکی از خیابانهای جالب دارالخلافه درآورد. در سال ۱۲۹۲ قمری از دارالفنون که داخل ارگ قرار داشت یك دربه خیابان ناصریه باز شد.

در سال ۱۳۰۴ قمری در سمت غربی خیابان مزبور متصل به بناهای دیوانی برای تلگراف‌خانه، عمارتی به طرز فرنگستان بوسیله علیقلی خان مخبرالدوله‌وزیر علوم ساخته شد که محل آن عمارت، حالیه محل تلگراف‌خانه تهران می‌باشد. یکی از خصوصیات و مشخصات خیابان ناصریه وجود ساختمان معروف شمس العماره است که جلوه و موقع ممتاز و مخصوصی به این خیابان داده است. در روزنامه شرف در سال ۱۳۰۶ وضع این ساختمان و سر در شمس العماره که باین خیابان باز می‌شود چنین آمده است: «عمارت مبارکه رفیع‌البنای شمس‌العماره که ذکرش گذشت مستغنی از ذکر و وصف است. خیابان مشجّر طولانی با





خیابان بوذرجمهری سابق و قسمتی از برج و حصارهای



دروازه خیابان امیرکبیر (چراغ‌گاز سابق) و واگونهای اسبی در میدان‌توپخانه.

صفائی در پای این عمارت واقع و موسوم به خیابان ناصری است که از جنوب به شمال ممتد و منتهی به دروازه میدان توپخانه است ومتجاوز از بیست سال می‌شود که به امر دولت روز افزون احداث وبنا شده و اکنون از خیابان‌های ممتاز وبلکه تفرج گاههای عمومی دارالخلافه است نیز بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. دری که در پای شمس‌العماره واقع و از باغ و عمارت خاصه سلطنتی مفتوح به این خیابان است اگر چه سابقاً هم از ابواب معتبره عالیه عمارت مبارکه‌شمرده می‌شد ولی سردری که درخورباشد نداشت، سه چهارسال قبل برحسب اراده و اهتمام امین‌السلطان وزیر اعظم سردری بسیار عالی وتالاری مزین به لطایف آینه کاری و ظرایف مقرنس و گچ‌بری رو به مشرق بنا کردند که همه روزهنگام طلوع آفتاب از ملمعات نور، تالار مزبور چنان مشعشع ودرخشان می‌شود که دیده بیننده را خیره می‌سازد.

خیابان جباخانه (بوذر جمهوری)

بخش جنوبی ارگ سلطنتی از تقاطع خیابان ناصریه تا گلوبندگ، خیابان جباخانه بود و دهانه‌های بازار بزرگ وبازار کفشدوزها وسبزه میدان و درجنوبی تکیه دولت و دوستاق خانه و جباخانه دولتی در این خیابان قرار داشت. خیابان جباخانه که از پر ساختن خندق جنوبی ارگ و افزودن کوچه لب‌خندق بر آن در عهد ناصری بوجود آمده بود قبلاً با پل چوبی بنام تخته پل که بر روی خندق بسته می‌شد و سپس بوسیله دروازه سر درنقاره‌خانه با ارگ مربوط می گردید وبهمین علت هم خیابان و میدان جنب آن را خیابان تخته پل و میدان تخته پل می گفتند.

در اینجا باید گفت که این خیابان درتابستانها کثیف و پرگرد وغبارودر زمستانها پرگل ولای بود اغلب کسبه دستفروش و سر پائی و طواف در آن جمع می‌شدند ومحل حمالها، چرخی‌ها، گاریچی‌ها، و پاتوق درشکه چی‌ها ومحل نظافت اسب ودرشکه، وآب وعلف دادن به مرکبهایشان بود.

نبش ضلع شمال غربی این خیابان از طرف شاه (امام خمینی) قهوه‌خانه قنبر قرار داشت که بناها و نقاش‌ها و خرپاکوب‌ها و معرکه‌گیرها و دراویش در آنجا جمع می‌شدند، دراویش و معرکه گیرها و مداح‌های خوش صوت قصه‌های مذهبی و مدح و مرثیه و نوحه و مثل آن می گفتند.

خیابان چراغ گاز
(امیرکبیر)

ازمیدان توپخانه شش خیابان منشعب شده و ادامه پیدا می کرد که همه آنها از طرف میدان دارای دروازه یا سردر بود در جنوب ضلع شرقی میدان، دروازه خیابان چراغ گاز بر پا گردیده بود که دارای در بزرگی بود با کاشی‌های رنگین، این خیابان بعلت ایجاد کارخانه چراغ گاز در آن، به این نام شهرت یافته بود و آنگاه که استعمال چراغ برق توسعه بیشتری پیدا کرد و کارخانه چراغ برق‌جای چراغ گاز را گرفت نام آن نیز تغییر کرده خیابان چراغ برق گردید و اکنون خیابان امیرکبیر نامیده می‌شود.

خیابان جلیل آباد

خیابان جلیل آباد که امروز نامش خیام است از خیابان سپه (مریضخانه) شروع شده و به چهارراه گلوبندك و از آنجا به صورت کوچه‌های کج و معوج به میدان پاقاپوق (اعدام) می‌رسید. این خیابان که محل اجتماع دزدان، اراذل و اوباش محله سنگلج بود، شب‌ها رهگذران را لخت می کردند و گاهی هم محل قمار روزانه قزاقها بود. این خیابان خط فاصل میان محله سنگلج و محله عودلاجان بود که امنیت آن مربوط به هیچ یك از مسئولان وادارات نمی‌شد. اولین سازمان

منظم انتظامات که تشکیلات آن بوسیله شخصی اطریشی بنام کنت دومونت فرت بوجود آمد در این خیابان دایر گردید.

خیابان لاله زار (باغ لاله زار)

یکی از خیابانهای نسبتاً پر رفت و آمد و پرزرق و برق تهران که هنوز هم پس از گذشت سالها، درخشندگی و رونقی دارد خیابان لاله‌زار است، این خیابان در زمان فتحعلیشاه قاجار خارج از محدوده دارالخلافه قرار داشت که فضای بزرگی را تشکیل می‌داد و آن را به همین مناسبت باغ لاله‌زار می گفتند، این محوطه وسیع گردشگاه ومحل تفریح جمعی از رجال و اعیان و بزرگان قوم بوده که در روزهای تعطیل و گاهی عصرها سواره با کالسکه و اسب بانجا میرفتند و گشت وگذار می کردند. در اینجا باید گفت که در آن روزگار دولت وقت یك ساختمان بزرگ در باغ ایجاد کرده بود تا از سفرا و نمایندگان خارجی در آنجا پذیرائی نمایند.

ناصرالدینشاه هم گاه وبیگاه با کالسکه مخصوص به آنجا رفت وآمد می کرد. بعدها در باغ لاله‌زار وسائل تفریح و تماشا فراهم آورده و زمانی قسمتی از آنجا را به باغ وحش اختصاص داده نمایش‌های جالبی از حیوانات وحشی رام شده از قبیل فیل وشتر و انواع میمون می‌دادند.

در عهد ناصری در آنجا خیابانهای مرتب و میدان‌های وسیع و خیابانی بمانند خیابان شانزلیزه پاریس ایجاد شد. و بهمین جهت حصار و نرده‌های باغ خراب شده و درخت‌های آن را قطع کردند. از باغ لاله‌زار دو خیابان متولد گردید، اولی خیابان لاله‌زار و دومی خیابان لختی (اکباتان) گردید. وقتی خیابان لاله‌زار از باغ لاله‌زار بوجود آمد خط واگون اسبی را باین خیابان کشیدند و همین امر موجب ترقی و پیشرفت لاله‌زار گردیده و در آن تعداد زیادی خانه و مغازه بوجود آمد که همین مغازه‌ها بعداً رونقی پیدا کرده خیابان لاله‌زار را بصورت بهترین خیابان‌های دارالخلافه در آوردند.



خیابان لالەزار.

(اورسل) سیاح معروف فرانسوی که از این خیابان دیدن کرده بود درباره لاله‌زار چنین توصیف کرده است: «خیابان لاله‌زار به خیابان دکتر (طولوزان) نیز معروف می‌باشد. زیرا این پزشک یا حکیم‌باشی مخصوص و مشاور مورد اعتماد ناصرالدینشاه در این خیابان سکونت دارد. محل مسکونی این پزشک، یک کاخ مجلل نیست، بلکه خلوتکده‌ای دنج ساده‌ای است که در خور یک پزشک وارسته‌ای چون او می‌باشد. در مقابل خانه حکیم باشی، یک پارک عمومی نسبتاً زیبائی قرار دارد. کلیه محلات مشرف به خیابان‌های لاله‌زار و دولت بعد از جلوس ناصرالدینشاه احداث وآباد گردیده است. سابقاً در این قسمت شهر جز خرابه‌ها و یا باغ‌های اختصاصی شاهزاده‌ها از ساختمان و آبادانی خبری نبود. در صورتیکه حالیه در این محله جدید چند خیابان وسیع و زیبا کشیده‌اند و خانه‌های مجلل و اعیانی چند نفر از افراد سرشناس ایرانی و محل اقامت اروپائیان در همین خیابانها واقع شده و از جمله خانه خارجیان. خانه کنت دومونت فرت اطریشی رئیس نظمیهٔ تهران بود که در همین خیابان بود و هنوز هم چهار راهی بنام همین کنت در خیابان لاله‌زار وجود دارد.

خیابان لختی (سعدی)

یکی از خیابان‌هائی که پس از احداث خیابان لاله‌زار بوجود آمد خیابان لختی (سعدی امروز) بود، علت این نام گذاری این بود که شاید در قسمت بیشتر ساعات شبانه‌روز شاید باندازه، تعداد انگشتان آدم از این خیابان عبور و مرور نمی‌کرد ونه تنها شبها بلکه در هنگام روز نیز دزدان و شبروها مردم را لخت و جیب‌هایشان را خالی می‌کردند بهمین جهت خیابان را خیابان لختی می‌گفتند که حالیه این خیابان به خیابان سعدی معروف می‌باشد.

خیابان علاأالدوله (فردوسی)

در گوشه شمال غربی میدان توپخانه دروازه و خیابان علاأالدوله یا باغ ایلخانی قرار داشت و گاهی بعلت اینکه، خانه امین‌السلطان در این خیابان بود، امین‌السلطان نیز نامیده می‌شد. باغ ایلخانی که، قسمتی از آن بصورت خیابان درآمد متعلق به مرحوم ایلخان از رجال نامطلوب و هفت رنگ عهد ناصری بود که باغ وی همان محلی بود که امروزه بانك ملی شعبه مرکزی خیابان فردوسی در آن ایجاد گردیده است.

درباره خصوصیات این خیابان اعتمادالسلطنه چنین می‌نویسد: کوچه باغ ایلخانی بسیار کوچه راست و طولانی است. عرض آن از پانزده ذرع تا بیست ذرع و طول آن نزدیك به دو هزار و پانصد ذرع می‌باشد، طرفین کوچه همه از سنگ وشب‌ها با چراغ‌ها و فانوس‌ها روشن است و در اطراف این کوچه باغات و عمارات عالیه وجود دارد، در طرف راست، خانه و باغ و عمارات جناب علاأالدوله وزیر دربار اعظم و امین‌السلطان وجناب حاجی ظهیرالدوله ایشیك آقاسی‌باشی وبعضی از خانه‌های مخبرالدوله و سفارت (نمسه) اطریش و فرانسه و بعضی خانه‌های فرنگی و ارامنه و باغ ایلخانی قرار گرفته است، و کالسکه، خانه دولتی و غیره و بعد از آن سفارتخانه و باغ سفارت دولت بهیّه انگلیس است. بعد از آن منتهی می‌شود به سفارت‌خانه دولت سنیّه عثمانی و این کوچه، همین طور که، از باب همایون درختکاری شده است به انتهای سفارت دولت بهیه انگلیس منتهی می گردد.





منظره‌یی از خیابان علاءالدوله (فردوسی) در زمستان



خیابان سپه (مریضخانه دولتی)

خیابان مریضخانه (سپه)

وماجراهای جالب وشیندنی آن

مرحوم مدرس پس از ترور در بیمارستان دولتی بستری شد

اولین زندان دارالخلافه

خیابان سپه در دارالخلافه بنام خیابان مریضخانه معروف بود، چون اولین مریضخانه دولتی در عهد ناصری در این خیابان تأسیس یافته بود آن را خیابان مریضخانه می گفتند. این خیابان در ضلع غربی میدان توپخانه و دروازه و خیابان مریضخانه ساخته شده بود که ازمیدان توپخانه تا میدان اسب دوانی جدید که در سال ۱۲۹۹ قمری باغشاه نامیده می‌شد ادامه داشت، پس از گذشت چندین سال دومین بیمارستان دولتی در محل قورخانه (تخشائی) دایر شد و اندکی دورتر از خیابان خاکی و پر از دست‌انداز مریضخانه آن روزی، گورستان شهر قرار گرفت که در چهار راه حسن آباد امروز ومرکز اداره آتش‌نشانی کنونی بود.

یکی دیگر از جاهای دیدنی و قابل توجه خیابان مریضخانه، زندان دارالخلافه بود که درهمین خیابان قرار داشت وعلت هم این بود که، چون در آن روزها پایتخت مانند زندان و ساختمان جداگانه برای نگاهداری محکومین بود. مسئولان آن روز آمدند و دریك محل متروکه و بیغوله مانندی که در ضلع شرقی سه راه خیام مستقر بود محلی را اختصاص به این کار دادند. زندانیان را در حالی که باغل و زنجیر به هم پیوسته بودند آنجا نگاهداری کرده بودند. نکته جالب توجه اینکه چون زندان آنروزی دارالخلافه زیر نظر داروغه‌ها اداره می‌شد وبودجه و اعتباری برای دادن غذا و لباس و درمان زندانیان وجود نداشت هر شب جمعه به دستور سرداروغه، و گاهی خود زندانیها، آنها را از این بیغوله‌ها بیرون کشیده و در برابر دیدگان رهگذران قرار می‌دادند و مردم نیز با دیدن این مردم بیچاره با سر

ووضع رقّت آور بعلت شدت تأثر، نذورات و خیراتی در راه نوع دوستی می پرداختند تا به مصرف زندانیان برسد. ماجراهای دیگری که مربوط به خیابان مریضخانه می‌شد این بود که نخستین هواپیما در این خیابان قرار گرفت زیرا خلبان آن ناچار بعلت نبودن فرودگاه هواپیما را در این خیابان که البته آن روزها صورت خیابان نداشت فرود آورد. پرواز هواپیما که نخستین بار در آسمان تهران ظاهر می‌شد حیرت و بهت تهرانیان را برانگیخت و ساکنان تهران کار و زندگی خود را رها کرده چشم به آسمان دوخته بودند و از داروغه و مجتهد وقت درمورد پرواز این جسم آهنین پرسشهائی می‌کردند از میان خاطره نویسیها و یادداشتهائی که در دست است نام اولین خلبان گویا ژرال (سایکس) بود که می گفتند از مردم انگلیس است متصدیان هواپیما نیز وقتی درجه بهت و حیرت مردم را دیدند برای نمایش این عقاب فولادی از اهالی تهران دهشاهی (نیم ریال) می گرفتند و اجازه می‌دادند که با چشمهای خود هواپیما را تماشا کنند. یکی دیگر از ماجراهای جالب خیابان مریضخانه شلیك توپهائی بود که در همین خیابان قرار داشت و پایان روز و آغاز صبح را درماه رمضان و وقت افطار و سحر را با غرش خود به مردم اعلام می‌داشت.

آخرین خاطره از خیابان، بستری شدن موقتی مرحوم مدرس در بیمارستان دولتی بود که پس از تیراندازی به وی او را در این بیمارستان خوابانیدند ولی بعداً به خواهش خود او وی را به جای دیگر منتقل نمودند.

کوچه نایب السلطنه (داور)

این کوچه که اکنون بعلت بنای کاخ دادگستری در سمت غربی آن بنام داور نامگذاری شده بود میدان ارگ را در گذشته، از جنوب به شمال به کوچه درب اندرون متصل می کرد. نام قدیم‌تر این کوچه معلوم نیست ولی از هنگامیکه عمارات کامران میرزا نایب‌السلطنه درمحل قسمتی از عمارت فتحعلی شاهی در سمت شرقی این کوچه ساخته شد به کوچه نایب‌السلطنه معروف شد. محمد

حسن خان اعتمادالسلطنه در روزنامه ایران خود، کوچه‌ها و بناها و عمارات دو طرف آن را چنین توصیف کرده است «... دیگر از کوچه‌های معروف کوچه‌ای است که ابتدأ می‌رزد از طرف شمالی باغ مدان منتهی می‌شود به کوچه باب همایون، ابتدای این کوچه طرف یسار عمارت دفتر استیفاست که جناب وزیر و مستوفیان در آن می‌نشینند و طرف دست راست کوچه دیوارهای عمارات دولتی و عمارات نایب‌السلطنه امیرکبیر می‌باشد.

خیابان دولت

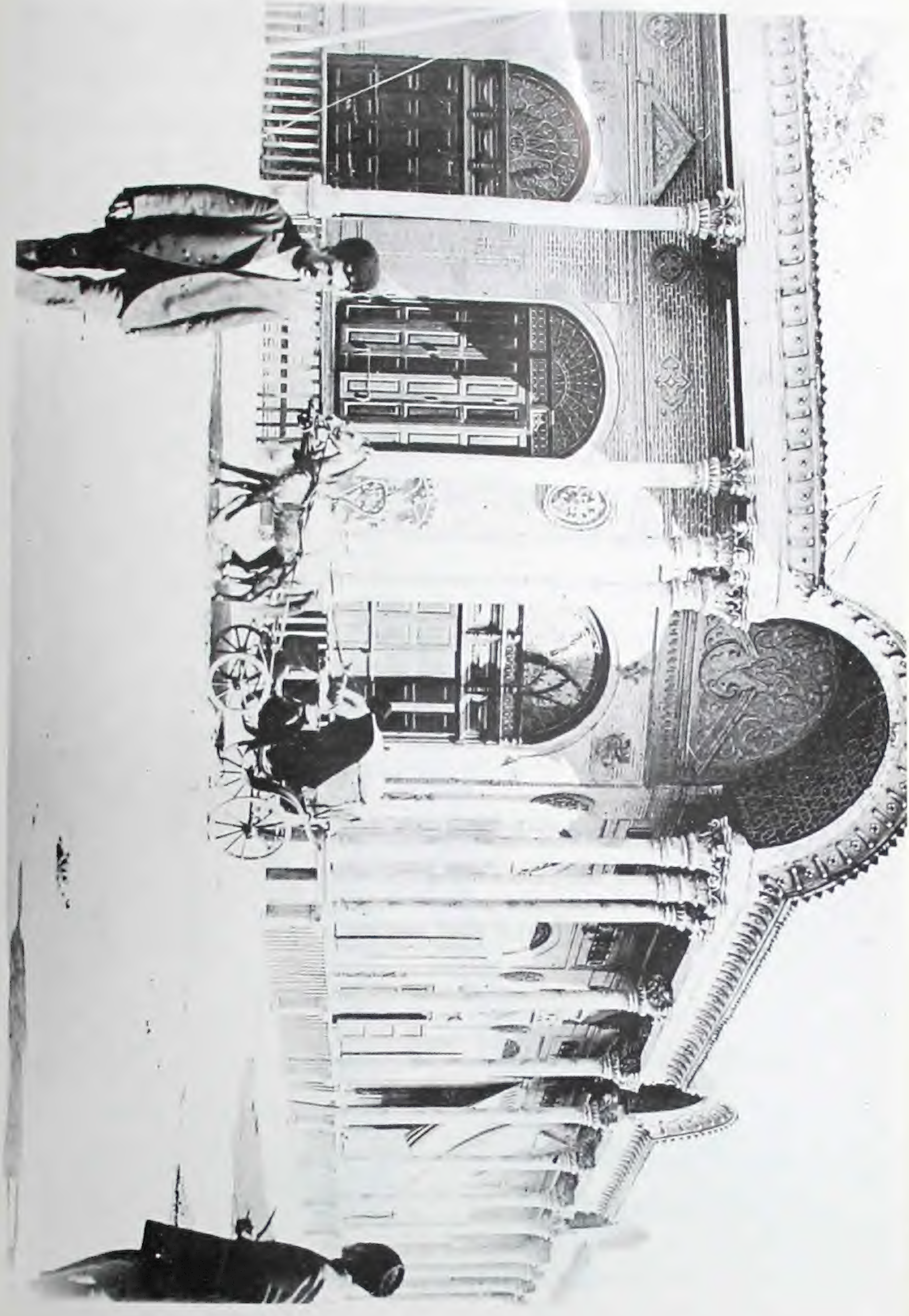
خیابان دولت از خیابان‌های طویل دارالخلافه بود و امروز دیگر اثری از آن باقی نیست از خیابانهائی بود که به میدان توپخانه منتهی می‌شد این خیابان را خوب سنگ‌فرش کرده بودند و طرف آن جویباری بود که آب در میان آن جریان داشت و نیز درختان فراوان کاشته بودند. در نزدیکی خیابان مزبور باغهای با صفای سلطنتی واقع شده بود. ارو پائیان خیابان دولت را کوی نمایندگیهای خارجی می‌نامیدند باستثنأ سفارتخانه انگلیس که در پارک بزرگی واقع شده کلیه اعضای سفارت بطور پراکنده در داخل آن سکونت داشتند. اولین رستوران به مفهوم امروزی که بنام (حوض خانه) معروف بود در این خیابان بوجود آمد که پاتوق صاحب منصبان وارامنه بود.

خیابان امیریه (امیرکبیر)

خیابان امیّریه کنونی که هیچگونه شباهتی به امیریه در دوران گذشته ندارد، در روزگاران پیش یکی از بزرگترین ودل انگیزترین تفریح گاههای مردم تهـــران بود وچون غالب اعیان و اشراف تهران ومخصوصاً امرأ وامنای دولت در این خیابان یا به کلامی دیگر در این محّل سکونت داشتند دارای ارج وقرب فراوان بود نام امیریه ازامیرکبیر (کامران میرزا) گرفته شده بود اولیّن کالسکه‌های



خیابان امیریه و چهارراه سابق آن که تقاطع سپه و همین خیابان بود





منظره‌ای از کوچه های تهران قدیم، سده ۱۳ هجری قمری (سده ۱۹ میلادی).

مجلل و زیبا برای اعیان واشراف ساکن این خیابان ساخته و پرداخته شد و شاهزاده ناصرالدوله که در همین خیابان منزل داشت نخستین کسی بود که درشکه‌ای بسبك ارو پائی با شش اسب برای خود ساخته بود که در خیابان امیریه در برابر چشمان کنجکاو وحیرت زده مردم عبور و مرور می کردند. درشکه چی وی مردی بنام (حسن تاتار) بود که از ابتدای کارشاهزاده سور چی این مرد بود وتا آخر عمر هم همچنان هدایت این درشکه را بعهده داشت. اما نام خیابان منیریه که یکی از خیابابان‌های منشعب از همین خیابان است از خواهر نایب السلطنه یعنی دختر ناصرالدینشاه گرفته شده بود سرتاسر منیریه و مهدیه فعلی باغ بزرگی بود که دانشکده افسری کنونی تنها ساختمان آن محسوب می گردید و بخاطر همین خیابانها و کوچه باغ‌های آن که پر از درخت بود وهوای دلکشی که داشت تفرجگاه عمومی مردم تهران بود.

خیابان دوشان تپه وباغ وحش

خیابان دوشان تپه یا خیابان فرح آباد از دروازه دوشان تپه (میدان ژاله) بطرف مشرق می‌رفت و به فرح آباد (قصر فیروزه) باغ و ساختمان محل خوشگذرانی بعضی از سلاطین قاجار و کوه سرسره معروف می‌رسید.

سردر ورودی باغ آن با نقاشی‌های مختلف از اشکال شیر وببر و پلنگ و مناظری از شکارهای عهد ناصری زینت یافته بود و در قسمتی از باغ آن حیواناتی جهت سرگرمی وبازی نگاهداری می شدند و عمارتی بنام کلاه‌فرنگی داشت که محل سکونت و استراحت ماههای بین بهار وتابستان و پائیز و زمستان ایشان معلوم شده بود. خیابان دوشان تپه که یك گذرگاه کوچك بود در روزهای سیزده بدر که مردم سر به بیابان و صحرا می زدند عبور ومرور آن قطع می گردید و در غیر این مواقع فضای خلوتی بود که عابران را دزدان شبرو و روز رولخت می کردند.

میدان های قدیمی تهران

مهمترین میدان تهران قدیم، ابتدا میدان ارگ بود که شرحش قبلاً گذشت و دارای دو دروازه و در بزرگ بود ونقاره خانه در سمت جنوب ارگ بود وزیر نقاره خانه انبار زیرزمینی و زندان سیاسی بود و جلو نقاره خانه روی سکوئی بزرگ توپ مروارید را مستقر ساخته بودند.

میدان امین السلطان

میدان امین السلطان از تأسیسات ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا علی اصغرخان اتابك است که نزدیك دروازه قدیم حضرت عبدالعظیم آن را بنا کرد. این میدان بزرگ مخصوص بارانداز بارهای علاّفی و میوه فروشی و سبزی بود. میدان را بعداً امین السلطان دوم گسترش داد وتا مدتی تمام بارهای خواربار و ذغال و هیزم تهران منحصراً در میدان مزبور تخلیه می گردید و آنگاه به محلات شهر فرستاده می شد.

ماجرای قتل یك شاهزاده در میدان امین السلطان

از ماجراهای مهم میدان امین السلطان کشته شدن فرزند یکی از شاهزادگان بود که، او را بطرز فجیعی کشته، و پوست صورتش را کنده و چشم هایش را درآورده بودند. می گویند ناصرالدینشاه که، از این فاجعه، سخت وحشت کرده بود فرمان داد که، می باید ظرف ۲۴ ساعت قاتل را پیدا کنند. بعد از

سه شبانه روز تلاش قاتل را که پسرداروغه همان محل بود دستگیر کردند و بعد از باز پرسی معلوم شد که مستی و پاره‌ای خیالات شیطانی علت این قتل بوده است. قاتل را بعداً تحویل اولیای مقتول دادندو آنها هم روی او نفت ریخته و وی را آتش زدند که این عمل باعث اعتراض مردم میدان واطراف شد.

میدان بهارستان

از جمله مراسمی که در عصر فتحعلیشاه در میدان بهارستان انجام می گردید مراسم شتر قربانی بود. باین ترتیب که در روز عید قربان شتری را تزیین کرده و به میدان بهارستان می آوردند و بعد یکی از فرزندان فتحعلیشاه سوار بر اسب سفیدی شده و قبای زری قرمزی بر تن می کرد تا به نیابت پدرش شتر را نحر کند (بکشد) و او نیزه‌ای به گلوی شتر فرو می‌برد که به دنبال آن قصابها و مردم عادی بر سر لاشه حیوان هجوم برده هریك سهمی برای خود از گوشت آن می‌بردند.

نخستین جشن سالانه مشروطیت نیز در همین میدان (بهارستان) برگزار شد. که تمام انجمن‌های شهر تهران دور تا دور میدان بهارستان طاق‌نما بستند و برای اولین بار ارامنه و کلیمی‌ها و زرتشتی‌های ایران در این جشن شرکت نمودند.

میدان سرقبر آقا

پشت بقعه سرقبر آقا درزمان قدیم گورستان و غسالخانه و تابوت‌کش‌خانه بود و در کنار این اماکن ـ میدان وسیعی بود که شب‌های جمعه مارگیرها و شعبده‌بازها و درویشها معرکه می گرفتند. شب‌ها عبور از این میدان بی‌خطر نبود، چون قاطرچیها و چارپا دارها که در مجاورت همین میدان سکونت داشتند مرتب مست می کردند و سر راه بر مردم می گرفتند.

جنبش زنان استقلال طلب تهران دربرابر مجلس علیه دخالت بیگانگان در امور ایران.





داستان کفن پوشهای سر قبر آقا

در سر قبر آقا عده‌ای از اوباش و جاهل‌های محل اوایل شب می‌رفتند بداخل تابوت کش خانه و یا غسال خانه پنهان میشدند و همین که چند ساعتی از شب می گذشت پارچه سفید بلندی بخود می پیچیدند و از پشت بام غسالخانه بوسط میدان می پریدند و همانطور کفن بدوش جلو رهگذر را می گرفتند و می گفتند، «ای زنده‌ها، سهم مرده‌ها را بدهید، » مردم بیچاره از ترس و وحشت مدهوش می گردیدند و مرده‌های دروغی جیب آنها را خالی می کردند.

بالاخره کار به شکایت رسید و اهل محل از حاکم تهران وزیر نظام کمك خواستند، حاکم دستور داد چند داروغه با تفنگ در غسالخانه و تابوت خانه تا صبح کشیك بدهند، چند روزی به آرامی گذشت تا اینکه اوباش محل با داروغه‌ها رفیق شدند و آنگاه باتفاق باین کار پر درآمد وارد گردیدند تا آنجا که سربازها هم کفن دروغی به تن می کردند و جلو زنده‌ها را می گرفتند. وزیر نظام که از این قضیه با خبر شد، شبانه با لباس مبدلّ به‌میدان سرقبر آقا آمد و با یاری همراهان سربازانی را که مرده دروغی شده بودند دستگیر ساختند.

میدان مال فروش‌ها

یکی از میدان‌های تهران قدیم، میدان مال فروش‌ها بود که نزدیك بازار آهنگرها قرار داشت در این میدان معامله حیوانات بارکش و سواری می کردند. آخر در آن روزها اعیان تهران سوار بر اسب می‌شدند و تجار باقاطر به حجره می‌رفتند. خانم‌ها هم سوار الاغ می‌شدند، روزها اول صبح خواه برفی و خواه بارانی عده زیادی مال دارها. مال‌های خود را برهنه وبدون زین و پالان وفقط با یك دهنه به میدان می‌آوردند و در حالیکه خودشان زیر سایه بان چپق با قلّیان می کشیدند و یا چای می‌نوشیدند و گرم صحبت بودند، یك عده دلال هم در اطراف میدان داری می کردند وفریاد می‌زدند، آی پول حلال، اسب عربی

داریم، اسب ترکمنی داریم، الاغ بندری داریم، مشتریها هم با نوکرها و کیسه‌های پول وارد میدان می‌شدند و هر مالی را که می پسندیدند پس از آزمایش و چند بار دور میدان چرخیدن آن را می خریدند.

میدان کاه فروش‌ها

میدان کاه فروش‌ها جنب میدان مال فروش‌ها بود که در آنجا فقط کاه و یونجه می‌فروختند. کریم شیره‌ای دلقك معروف باین میدان می‌آمد و به تقلید درباریان باعده‌ای از جاهل‌ها بجای قلمدان، قشو بدست می گرفت و فرمان مواجب و مستمری صادر می کرد.

میدان گمرك

انتهای خیابان امیریه سابق و نزدیك ایستگاه راه‌آهن میدان بزرگی بود که آن را میدان گمرك می گفتند تمام کالاهائی که از شهرستانها یا کشورهای خارج به تهران می‌آمد از دروازه مقابل میدان مشهور به گمرك وارد میدان می‌شد و هر قدر هم عوارض هر جا داده بود بایستی مجدداً برای ورود به بازار تهران در این میدان هم گمرك بدهند.

گذار فیل خانه

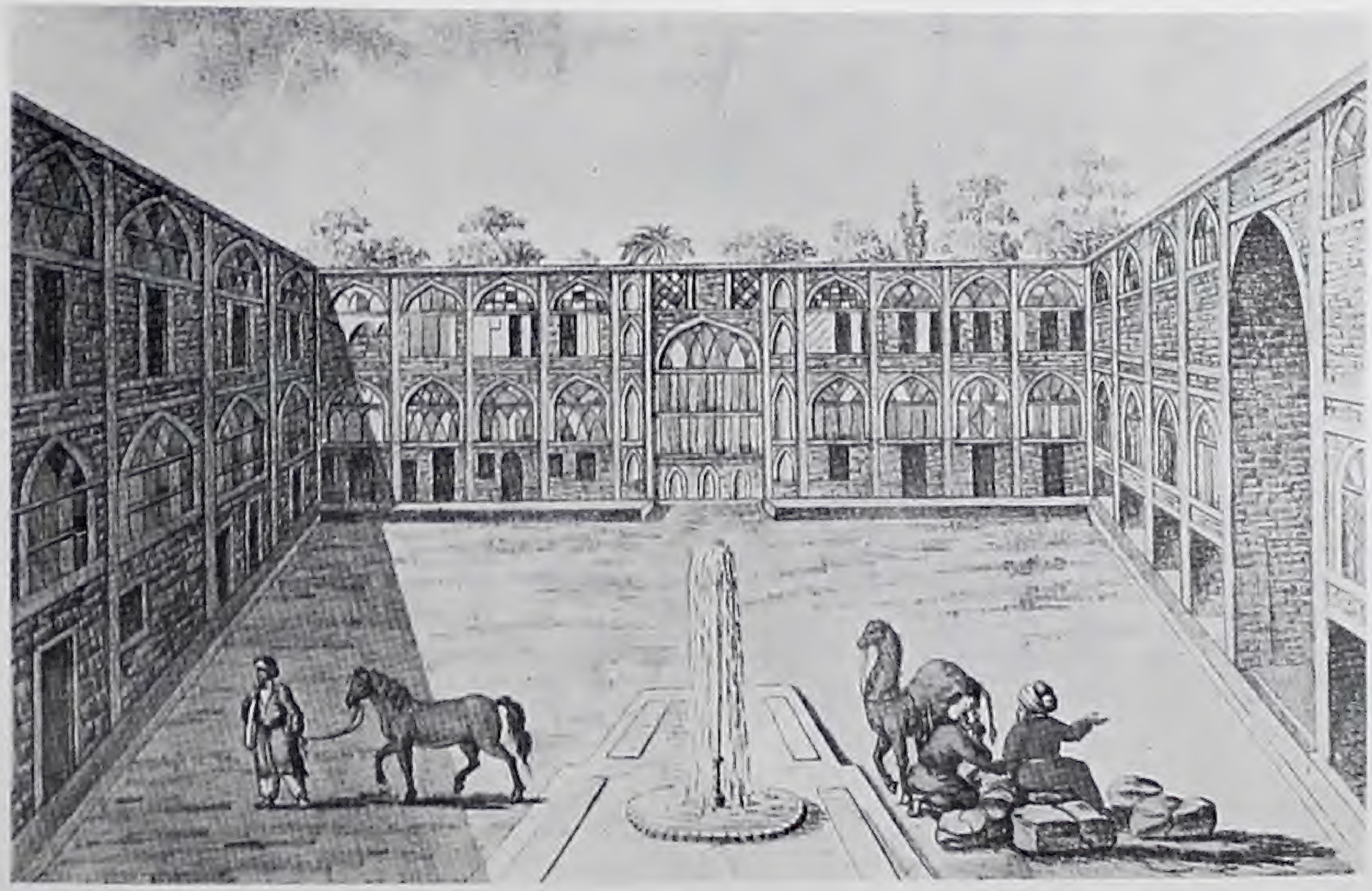
در انتهای خیابان خیام تکیه و میدان و کاروانسرای بزرگی بود که آن را (فیل خانه) می گفتند. از هنگامی که تهران پایتخت شد همیشه یکی دو فیل جزء تشریفات سلطنتی قاجار در این محل بوده است. فیلبان باشی عده‌ای فیلبان زیر دست داشت که فیل‌ها را هر روز جمعه برای تماشای مردم بیرون می آوردند و معمولاً عروس‌های خانواده‌های معروف دارالخلافه، را سوار فیل می کردند و بخانه



تصویری از سراسم عروسی در دارالخلافه تهران ـ در این سراسم عده‌ای‌از زنان با چادرسیاه
و روبنده شرکت دارند و نوازندگان مشغول نوازندگی هستند

داماد می‌بردند که از میان عروس‌های مشهور که با فیل بخانه داماد آمد خانم عصمت‌الدوله دختر ناصرالدینشاه و عروس معیرالممالك بزرگ بود. هر وقت در تکیه دولت داستان عروسی بلقیس بود فیل‌ها را به تکیه می‌بردند و بلقیس و سلیمان (عروس وداماد) را سوار فیل می کردند. زنان تهرانی در شب‌های جمعه به فیل خانه می‌آمدند و در آنجا شمع روشن می کردند و برای فیل‌ها نواله می آوردند.





حیاط داخلی یک کاروانسرا .

باغ های تهران قدیم

باغ نگارستان ــ سرسره باغ نگارستان

باغ نگارستان که در روزگارهای گذشته جزٔ باغهائی بشمار می‌رفت که در خارج از محدوده دارالخلافه قرار داشت از بناها و تأسیسات فتحعلیشاه قاجار بود، این باغ با همه صدمات و لطماتی که بر آن وارد شد تا زمان استقرار مشروطیت همچنان بحال خود باقی بود بعد آن را قطعه قطعه کردند.

مدخل باغ نگارستان در جلو میدان بهارستان و خود باغ در شمال میدان مزبور واقع بود. بعداً قسمت مهم باغ به مدرسه صنایع مستظرفه (مدرسه نقاشی) کمال الملك اختصاص پیدا کرد و تا چندی پیش اداره هنرهای زیبا آنجا بود و به شاگردان فنون نقاشی، مخمل بافی، خاتم کاری، و زری‌بافی تعلیم می‌دادند. اکنون اداره هنرهای زیبا محل وزارت ارشاد اسلامی گردیده است.

سرسره باغ نگارستان

سرسره معروف در باغ نگارستان قرار داشت و این سرسره عبات بود از سنگ مرمری که از بالای آن گویاخاتون های حرم سرمی خوردندو پائین می آمدندکه شاید یك نوع سرگرمی و وسیله تفریح بر ایشان محسوب می گردید. بانی سرسره فتحعلیشاه بود و سنگ سرسره را بطور مورّب ساخته بودند. طول سنگ تقریباً سه متر و عرض آن یك متر و نیم بوده است.

در شمال مدرسه نقاشی کمال الملك یك حوضخانه کوچك بود که از

شرق آن وارد می‌شدند و سنگ مورّب مزبور مقابل آن بود. سرسره را در چهل سال پیش ویران کردند.

ماجراهائی که درباغ نگارستان اتفاق افتاد

محمد میرزا درباغ نگارستان ولیعهد شد

در روز دوازدهم صفر سال هزار ودویست و پنجاه هجری درنگارستان به دستور فتحعلیشاه مجلس مهمانی آراسته شد و جمیع رجال و امنای دولت و وزراء در آن مجمع حاضر شدند، آنگاه فتحعلیشاه فرمان ولایتعهدی محمد میرزا را عنوان کرده او را باین سمت منصوب گردانید.

کشته شدن قائم مقام درباغ گلستان

یکی از حوادث غم انگیز و تأسف آوری که درباغ نگارستان اتفاق افتاد کشته شدن قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) فراهانی است که بدستور محمد شاه انجام یافت. البته باید در اینجا یادآور این نکته بود که چون محمد میرزا (محمد شاه) در حرم حضرت رضا علیه السلام در حضور پدرش عباس میرزا سوگند یاد کرده بود که خون قائم مقام آن وزیر سیاستمدار وبا تدبیر و ادیب نامدار را نریزد، لذا برای اینکه پیمانش شکسته نشود فرمان داد که او را به پشت خوابانیده و بر روی دهانش بالشی قرار داده آنقدر بر آن فشار آوردند تا قائم مقام خفه شد (بی آنکه خونش ریخته شود)!

واین بیت شعر را قائم مقام قبل ازمرگش درباغ نگارستان سروده بود:

روزگاراست آنکه عزّت دهد گه خواردارد
چرخ بازیگرازاین بازیچه‌ها بسیاردارد.

برج نوش عمارتی بوده است برج مانند واقع در خیابانی که عمود بر خیابان قوام السلطنه (سی ام تیر) است و از چهارراه وزارت دفاع تا خیابان فردوسی امتداد داشته است. این عمارت در باغ مصفّائی قرار داشت،برج نوش را به امر فتحعلیشاه برای سکونت نوش آفرین عیالش ساختند و فعلاً محل سابق برج مزبور عمارت بانک ملی در خیابان فردوسی قرار دارد. نوش آفرین زن فتحعلیشاه دختر (بدرخان زند) بوده است.

باغ وحش دوشان تپه

ماجرای شیر و ببر قلابی

باغ وحش تهران قدیم ابتدأ در خیابان اکباتان امروز بود ولی بعدها حیوانات این باغ را به دوشان تپه منتقل نمودند. در دوشان تپه چون ناصر الدینشاه مرتباً بسراغ حیوانات می‌رفت. بهمین جهت متصدیان امر از لحاظ غذا و مراقبت کوشش لازم را بکار می‌بردند، اما تدریجاً باغ وحش فراموش گردید و در نتیجه عدم رسید گی و شاید هم دزدی متصدیان از غذای حیوانات بسیاری از آنها تلف شدند از جمله یك شیر و یك ببر.

می گویند در این گیر و دار روزی ناصر الدینشاه هوس کرد که برای باز دید به باغ برود و متصدیان از ین قضیه به وحشت افتادند، زیرا شیر و ببر کذائی مورد توجه او بود. بهر حال ناصرالدین شاه به باغ وحش آمد و دستور داد شیر و ببر را برای تماشا در یك قفس بیاندازند، متصدیان مربوط ناگزیر پوست‌های این دو حیوان درنده را به تن دو نفر از آدم های باغ وحش میکنند تا قضیه بر ملا نشود، اتفاقاً مردی که در پوست شیر رفته بود وقتی به نزدیك ببر قلابی رسید نزدیك بود از وحشت وترس قالب تهی کند متصدیان مربوط هم دچار بیم و ترس شدند که مبادا

نیرنگشان کشف شود ولی کار از کار گذشته بود وبالاخره به امر ناصر الدینشاه شیر وببر بهم نزدیك شدند، در این احوال مردی که در پوست ببر رفته بود و گویا جریان را می دانست وقتی وحشت طرف مربوطه را دید در گوشش آهسته گفت، مشدی حسن نترس، من مش رجبعلی هستم، شیر که ترسش بر طرف شده بود فریاد کرد آه، مشدی حسن توئی؟ نزدیك بود زهره‌ام را آب کنی.

باغ ایلچی

باغ ایلچی که قبلاً محل سفارت دولت شوروی بـودواقع در کوچه باغ ایلچی بود که بین بازارحاج قاسم و کوچه حاج وزیر قرار داشت.

باغ صبا

درباره باغ صبا که امروز محلی در جاده قدیم شمیران (خیابـان دکتر شریعتی) می‌باشد گفته می‌شود که بوسیله فتحعلی خان صبا ملك الشعرأ زمان فتحعلشاه ایجاد گردید.

باغ شاه (میدان حرّ)

باغ شاه بوسیله فتحعلیشاه در شمال میدان اسب دوانی ساخته شد. در سال ۱۲۷۶ قمری ناصر الدینشاه عمارتی به آن اضافه نمود و میدان اسب دوانی دایره مانند جلو آن ساخت که نیم فرسنگ دور آن بود. و در اوایل هر بهار اسب دور آن می دوانیدند.

باغ پسته بیك

به باغ پسته بیك باین علت که پسته می کاشتند پسته بك میگفتند. در سال ۱۳۱۸ شمسی وزارت فرهنگ وقت در این محل دبستانی بنا کرد. کوچه باغ پسته بك از ابتدأ کوچه امامزاده یحیی شروع می شد و انتهای آن خیابان ری بود.

باغ حسام السلطنه

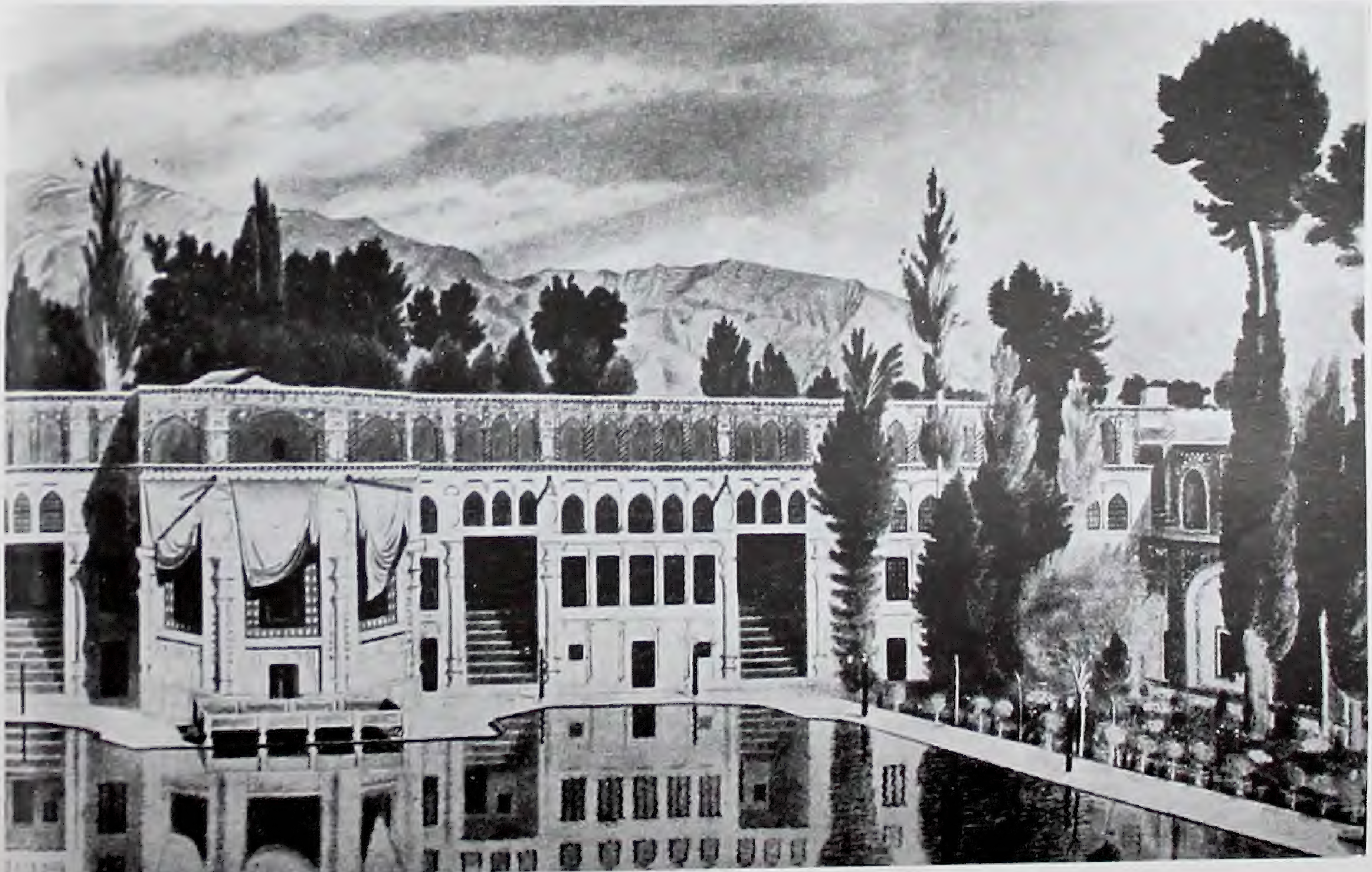
محل این باغ در غرب تکیه رضا قلی خان قرار داشت. حسام السلطنه مراد میرزا بانی این باغ یکی رشیدترین مردان عهد قاجار و پسر عباس میرزا بود که هرات را در افغانستان فتح کرد.

باغ ایلخانی

این باغ بین خیابان مخبرالدوله و خیابان باغ ایلخانی در جنوب سفارت انگلیس قرار داشت این باغ منسوب به ایلخانی از درباریان و رجال عهد ناصری می باشد.

باغ شعاع السلطنه

محل این باغ در نزدیکی خیابان سپه بود که منزل مسکونی شعاع السلطنه بشمار می رفت. چون شعاع السلطنه یکی از شاهزادگان با نفوذ و تحت اراده روسها بود سالداتهای روس باغ را تصرف کرده و آن را پایگاه خود قرار دادند. بعدها در نتیجه اقدامات گوناگون و بحکم مجلس روسها این باغ را تخلیه نمودند.

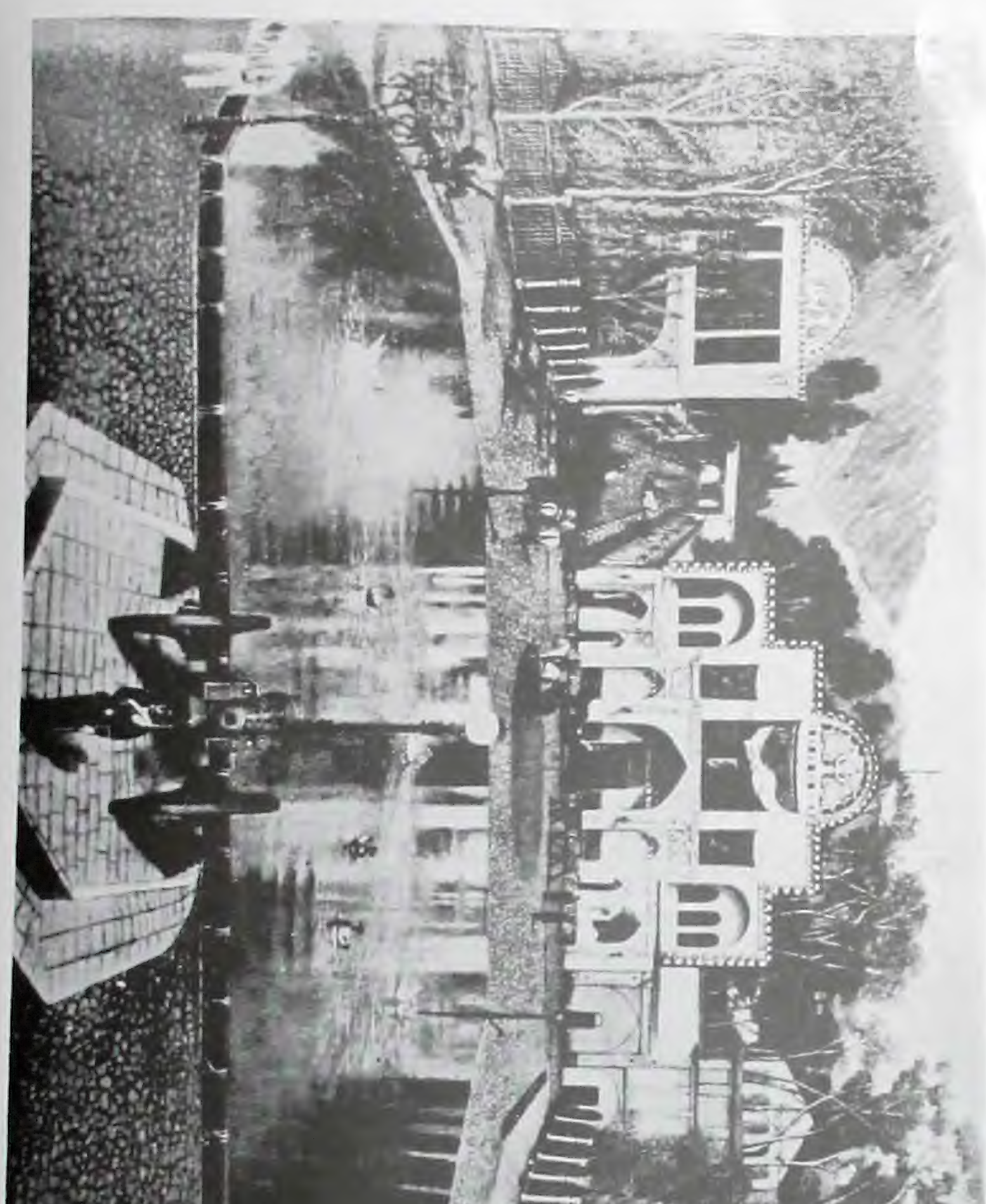


کاخ گلستان .

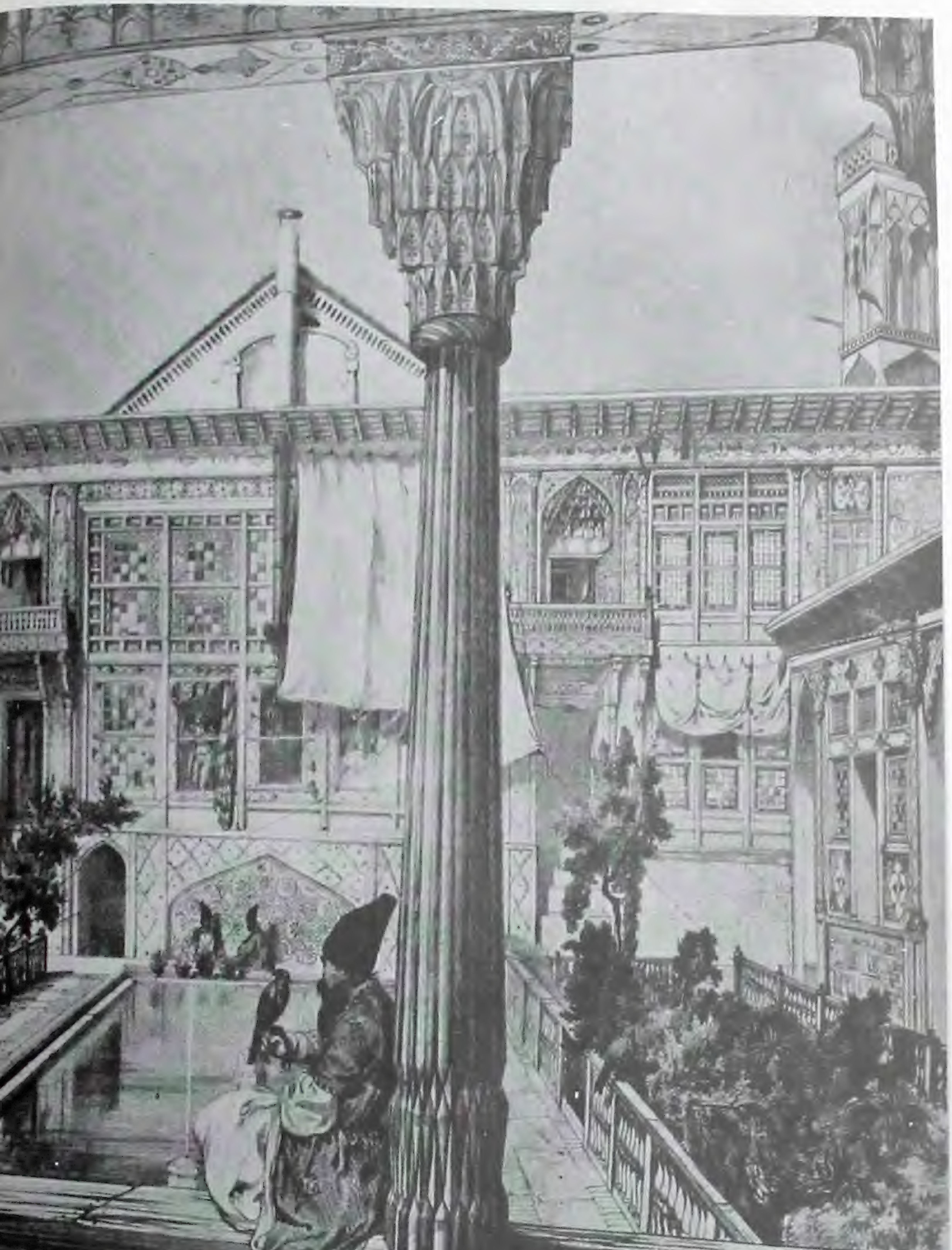


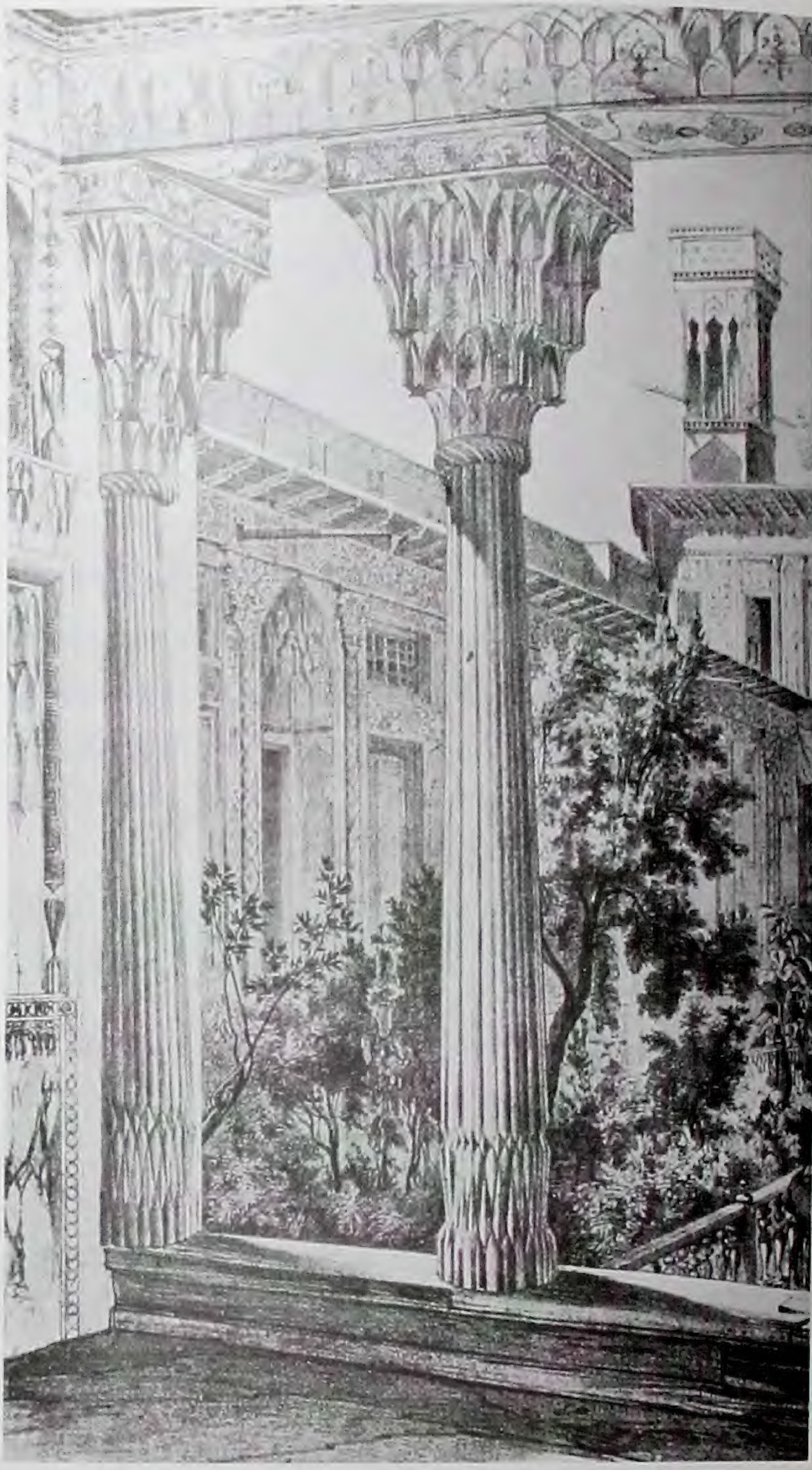
چاپ سنگی ـ کوشک
مرکزی در باغ اصلی
قصر قاجار "فلاندن"











چاپ سنگی ــ خانه‌ای
در تهران در قرن
نوزدهم با باغ واستح
"هومر"

میدان اعدام ومحکوم گردانی

بریدن سرمحکومین با ساطور وبعضی ماجراهای دلخراش دیگر

محکوم گردانی یا وسیله کلاشی جلادها

قبل ازاینکه مجازات مجرمین و جنایتکاران بوسیله دار انجام گیرد، یك نفر میرغضب یا جلاّد سر محکوم را باساطور از بدن جدا می کرد که البته این کار باحضور جمع زیادی ازمردم و تماشاچیان صورت می گرفت.

درنزدیك پاقاپق که بعدها میدان اعدام شد پس ازاینکه میرغضب که معمولاً لباس سرخ رنگی می پوشید انگشتان خود را بداخل دماغ محکوم فروبرده و سرش را روببالا نگاه می داشت و آنگاه با ساطور وبعدها با کارد بزرگ سرش را از بدن جدا می کرد، در زیر محلی که جلاّد وظیفه‌اش را انجام می‌داد چاهی حفر کرده بودند که میرغضب پس ازبریدن سرمحکوم، سر را بداخل چاه می‌افکند، اما این رسم بعدها بکلی منسوخ گردیده وبجای بریدن سر، محکوم را بوسیله دار به دنیای دیگر می‌فرستادند.

اما درباره شغل جلادی باید یادآور شد که این شغل افتخاری و بدون مواجب بود و مخارجشان ازمداخل و لفت و لیس و باصطلاح با تیغ‌زدن و کلاشی این وآن فراهم می گردید وترتیب کاروی نیز چنین بود که محکوم قبلاً باید روزها برای جلاد گدائی و دریوزگی کند تا پس ازاین مقدمه سر ازبدنش جدا شود! میرغضب ابتدای کارگدائی و محکوم گردانی زنجیری به دست و پا و گردن ومچ پاهای محکوم می‌بست و سینی به دستش می‌داد و اورا جلومی‌انداخت وهر

کجا که میخواست و مقابل هر دکان و هر عابر که مناسب می دانست زنجیرش را می کشید و وادار به گدائی می کرد.

البته این یك راه ساده و عادی بنظر می رسید ولی بعضی میرغضب‌ها برای استفاده بیشتر در کمال بی‌رحمی گوش و بینی محکوم را بریده در همان سینی گدائی می‌نهادند! و یا اینکه وی را مهار کرده و زنجیر از بینیش می گذرانیدند. مردم از دیدن این صحنه‌های دلخراش به رقت آمده هر کدام پولی در سینی می انداختند.

پس از آن نوبت به حق تیغ میرسید که در روز اعدام وصول می گردید، باین کیفیت که میرغضب وقتی بر روی سکوی اعدام محکوم را می‌بست خود کارد به دست گرفته و در برابر حاضران می چرخید و در حالیکه، فریاد حق تیغ، حق تیغ را بلند می کرد پول‌هائی از آنها می گرفت تا با کارد تیز به یك ضربت سر از بدن محکوم جداسازد و منظور خلاصی محکوم از زجر کشیدن بوسیله تیغ کهنه و زنگ‌زده بود!! درمقابل اگـر می آمد و پول کلانی گیرجلاد نمیامد، میرغضب کهنه کار شروع به لجبازی کرده ابتدا مقداری از گلوی محکوم بیچاره را می برید و در کمال بیرحمی کارش را به تأخیر می‌انداخت تا وقتیکه، حق البوق کافی دریافت نمود آنوقت وظیفه‌اش را بطور کامل بانجام رساند. (۱)

مجازات اعدام بـوسیلـه دار

اما تشریفات اعدام محکوم بوسیله دار که بعداً رسم گردید چنین بود که وقتی جرم وجنایت متهمی مسلم می شد و او را محکوم به اعدام می کردند، صبح روز بعد چند جارچی قاطر سوار پیرامون شهر می گشتند وبا فریاد و جنجال وگاهی بوسیله سرنا وطبل به مردم می‌فهماندند که صبح روز بعد قاتلی به دار مجازات آویخته می‌شود و آنگاه سپیده دم مردم در کنار قاپوق (میدان اعدام) گرد می آمدند وقاتل را که معمولاً بر روی الاغی نشانده و بطرف میدان می‌آوردند تماشا می کردند تا آنوقت که، محکوم به دارمجازات آویخته می شد.



مراسم اعدام کاکاشیرازی در میدان قاپوق (میدان اعدام)

از جمله حوادثی که درمیدان پاقاپق روی داد، آویختن جسد جوانی بنام محمد علی پسر کاظم، سرایدار سردر باب همایونی بود محمد علی که شغل جاروکشی کاخها را داشت مقداری از طلاهای تخت طاووس را می دزدد. و چون دزدی او کشف می‌شود بدستور ناصرالدینشاه سر او را در مقابل عمارت شمس العماره در حضور مردم از بدن جدا کرده و جسدش را ازدار معروف پاقاپق می آویزند.

قنوات تهران قدیم

وماجرای توپ حاج میرزا آقاسی

در دارالخلافه تهران پیش از اینکه آب رودخانه کرج باین شهر جریان یابد و اهالی پایتخت‌نشین را مشروب نماید، چندین قنات وجود داشت که در هر محله و منطقه روان بود، این قنات‌ها اکثراً وقف بود و باین کیفیت که شخص خیرخواه و نیکوکاری بخاطر رفاه خلق خدا اقدام به حفر قنات می کرد تا با این امر خیر ثوابی برای خود ذخیره کرده باشد.

معروف‌ترین قناتی که در تهران جریان داشت، قنات مرحوم حاج میرزا علیرضا بود که، در سر چشمه، از زمان فتحعلیشاه حفر شده بود و اکنون هم پس از صد و شصت سال جریان آن قطع نگردیده. حاج میرزا علیرضا فرزند حاج ابراهیم کلانتر معروف شیراز بود که دروازه شهر شیراز را در جنگ لطفعلی‌خان و آقا محمدخان بسوی آقا محمدخان گشود و باعث پیروزی وی گردید.

قسمت دیگری از قنوات مهم تهران وحومه، را حاج میرزا آقاسی ایجاد کرده است. اصولاً حاج ملاعباس ایروانی معروف به میرزا آقاسی مردی بود که، بکارهای زراعتی و حفر قنات عشق خاصی داشت. او که، صدراعظم چندین ساله محمد شاه بود برای اولین بار نهری از رودخانه کرج برای یافت‌آباد و وصفنار جاری ساخت که بعدها این آب را بوسیله نهر دیگری به تهران آوردند تا مردم پایتخت را مشروب سازد. حاجی چندین قنات دیگر در تهران حفر کرد که متأسفانه به آب نرسید چون در انتخاب زمین غالباً دچار اشتباه می‌شد، همین قضیه خود باعث

انتشار ماجراها و داستانهای جالبی گردید، از جمله اینکه می گویند روزی حاجی تنها و بدون تشریفات به سرقناتی که دستور داده بود آن را بکنند رفته بود و از عمله چرخ کش قنات می پرسد آیا قنات به آب رسیده است؟ او که حاجی را نشناخته بود با کمال سادگی جواب می‌دهد، آب کجا بود آقا! این حاج میرزا آقاسی بیخود ما را معطل کرده و دارد برای کبوترهای خدا در چاه لانه می‌سازد و حاجی هم بلافاصله می گوید بنده خدا اگر برای حاجی آب ندارد برای تو که نان دارد!
اما قنوات دیگر دارالخلافه در عصر ناصری و مظفری باین قرار بودند: قنات فرمانفرما، در خیابان پاستور امروز، قنات حاج حسینخان شاهسون نظام الدوله، قنات میرزا علیخان امین‌الدوله که پارك امین‌الدوله را درخیابانی بهمین نام مشروب می‌سازد قنات امین‌السلطان که بوسیله میرزا علی اصغرخان اتابك (امین‌السلطان) احداث گردید. قنات مخبرالدوله قنات میرزا عیسی وزیر تهران، قنات حاج ظهیرالدوله، قنات علاءالدوله، و قنات حسن‌آباد مستوفی الممالك.

چون صحبت از حاج میرزا آقاسی است باید به این نکته نیز اشاره شود که حاجی علاوه بر عشق و علاقه به حفر قنات به کارخانه توپ‌ریزی و تولید توپ هم اظهار اشتیاق می کرد. او از هر سیاح و جهانگرد و خارجی که به ایران می‌آمد سوآل نخستینش این بود که آیا می‌تواند برای او توپ بسازد؟ می گویند یك روز توپی را که به دستور حاجی ساخته بودند برای امتحان به خارج دارالخلافه بردند و توپچیها در حضور حاجی اولین گلوله را شلیك کردند، از بخت‌بد چون مواد ساخته شده توپ دارای استحکام لازم نبود بلافاصله لوله توپ ترکید ویکی دو نفر از توپچیها را زخمی و مصدوم میسازد، در همین موقع سازنده توپ با کمال خونسردی و از روی نیرنگ و چاپلوسی خطاب به حاجی می گوید، قربان ناراحت نباشید، وقتی این توپ درمیان توپچیهای خودی اینطور ضایعات ایجاد کند ببینید درموقع جنگ درمیان سپاهیان دشمن چه تلفاتی بار می‌آورد!!

گاومیش حاج میرزا آقاسی

و قضایای دیگر

گاومیش حاج میرزا آقاسی هم در کنار داستانهائی که از این مرد نقل می کنند داستانی است شنیدنی. بقرار معلوم گاومیش های آن مرحوم بقدری نزد او عزیز بودند که اگر فی المثل غفلتی می‌شد ویکی دوتای آنها به محوطه‌ی وارد می‌شد کسی جرئت جلوگیری از آنها را نداشت، گاومیش حاج میرزا آقاسی امروز هم در مورد اشخاص از خود راضی که بدون ملاحظه بهر کجا که هوسی بکنند وارد می‌شوند و باصطلاح نخود هر آشی می‌شوند بکار می‌رود.

اما در مورد بعضی دیگر از کارهای حاجی مسئله تدارکات جنگی این مرد قابل ذکر است، می گویند چون حاج میرزاآقاسی همیشه پیش‌بینی می نمود که لاجرم جنگی یا جنگ هائی در ایران روی خواهد داد باین ملاحظه تا می‌توانست باروت و توپ و تفنگ ذخیره می کرد از جمله چندین صد خمره باروت که آخرین آنها دست نخورده دریکی از سربازخانه های تبریز در حال فراموشی باقی مانده بود و هم چنین چندین هزار تفنگ و زنبورک وحتی خواربار و مهمات دیگر در انبارهای دولتی ذخیره کرده بود. در کنار اینگونه مآل اندیشی‌ها حاجی هر جا مزرعه‌ای پیدا می کرد و یا قناتی سراغ می گرفت از پول دولت و برای دولت خریداری می کرد و هر کجا آهن و سرب و قلع گیر می‌آورد. جمع آوری‌می کرد تا با آنها در کارخانه‌های توپ ریزی توپ بریزد وبالاخره برای سوراخ کردن توپها و غیره از قدرت گاومیش هایش که قبلاً ذکر آنها رفت استفاده می کرد.

املاک مزروعی که حاج میرزا آقاسی خریداری کرد بعدها بصورت املاک خالصه دولت درآمد...



در تهران قدیم علاوه بر قنوات،آب انبارهای متعددی هم وجود داشت که بنا کنندگان آن اکثراً مردم خیر اندیش و نیکوکاری بودند. این آب انبارها که اغلب گنجایش مقدار زیادی آب را داشت در موقع خشکسالی و هنگامیکه قنوات تهران جوابگوی احتیاجات مردم را نمی‌داد نقش مهمی را بعده داشتند واز طرفی ذخیره آب در این انباریك کار مال اندیشانه بود که نگرانیهای مردم را در مواقع خشکی و احتیاج مرتفع می‌ساخت. یکی از مهمترین آب انبارهای دارالخلافه، آب انبار سید اسمعیل بود. این آب انبار تاریخی و کهن سال ابتدأ در زمان حکومت سلجوقیان و سلطنت طغرل اول بوجود آمد ولی بعدها متروك گردید، آنگاه در دوران صفویه شاه طهماسب اول امر به تعمیر آب انبار داد ولی بازهم متروك شد تا اینکه حاج عیسی وزیر دستور تجدید بنای آن را داد.



سقایی، یکی از مشاغل رسمی و لازم تهران قدیم.

مشاغل والقاب عهد ناصری

در دوران ناصری در تهران قدیم تعدادی مشاغل وجود داشت که متصدیان وشاغلان آن از برگزیدگان و خاصان ورجال این عهد ودوران بودند.

این مشاغل خاص عبارت بودند از فرّاش خانه ــ سرایدارخانه ــ فخارخانه ــ ایشیک خانه ــ کشیک خانه ــ اسلحه خانه ــ زنبورک خانه ــ تفنگدارخانه ــ شاطرخانه ــ جارچی خانه ــ میرشکاری ــ میرآخوری ــ زیندارخانه ــ کالسکه خانه ــ اصطبل توپخانه ــ شترخانه وقاطرخانه ــ نقاره خانه ــ صندوق خانه ورخت دارخانه وو. وحالا می‌پردازیم به شرح چند تا از این مشاغل:

فراش خانه

لغت فرّاش ابتداء برای جاروب کشی وآب‌پاشی و نظافت وضع گردید ولی بعدها بعلت اینکه دسته جاروب و گاوسرچادر تحویل فراش می‌شد وبرای مجازات وتنبیه کردن که معمول آن زمان بود می‌باید فرّاش دسته جاروب وچوب بیاورد وخودش هم اجراء کننده تنبیه با این آلات گردد لذا فراش‌ها کسانی بودند که وظیفه داشتند خلافکاران را به مجازات برسانند. در خانه‌های اعیان مسئولیت فراش‌ها این بود که مجرم را به روخوابانیده وچند چوب به ران‌هایش می‌نواختند. اما در کارهای دولتی فراش‌ها اشکلک و کند وزنجیر بکاربرده وحتی گوش و دماغ و دست بریدن و به طناب افکندن و سربریدن از وظایف آنان بشمار می‌رفت.

لباس فراش‌ها سرداری یقه حسینی با یقه عربی ماهوت قرمز وشلواری از پارچه دبیت یا ماهوت سیاه بود وکلاه تخم مرغی برسرداشتند که درسمت راست بالای آن کلمه فراش را از نقره بریده نصب کرده بودند.





فراش باشی که حاجب الدوله لقب داشت می باید همه گونه فراش تحت فرمان و در دسترس خود داشته باشد.

سرایدارخانه

عمارات دولتی و اثاثه آنها به نگهبانان و مستحفظان و اشخاصی سپرده شده بود که آنها را سرایدار می گفتند و اداره‌ای که این اشخاص با آن سرو کار داشتند معروف به سرایدارخانه بود.

ایشیک خانه

موضوع قابل توجه این است که اکثر این مشاغل و دارندگان آن از لغات ترکی گرفته شده بود و کلمه (باشی) که به معنی رئیس بود در تمام بیوتات و ادارات سلطنتی مصطلح بود. ایشیک آقاسی یعنی کسی که امور مربوط به تشریفات را انجام می‌داد و از هر ولایت که عده‌ای برای دادخواهی به دربار می‌آمدند عرایض آنها را ایشیک آقاسی بعرض می رساند.

کشیک خانه

گارد مخصوص را در عهدناصری کشیک خانه می گفتند که در تحت ریاست کشیک چی باشی بود. سواران کشیک خانه را غلام کشیک خانه هم می گفتند و رئیس آنها را که بعد از کشیک چی باشی شخص اول کشیک خانه بود (قولر آقاسی باشی) می نامیدند.

اسلحه خانه

از هنگامیکه قشون ایران مرکب ازپیاده‌های چریکی و سوارهای ایلاتی





بود اسلحه خانه یکی از بیوتات مهم بشمار می‌آمد و فرمانروایان ایران ناگزیر بودند خزانه‌ای از اسلحه ترتیب داده آنرا در تحت ریاست شخص امینی بسپارند، تا در مواقع آرامش بدست آنها اسلحه کهنه و از کار افتاده را نو و اصلاح کنند و در موارد جنگ افرادی را که اهل کشور برای فرستادن به میدان رزم می‌آوردند مسلح کرده بجنگ بفرستند.

شاطرخانه

در موقع سواریها در عهد ناصری عده‌ای پیاده بودند که در جلو اسب یا کالسکه او حرکت می کردند تا اگر فرمانروا فرمانی بدهد شاطرها برای اجرای امر حاضر باشند. رئیس شاطرها را شاطرباشی می گفتند.

جارچی خانه

در دورانی که روزنامه در ایران بطور منظم منتشر نمی شد جارچی‌ها مطالب عمده را بگوش مردم می‌رسانیدند. مردم به گفته جارچی اعتماد داشتند ولی از وقتی که روزنامه در ایران دایر گردید این شغل هم از اهمیت خود افتاد رئیس جارچی‌ها را جارچی‌باشی می نامیدند.

میرآخوری

شغل میرآخوری مربوط به نگاهداری حیواناتی نظیر اسب و مادیان بود که در اصطبل‌ها نگاهداری می گردید و گاهی مادیان‌های ایلخی را در ورامین ولار به چرا وامی داشتند.

زیندارخانه

زین‌دار کسی بود که زین و یراق اسب‌ها را نگاهداری می کرد و اینها در

جائی بنام زیندارخانه آمد وشد داشتند.

کالسکه‌خانه

کالسکه‌خانه هم از عهد ناصری بوجود آمدو این هنگامی بود که کالسکه به ایران وارد گردید. کالسکه‌چی باشی رئیس کالسکه‌خانه بود و کلیه کالسکه‌چی‌ها تحت امر او بودند.

تأسیس تلگرافخانه در تهران قدیم

بنای تلگراف‌خانه در تهران قدیم در سال ۱۲۷٤ هجری قمری شروع گردید که ابتدای امر رشته سیم آزمایشی آن بوسیله معلمین و استادان و شاگردان دارالفنون میان تلگرافخانه و باغ لاله‌زار دائر گردید وآنگاه که چند سالی گذشت علیقلی خان پسر رضاقلی خان هدایت ناظم سابق مدرسه دارالفنون از تهران تا سلطانیه و از آنجا به تبریز سیم تلگرافخانه را برقرار نمود. این اقدام موجب آن گردید که بعدها علیقلی‌خان به لقب مخبرالدوله معروف شده و وزیر تلگراف گردد. بهمین ترتیب نظامت مدرسه دارالفنون سبب شد که جعفرقلیخان پسر دیگر رضاقلی‌خان بعد از اعتضاد السلطنه رئیس مدرسه دارالفنون و سپس وزیر علوم شود.







تصویر یک میرزا و ارباب رجوع وی.

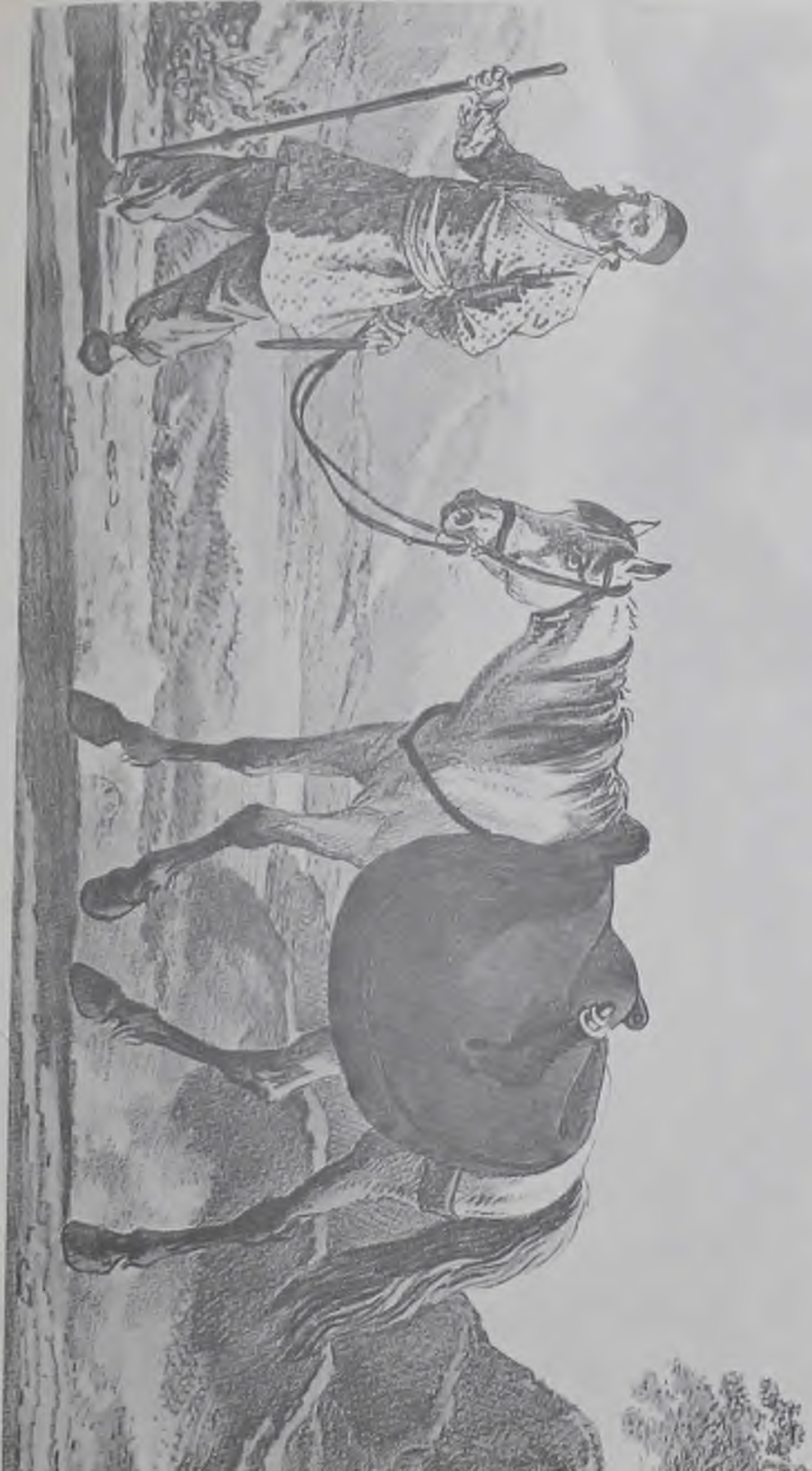
آب رسانی در
تهران قدیم

مشك سقاها ـ سقاآخانه

قتل ما ژورایمبری درسقاخانه

آنوقت‌ها که درباره آن صحبت می‌کنیم، یك قسمت از خانه‌ها و محلات تهران بوسیله مشك آب سقاها مشروب می گردید و این سقاها که هر کدام خیك و یا مشك بزرگی بر دوش افکنده بودند از قنوات موجود در تهران آنها را پر کرده و به خانه‌ها می‌بردند و تدریجاً که تغییراتی در نحوه آب رسانی پدیدار شد این کار بوسیله بشکه‌های آبی صورت می گرفت که با چار پایانی مثل اسب و الاغ کشیده می‌شد. اما در کنار اینگونه آب رسانی‌ها، در بیشتر خانه‌ها آب انبارهای کوچك و بزرگی نیز می‌ساختند که آنها را اواخر شب که احتمالاً آب نهرها و جویها کمتر آلوده بود از طریق آنها به آب انبارها آب می انداختند بیشتر این آبها از نهر کرج می‌آمد و میراب‌های بلدیه (شهرداری) که مأمور رسانیدن و به جریان انداختن و تقسیم عادلانه آب درجویهای محلات بودند از آنجائیکه سر رشته کاری مهم را در دست داشتند درواقع نفوذ و قدرت زیادی داشتند که گاهی اتفاق می‌افتاد همین میراب‌های کذائی وقتی از ساکنان خانه‌ای دلخوری پیدا می کردند بانواع بهانه‌ها مانع جریان افتادن آب بخانه‌های مورد نظر می‌شدند و گاهی هم یك





کوچه و یا یك محله برسر حق تقدم و یا تأخر در استفاده از آب نزاع‌ها و مناقشات خونینی راه می‌انداختند.

سقاخانه

در تهران قدیم سقاخانه‌ها را بیشتر بخاطر کارهای ثواب می‌ساختند و بنای آن چنین بود که در یك دکان نیم بابی ظروف بزرگ سنگی و یا دوسکامی بزرگی قرار می‌دادند و در اطراف آن جام‌ها و یا پیاله‌هائی که معمولاً بسته به زنجیر بود می‌نهادند و این اقدام بیشتر در ایام عزاداری و یا روضه خوانی سیدالشهداء و یاد شهیدان دشت کربلا بوجود آمد. در شب هنگام برای اینکه چشم تشنه‌لبان بهتر ببیند در محفظه هائی در کنار محل آب شمع‌هائی روشن می کردند و بعد این کار مقدمه ای شد برای کسانیکه نذرونیازی داشتند و هر شب جمعه شمع‌هائی را در سقاخانه‌های تهران قدیم نصب و روشن می‌ساختند. در بعضی سقاخانه‌های که کارو وضعشان مفصل‌تر بود تعداد شمایل مقدسین مثل حضرت عباس و حضرت علی‌اکبر را به دیوار می‌آویختند و معمولاً هر سقاخانه‌ای برای خود یك متولی و کارگردان داشت.

بعضی سقاخانه‌ها را مردم خیراندیش و بمنظور کمك به تشنه‌لبان خاصه در فصل تابستان که قطعات یخ هم در آن می‌افکندند بنا می کردند ولی برخی افراد فرصت طلب و استفاده جو ساختن سقاخانه را برای خودنان دانی قرارداده بودند و از شمع و پولهای نذرشده بهره می‌بردند.

در تهران، در آن روزگارها چندین سقاخانه معروف قرار داشت که از آن جمله بود: سقاخانه نوروزخان، سقاخانه مرحوم آشیخ‌هادی نجم‌آبادی، سقاخانه آینه، سقاخانه نوروزخان معروف‌ترین و مفصل‌ترین سقاخانه‌های تهران قدیم بود ولی سقاخانه شیخ هادی معروفیتش بعلت کشته شدن (ماژورایمبری) مأمور کشور آمریکا بود که هنگام عکسبرداری از چگونگی استفاده مردم از سقاخانه و طریقه روشن کردن شمع و بعضی نذر ونیازها به تحریك جمعی ازماجراجویان



مرموز که در ورأ آن سیاست خاصی پنهان بود مورد ضرب و شتم قرار گرفته و هنگام فرار و پناه بردن به کمیسری بقتل رسید.

روشنائی تهران قدیم
پیه سوز- فانوس - چراغ گاز-

قبل از اینکه درخیابان های تهران چراغهای گازی و بعدها برقی بکار افتد، اکثر معابر و گذرگاهها و مخصوصاً محلات بازار شب‌ها بوسیله فانوس‌های فتیله‌ای و پیه سوز وغیره روشن می‌شد. پیه سوزها با روغن پیه افروخته می گشت و فانوس‌ها را با نفت پر وروشن می‌ساختند. این چراغها، چه فانوس‌ها و چه پیه سوزها را در فاصله های معین بر فراز دیوار نصب می کردند و هر محله‌ای برای این چراغها یك متصدی داشت که شبها آنها را روشن کرده و صبح‌ها خاموش می کردند.

فانوس‌ها تحت کنترات شخصی بنام حسین خان چراغچی بود که سر دسته حساب شده چراغچیان بود و آنها را استخدام می کرد، و اگر چه در ابتدأ ایشان رابا روزی چهارقران مزد استخدام کرده بود ولی در اواخر نه تنها چیزی بانان پرداخت نمی کرد بلکه مبلغی روزانه دستی می گرفت که صورت باج را داشت و این جماعت ناگزیر از دزدی نفت و فتیله فروشی ولوله‌های آنها و تعویض لوله‌های ناقص جای خالی اجرت روزانه را پر می کردند، تا اینکه کارخانه گاز تأسیس گردید که ابتدا در خیابان چراغ برق (امیر کبیر) به راه افتاد. طرز کار این کارخانه چنین بود که دیگ‌های درداری که درهایشان با پیچ ومهره‌هائی باز وبسته می شد در آن کار گذاشته بودند و از آن لوله‌هائی به اطراف کشیده شده بود که لوله‌های عمده‌اش به خیابان ناصریه و در اندرون می‌آمد. هنگام غروب شیرهای دیگ‌ها باز می‌شد و گاز (کاربیت) درلوله‌ها جریان پیدا می کرد و در همین وقت عده‌ای چراغچی با میله‌های بلند مشتعل فانوس‌های مخصوص گازی را که به دیوار نصب شده بود روشن ویا خاموش می ساختند.

اولین کارخانه برق

اولین کارخانه برق توسط حاج امین الضرب اصفهانی (مهدوی) بکار افتاد. حاج امین الضرب که اصفهانی زیرک و تاجر حسابگری بود که قبلاً نیز ضرب مسکوکات را بعهده داشت و ضمناً آدم سرمایه داری بود وقتی جزء ملتزمین مظفرالدینشاه به روسیه رفت روزی هنگام قدم زدن در خیابان چشمش به کارخانه برق افتاد که شهر را روشن می کرد. وی چنان مجذوب روشنائی برق شد که تصمیم گرفت او نیز یك چنین کارخانه‌ای را در دارالخلافه دایر نماید و برای این منظور ابتدا امتیازش را از مظفرالدین شاه اخذ نموده و سپس کارخانه را روبراه کرد. کارخانه حاج امین الضرب فقط چهارصد کیلووات نیروی برق داشت که می‌توانست قسمتی از خیابانهای دارالخلافه را روشن نماید.

روشنائی برق از شیطان است

شب اول که کارخانه برق حاج امین الضرب بکار افتاد و خیابان‌های لاله زار و لختی (سعدی) و شاه‌آباد و چراغ برق روشن شد مردم تهران از همه جا برای تماشای واقعه‌ای شگفت‌انگیز و عجیب به این خیابانها سرازیر شده و انگشت حیرت به دندان می گرفتند و حتی چند تن از مردم قشری می گفتند. دنیا به آخر رسیده و این روشنائی از قدرت شیطان رجیم است!

بهر حال در ابتدای کار شروع برق تهران، اکثر رجال و اعیان و وزراً به برق حاج امین الضرب روی خوش نشان ندادندومدتهای مدیدهمچنان به چراغهای بادی تلمبه‌ای (زنبوری) دل‌خوش کرده بودند و حتی یکی از آنها می گفت، چندان اعتباری به صنعت فرنگیها نیست، ممکن است ساخت دست آنها ناگهان خراب شده‌و ما در تاریکی بمانیم. آدم محتاط و مال اندیش که ریش خود را بدست فرنگیها نمی‌دهد! حاج امین الضرب وقتی وضع را باین منوال دید دنبال فرصتی گشت که روحیه و طرز فکر سرشناسان قوم را تغییر دهد تا آنگاه که شبی

بمناسب جشن ولادت امام زمان همه خیابانهای اصلی تهران را چراغانی کرده و مخصوصاً خیابان امیریه را با لامپ‌های چند رنگ آراست. همین ابتکار او سبب شد که فردا صبح عده‌ای از وزرا و امرا که نمی‌خواستند ریش خود را بدست خارجی بسپارند از شب چراغانی امیریه خانه‌هایشان را بدست نیروی برق (شیطان) سپردند تا شب‌هایشان روشن گردد...

حاج امین الضرب که متعهد شده بود روشنائی معابر و خیابانها و کویها را با چراغ‌های برقی دایر نماید از آن پس بیشتر خیابانها وگذرگاههای تهران راسیم کشی کرده و چراغ برق روی آنها نصب کرد.

پول برق را مأموران امین الضرب بوسیله دو نفر مأمور که هر کدام کیف چرمی بزرگی زیر کتشان آویزان کرده بودند وصول می‌نمودند، آنها از اول شب به در مغازه‌ها و خانه‌ها مراجعه می کردند و شعله شمار پول می گرفتند، آنگاه با چونکه مقدار مصرفی برق را حساب می کردند و برای هر لامپ شصت واتی سی دینار وصول می‌نمودند.

انواع چراغها وفانوس‌ها

در دارالخلافه در خانه‌ها و اماکن از انواع چراغها استفاده می کردند. مهمتر از همه که پر نورتر از دیگران بود (لنتر) های نمره سی بود که با رکابی از سقف می آویختند و حبابی از چینی یا بلور رنگ‌دار داشت. دیگر چراغهای لامپا با سر پیچ‌های دو شعله و سه شعله که آنها نیز بر پایه‌های (با رفتن) وبلور و چینی و فلز سوار می‌شد. بعد از اینها جارهای پایه بلند با پایه‌هائی از سنگ مرمر در سر پیچ‌های گرد سوز نمره بیست وبیست و پنج با حباب‌های لب کنگره الوان که وسط مجلس قرار می گرفت و بعد از آن شمعدانهاویك پایه‌های شمع سوز مفرغی وبلوری که وسیله شمع روشن می‌شدند و هم چنین چلچراغهای پر نور که از سقف می آویختند.

فانوس‌های شیشه دارو نفت سوز و پارچه‌ای شمع سوز که اولی را فانوس بغدادی و دومی را فانوس شمعی می گفتند از جمله وسایل روشنائی بود که برای

عبور از کوچه‌ها و کشیدن جلو اسب و الاغ روضه خوانها و پیشاپیش اعیان و رجال و علما بکار می‌آید.

در حمام‌ها از نوعی چراغ که پیه سوز بود استفاده می‌شد و نیز چراغ موشی که بدون سر پیچ و لوله بود ودود وبوی عفن به فضا می‌فرستاد. بعدها چراغهای تلمبه‌ای معروف زنبوری توری دار که تدریجاً وارد بازار و خانه‌ها گردید.

* آداب چراغ روشن کردن

روشن کردن چراغ در دارالخلافه، آداب و رسومی داشت. وقتی آنها را نفت گیری و تمیز می‌کردند با سلام و صلوات کبریت بر آنها می‌زدند و هنگام بالا کشیدن فتیله آنها باز صلوات فرستاده و به شاه چراغ که مقصود شاه چراغ شیراز است درود می‌فرستادند.

وقتی در دکانها چراغ را روشن می‌کردند، همه مشتریان با صدای بلند صلوات می‌فرستادند و از جمله رسم و رسوم و آداب این بود که هر کس تا یکی دو ساعت از شب گذشته وارد دکانی می‌شد می‌باید بگوید چراغت روشن و صاحب دکان جواب می‌داد، چراغ عمرت روشن. وصاحب دکانها معمولاً اولین مشتری را که سرشب جنس می‌خرید و پول می‌داد آن را پول سرچراغ می‌گفتند...

مکتب خانه — مدرسه

پیش از اینکه، مکتب خانه ویا مدرسه به شیوه امروزی ایجاد شود، مدرسه و محل تحصیل علم عبارت بود از محوطه‌ای باز با ساختمانهائی یك طبقه و دوطبقه که ضمیمه مسجد بود یا بطور مستقل تنها بخاطر مدرسه طلاب دین احداث می‌گردید، اطاقهای مخصوصی این محل را حجره می‌گفتند که هر حجره شامل

* از کتاب تهران قدیم نوشته جعفر شهری

حیاط یک مدرسه قدیم در تهران .





ایوان و یك اطاق و یك پتو یا صندوق خانه بود ودر هر حجره یك یا چند طبقه منزل می کردند. هزینه این طلاب ازدرآمد موقوفات مدرسه یا ازطرف مجتهدین ومرجع تقلید تأمین می‌شد که از ماهی یك تومان و دوازده قران تجاوز نمی کرد. معلمین این جماعت را هم مدّرس می گفتند که صبح وعصر ایشان را درحجره تا شبستان جمع می کردند و تعلیم می‌دادند. دروس این طلاب، صرف ونحو وفارسی وعربی وفقه و اصول وبیان ومعانی و حکمت الهی ومسایل شرعی بود. اما درباره مکتب خانه‌ها و معلّمین سرخانه باید گفته شود که، مکتب خانه‌ها که بعداً درباره آن به تفصیل صحبت می کنیم دو نوع بودند یکی خصوصی که درمنزل طبقات اعیان دایر می گردید و مخصوص فرزندان یك یا چند خانواده بود و نوع دیگر مکتب خانه‌های عمومی که تمام طبقات و خانواده‌ها می‌توانستند کودکان خود را بآنجا بفرستند. شهریه مکتب خانه‌ها مبلغ ده قران (ده ریال) برای مکتب خانه‌های اعیانی و پنج تا ده قران هم برای مکتب خانه‌های عمومی بود.

مکتب خانه‌ها عموماً دریك اطاق کوچك یا بزرگ دایر می‌شد ودر زیر این اطاق گاهی زیرزمین یا سردابی هم بود که معلم یا آخوند مکتب خانه برای تنبیه ومجازات شاگردان از آنجا استفاده می کردند و کودکان باریگوش ودرس نخوان تنبل را در آن محل‌ها چند ساعتی زندانی می کردند که این مکان‌ها در عرف مکتب دارها به سیاه چال معروف بود.

درمکتب خانه دو نفر از کودکان مراقبت می کردند، یکی همان معلم یا ملاّ بود که کارش تدریس و تعلیم بود و حقوقش هم ازبیست و پنج قران تجاوز نمی کرد و غالباً ناهار و شامش را از خانواده بچه‌ها مدادند ویك نفرهم فرآش که کارش علاوه بر تمیز کردن و نظافت مکتب خانه، مأمور آوردن و یا جلب بعضی کودکانی‌بودکه‌تخسی کرده واز رفتن به مکتب خانه طفره می‌رفتند.

اما مبلمان و وسایل مکتب خانه عبارت بود از، یك دست نمد با یك میان فرش قالی و گاهی حصیرو بوریا، محل قرار گرفتن ملاّ ویا معلم مکتب خانه، بالای مکتب خانه بود که بر روی یك پتوی کرمانی گلی رنگ می‌انداختند و یك پشتی هم بر روی دیوار تکیه داشت که رختخواب معلم بود و آن را درچادرشب

قمی می پیچیدند.

مکتب خانه‌ها در زمستان با یك منقل پر از زغال گرم می‌شد و تابستانها هم هر گاه مکتب خانه تعطیل نبود در زیر زمین تشکیل می گردید. یکی از وسایل تنبیه و مجازات بچه‌های بازیگوش و متمرّد و تنبل، چوب و فلك بود که بدستور معلم، شاگرد تنبل را روی زمین می‌خوابانیدند و پاهایش را در تسمه فلك می گذاشتند، آنگاه دو نفر شاگرد مکتب خانه دو طرف فلك را می گرفتند و فراش هم با ترکه‌هائی که بعضاً آنها را در آب خوابانیده بودند و معمولاً هم از چوب آلبالو بود شروع به نواختن چوبها بر کف پای شاگرد می کردند.

پهلوی دست مکتب‌دار همیشه دوتر که چوب وجود داشت، یکی کوتاه برای بچه‌هائی که پای میز کوتاه معلم می‌نشستند و دردسترس بودند و دیگری چوب‌تر که بلند، برای کسانیکه مکانشان دورتر قرار داشت، انواع دیگر تنبیه، نهادن ریگ زیر تشك ومداد برای لاله‌های گوش ولای انگشتان. هم چنین از تکالیف هر شاگرد مکتبی این بود که چنانچه خانه‌اش دارای درخت انار و آلبالوست به نوبت ترکه‌هائی از آن بکنند و برای مکتبدار بیاورد و چنانچه از وظایف جمله شاگردان بود که ناهار وشام و دستخوش‌هائی امثال شیرینی عید و گز و میوه و پشمك و زولبیای ماه رمضان و خاکه زغال زمستان برای مکتبدار بیاورند و در موقع خود برای ملاّ باجی (مکتبدارزن) پارچه‌های پیراهنی، چارقدی، چادر نمازی و قواره‌های عبائی و قبائی و شال وردا برای مکتبدار مرد هدیه کنند.

اما دروسی که در مکتب خانه‌ها تدریس می گردید عبارت بودنداز جامع-المقدمات که خود شامل چندین کتاب از صرف میر فارسی، نصاب صبیان، شرح تعریف و عوامل منظومه و غیره بود. بعد از جامع المقدمات این کتاب‌ها درمکتب خانه‌ها تدریس می گردید: شرح سیوطی، الفیه، شرح نظام، شرح جامی درنحو و صرف و حاشیه ملا عبدالله و شرح شمسیه در منطق و بالاخره مغنی و مطّول در معانی بیان، گلستان سعدی و کتب تاریخی از جمله ناسخ التواریخ ودیوان شعر مانند کلیات سعدی وغزلیات سعدی و خمسه نظامی.

در مکتب خانه‌های قدیم دارالخلافه علاوه بر تدریس و خواندن کتابهای گفته شده، معلم مکلف بود شاگردهای خود را به معارف دینی ومذهبی نیز آشنا کرده در امر نماز بچه‌ها نظارت نماید، او در این قسمت وظیفه خود می‌دانست همه روزه مسایل دینی را از اصول و فروع دین گرفته تا طهارت و نجاست، وضو و نماز و مقدمات، از روی فتوای مقلد زمان برای شاگردان بگوید و هر روز عصر همینکه کارهای درسی با تمام می‌رسید آنان را وادار می‌کرد وضو گرفته و بطور اجتماع نماز بخوانند سن بچه‌هائی که به مکتب خانه می‌رفتند شش سال بود که تا هجده سالگی به درس خواندن می پرداختند.

مدرسه های معروف دارالخلافه

مدرسه صدر

مدرسه صدر که یکی از جمله مهمترین مدارس دارالخلافه تهران محسوب می گردید در جلوخان مسجد شاه تهران به مساحت ۱۸۳۶ مترمربع قرار داشت. مدرسه صدر بنام معتمد الدوله میرزا شفیع‌خان بند پی ئی صدراعظم عصر فتحعلیشاه است و میرزا شفیع بعد از عزل حاج ابراهیم کلانتر در سال ۱۲۱٤ قمری به وزارت منصوب گردید و در سال ۱۲۲۰ صدراعظم شد و در سال ۱۲۳٤ قمری درهشتاد سالگی درقزوین در گذشت.

مدرسه مروی

این مدرسه معروف که درخیابان ناصریه و دربازار مروی بنا گردید صحن آن مربع مستطیل و دارای حجره‌ها وسه جایگاه تدریس ویک کتابخانه مشتمل بر کتب قدیمه و چند باغچه مشجروحوض بزرگ بود ونیز اطاق‌هایش گنجایش اقامت وتحصیل دویست نفر طلبه بطور شبانه‌روزی را داشت.



درقسمت جنوبی صحن، ایوان و شبستان مسجد وسیعی است مشتمل برمحرابی بلند که آب انبار بزرگی برای استفاده عمومی در جلوخان و زیر آن بنا شده است.

مدرسه مروی در عداد اولین دارالعلم‌های قرن سیزده و چهارده معارف اسلامی ایران بود. خان مروی بانی این مدرسه از دانشمندان صاحب دل و روشن ضمیر بود ومدرسه را بخاطر آن تأسیس کرد که در آن علم و حکمت تدریس گردد.

مدرسه رضا قلی خان

مدرسه رضا قلی‌خان به مساحت ششصد وهشتاد متر است که اکنون در بخش چهار تهران کوچه خانقاه قرار دارد وبانی آن، رضا قلی خان بوده است.

مدرسه پامنار

این مدرسه بزرگ در محله پامنار واقع است. مدرسه پامنار در اوایل عصر قاجار به تأسیس گردید و در نقشه قدیم تهران وضع آن انعکاس دارد.

تأسیس مدرسه با اسلوب جدید

تأسیس مدرسه و آموزشگاهها بسبک و روش جدید در ابتدای سلطنت مظفرالدینشاه شروع شد ودر دوره طولانی سلطنت ناصرالدینشاه بجز مدرسه دارالفنون که نوعی دانشکده بشکل امروزی بود، مدرسه ابتدائی وجود نداشت و افراد روشنفکر کمتر قدرت آن را داشتند که چنین مؤسسات فرهنگی بوجود آورند. مظفر الدینشاه که در خود تمایلی به انتشار علم ودانش و تربیت جوانان احساس می کرد، امنای دولت را تشویق به این کار می کرد، بهمین علت جمعی

از مردمان متنفذ و فهمیده که به دربار نزدیک بودند به تأسیس مدارس ابتدائی ومتوسطه مبادرت کردند و وزارت علوم که بتازگی تشکیل شده بود به این افراد کمک‌های مادی قابل توجهی نمود، در اینجا باید از کسانی یاد نمود که در کار تأسیس مدرس جدید پیش قدم بودند از جمله ارفع الدوله سفیر ایران در دیار فرنگ که دبستانی بنام خود تأسیس کرد وعده‌ای شاگرد بطور مجانی شبانه‌روزی در این مدرسه تربیت می‌شدند و حتی لباس و بعضی هزینه‌های دیگر آنها را شخصاً پرداخت می کرد.

میرزا حسن رشدیه با سرمایه شخصی یک مدرسه بهمین نام در تهـــران تأسیس کرد. دولت هم یک باب مدرسه فلاحت افتتاح کرد و وزارت امور خارجه نیز برای تربیت مأموران سیاسی خود به مساعی مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک مدرسه مخصوصی سیاسی ایجاد نمود که جمعی از کسانیکه به مأموریت سیاسی خارج می‌رفتند در این مدرسه تربیت می‌شدند.

مسافران تهران قدیم چگونه جابجا میشدند

واگون اسبی ــ کجاوه و پالکی ــ درشکه

واینهم برای کلّش !!

تهران قدیم در آن روزگارها که بحث آن است چندین وسیله نقلیه ابتدائی غیر موتوری داشت و آنها عبارت بودند از واگون اسبی ــ کجاوه ــ پالکی ـ هودج ــ درشکه ــ عرابه ــ واسب. واگون اسبی ودرشکه وسایل نقلیه مخصوص داخل شهر بودند ولی کجاوه و پالکی و هودج و عرابه مخصوص حمل مسافران خارج شهرها بشمار می‌رفتند. از جمله وسیله نقلیه آتشخوار، ماشین دودی بود که در جای دیگر با داستانها و ماجراهای شیرینش از آن گفتگو می‌شود.

واگون اسبی که بر روی ریل حرکت می‌کرد و بوسیله دو تا چهار اسب کشیده می‌شد تقریباً بیشتر خیابانهای اصلی شهر تهران را بهم متصل می‌ساخت و این واگون یا تراموای دارای چند قسمت مجزا از هم بود. قسمت اول که محوطه کوچکی بود مخصوص قرار گرفتن سورچی بود و قسمت‌های دیگر که دارای چندین جایگاه بود اختصاص به مسافرانی داشت که بر روی نیم کت‌هائی که در دو طرف واگونها تعبیه شده بود قرار می‌گرفتند. البته جایگاه خانم‌ها از محل مردها جدا بود، تراموای اسبی دارای محوری بود که وقتی شاگرد واگون اسبی آن را می‌چرخانید واگون متوقف می‌گردید و این کار در ایستگاهها صورت می‌گرفت. باین کیفیت که وقتی واگون به ایستگاهی می‌رسید متصدی مربوطه زنگی را که بانتهای واگون آویخته شده بود بصدا در می‌آورد که بمنزله اعلام







شتر دوکوهانه، وسیله‌ای برای حمل بار و مسافر.



وسیله باربری تهران قدیم .



ایستگاه بود و آنوقت سورچی مهار اسبها را می‌کشید و مقارن همین احوال متصدی محور شروع بچرخانیدن محور که همان ترمز واگون بود می‌کرد و در همین وقت مسافران پیاده می‌شدند.

در خصوص چرخاندن محور واگون اسبی داستان جالبی بر سر زبانها بود، گفته می‌شد که روزی یکی از رجال که در آن وقت مدیر مدرسه نظام بود با واگون اسبی به محل این مدرسه که در انتهای خیابان سپه غربی بود مسافرت می‌کرد، وقتی واگون به ایستگاه مدرسه رسید شاگرد واگون اسبی محور آن را چرخانیده فریاد کرد مدرسه نظام! آن مرد از این گفته شاگرد واگون برآشفته شده با عصبانیت و بصدای بلند گفت، مدرسه کل نظام! شاگرد واگون اسبی هم با خونسردی چند بار دیگر محورواگون را چرخانیده گفت این هم برای کلّش!

در خصوص کیفیت واگونها باید این نکته اضافه شود که اصولاً واگون اسبی‌ها وسیله زیبائی بشمار می‌رفتند، سقف آن را چهار میله آهنی از چهار طرف بر سر دست گرفته بود، لبه سقفش با کنگره‌هائی زینت شده بود و دودکش دو چراغ لامپا از فانوس‌های داخل آن که از یك طرف اطاق زنانه و از یك طرف قسمت مردانه را روشن می‌کرد با بادگیرهای خوش قواره‌ای از بالای آن بیرون آمده بود.

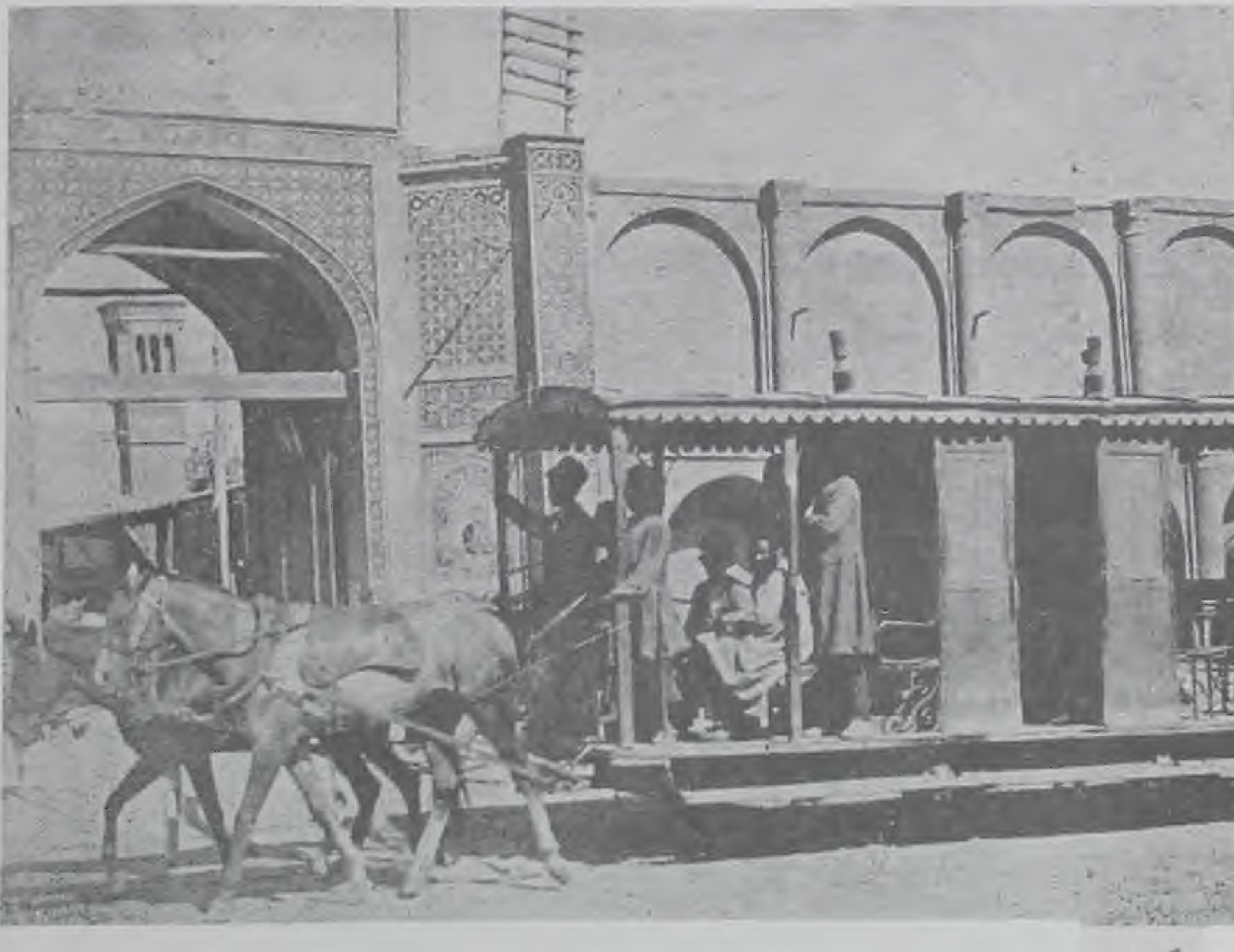
می‌گفتند در ابتدای کار واگون اسبی برای اینکه مردم و عابران پس و پیش شده وراه را برای حرکت آن باز کنند مردی سوار بر اسب شیپور زنان جلو آن حرکت می‌کرد.

اما برای پیاده وسوارشدن مردم و عبور واگون مقابل در هر چند صدقدم دوراهی معلوم شده بود و یکی از این دوراهی‌ها مقابل مدرسه دارالفنون در خیابان ناصریه بطرف توپخانه بود که از آنجا اسب یدکی به واگن‌ها اضافه می‌کردند تا انتهای خیابان لاله‌زار واول خیابان چراغ برق واول خیابان باغشاه که یك اسب را باز و همچنان دواسبه می‌کردند.

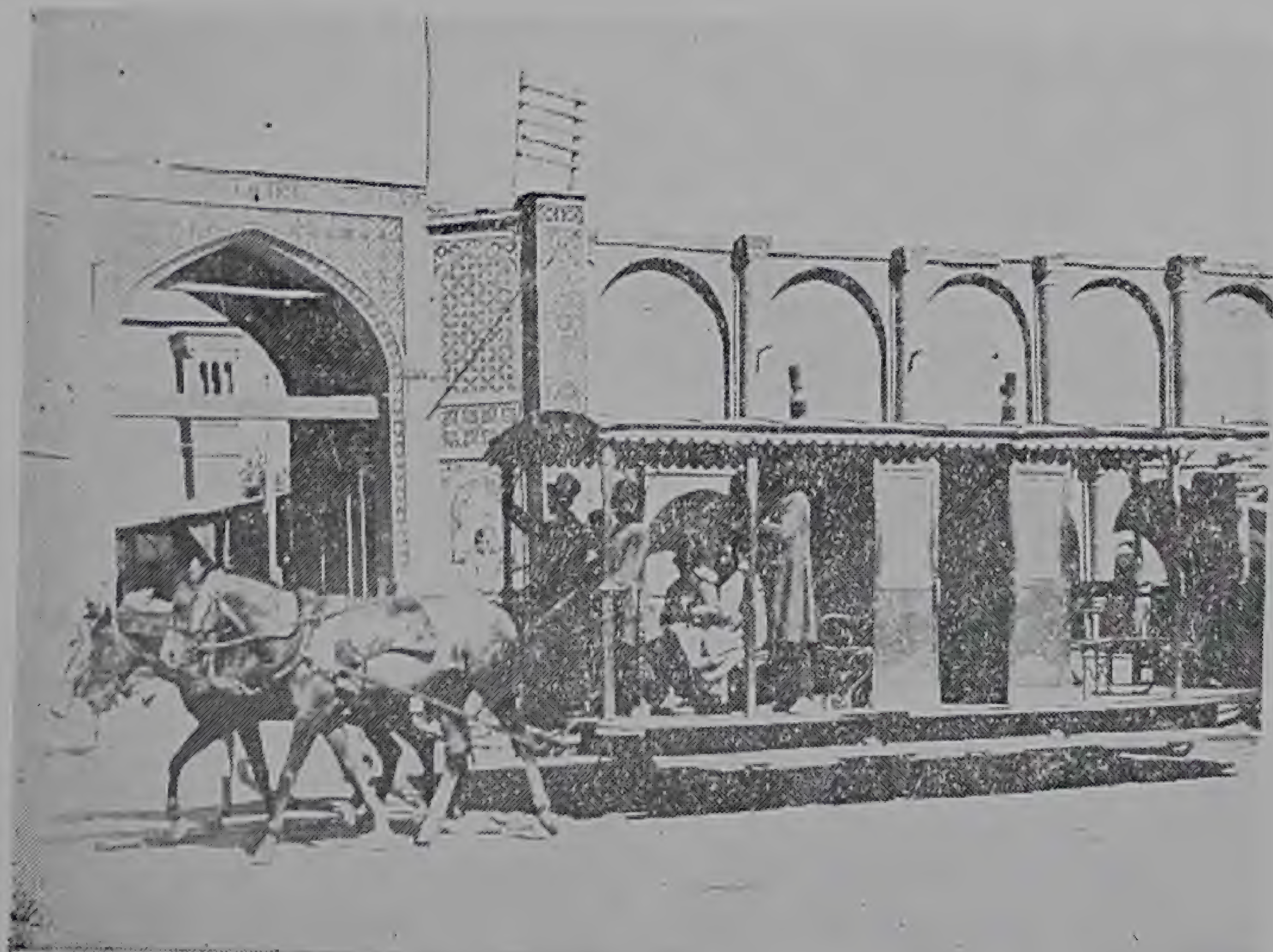
واگون اسبی‌ها همیشه یك مشت مزاحم و داش مشدیهائی که درمقابل



دروازهٔ اسب‌دوانی در دوشان‌تپه.



واگن اسبی



واگون اسبی



یکی از خیابانهای تهران قدیم

واگون‌ها ظاهر می‌شدند و اسباب زحمت می گردیدند با خود داشت که اسباب ناراحتی سورچی و کارکنان واگون اسبی را فراهم می‌آوردند.

اما خطوط مختلف واگون اسبی در خیابانها بقرار زیر بود: اول، خط بازار که تا آخر خیابان لاله‌زار نزدیك خیابان رفاهی رفت وآمد می کرد.

دوم، خط خیابان شاهزاده عبدالعظیم که از بازار به راه می‌افتاد و ناصریه و چراغ برق را طی می کرد و از خیابان ری می گذشت و به گار ماشین دودی می‌رسید. سوم، خط باغشاه که از بازار حرکت می کرد و بعد از شش دوراهی به دروازه باغشاه می رسید.

چهارم، خط دروازه قزوین که ازمیدان توپخانه حرکت می کرد و پس از گذشتن از چهارراه حسن آباد سرازیر می‌شد و به میدان شاپور سابق می رسید.

کجاوه و پالکی وهودج

کجاوه و پالکی وهودج، سه وسیله نقلیه بودند که جایگاههائی بودند ساخته شده از چوب که مسافر در درون آن جای می گرفت ومعمولاً بر روی قاطر و یا الاغ و اسب و شتر حمل می گردید، هر کجاوه و پالکی و هودج فقط جای یکنفر بود وبر روی مرکب از هر نوع دو تا از این جایگاهها قرار می گرفت که تعادل آن برقرار گردد.

درشکه و عرابه و گاری هم ازوسایل رفت وآمد در دارالخلافه تهران بودند و درشکه وسیله‌ای بود که جنبه عمومی داشت وهمه ساکنان پایتخت می‌توانستند ازآن استفاده کنند. درشکه‌ها اوایل با دواسب حرکت می کردند که دراین اواخر یك اسب آن را کم کرده تبدیل به درشکه‌های یك اسب نمودند، ولی کالسکه که تعدادشان خیلی کم بود منحصر بود به جمعی ازاشراف واعیان پایتخت ومعمولاً این افراد علاوه بر کالسکه چندین اسب هم در اصطبل‌های خود نگاه می‌داشتند. گاریهای دوچرخه و چهارچرخه وحتی شترهای دو کوهانه نیز از



کجاوه، مطمئن‌ترین وسیله جابجا شدن مردم تهران قدیم.

وسایل نقلیه شهر تهران و خارج دارالخلافه به شمار می‌آمدند. ولی در این اواخر بدنبال آمدن اتوموبیل به ایران چند دستگاه اتوبوس معروف به دانمارکی و اتوبوس‌های دیگر خریداری شده و در خیابان‌های تهران بکار روا داشته شدند.

وحشت از اتومبیل سواری

در آن روزهای نخستینی که تازه اتومبیل و اتوبوس وارد تهران شده بود مردم ترجیح می‌دادند با همان وسایل قدیمی که قبلاً گفته شد رفت وآمد نمایند، علت هم دو چیز بود، یکی ترس ودیگری موضوع صرفه و اقتصاد. ترس و وحشت عده‌ای از اتوموبیل تا این حد بود که حتی از سرو صدایش فرار می‌کردند و گوشه و کنار مخفی می‌شدند و دسته‌ای دیگر جرئت سوار شدنش را نمی‌کردند و جماعتی هم آن را مرکب شیطان وابلیس تصور می‌کردند که راننده‌اش را بسوی جهنم می‌برد. بسیاری از سوار شدند گان هم که دل به دریا می‌زدند اکثراً دچار سرگیجه و تهوع وبهم خوردگی شکم می‌شدند و با یك بار نشستن در آن برای همیشه از این کار توبه می‌کردند.

دلیجان

دلیجان کالسکه‌ای هشت نفره بود با اطاق و پشتی بار بنددار با دور چرخهائی از آهن که ازدرشکه وکالسکه که چرخهایشان رزین داربود سخت ترواز گاری که فنر نداشت راحت‌تر بود.

غول آتشخوار!

ماشین دودی

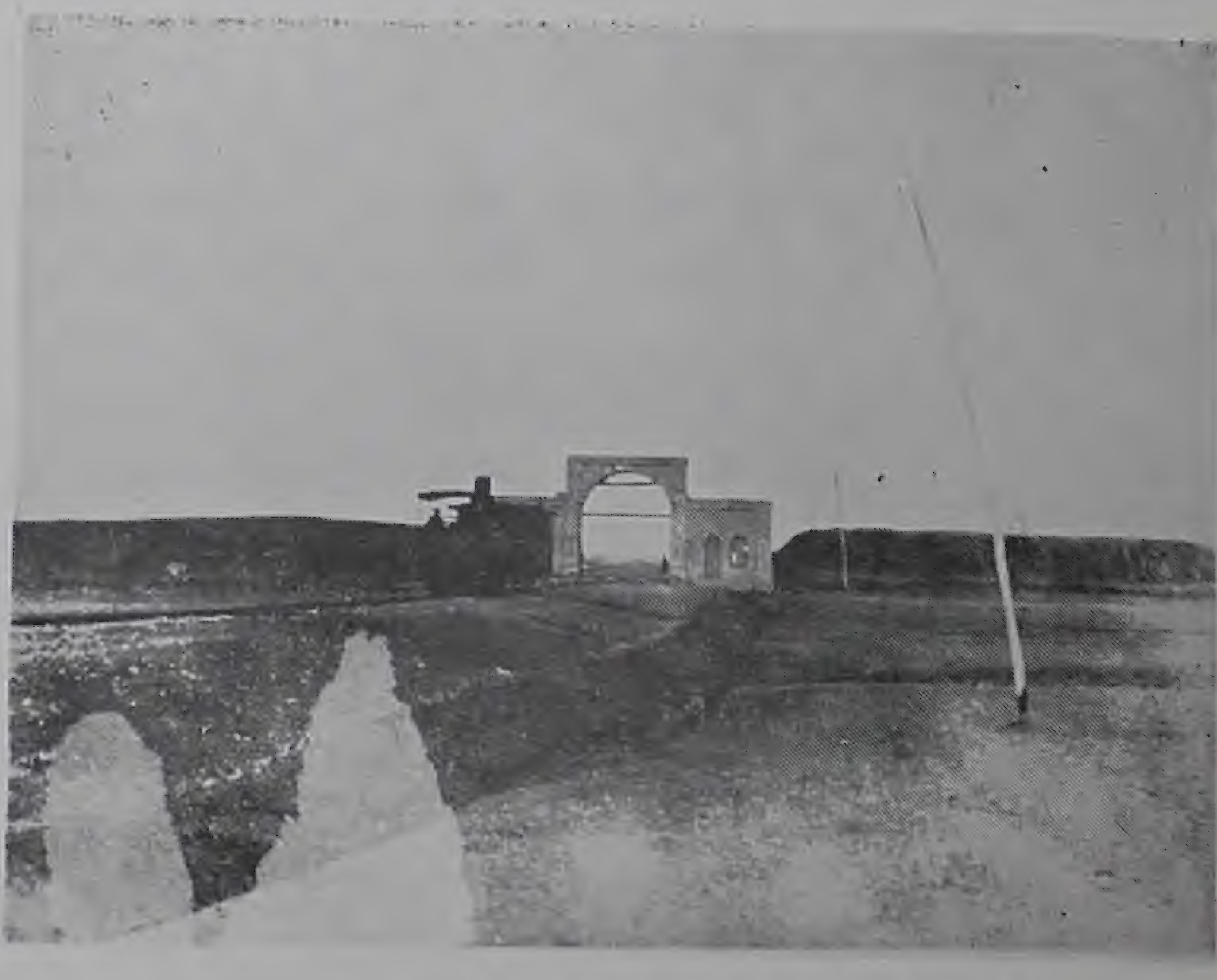
ماجرای ممدلی یکدست و مرشد ماده (بلقیس)

نخستین خط آهن ایران، خط آهن تهران به شهر ری بود که در سال ۱۲۶۱ هجری و۱۸۸۳ میلادی مسیحی امتیازآن را یك نفر مهندس فرانسوی به نام مسیو (بواتال) از ناصرالدینشاه قاجار گرفت.

ماشین‌هائی که در این خط بکار افتادند نام ترن نداشتند بلکه در دارالخلافه آنهارا ماشین دودی می گفتند. بواتال بر اساس این امتیاز با چند نفر مهندس بلژیکی (شرکت راه آهن وتراموای) ایران را تأسیس کرد. این شرکت که بعدها ابتکار عمل آن را رسماً بلژیکی‌ها بدست گرفتند طبق قرارداد ۹۹ ساله با دولت ایران وظیفه داشت برنامه وسیعی را در زمینه تأسیس شبکه خط آهن و تراموای در ایران پیاده کند اما در عمل جز همان یك رشته خط آهنی که بین تهران وشهر ری (حضرت عبدالعظیم) کشیده بود راه آهنی نساخت و بجای تراموای نیز خط واگون اسبی را بر قرار نمود. کمپانی بلژیکی ریل گزاری را تمام کرد. و واگن‌ها را به لکوموتیو متصل ساخت ولی رفته رفته دریافت که مشکلات امر راه‌آهن در ایران بکلی با دشواریهائی که خطوط آهن ارو پا با آنهاروبرو بودند

ماشین دودی حضرت‌عبدالعظیم در یکی از روزهایی که از لحاظ مشتری بازار داغی داشت.
همانطورکه در عکس دیده می‌شود بربالای واگنها جوانان اعمال قهرمانی انجام می‌دهند.





لکوموتیو ماشین دودی بطرف حضرت عبدالعظیم



واگنهای اسبی در تلاقی بر سردوراهی.

تفاوت دارد. در ایران مشکلاتی از قبیل مقاومت مالکانی که با عبور خط آهن از اراضی خود مخالفت می‌ورزیدند یا کارشکنی کمپانیهای حمل ونقل و اعتصابات پی در پی کارگران و اخلالگری رقیبان و غیره وجود نداشت بلکه مشکل عمده کهنه پرستی و اعتقاد به اوهام و خرافات بعضی از مردم و خاصه طبقات ممتاز بود. هنگامیکه خط آهن (ماشین دودی) برقرار گردید مردم دسته دسته برای تماشای این پدیده شگفت‌انگیز یا غول آتشخواری که بهنگام حرکت از تنوره‌اش بخاری غلیظ بر می‌خواست و بهمین جهت آن را ماشین دودی لقب داده بودند به گارماشین می‌آمدند ولی کسی حاضر به سوار شدن بر آن نبود.

مهندس بلژیکی وقتی وضع را چنان دید و بازارش را کساد یافت نزد شاه قاجار رفت و جریان را باطلاع رسانید ناصرالدینشاه نیز برای از بین بردن ترس و وحشت عمومی دستور داد تا عده‌ای از مشهورترین افراد، سرداران و سپهسالاران سپاه در حالیکه سراپا مسلّح بودند در معیّت وی با ماشین دودی به حضرت عبدالعظیم بروند تا ترس مردم زایل شود. عده‌ای از ملتزمین زیرلب ذکر گرفته وعده‌ای کفن به گردن انداخته بودند. روزی که شاه ودرباریان سوار این ماشین عجیب شدند، علما از مدتی پیش بحضرت عبدالعظیم رفته بودند. هنگامیکه

بچشم خود دیدند که هیچ اتفاق بدی برای مسافران قطار رخ نداده است آنوقت سوار آن شدند. بدنبال این مسافرت، ترس مردم ریخت وسیل مسافر بطرف ماشین دودی سرازیر گردید خاصه، مدیر کمپانی باین خاطر که نظر مساعد علما را نیز جلب کند علاوه بر واگون ویژه یك واگون هم مخصوص علما تعبیه کرده بودند.

ماشین دودی از چند قسمت تشکیل می‌شد. لکوموتیو یا آتش خانه که در آن ماشین چی مشغول هدایت قطار بود.

۲ ـ واگون شاهی بطول ده متر که از سه بخش تشکیل می گردید. قسمت اول آبدارخانه شاهی بود بطول دو متر و عرض یك مترونیم در آن مسافران موجود در واگن شاهی بوسیله چای وقلیان پذیرائی می‌شدند. قسمت دوم بطول پنج متر وعرض یك مترونیم که مخصوص رجال طرازاول و صدر اعظم وقت بود. قسمت سوم بطول سه مترو عرض یك مترونیم که مخصوص شاهان قاجار بود. اما واگون وزرا و علمای طراز اول که از دو بخش تشکیل می گردید یکی پنج متر طول و یك مترونیم عرض مخصوص مجتهدان بود که جلو واگون شاهی بسته می‌شد. واگون بطول هفت متر اختصاص به زنان داشت که می‌بایست جدا از مردان مسافرت کنند وهشت واگون به مردها تعلق داشت وهمین تعداد هم واگون زمستانی در این خط کار می کرد وهشت واگون مخصوص بار و کالاهای تجارتی بود که جمعاً سی واگن بوده است. صندلیها همه نیمکت چوبی بود که دو بدو مقابل هم قرار داشت وراهروئی از وسطشان می گذشت و تشکیل کوپه‌ای را می‌داد و جلو و عقب هر یك از اینها دسته ترمزی برای هر اطاق تعبیه شده بود. رنگ داخل اطاق‌ها قهوه‌ای و بیرون آنها سبز رنگ بود.

در هر کدام از واگن‌ها مانند واگن اسبی چراغ‌هائی نصب شده بود که یك روی آنها بطرف کوپه زنانه وروی دیگرش بسوی اطاق مردانه بود.

مزاحمین ماشین دودی

وقتی ماشین دودی از دروازه ماشین دودی خارج می‌شد ناگهان سروکله

جماعتی از بچه و بزرگ ظاهر می‌شد که بدنبال قطار می‌دویدند و خود را به پنجره قطارها آویخته از آن‌ها بالا می‌رفتند و آنگاه که به دوراهی می‌رسید باز به‌آن یکی چسبیده با قطاری که از حضرت عبدالعظیم می‌آمد باز می‌گشتند. البته در هر قطاری یکی دو مأمور امنیه وآژان برای رفع مزاحمت گماشته شده بودند اما هرگز نمی‌توانستند جوابگوی مزاحمان باشند. عده‌ای از این مزاحمان که در کمال بی‌ادبی وبی شرمی حرکات زننده‌ای در داخل قطارها می‌کردند از صندلیها، چرخها بالا رفته، و گاهی بر روی سقف واگون‌ها بازیهای خطرناکی می‌نمودند.

در میان مزاحمان قطارها جماعتی دزد، جیب‌بر بودند که کیف واثاثه و بقچه وحتی عبا وکلاه مسافران را دزدیده بطرف همدستان خود که پائین قطار بودند می‌افکندند. ماشین دودی دو ایستگاه داشت یکی گارماشین و دیگری گار شاهزاده عبدالعظیم.

ممدلی یك دست

اولین بلیطی که در عهد ناصری برای ماشین دودی چاپ شده به ارزش سه شاهی بودودرزمان مظفرالدینشاه این مبلغ به پنج شاهی و زمان احمد شاه به هفت شاهی وده شاهی رسید و آخرین مبلغ آن دو ریال ونیم بود.

ماشین دودی در طول کار خود ماجراهای عجیب و مضحك بخود دیده بود، آنهائی که با این ترن مسافرت کرده‌اند نام (ممدلی یکدست) و(مرشد بلقیس ـ مرشد ماده) را بخاطر دارند. اما ممدلی یکدست با آنکه یك دست بیشتر نداشت و همین یکدست بودن قیافه‌اش را کاملاً مشخص می‌ساخت با زیرکی و چالاکی حیرت آوری در پیرامون ماشین دودی جیب‌بری می‌کرد.

اما ماجراهای دیگری که درباره ماشین دودی می‌گفتند، داستان آن مرد ایرانی بود که هنگامیکه در فرانسه مشغول سیر وسیاحت بود با یك جوان فرانسوی درباره خصوصیات کشورهای خودشان گفتگو داشتند. جوان فرانسوی با غرور به

مرد ایرانی می گوید که در کشورما بیشتر شهرها را می‌توان با قطار مسافرت کرد و مرد ایرانی هم در پاسخ می گوید. اتفاقاً در ایران ما هم خط آهن از مدتی پیش مشغول به کار شده و اگر شما قصد مسافرت به وطن ما را داشته باشید. می‌توانید از فرانسه با کشتی طی طریق کرده به بندر بوشهر پیاده شوید و از این بندر تا حضرت عبدالعظیم را با وسایل نقلیه اسبی وکجاوه سفر کنید آنوقت بقیه راه را از حضرت عبدالعظیم تا تهران باقطار مسافرت نمائید!.

مرشد بلقیس در آن روزگاران جزٔ سرقفلی ماشین دودی بحساب آورده میشد او زنی میان سال زشت رو بود که در اطاق انتظار گارماشین به مداحی و مرثیه خوانی مشغول بود. مرشد بلقیس یا مرشد ماده که از چشم کور و نابینا بود با دهان گرم وگیرا و مردم شناسی کامل توجه مسافران را به خود جلب می کرد. با اینکه زنان در حجاب بودند ولی مرشد بلقیس چادر و چارقد به دور افکنده‌بود و یك پیراهن(ارمك)بلند می پوشیدو کلاه دست دوزی مثل مردهاسر می گذاشت و موها را در زیر آن پنهان می کرد. او همچون مرشدها و دراویش معرکه می گرفت وقصیده و غزل می‌خواند. هوحق هوحق می گفت ، کف بر دهان می‌آورد. دست بهم می کوفت. پنجه جلو دهان می گرفت. عرق پیشانی پاك می کرد. چراغ الله میخواست و مرد ونامرد می‌طلبید وگاهی اشك‌میریخت..

در این موقع که مرشد ماده غرق مداحی بود و چوب دست خود را اینطرف و آنطرف حرکت می‌داد ناگهان صدای سوت ماشین دودی بلند می‌شد و یك مرتبه معرکه بهم می خورد و مردم به پشت درها هجوم می‌آوردند و از سرو کول هم بالا می‌رفتند وفریادها می کردند. تا وقتی که درها باز می‌شد. آنوقت یك مرتبه روبهم می‌ریختند ویکدیگر را لگدمال می کردند ویکی از کسانیکه زیر دست و پا می‌ماند ومردم بان توجهی نمی کردند همین مرشد بلقیس یا مرشد ماده بود!

چگونه
نخستین ماشین وارد تهران شد

بدنبال کالسکه‌هائی که با بخار وآتش حرکت می کرد اولین اتوموبیل هائی که به ایران وارد شد، سواری‌های فورد کروکی کلاچی، بالاستیک توپر بود که با ساعتی چهل کیلومتر حرکت می کردند و چون گیر بکس وجعبه دنده‌ای برای کم و زیاد کردن قدرت موتور نداشتند مانند همان کالسکه‌ها و گاریها اغلب در سر بالائی‌ها می‌ماندند و باید هلشان داد و چون ترمزشان باصطلاح (شیش) نامیده می شد، اهرمی بود و هنوز ترمز روغنی و کمپرسی اختراع نشده بود و در سراز یری‌ها هم برای اینکه کنترل از دستشان بدر نرود و قادر به جلوگیری از آن باشند مسافران را پیاده می کردند تا سبک شود. بین سواری‌ها وکامیونها هم اتومبیل‌هائی شبیه وانت امروزی وارد تهران شد که به آنها ماشین لاری می گفتند، وهم‌چنین اتومبیل‌های دورسیمی که برای حمل مسافر می‌آمدند.

بهر جهت نخستین اتوموبیل در زمان مظفرالدینشاه وارد تهران گردید، این پادشاه در اوایل سلطنت خود پس از اولین سفری که به اروپا کرد به سعدالله وزیر مختار ایران در بلژیک دستور داد که یک اتوموبیل سواری برای او خریده و به ایران بیاورند. سعدالله هم اتوموبیل را همراه با یک راننده بلژیکی بدربار فرستاد، اما مدتی بعد این راننده از ایران رفت و اتوموبیل بلا استفاده ماند. بعد از مظفرالدینشاه اولین ایرانی که برای خود از خارج ماشین وارد کرد حاج امین-الضرب بود. در زمان احمد شاه مجموع کسانیکه در ایران اتوموبیل داشتند فقط ده نفر بودند..

لباس وپوشاک مردم دارالخلافه

لباس رسمی و معمول و متداول در عصر قاجارها برای تمام طبقات جبه و شال کلاه بود. شال کلاه نوعی عمامه بود که ریشه قدیمی وتازی دارد. بعد از اشغال ایران بوسیله اعراب، ایرانیان به دلایل مختلف از اشغالگران وفاتحین تقلید کردند، کلاه باستانی آنان مبدل به عمامه شد وقتی ترکها در ایران روی کار آمدند، مختصر تغییراتی در اینگونه کلاهها دادند، اما در زمان صفویه چون سلاطین این سلسله تا حدی خود را روحانی ومذهبی جلوه می دادند، عمامه سبز را که نشانه سیادت آنها بود بعنوان کلاه یا سرپوش برای خویش انتخاب نمودند و برای اینکه امتیازی به سایرین داشته باشند تاج یا جقّه جواهر بر روی آن نصب می کردند، اهل علم ورجال عمامه عادی بسر می گذاشتند و کلاههای بقیه مردم بهمان حال سابق ماند. نادرشاه و کریم‌خان چون جنبه روحانی‌نداشتند شال ترمه‌دوزی حاشیه‌داری به کلاه عادی پیچیده آنها را بسر می گذاشتند تا میان ایشان و دیگران امتیازی باشد.

آقا محمد خان، تاجی از جواهر بسر گذاشت و شال کلاه نادری و کریمخانی را به‌رجال مملکت داد. فتحعلیشاه و ناصرالدینشاه هم همین روش را معمول داشته و شال کلاه جزٔ لباس رسمی گردید. جبه هم ریشه عربی وترکمنی دارد، زیرا لباس بلند و گشاد درپیش اعراب وترکمانها مرسوم بوده وآنها ازقدیم لباس بلند می‌پوشیده‌اند ولی می‌توان حدس زد که طرز برش و دوخت جبه از افغانستان و خراسان به سایر نقاط ایران آمده باشد وچون تن پوشی بادوام بوده تمام ایرانیها آنها را گرفته ودرموارد رسمی ونیمه رسمی می‌پوشیده‌اند.

از زمان آقا محمد خان به بعد شال کلاه و جبّه و ترمه و چاقچوری از ماهوت گلی و کفش ساقری، لباس رسمی بحساب می‌آمد و رنگ شال وجبه هم

عده‌ای از رجال اواخر دوره قاجار.







عده‌ای از شخصیت‌های دربار فتحعلیشاه در سال ۱۸۱۰.





اختیاری بوده است. در عهد ناصری چاقچوری به جوراب ماهوت گلی و کفش ساقری به کفش دستک‌دار تبدیل شد ولی شال کلاه و جبه تغییری نکرد.

لباس عادی مردم در تابستان پارچه‌ای پنبه‌ای مانند قدک بوشهری و اصفهانی و کاشی و قلمکار اصفهانی و چیت بروجردی و ابریشمینه‌های یزدی وکاشی وخراسانی والجه‌های یزدی وترکمنی وآقری کرمانی وعبای اصفهانی ویزدی وبالاخره کتان وشیرپنیر مازندرانی بود و در زمستان، پشمینه‌های کرمانی وخراسانی و گیلانی ومازندرانی واسترابادی..

بعضی از مردم پاره‌ای از اشیأ تجملی مانند خز و سنجاب و شال کشمیری را از خارج می‌آوردند، ولی کلاه معمولی مردم که قبلاً نیم ذرعی و سه چارکی بود بعدها کوتاه و کوتاهتر شد. باید دانست که از زمان آقا محمد خان تا سالیان دراز طبق عادات و رسوم کلاههای بسیار بلندی که از پوست‌های بخارا و سمرقند، به بهای گزاف تهیه می‌شد مد روز بود ولی از زمان محمد شاه، هم بمنظور جلوگیری از اسراف و هم بخاطر این که چنین کلاههائی از تناسب خارج بود بحکم شاه قاجار طول کلاهها کوتاهتر گردیدو بهمین جهت بود که میرزا عباس فروغی شعری در همین باب گفته بود که مطلعش این است: کلاه سرو قدان بسکه سربلندی کرد- بحکم شاه جهان کرده‌اند کوتاهش.

کلاه‌نمدی- نمدمالی

صحبت درباره کلاه مردم ایران بود، در آن زمان‌ها، کلاه‌برای‌مرد بمنزله چادر و پوششی برای زن بود و هیچ کس بدون کلاه در انظار ظاهر نمی‌گردید، و اگر کسی استطاعت خریدن کلاه نداشت سر خود را بادستمال‌و شال ومانند آنها می‌پوشانید. خلاصه بسر نگذاشتن کلاه یک نوع توهین و بی‌حرمتی بود چنانچه یکی از سوگندهای متداول به کلاه بود که می‌گفتند به کلاه مردانه است قسم و از دشنامها هم این بود که اگرچنان وچنین نکنم کلاه رابر می‌دارم ولچک زنها رابسر می‌گذارم. لزوم کلاه بسر داشتن بحدی بود که شبها مردها عرق چین بسر می‌گذاشتند و می‌خوابیدند و روزها در داخل کلاه

یکنفرزن با چادر وپیچه ، در زیر چادر ، چادر قالبی و نیم‌تنه نقش‌دار او دیده میشود



عرق چینی داشتند.

چون اکثر کلاه‌ها قبل از مد شدن کلاه مقوائی، از نمد ساخته میشد لذا نمد مالی یکی از پیشه‌های مهم بود.

برای ساختن و مالیدن نمد در مغازه‌های مربوط باین کار در وسط مغازه‌ها محل برآمده‌ای بود که سینی بزرگ تو گودی روی اجاق جاسازی شده بود که همواره مقداری آب صابون از وسط آن بخار می کرد و کارگران در حال نشسته در دو طرف نمدها را می‌مالیدند وتبدیل به کلاه می کردند.

انواع کلاه نمدیها عبارت بودند از کلاه بختیاری، کلاه حسن‌بیگی با لبه‌ای بلند که لعاب می خورد و بصورت هندوانه ساخته شده بود. کلاه فینه که از رنگ های قرمز وسیاه درست می‌شد ومنگوله‌ای از بالایش می‌آویختند.

پوشاک زنان

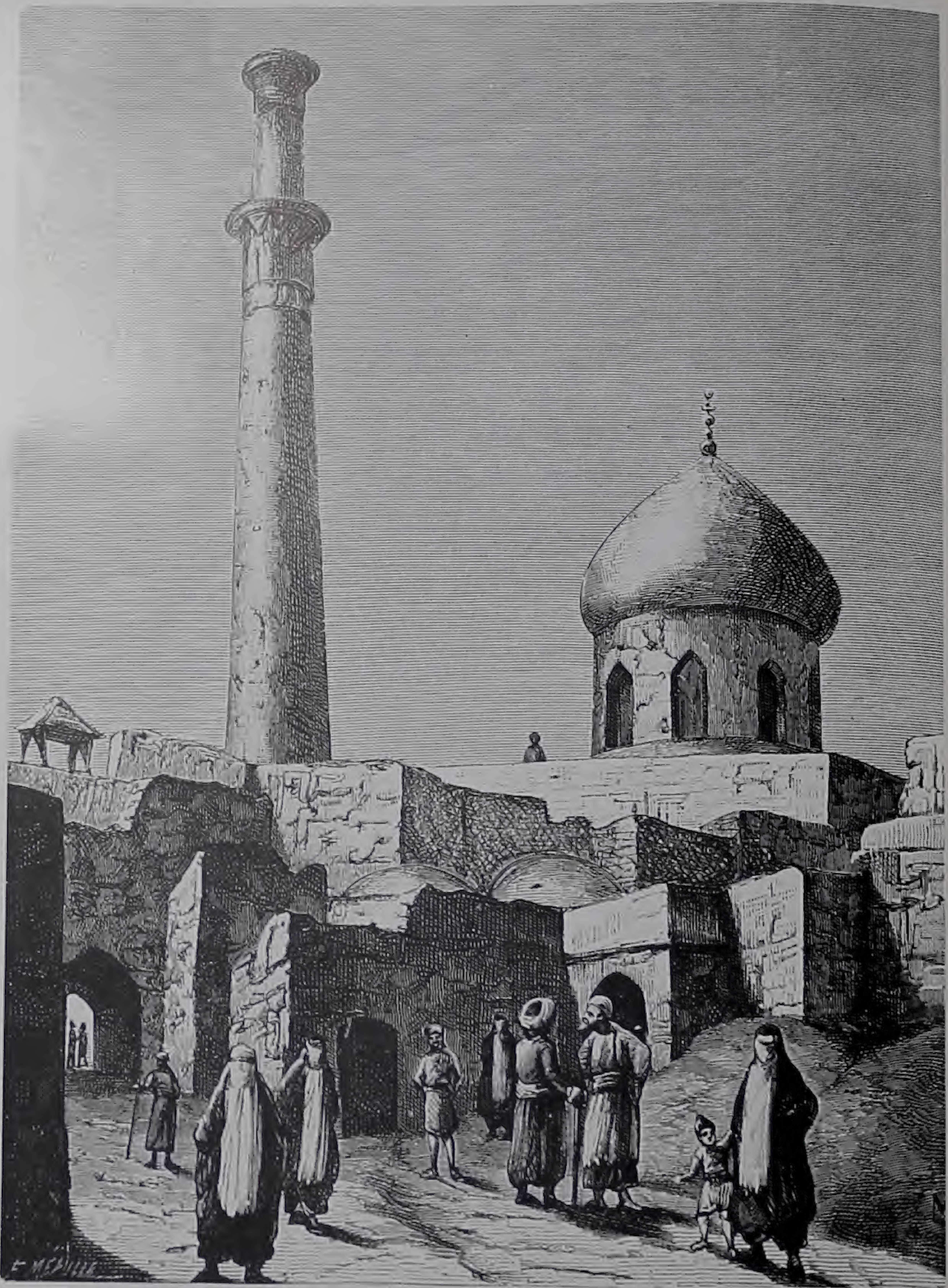
مسافرت ناصرالدینشاه به اروپا و دیدن بالرین‌های شهر پطرز بزرگ در روسیه که شلوار بافته‌ای چسبان نازکی به تن می کردند وزیر جامه بسیار کوتاهی به اندازه یک وجب روی آن پوشیده و روی انگشت پا جست وخیز می کردند، ناصرالدینشاه را بر آن داشت تا زنهای حرم را باین لباس درآورد، از آنجائیکه طرز پوشاک وباصطلاح مد لباس زنان دارالخلافه همواره از اندرون و حرم صادر می گردید، ابتدأ به شاهزاده خانم‌ها و زنان اعیان و بعد به سایرین سرایت کرد بهمین جهت زنها هم شروع به کوتاه کردن زیر جامه‌ها کردند. بعد تدریجاً زیر جامه خانم های شیک‌پوش آن روزگاران از پشت قدم‌ها تا سر کاسه زانوها بالا رفت، ولی زنهای مسن‌تر زیر جامه را قدری بلندتر نمودند و هر چه جلو می‌رفت زیر جامه‌ها کوتاهتر می‌شد تا بالاخره روزی رسید که زیر جامه‌های کوتا منسوخ گشت و نیم تنه وچادر نماز جای این لباس جلف را گرفت. نیم تنه‌ای که بجای ارخالق سابق بود با آستین شمشیری ساده ویقه برگردان یا عربی بسته برای پوشاندن با لاتنه بکار می‌رفت و گاهی چادر نماز کوتاهی از همان پارچه نیم تنه که اگر به کمر می‌بستند تا پشت قدم را می‌پوشاند جای زیر جامه قدیمی وتنبان













جنس چادر خانم‌ها از دبیت و پارچه پشمی بود ، زنهای فقیر پارچه دبیت وخانم های اشراف پارچه‌پشمی بکار میبردند .معمولا شش متر پارچه برای‌دوختن یک چادر لازم بود ، خانمهای شیک پوش آن روزگار، چادر را کلوش وزنهای عادی آنرا راسته‌میبریدند ، پیرزنهادور کمرچادررا نوار میگذاشتند و این نوار را بگردن خود میانداختند و زنهای جوان بآن کمر میدوختند



یک خانم دارالخلافه تهران باروبنده ، چادروچاقچور

کوتاه را گرفت زیر جامه‌ها را از ارخالق های ترمه قدیمی بوسیله رفوگرها وصنعت خیاطی‌تبدیل به نیم تنه و چادر نماز را که بایدحدفاصل بین لباس قدیم و لباس امروز خانم ها بشمار آورد.

لباس زنان تهران قدیم قبلاً[۶] عبارت بود از پیراهن کوتاه و ارخالقی از آن کوتاهتر که برای پوشاندن بالاتنه بکار می‌رفت و نیز زیر جامه‌ای که تا پشت قدم‌ها را می‌پوشانید. در زمستان کلجه‌ای هم برای حفظ از سرما بر آن اضافه می‌شد. سرپوش زنها چارقدی بود که سرو موی بافته بلند آنها را از نظرها می‌پوشاند، آنها وقتی می خواستند از خانه بیرون بروند چاقچوری که زیر جامه در آن بگنجد بپا و چادر سیاهی بر سرو روبنده‌ای از پارچه سفید با قلاّبه جواهر که ازپشت سر آنها می درخشید بصورت می زدند.

چاقچور شلواری بود که لیفه داشت و درقسمت مچ، پا چین داشت. بعد از مدتی خانم‌های متجدد نقاب بر رخسار می‌زدند. این نقاب‌ها که ازموساخته شده بود و فقط در قسمت بالای شهر مد بود و در پایین شهر ممنوع بود، چنانچه اگر خانمی می‌آمد ودست ازپا خطا می کرد و از این نقاب‌ها بر رخسار می‌زد مردم او را مسخره کرده وبرایش چنین می‌خواندند: سگ‌آبی اومده یه خانم نقابی اومده!

جنس چادر خانم‌ها از دبیت وپارچه پشمی بود. زنهای فقیرپارچه دبیت و خانم‌های اشراف پارچه پشمی بکار می‌بردند. پیر زنها دور کمر چادر را نوار می‌گذاشتند و این نوار را به گردن خود می‌انداختند و زنهای جوان بان کمر می‌دوختند.

حمام در تهران قدیم

بوق حمام

حمام‌های تهران قـدیم درعـصری که ما از آن سخن می گوئیم، فاقد دوش بود و عموماً خزینه‌دار بودند و کیفیت ساختمان آنها به سه قسمت تقسیم می‌شدند: اول قسمت راهر و ورودی بود که حتماً پانزده تا بیست پله داشت که به سر بینه می‌رسید.

دوم، سربینه و رخت کن سرپوشیده که محوطه‌ای وسیع بود و این محلی بود برای کندن یا پوشیدن لباس وبستن و افکندن لنگ حمام وآماده شدن برای داخل شدن ویا خارج گردیدن از حمام و گرمخانه...

سوم، گرمخانه که محل استحمام و شستشو بشمار می‌رفت. هرحمام سردر و کتیبه جالبی داشت که تصاویر مختلفی بر روی آن منقوش بود، مثل عکس شیر و خورشید با انوار آن ویا صحنه جنگ رستم وسهراب نبرد رستم واسفندیار روئین تن ویا مناظر دیگری ازستیز پهلوانان نامی شاهنامه با اکوان دیو.

سربینه حمام‌ها حوض نسبتاً متوسطی داشت که شخصی که استحمام میکرد ابتدأ پاهای خود را درآن می‌شست وتطهیر می کرد وبعد به روی صفه سربینه که پوشش آن لنگ یا قتیفه سوزنی بود می‌نشست وآنگاه سربینه‌دار لنگی را که اصطلاحاً خشک می‌گفتند بر روی دوش او می‌افکند ویک لنگ هم بسرش می‌بست. البته این هنگامی بود که شخص استحمام کرده وقصد خروج از حمام را داشت. سقف سربینه معمولاً طاق‌های ضربی گنبدی شکل مانند طاق‌های مساجد وتیمچه‌ها بود که روی آن را خط کشی کرده بودند واز بالای آن چلچراغ و چراغ می‌آویختند. وهم چنین بر روی دیواره‌ها، کاشی های بزرگ با



داخل یک حمام



تصاویر بر جسته خیالی از پهلوانان شاهنامه چون کیومرث، طهمورث، جمشید، گیو، گودرز، افراسیاب، کیکاوس، کیخسرو، فریدون و اسفندیار نقش شده بود. دیگر از وسایل سربینه، قفسه های بلندی بود که درآنها لنگ ولباس می نهادند. در وسط حوض سربینه قلیان، وشیشه های لیموناد چیده بودند.

داخل حمام (گرمخانه) علاوه بر یک خزینه آب گرم، یکی دو خزینه آب سرد هم وجود داشت، در اطراف محوطه‌ای که مردم کیسه کشی می کردند چندین محل خاص و دو خلوت وجود داشت که احتمالاً حوض های کوچکی هم میان آنها درست شده بود، این خلوت ها مخصوص اشخاص متعیّن بود، کارگران حمام‌ها که در زمستان و تابستان پوششان را دوعدد لنگ تشکیل می‌داد که یکی را بعنوان بالاپوش ودیگری را بعنوان پائین پوش از آن استفاده می کردند، آنها غالباً در مواقع بیکاری در مقابل حمام نشسته یا چپق می کشیدند ویا مشغول کشتی گیری و زورآزمائی بودند.

درباره خزینه‌های حمام گفتنی است که آب این خزینه‌ها بوسیله بوته و خار ویا مدفوع حیوانات بوسیله فردی بنام (تون تاب) گرم می‌شد.

آب خزینه‌ها در سال یک یا دو بار تعویض می گردیدند. برای کثافت گیری آب حمام کوزه‌اندازی می کردند وآن هنگامی بود که بر اثر رفت و آمد زیاد مشتری یک ورقه چربی بر روی آب بسته می‌شد و یا لجنی ته خزینه تلمبار می گردید. کوزه‌ها از مس بودند که سوراخ ریزی در عمق آن داشتند و هر صبح پیش از باز شدن حمام یک کارگر زورمند آن را به ته خزینه رسانیده و آنرا به اطراف خزینه و آنگاه درعمق خزینه می گردانید که با بیرون آمدن هوای آن از سوراخ کوچک تمام کثافات و لجن‌ها از دهانه کوزه بداخل آن می‌رفت و کوزه پر شده را مرتباً خالی می کردند.

در حمام‌های قدیم استحمام کنندگان مدتها وقت صرف می کردند و علاوه بر اختلاط و صحبت کردن با یکدیگر پیرامون مسائل گوناگون غالباً نوشیدنیهای سرد مثل لیموناد و بعضاً میوه‌هائی چون هندوانه و انار صرف می کردند. البته زنها مدت ماندنشان در حمام‌ها از مردها بیشتر بود وآنها وقتی بحمام می‌آمدند کاملاً مجهز برای بسر بردن وقت زیادی از روز ویا شب بودند،

خانم‌ها نسبت به قدرت مالی برای تفنن و تجمل و به رخ کشیدن اهمیت و شخصیت خود نسبت به سایرین مستخدمه و کلفت‌های خود را هم به داخل حمام می‌آوردند و نیز با مقادیر زیادی خوراک و میوه و نوشیدنی سرد از خانم‌هایشان پذیرائی می کردند، آش سماق وانار و هندوانه از مأکولات رایج در حمام بود.

در حمام‌های قدیم سحرگاه بوق‌هائی را که از شاخ درست شده بود بصدا در می‌آوردند که بمنظور اعلام باز شدن حمام بود بوق‌ها را در دو نوبت بصدا در می‌آوردند یکی برای باز شدن حمام و دومی برای اطلاع مردم باینکه حمام از مردانه به زنانه تبدیل شده است، چون حمام‌ها از ساعت سه بعد از نیمه شب تا ساعت هشت صبح مردانه بود و از ساعت ۹ صبح زنانه می‌شد. در محل‌هائی که دو حمام درجوار یکدیگر وجود داشت یکی زنانه و دیگری مردانه بود.

در این شهر یا باید من حکومت کنم یا بوق حمام !

درباره بوق حمام قصه‌ها و داستانهای جالب نقل می کنند، از جمله اینکه وقتی (کنت دو مونت فرت) از طرف ناصرالدین‌شاه به ریاست نظمیه تهران برگزیده شده بود و برای برقراری نظم و امنیت حکومت نظامی اعلام کرده و مقرر داشته بود که دارالخلافه‌نشینان حق ندارند از ساعت ۱۲ شب (نیمه شب) تا پنج صبح از خانه‌های خود خارج شوند تا دزدان نتوانند بخانه‌های مردم دستبرد بزنند. اتفاقاً شبی که کنت مشغول سرکشی محلات تهران بود در ساعت ممنوعه می‌بیند شخص در حالیکه عبائی به دوش افکنده وبقچه‌ئی زیر بغل دارد بسوی می‌رود. کنت که از این امر متعجب شده بود پیش می‌رود می گوید، مگر نمی‌دانی که در این ساعت بموجب اعلام رئیس نظمیّهٔ وحکومت نظامی کسی حق رفت وآمد در خیابانها را ندارد؟ مرد که گوئی از گفتهٔ کنت چیزی نمی فهمد اظهار می‌دارد، من از نظمیه و حکومت نظامی و این جور چیزها سر در نمی‌آورم و مطیع بوق حمام هستم که الآن بصدا در آمده و اعلام داشته که حمام باز است و منهم بآنجا می‌روم! می گویند وقتی کنت این سخن را می‌شنود نزد ناصرالدین‌شاه رفته و

استعفای خود را عرضه می‌دارد و می گوید، در این شهر یا من باید دستور بدهم یا بوق حمام!!

کیسه کشی ومشتمال دادن

مشتری وقتی از خزینه خارج شد وارد محوطه کیسه کشی می‌شد، ابتداء دلاک لنگ خشکی را برای او پهن می کرد ولنگ خشک دیگری را چنبر کرده وزیر سرش قرار می‌داد وشروع می کرد به کیسه کشی بعد از کیسه کشیدن مشتمال دادن شروع می گردید. این مشت مال کردن شامل تمام اعضای بدن می‌شد. بعد از این کار دلاک چند (دلوچه) آب بر سر و روی مشتری می‌ریخت، و نکته قابل توجه اینکه دلاک برای گرفتن انعام و خوش خدمتی گاهی با کیسه محکم بر اعضای بدن مشتری می کوفت و صدائی از آن بیرون می‌آورد وزمانی هم چرکهای لوله شده را در برابر چشم وی قرار می‌داد آنگاه دلاک مشتری را در روی پله نزدیک خزینه نشانده سر و تنش را لیف و صابون می‌زد.

خضاب کردن وحنا بستن، سرتراشی

یکی از کارهائی که در حمام انجام می‌شد خضاب کردن ریش وحنا بستن دست وپا بود، این کار را دلاک بعد از کیسه کشی انجام می‌داد ومعمولاً رنگ وحنا خضاب را خود دلاک در کاسه‌ای خیس کرده وبه سر وریش مشتری می‌مالید. در حمام‌های قدیم ریش تراشی وسرتراشی نیز معمول بود که باز هم این محل را دلاکها می کردند. بهر تقدیر درساختن حمام‌های قدیم تهران نظر، عواید و درآمد شخصی نبود. و اجاره این حمام‌ها طوری بود که برای تعمیر دیگ واصلاح و سربستن میخ تون تابی وپاک کردن زیر کار و خالی کردن چاههای حمام کفایت کند، تکلیف شرعی به تطهیر انگیزه اصلی مردم به رفتن حمام بود... هزینه رفتن بحمام برای هر نفر غالباً پنج یا شش شاهی بود ولی اعیان ورجال عمده معمولاً یک قران پول می‌پرداختند.

سوخت حمام‌ها را که برگ خشک درختان و یا پهن بود بوسیله ظرف بزرگی بنام جانخانی از کاروانسراها و یا اصطبل‌های مهم تهران با قاطر حمل می کردند و وقتی باصطلاح در محوطه بزرگی در خارج حمام سوخت‌ها را تلمبار می کردند معمولاً مترسک یا آدمکی هم برای جلوگیری از خرابکاری کلاغ و پرندگان دیگر بر فراز این طایه‌ها نصب می نمودند.

تیغ زدن یا حجامت کردن در حمام

یکی از رسم‌هائی که در حمام‌ها معمول بود، حجامت کردن بود. هر مرد وزن از پانزده سال به بالا سالی یکی دوبار آنهم در فصل بهار می‌بایست حجامت کند، زیرا در آن روزگار اعتقاد عمومی بر این بوده که حجامت برای سلامتی بدن و تندرستی مفید است، چون بوسیله حجامت کردن، خون کثیف و اضافی از بدن بیرون می رود.

کار حجامت با (فصّاد) یکی از دلاک‌های حمام بود که ضمن کیسه کشی یا دلاکی کار حجامت کردن را نیز بعهده داشتند. کسی که میخواست حجامت کند اول خودش را در خزینه حمام تمیز می کرد و بعد عمل کیسه کشی را انجام می‌داد وسپس نزد دلاک مخصوص می‌رفت تا او را حجامت نماید. دلال حجامت گر با یک شاخ که سرش سوراخ بوده در قسمت بالای پشت یعنی زیر گردن را که میان دو استخوان قرار دارد به شاخ می‌چسباند تا هوای داخل آن را باصطلاح بمکد. چگونگی عمل شاخ این بود که آن قسمت از پوست بدن که داخل شاخ بوده باد می کرد وپس از چند دقیقه که خونی درآن نقطه جمع می‌شد دلاک شاخ را بر می‌داشت وآن محل را تیغ می‌زد تا خون بیرون آید. گاهی این عمل تیغ زدن بیشتر از یک بار انجام نمی گرفت.

از مناظر زننده داخل حمام‌ها وقتی بود که چند مرد یا زن حجامت شده در حالیکه بر پشتشان شاخ چسبیده بود، درصحن حمام راه‌می رفتندو یادرقسمت پا ـ شویه به ردیف زیردست دلاک قرار می گفتند در حالیکه خون از زیر تیغ دلاک جریان داشت.

بعضی اوقات حجامت در سینه کش آفتاب انجام می گرفت و این وقتی بوده که مشتری زیاد می‌شد و یا خود دلاک مایل بود که پشت حمام و در برابر آفتاب عمل حجامت را انجام دهد. کسی که حجامت می کرد. می‌باید یک هفته از خوردن ترشی خودداری نماید، زیرا در مقابل خونی که از بدن او رفته بود باید خون تازه و سالم وارد رگهایش شود. خوردن تخم‌مرغ و شیر و غذاهای مقوی برای شخصی حجامت شده تا یک هفته ضروری بود.

هر که دارد امانتی موجود...

از آنجائیکه گاه وبیگاه در حمام‌های تهران دزدیهائی بوقوع می‌پیوست و کار نظارت و کنترل بر اموال و اشیأ مردم مشکل بنظر می‌رسید لذا اکثر صاحبان حمام‌ها و سربینه دارها به مشتریهای خود یادآور می‌شدند که اشیأ و لوازم قیمتی خود را از قبیل ساعت و انگشتری و پول و اقسام آن را به سربینه‌دار بسپارند در غیر این صورت اگر چیزی مفقود گردید مسئولیتی متوجه حمامی نخواهد بود وبهمین ملاحظه شعری ساخته وبربالای کتیبه سربینه نصب کرده بودند:

هــر کــــه دارد امـــانــتـــی مــوجــود
بــســپــارد بــــه مــن بهِ وقــت ورود.
نــسـپـارد بـــه مـــن اگـــر گـــم شـد
بــنــده مـــســئــول آن نــخــواهــم بــود!

رفت وآمد جن درحمام

در تهران قدیم عده‌ای از ساکنان را عقیده بر این بود که گاه وبیگاه و در مواقع معین در حمام‌ها جن‌ها رفت وآمد می کنند، بهمین دلیل عقیده خرافانی و تحت تأثیر اینگونه موهومات و عقاید بی‌اساس، با احتیاط قدم به حمام می گذاشتند، مخصوصاً شب‌ها خیلی با ترس و وهم در حمام وارد شده وخود را شستشو می کردند. می گویند مظفر الدینشاه از همین گونه افراد بود و هر وقت

می خواست وارد حمام و خزینه شود قبلاً امیر بهادرجنگ وزیر دربار خود را که او هم مردی خرافاتی بود بحمام می فرستاد تا با ذکر و ورد مخصوص، جن‌ها را از آنجا دور نماید و نیز جمعی را عقیده بر این بود که جن‌ها گاهی برای اغفال و فریب مردم و کشانیدن آنها بحمام زودتر از موعد مقرر در بوق‌های حمام می دمند. بهر حال عده‌ای از مردم برای رفع و دور کردن اجنه به بعضی عوامل متوسل می‌شدند و از جمله (جام چهل کلید) و این جام از برنج ساخته شده بود و دسته‌ای داشت که آن را سوراخ می کردند و بر چهل پاره برنج یا مس بعضی کلمات را حک می کردند، ضمناً بعضی دعاها را به خط خوش بروی جام می کنندند.

در اینجا داستانی را می‌آوریم که در سالهای گذشته در تهران دهان بدهان می گشت و مربوط به همین عقیده خرافاتی بود. شخصی در تهران زندگی می کرد بنام حاجی صد تومانی که معروف بود همیشه مبلغ صد تومان در صندوق خود داشت این حاجی یک روز با جام چهل کلیدش بحمام رفت و اتفاقاً چون دیر وقت بود حمام کمی تاریک و خیال انگیز بود حاجی که شخصی متدین بود جام بدست یکسر رفت توی خزینه که در آن نور ضعیف چراغ موشی، چهره‌هائی را دید که بنظرش اشباح وجن می نمودند. مشتریان که متوجه وحشت حاجی شده بودند بر آن شدند که او را بیشتر بترسانند وبا ناراحتی و نگرانی وی تفریح کنند و بخنده درآیند. آنها باین قصد ناگهان به رقصیدن پرداختند و از حاجی وحشت‌زده خواستند که جام را بانان بدهد، حاجی صد تومانی دودستی جام را چسبیده بود که مبادا جن‌ها آن را از دستش بربایند، از اطراف سم داران خیالی با یکدیگر همصدائی کرده و فریاد می‌زدند جا موبده برقصیم، حاجی که سخت ترسیده بود هم آهنگ با اجنه می‌رقصید و می خواند! و این شوخی آنقدر ادامه یافت که بیچاره حاجی صد تومانی از حال رفت و هر چه از جن‌ها برای استاد حمامی گفت، باور نکرد، پس از حمام خارج شده و تصمیم گرفت دیگر باین حمام نرود.

گورستانهای تهران

در تهران قدیم، یعنی محدوده پایتخت چندین گورستان وجود داشت که مردم، مرده‌های خود را برای کفن ودفن بانجا می بردند و این گورستانها که داخل شهر بودند عبارت بودند از گورستان میدان حسن آباد که در محل اداره آتش نشانی کنونی قرار داشت و شاید در آن وقت‌ها نزدیکترین گورستانها [illegible] محلات مرکزی بود، گورستان حسن‌آباد علاوه بر اینکه اختصاص [illegible] داشت، تقریباً گردشگاهی هم برای بعضی از مردم و خانواده‌هایی که در [illegible] حوش این محل می‌زیستند بود. و شب‌های جمعه بسیاری از افراد خانواده‌ها برای فاتحه اهل قبور و اجرای یک دستور شرعی که رفتن به قبرستانها را برای مسلمانان بمنظور توجه به آخرت و روز حساب و کتاب تأکید می‌نمود باین محل می‌رفتند و مدتها به دعا خوانی و فاتحه خوانی و احتمالاً گردش و تفریح می‌پرداختند.

یکی دیگر از قبرستانهای تهران در آن زمان قبرستان آب انبار قاسم خان در بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم و قبرستان (سرقبر آقا) بود، قبرستان اخیر که در جنوب تهران و نزدیک میدان محمدیه قرار داشت مخصوص دفن میّت‌های آن اطراف یعنی جنوب تهران بود. علاوه بر این قبرستانها چند قبرستان خصوصی، چون قبرستان ظهیرالدوله در شمیران قبرستانهای حضرت عبدالعظیم (امامزاده عبدالله وابن بابویه) و چند قبرستان دیگر در شرق و غرب تهران وجود داشتند.

اما وسیله حمل جنازه‌ها از محلات تهران به وسیله کالسکه‌های مخصوصی صورت می گرفت و این کالسکه‌ها که سیاه رنگ بودند پس از آنکه مدتی جنازه بوسیله اهل محل بر روی تابوت با جماعت تشییع کنندگان بر روی دوش مردم

گردانده می‌شد. به کالسکه انتقال پیدا می کرد و معمولاً در داخل کالسکه و نزدمیّت قاری سرگرم قرائت و تلقین می‌شد تا موقعیکه کالسکه به قبرستان می رسید و آن وقت مراسم کفن و دفنِ آن انجام می گردید.

هادی مرده شوی

از مرده شوی‌های معروف تهران، مرحوم ملاّ هادی مرده شوی بود، آن مرحوم مردی شوخ طبع و زنده دل و اهل طنز بود و سالها بود که باین کار اشتغال داشت. هادی ریشی بلند داشت و عرق چینی بسر می گذاشت و بقراریکه معمّرین نقل می کنند چون در آن هنگام جمعیت تهران کم بود و کار و بار مرده‌شوی‌ها بعلت کمی مرده رونقی نداشت غالباً این حضرات بیکار بودند و جلو در مرده شویخانه می نشستند و گل می گفتند وگل می‌شنیدند. می گویند یک روز که بیکاری خیلی ملا هادی را ناراحت کرده بود در حالیکه اشاره به مردمی می کرد که از برابر مرده شویخانه می گذشتند بهمکارش می گوید، ببین رفیق، اینها را می‌بینی؟ اینها همه مشتریهای ما هستند که دارند راست راست راه می‌روند و ما اینجا بیکار نشسته‌ایم و آنها را نگاه می کنیم!

کحّالی و طبیب مرده زنده کن

شغل کحّالی یا چشم‌پزشکی (باصطلاح امروز) یکی از شغل‌های بعضی از افراد دارالخلافه بود و این فن از کار حکیم باشی گری مجزّی بود. کحّال‌ها جز کیسه‌های مخصوص چرمی دواهائی داشتند که با انگشت سبابه مقداری از آن را در چشم مبتلا و مریض چشم درد گرفته می‌ریختند و میل زدن وآب گرفتن چشم را نیز بر عهده داشتند. در میل زدن چشم جماعت معروف به (قنبری)ها خیلی زبردست بودند. اینها آب چشم را نمی‌گرفتند بلکه آن را از پشت پائین می‌غلطانیدند و چشم را می‌بستند و بعد از باز کردن صدی نود عمل کحال بود. کحال‌های تهران قدیم اکثراً اهل ساوه بودند و تراخم را هم با دواهای مخصوص معالجه می‌کردند و اگر پلک چشم خیلی کلفت شده بود وحاجت به عمل داشت با حبّ قند آن را می‌تراشیدند و مرهم می‌گذاشتند.

حاج میرزا خلیل طبیب

داستان طبیب مرده زنده کن

حاج میرزا خلیل طبیب تهرانی (جد مدیر روزنامه اقدام) علاوه بر اینکه طبیب معروفی در تهران قدیم بشمار می‌رفت مرد خوش محضر وشوخ وخوشمزه‌ای بود. او یک (دارالشفاء) وباصطلاح امروز کلینیک داشت که مریض‌ها را درآنجا معالجه و مداوا می‌کرد. حاجی میرزا خلیل رفیقی داشت که یک روز تصمیم گرفته بود که با طبیب معروف تهرانی شوخی نماید، او به حاجی می‌گفت: شما اطبّاء هیچ کاری نمی کنید وبی‌جهت خلق الله را در اطاق انتظار عزرائیل نگاه می‌دارید. تشخیص شما به گرفتن نبض و دیدن زبان مریض است، اگر بیمار از

درد احشاء و معده بنالد، گاهی یک دستی بر شکم او می گذارید، از این آزمایش ها که مسلماً چیزی نمی‌فهمید و بعد می‌روید سر وقت حرفهای مریض، آخر اخلاق بیماران که یک جور نیست، یکی به تصور اینکه اگر درد را یک ذرع قلمداد می کند و دیگری برعکس تصور نماید که اگر مرض و درد خود را آنطور که هست برای شما بگوید شما او را مریض کهنه تصور می کنید... پس این تشخیص ها و دواهای شما یک پول سیاه ارزش ندارد، مریض اگر مزاجش قوی باشد مرض را دفع می کند و اگر ضعیف باشد مرض مستولی می گردد و او را می کشد. اما آنها که شفا یافته‌اند و زبان دارند باعث شهرت شما می شوند. اما مرده‌ها که دیگر دستشان از دامن خاک کوتاه است وبرنیاید زکشتگان آواز...

صحبت که اینجا رسید دو نفر حمال یک تابوت را که در آن جنازه‌ای گذاشته بودند از خارج آوردند و در مقابل دارالشفاء گذاشتند که وقتی نمازگزار می‌آید بر آن نمازگذارد و بعد ببرند تا دفنش کنند. ورود این جنازه که خود از کرامات طبیب تهرانی بود! موضوع تازه‌ای بدست رفیق حکیم‌باشی داد و گفت اگر راست می گوئید و دواهای شما اثر دارد باید مرده را هم بتوانیدزنده کنید. از سایرین می گذرم شما خودت اگر توانستی این مرده را زنده کنی من به مراتب طبابت و دانش توایمن می‌آورم. آنقدر با شوخی و مزاح اصرار کرد تا حاجی میرزا خلیل راسرتابوت‌مرده‌بر دو دست‌مرده‌را از ابوت‌بیرون آورده بدست حکیم‌باشی داد حکیم‌باشی‌نبض‌مرده‌را امتحان کرد مثل اینکه‌ضربان خیلی خفیفی در‌آن‌احساس نمود و بیشتر توجه کرد. رفیق هم رفت و از حجره حکیم‌باشی آینه‌ای آورد و روی بینی مرده گذاشت و پس از چند لحظه زنگار مختصری روی آینه گرفته بود. موضوع قابل توجه شد، حاج میرزا خلیل تنقیه‌ای نوشت، عطار دارالشفاء نسخه پیچید و تنقیه‌چی آمد و مشغول کار شد. در این هنگام شوخی رفیق جدّی شد ده پانزده دقیقه‌ای گذشت نبض مرده دقیقه به دقیقه قوت گرفت وبالاخره برخاست و نشست و کفن را بخود پیچید و به پای آبریزگاه شتافت وقتی بازگشت حکیم‌زاده از او تحقیق کرده معلوم گردید عمله غریبی بوده و شب گذشته غذای بسیار سنگینی خورده و خوابیده است دیگر از جائی خبری ندارد که چه بسرش آمده است. یکی را فرستادند از بازار برای عمله لباس خریده آوردند وپوشیده و دنبال کار خود رفت بر اثر این شوخی ونتیجه‌ای که ازآن حاصل شده بود از فردا صبح میرزا خلیل‌به طبیب مرده زنده کن معروف گردید و مراجعه مردم و بیماران به بقدری زیاد شد که اسباب زحمتش گردید.

در تهران چگونه بیماران را درمان میکردند

حکیم باشی گری

مریضخانه دولتی

وضع طبابت و به اصطلاح امروز کار پزشکی در تهران وضعی خاص و ابتدائی داشت، در آن روزگاران جز تعدادی افراد که برای تحصیل علم طب و پزشکی به فرنگستان رفته و یا در مدرسه دارالفنون درس خوانده بودند و یا چند نفر معدود از اطبای دیار فرنگ که به تهران آمده و اینجا وآنجا ساکن بودند، طبیب تحصیل کرده و عالم وآگاه به رموز طب جدید ومدرن وجود نداشت وبیشتر اطبا وپزشگان سرشناس ومعروف تهران درآن دوره همان حکیم باشی ها بودند که معلومات وآگاهی هایشان از کتاب (تحفه حکیم مؤمن) و کتاب قانون و شفای بوعلی و(برابر الساعه) محمد ذکریای رازی خارج نبود وهم چنین دواهائی هم که تجویز می کردند از روی مندرجات کتاب (مخزن الادویه) بود. مطلبی که ذکرش لازم می‌آید اعتقاد مردم به اطبای قدیم وحکیم باشی ها بود، چه ساکنان پایتخت بعضاً بعلت تبعیت از سنت ها ورسوم متداوله واعتقادات خاصه وپای‌بند بودن به برخی قیدها وقبول نداشتن اطبائی که از دیار فرنگ باز گشته بودندبیشتر به‌حکیم‌باشی ها مراجعه می کردند وآنها هم تجویزهائی می کردند ونسخه‌های مشتمل بر یک رشته دواهای گیاهی نوشته بدست مریض ها می دادند.

در زمان فتحعلیشاه چند طبیب که مخصوص سفارت فرانسه وانگلیس بود در تهران کم وبیش برای ایرانیان تجویزهائی می کردند، یکی از این افراد

(ماک نایل) پزشک معروف و مبرز انگلیسی بود که در نمایندگی سفارت انگلیس در تهران انجام وظیفه می کرد ولی همین شخص بعدها بعلت هوشیاری و زرنگی و آگاهی از احوالات مردم ایران بعنوان وزیر مختار دولت انگلیس در دربار محمد شاه و بعداً ناصرالدینشاه فعالیت می نماید.

در دوران ناصری چندین طبیب خارجی در تهران بودند که کم وبیش طرف توجه طبقات ممتازه و اعیان بودند و از میان این اطبّاء مشهورشان دکتر (طولوزان) و دیگری دکتر (فوریه) بود که هر دو نفر را ناصرالدینشاه باستخدام خود درآورده بود و در واقع طبیب مخصوص دربار بودند و اتفاقاً دکتر فوریه که مردی دقیق و کنجکاو وجستجو گر بود در اوضاع و احوال زندگی مردم کشور ما خصوصاً اخلاق و روحیات عمومی آنان تحقیقات زیادی کرده که همه را در کتابی جمع آوری نموده و بعداً انتشار داده بود. پرداخت حق القدم (ویزیت) به طبیب کمتر مرسوم بود، وقتی یک طبیب یا حکیم‌باشی بربالین مریض می‌آمد، اگر مریض می‌زد و می‌مرد که خود شرمنده می‌شد وراهش را می گرفت و می رفت ولی اگر معالجه سودمند واقع می گردید وحق المعالجه برایش می فرستادند واین حق العلاج ها غالباً جنسی واز قبیل یک قواره پارچه از جنس برک وشال کرمانی بوده و هرگاه مریض خیلی اعیان وتوانگر بود برای او شال کشمیری می فرستادند، البته بیشتر اعیان و اشراف، طبیب مخصوصی برای خانواده خود داشتند که محل مراجعه تمام اهل خانه بودوآقای خانه هر چند یک بار پول و هدیه‌ای برای حکیم‌باشی ارسال می‌داشت.

اما در مطب ها، هیچ طبیبی حق المعاینه و یا ویزیت معینی نداشت و گاهی مریض ها پنجشاهی یا دهشاهی لای نسخه روزقبل می‌پیچیدند وبه طبیب می‌دادند ولی اصولاً حکیم باشی‌ها نظری به پول نداشتند واز فقرا ومستمندان هم پولی مطالبه وقبول نمی کردند وبلکه گاهی وجه دستی هم بانان داده ودواهای مورد نیازشان را از کیسه فتوت واز داروخانه‌های شخصی خود می‌دادند بعلاوه نشستن در محکمه یا مطب برای گرفتن حق معاینه نبود بلکه منظور حلال کردن درآمد های دیگر وخدمت به مردم ویا درحکم پرداخت زکات ووجوهی که از اعیان وتوانگران می گرفتند بود.



منظره سبزه‌میدان و قاپوق وسط آن و قسمتی از حصار و برجهای ارک به سال ۱۲۶۵ هـ.ق.



داروفروش دارالخلافه ، داروهای گیاهی را مثقالی به مشتری میفروشد

دوا ودوافروشی

در روزگاران گذشته، داروخانه به مفهوم امروزی ابداً وجود نداشت و از داروهای اروپائی ابداً خبری نبود، بلکه بیشتر معالجات و درمان‌های پزشکی که توسط حکیم باشی‌ها صورت می گرفت بوسیله داروهای گیاهی انجام می گردید، مهمترین اینگونه گیاهان داروئی عبارت بودند از: گل گاوزبان، گل بنفشه، گل ختمی، شیرخشت پرسیاوش وغیره، این گیاهان را پیر مردان از دهات و صحراها جمع‌آوری کرده و به تهران می‌آوردند ومریض‌ها می فروختند و دوا فروش‌های مخصوص در بازار و گذرگاهها با ترازو و سنگ مثقالی به بیماران می فروختند. این دوا فروش‌ها یا خودشان شخصاً به مریض‌ها داروها را تجویز کرده و می فروختند و یا اینکه از روی نسخه حکیم باشی‌ها دواهای مورد احتیاج را بانان می دادند.

اولین داروی خارجی که به ایران آمد (گنه گنه) بود که یک پزشک انگلیسی بنام کورمک برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرزند فتحعلیشاه وارد کرد که معالجه کننده تب نوبه بود. مرکز عمده واصلی دواهای ایرانی در سبزه میدان، سرچشمه وبازار وپاقاپق وچند محل دیگر بود.

عطاری‌های سبزه میدان

عطاری‌های سبزه میدان که در آنها دوامی فروختند دو نوع بودند، عمده فروشی و خرده فروشی، خرده فروشی‌ها بساط دوا فروشی را در کنارپیاده‌روها پهن می کردند و عمده فروش‌ها مغازه‌ای بزرگ داشتند مثل حاج محمد جعفر که او را استاد می گفتند. در این اواخر دوافروش‌های سبزه میدان که قبلاً دواها را در کاغذ می‌پیچیدند برای دواها برچسب و اعلان تهیه کرده قوطی و جعبه و بسته وشیشه تهیه کردند و رویشان را با تصاویر ابتدائی مزین می نمودند، مثل حب دکتر راس، معجون جالینوس، معجون جلاجل، معجون ارسطو وغیره...

ساخت دارو در ایران

ساختن داروهای شیمیائی مدرن در ایران از مدرسه (دارالفنون) آغاز گردید. غیر از علوم مختلف که در این مدرسه بزرگ تدریس می‌شد، رشته‌های پزشکی وداروسازی هم در آن تدریس می کردند که استادان آنها را پروفسورها و کارشناسان اروپائی تشکیل می‌دادند. برای رشته داروسازی دکتر (فوکتی) داروساز اطریشی استخدام شد، اویک بار برای خرید لوازم آزمایشگاهی در سال ۱۲۷۴ به اروپا رفت ودرسال ۱۲۷۵ بازگشت نمود واولین لابراتوار شیمی را در ایران تأسیس کرد. وی تا سال ۱۲۷۸ در ایران مشغول تدریس بود ودر این سال یکی از شاگردانش در دارالفنون بنام میرزا کاظم محلاتی که در همین سال از فرنگ مراجعت کرده بود بجای وی مشغول کار شد وتا سال ۱۳۱۳ هجری که فوت شد باین شغل اشتغال داشت.

پس از وی مسیو (روکه بون) با معرفی دکتر تولوزان پزشک ناصرالدینشاه استخدام شد و بالاخره (شورین) آلمانی جهت تدریس درآموزشگاه داروسازی استخدام شده داروخانه‌ای بهمین نام در خیابان ناصریه دایر کرد.

داروخانه شورین

بهر تقدیر داروخانه شورین نخستین داروخانه‌ای بود که دواهای فرنگی می‌فروخت. مشتریان این داروخانه منحصر بودند به اروپائیان مقیم تهران واعضای سفارتخانه‌ها و کمتر کسی از مردم عادی بدان مراجعه می کردند. امّا از ایرانیان خودمانی که به این داروخانه می‌رفتند بخاطر تعصّب خاص فقط برای مسخرگی و لودگی ودست انداختن دکتر شورین می‌رفتند وبرای تحقیر دواهای فرنگی کارهای عجیب و غریب وتوهین‌آمیز می کردند. بهر حال این تنها کاسب فرنگی بود که توانسته بود با این احوال ومشکلات مقاومت کرده مغازه‌اش را برپا نگاه دارد، اما تدریجاً کار وبار داروخانه شورین بهتر شده در اندک زمانی چنان معروف و شهرت یافت که از جمله سرشناس‌ترین مؤسسات درآمد. پس از چندی

(مولیون) فرانسوی جهت تدریس در دارالفنون استخدام گردید و داروخانه‌ای هم بنام خودش تأسیس کرد و بعد از چند سال عده‌ای از داروسازان تحصیل کرده خارجه از جمله دکتر پاپازیان از ترکیه، گارنیک از ترکیه و پطروسیان از کشور سوئیس بایران آمدند و داروخانه‌هائی تأسیس نمودند. طولی نکشید که این داروسازان احترام و ارزش فوق‌العاده‌ای در میان مردم تهران بهم رسانیده و ضمناً سود سرشاری هم عایدشان گردید. در همین زمان داروهای مفرد و مرکب که معمول اطبأ سایر کشورها بود با دستور تهیه و راه بکار بردن آنها در کتابی به قطع بزرگ توسط میرزا علی اکبرخان حکیم باشی ناظم الاطبأ در سال ۱۳۱۷ هجری در عهد مظفرالدینشاه بچاپ رسید.

شروع طب جدید

نخستین مریضخانه‌ای که در تهران قدیم دایر گردید و بیماران را بستری کرد، بیمارستان دولتی بود که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در خیابان سپه امروز تأسیس گردید. حالیه این مریضخانه بیمارستان سینا خوانده می‌شود.

ناصرالدینشاه در یکی از سفرهای خود به فرنگستان ضمن بازدید توجه وی به چنین تأسیساتی جلب شد. او پس از بازگشت از این سفر دستور ایجاد یک مریضخانه مجهز را صادر کرد و این وظیفه مهم را به عهده ناظم الاطبأ، طبیب مخصوص خود واگذار کرد.

ناظم الاطبأ پس از جستجوی زیاد محلی را نزدیک چهار راه حسن‌آباد انتخاب نموده و آن را به بیمارستان اختصاص داد و نامش را هم مریضخانه دولتی نهاد.

در همین موقع در مدرسه دارالفنون شعبه‌ای بنام رشته طب دایر گردید و مقرر شد، دانشجویان رشته طب از نظر آموزشی از مریضخانه دولتی بهره گیرند، چنانکه هفته‌ای چند بار دانشجوبان این رشته به همراه استادان خود به بیمارستان دولتی مراجعه کرده و در اطاق‌هائیکه بیماران بستری بودند آموزش عملی می‌دیدند.

ناظم الاطبأ سالها ریاست مریضخانه دولتی را بعهده داشت وپس از او چند نفر دیگر این کار را عهده‌دار گردیدند. درسال ۱۳۱۹ شمسی نام مریضخانه دولتی به بیمارستان سینا تغییر کرد.

زالواندازی

یکی دیگر از کارهای طبی در تهران زالو اندازی بود، دوران بازار زالو فروشی با رونق گرفتن بازار کهنه فروش‌ها در تهران شروع گشت و این موقعی بود که دوره گردهای دارالخلافه کار وبارشان بهتر می‌شد و مثل هر دست فروشی می‌خواستند برای خود صاحب موقع و وضع خوبی بشوند.

زالو اندازی سالی یک بار نبود وبعضی افراد بودند که بی‌جهت حتی پنج شش بار در سال زالو می‌انداختند و برخی ازپدر ومادرها هم بچه‌های خود را وادار می‌کردند که زالو بیاندازند. اکثر مشتریهای زالو اندازها دخترها و پسرهای نو رسیده بودند. مثلا آنهائی که صورتشان جوش می‌زد یا درجاهای گوناگون بدنشان (کورک) در می‌آمد و چرک جمع می‌شد، در چنین وضعی نزد زالو فروشها می‌رفتند و زالو فروش هم تعدادی زالو روی قسمت‌های مورد نیاز می‌انداخت وزالوها هم خون را می‌مکیدند و وقتی از خون اشباع می‌شدند ورم کرده و بروی زمین می‌افتادند.

قیمت زالو ارزان بود و معمولاً زالو فروش‌ها، یک عده دوره گردهائی بودند که در کیسه ویا پارچه‌ای که به کمر شان می‌آویختند تعدادی زالو با خود حمل می‌نمودند و در خیابان و کوچه‌ها فریاد می‌کردند آی، زالو، زالو نرخ زالو از دوسه ریال تجاوز نمی کرد.

اما عقیده و نظر اکثر مردم در شصت سال پیش بر این بود که زالواندازی برای سلامت انسان ضروری است و امروز هم کم و بیش زالو اندازی طرفداران زیادی دارد واغلب این افراد در بازار مولوی که مرکز تعدادی زالو فروش است به این اشخاص مراجعه می‌نمایند.





معاینه حکیم باشی از یک بیمار در تهران قدیم.



ز دود حقهٔ افیون هزار خانه خراب است   بسوی محو هر آنکس کشید یار کاست



موضوع بست نشستن مجرمین

وشکسته شدن آن بوسیله امیر کبیر

در قدیم در تهران رسم ناهنجار و بدی بود که هیچ مبنا واساس منطقی نداشت و مطابق مواز ین قانونی و عقلی هم نبود ولی بر اثر تکرار بصورت رسم وآئین خاصی درآمده بود، این رسم مسئله بست نشستن گناهکاران و مجرمین و جنایتکاران و تبه کاران بشمار می رفت که در اماکن مقدسه و حتی محل هائی که اصولاً به دین و مذهب بستگی نداشت و حتی در خانه و محل سکونت تنی چند از سرشناسان انجام می یافت، و از جمله این خانه ها و محل مسکونی منزل حاج آقا جمال بود و یکی هم بست نشستن در زیر چرخ توپ مروارید بود ولی از اماکن مقدسه، حضرت عبدالعظیم و چند اما مزاده دیگر را باید یاد کرد. اما موضوع بست نشستن مجرمین و گناهکاران چنان بود که اینگونه افراد که تحت تعقیب ماموران و داروغه ها و محتسب ها قرار داشتند و می باید به کیفر خود برسند به آن اماکن رفته برای فرار از چنگ قانون بست می نشستند و وقتی این چنین افرادی که جنایت و جرمی مرتکب شده بودند به این محل ها می رفتند دیگر هیچ مأمور اجرائی دولت و حتی نمایندگان قانون را قدرت و یارای آن نبود که شخص بزهکار و یا مجرم را از آن بیرون کشیده به مجازات برساند. این رسم که مغایر نظم اجتماع و قانون بشمار می رفت و موجب تشویق جنایتکاران می گردید خیلی زود توجه شخص امیرکبیر را جلب کرد، امیرکبیر با اینکه مردی مؤمن و پای بند اصول مذهبی بود به روشنی دریافت که ادامه این وضع هم خلاف احکام مذهب و شریعت می باشد و هم مخّل نظم اجتماع، پس همت و کوشش بر آن داشت تا باین کار خاتمه دهد. او خود ابتدا شخصی را که در یکی از محل ها بست نشسته بود بدون ملاحظه وبیم از



ابوتراب‌خان نظم‌الدوله (خواجه‌نوری)



عواقب آن از محل خارج گردانیده تسلیم مأموران نمود و سپس زنجیری را که مجرم بست نشین خود را بآن بسته بود جمع آوری کرده به دیوانخانه فرستاد. این اقدام شجاعانه امیرکبیر موجب گردید که دیگر کسی جزئت بست نشستن پیدا نکند و خلاصه وی باین رسم وآئین ناشایست خاتمه داده مسئله بست نشینی را از میان برد.

چگونه بزهکاران کیفر می شدند

در تهران قدیم مجرمین وخلافکاران را بچند قسم مجازات می کردند، یک روش ورسم که خیلی معمول ومتداول بود و اغلب در برابر انظار انجام می گرفت و حتی در مکتب خانه ها نیز مرسوم بود چوب وفلک نمودن خلافکاران بود وترتیب و چگونگی کار اینطور بود که خلافکار را بروی زمین می خوابانیدند وپاهایش را در فلک قرار می دادند آنگاه دو نفر فراش با ترکه ای که معمولاً از چوب درخت آلبالو بود وقبلاً آن را در آب خیس کرده بودند مشغول نواختن آن بپای مجرم می گردید و یکنفر هم تعدادی ترکه بطور ذخیره در دست نگاه می داشت تا هرگاه ترکه ای حین نواختن بشکند، ترکه دیگری را در اختیارش قرار دهد.

از انواع دیگر مجازات، بستن دست های مجرم و یا کیفر شونده بیک سه پایه بود و مجازات کننده در حضور انبوه مردم بخاطر ایجاد رعب و گرفتن چشم زهرا زخلایق با تازیانه شروع به نواختن آن به پشت بدن متخلف می نمود.

زندانی کردن وبه غل و زنجیر کشیدن محکومین هم یک نوع دیگر کیفر و مجازات خلافکاران بود. دیگر از انواع مجازات که خیلی وحشتناک وسبعانه بود در برابر لوله توپ قرار دادن محکوم به اعدام بود وآن چنان بود که وقتی محکوم را در مقابل لوله توپ قرار می دادند، توپ را آتش می کردند که در این صورت معلوم است بدن چنین محکومی مثله شده واز آن چیزی باقی نمی ماند.

نوع دیگر مجازات که در بازار و محل های کسب و کار اجرا می شد. میخکوب کردن گوش گرانفروش به دیوار و یا تیر بود. در این محل ها غالباً اتفاق می افتاد که یکی از کسبه در ترازوی خود از سنگ های تقلبی استفاده می کرد که



بلافاصله مجازات وحشتناک میخکوب کردن درباره مجرم به مرحله اجرا گذاشته شده گوش گرانفروش را به تیری که در بالای سکوئی در جلو زندان قرار داشت میخکوب می کردند.

داستان چوب وفلک شدن میرزا هاشم قندی

یکی از حوادث تاریخی مربوط به چوب و فلک شدن افرادی که منجر به جنبش بازاریان تهران و عکس العمل شدید آنان گردید. چوب وفلک شدن میرزا هاشم قندی (تاجرقند) در بازار بوسیله علاءالدوله حاکم تهران بود.

ماجرا چنین بود که بعلت گران شدن و کمیابی قند علاءالدوله حاکم تهران دستور می‌دهد که فراشان حکومت میرزا هاشم قندی را در بازار در انظار مردم چوب وفلک کنند. داستان جالبی که در اینجا روی می‌دهد این بود که، علاءالدوله پس از اینکه میرزا هاشم چندین ضربه ترکه (چوب) نوش جان می کند چون موقع ظهر بود علاءالدوله فرمان می‌دهد که تاجر وارد کننده قند را از فلک باز کرده باید غذا صرف نمایند! وپس از خوردن غذا مجدداً فراشان حکومتی میرزا هاشم را به فلک می‌بندند که این بار بازاریان به اعتراض پرداخته عکس العمل شدید از خود نشان می‌دهند و همین عکس العمل یکی از مهمترین انگیزه‌های نهضت مشروطیت در ایران می گردد.



چوب و فلک کردن یک‌نفر خلافکار.



خاتون سواری

در تهران خانم‌های حرم و دربار و اعیان اگر کالسکه و درشکه‌ای داشتند برای سواری و گردش در آن می‌نشستند و در شهر گردش می کردند. برای اینکه چشم نامحرم به این خانم‌ها نیافتد جلو شیشه کالسکه را پرده سیاه می‌آویختند و هر یک از این [illegible] را در مقابل عمارتشان درحالی که چندین غلام و دده‌سیاه هم همراهشان بود و کالسکه‌چی باید تا موقع سوار شدن آنها سر به پائین و دیده بر هم و پشت [illegible] داشته باشند و دسته‌ای فراش و شاطر سواره و پیاده در معیّت اشان حرکت کنند و این افراد وظیفه‌اشان این بود که در مسیر راه مردم را پشت به خیابانها نگاه دارند و عبارت: کورشو، دورشو، را تکرار کنند تا باصطلاح خانم‌ها را از دیدگاه مرد نامحرم دور بدارند.

در اینجا این نکته را باید یادآور شد که اصولاً در حرم و اندرون غلام سیاهها و کنیزهائی بود که مأمور خدمت به خواتین حرم بودند و وظیفه داشتند خواتین حرم را از برخورد با اجنبی و نامحرم جلوگیری نمایند.

این دسته زن و مردهائی بودند که بصورت برده از حبشه و زنگبار خریداری می‌شدند و مردمان ساده دل و محل اعتماد و وفادار بودند. دده‌باشی نام افتخاری کنیزها بود و خواجه باشی وظیفه دیگری هم داشت و آن این بود که حرکات بی‌رویه زنان را بانان گوشزد کنند و زشتی‌های ناهنجارشان را به سرپرست زنان اندرون که از مسن‌ترین زنان انتخاب می گردید اطلاع دهد تا در صورت لزوم به گوش شاه برسانند.

باری و بهر تقدیر خاتون سواری وطنین افکنده شدن صدای فراشان که در جلو و عقب کالسکه و اسب و قاطری که خانم‌ها سوار بر آن و در حرکت بودند و دائماً دورشو، کورشو، می گفتند از مناظر دیدنی و تا حدی ناهنجار دارالخلافه تهران بود.

زنان مشهور عصر قاجار

مقیم دارالخلافه

آغا باجی خانم

از چهره‌های مشهور زنان عصر قاجار (عهد فتحلیشاه) آغا باجی دختر ابراهیم خان جوانشیر شوشی یکی از زنان فتحعلیشاه قاجار است که مورد نهایت احترام حرم آن سلطان بود. وی زیاده از دویست نفر خادم و نوکر از قراباغ با خود آورده بود که همگی مردمی رشید بودند.

آغا باجی که زنی مقید بود برای اینکه جزئی خلاف ادب از کسی نسبت باو سر نزند غالباً درقصراحداثی خود درامامزاده قاسم سکونت داشت بعد قم را به او واگذار کرده و مبلغی مالیات قم بطور سیورغال باو داده شد.

او کیکاوس میرزا ومرصّع خانم را برسم دختری و پسری قبول کرد.

می گویند آغا باجی با همه احترامات شخصی تا آخر عمر دختر و باکره ماند، زیرا فتحعلیشاه شبی که باطاق او رفته بود رفتار و حرکتی از خود نشان داد و فریاد بر آورد او (آغا باجی) مانند مار است!

آغا باجی صاحب طبع و ذوق شعری هم بود واین اشعار ازاوست:

سوختم ازآتش غم ناصحا، تاکی زمنع
میزنی برآتشم دامن بروخاموش باش

تاحشرنویسنداگرمی شنودطی
نه دفتر حسن کونه طومار فراهم

طاووس خانم یکی دیگر از زنان معروف فتحعلیشاه از اهالی اصفهان بود، خاقان مغفور روزی او را در اصفهان در مسیر خود دید و بعد طاووس خانم به عقد انقطاع فتحعلیشاه درآمده در تهران [illegible] پیشنهاد شد که عقد انقطاع تبدیل به عقد دائم گردد، طاووس [illegible] طاووس تاج الدوله شده و کارش بالا گرفت. در بیرون [illegible] جداگانه برای خود ترتیب داد.

تاج الدوله دختر یتیم یک [illegible] بود که یکی از محبوب‌ترین زنان شاه قاجار شد. این [illegible] زیاد آورد. طاووس در نامه‌هائی که به فتحعلیشاه شوهرش می‌نگاشت [illegible] مطرح بود از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم — تاج الدوله و پسرش سلطان احمد میرزا هر دو به ناخوشی و بادر گذشتند، خاقان تسلیت نامه‌ای برایش نگاشت و در آن نوشت:

از کسی چون بشکند چیزی قضائی بگذرد
خوب شد بر تو نخورد آسیبش از مینا گذشت

تخت مرصع معروف به تخت خورشید بمناسبت ازدواج و زفاف همین خانم (طاووس) بر آن تخت به تخت طاووس مشهور گردید.

جیران خانم

جیران خانم یکی از زنان ناصر الدینشاه بود که بی‌نهایت مورد لطف و توجه خاص شاه قاجار قرار داشت جیران هم اصلاً ترك نژاد بود و او نیز طبع و ذوق شعری داشت. قبر جیران در جوار حضرت عبد العظیم می‌باشد، از جیران اشعار متعددی به زبان ترکی به یادگار مانده است که مطلع یکی از این اشعار چنین است.

یارم گجه گلدی، گجه قالدی، گجه گدی — بیلمم نیه گلدی، نیه قالدی، نیه گدی!

می گوید که یار من هنگام شب آمد و موقع شب ماند وشب هنگام رفت ــ نفهمیدم که چرا آمد و چرا ماند و چرا رفت!



چاپلوسی وقیحانه

این ماجرا را نگارنده از شخص مطلع وقابل اطمینانی شنیدم که نقل آن در این کتاب خالی از لطف نیست. ناصرالدینشاه در خود ذوق نقاشی سراغ داشت و مثل بیشتر سلاطین که خویشتن را هنرمند ویا هنردوست می‌دانستند تظاهر به این کار می‌کرد، او گاه و بیگاه چنانچه می‌دانیم اشعاری هم می‌سروده که درجائی در همین کتاب صحبت آن به میان آمده است. باری یک روز که این شاه با جمعی از رجال وامنای دولت و از جمله اعتماد السلطنه به لار تهران مسافرت می‌کرده از منظره یک باغ خوشش می‌آید و فوراً دستور می‌دهد وسایل نقاشی او را آماده سازند آنگاه شروع به نقاشی از منظره باغ فوق‌الذکر می‌نماید، تصادفاً حین نقاشی بلبلی بر روی یکی از درختان جا خوش کرده و به نغمه‌سرایی می‌پردازد. ناصرالدین‌شاه تصویر این بلبل را هم می‌کشد. وقتی باصطلاح کار نقاشی منظره باغ با تمام می‌رسد وی آن را درجائی قرار داده و از رجال وآدم‌هایی که همراهش بودند می‌پرسد تابلو را چگونه می‌بینید؟ یکی از رجال که گویا امین السلطان بود قبل از اینکه بگذارد کسی اظهار نظر ویا خوش آمد گوئی وتملق وچاپلوسی نماید تعظیمی نموده می‌گوید، قربان تصویر از این بهتر وزنده‌تر نمی‌شود. من الآن دارم صدای چهچه بلبل را که بر روی شاخهٔ درخت قرار دارد با گوشهای خود می‌شنوم(!) شاه دستور می‌دهد بساط را جمع نموده از آنجا حرکت نمایند، و هنگامیکه مسافتی راه می‌پیمایند باردیگر ناصرالدین‌شاه گل شقایقی را می‌بیند که در کنار راه سبز شده است، ذوقش تحریک شده امر می‌دهد که تابلوئی حاضر کنند و بعد شروع به کشیدن آن گل می‌نماید و وقتی از این کار فارغ می‌گردد خطاب به حاضران می‌گوید، خوب، تصویر این گل را چگونه می‌بینید؟ این بار اعتماد السلطنه که بتازگی برای امین السلطان رقیبی شده بود برای اینکه از رقیب عقب نماند پیش رفته وپس از ادای احترام می‌گوید، قربان، من هم اکنون دارم



چهرهٔ ناصرالدین شاه ـ نقاشی آبرنگ ـ کار اسمعیل جلایر ـ اصل متعلق به دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی

بوی خوش و رایحه سرمست کننده این گل را استشمام می کنم(!) این چاپلوسی عجیب ناصرالدین شاه را که با همه علاقه و دلبستگی که به مداهنه و تملق داشت عصبانی می کند و فریاد برمی آورد، اگر این متملقین کم سواد چنین مزخرفاتی بگویند جای شگفتی نیست، اما تو که مرد با سواد و ظاهراً دانشمند هستی چرا چنین چاپلوسی احمقانه‌ای می کنی آخر مرد حسابی که تا حالا چندین کتاب تألیف و ترجمه کرده‌ای، مگر گل شقایق هم بو دارد(!)

نمونه‌ای از ذوق ناصرالدین شاه(!)

می گویند وقتی ناصرالدین شاه در سفر اروپا وارد برلن شده و به اپرای معروف پایتخت آلمان می رود از او سوال می کنند که از کدام قسمت موسیقی اپرا خوشش آمده و مطابق ذوق و سلیقه‌اش بوده است او گفته بود که قسمت اول آن مورد توجه وی قرار گرفته است وآنگاه کاشف بعمل می‌آید که قسمتی که شاه را خوش آمده بود هنگام کوک کردن سازها وآلات موسیقی بود(!) که البته بی شباهت به درآمد ماهور ایرانی خودمانی نبوده است(!)

تأسیس مدرسه آلمانی در تهران

در عهد ناصری بر اثر ایجاد مراوده وارتباط سیاسی میان ایران وآلمان، یک مدرسه آلمانی در تهران به سال ۱۳۲۶ هجری قمری در ساختمانی نوبنیاد تأسیس گردید. این مدرسه زیر نظر معمار آلمانی بنام (اتوشولتس) و بکنتر معمار ایرانی باسم میرزا عبدالله خان قرار گرفت و چند نفر معلمین آلمانی در آنجا مشغول تعلیم شاگردان ایرانی شدند که بقرار معلوم سالانه هر کدام سه هزار تومان از دولت آلمان و دوازده هزار تومان از ایران مواجب دریافت می کردند.

مراسم آش پزان

از زمان فتحعلیشاه یک رسم سنتی برقرار شد که سالها برقرار و جریان

داشت و آن هم آش شله قلمکار در سرخه حصار بود که تشریفات فوق العاده جالبی داشت، این آش را در گردش ایام عید می‌پختند و گویا جزء تشریفات تحویل سال بوده است. و در هنگام آش‌پزان بقرار معلوم ظروف می‌باید شکسته شود و میوه وشیرینی‌ها به تاراج برود. و باز در این روز بعضی کنیزان را در حوض آب می‌انداختند که با هم آنجا کشتی بگیرند و بعد که بیرون می‌آمدند پولهای نقره و طلا را به هوا می‌انداختند و کلفت و خواجه‌ها و غلام بچه بهم می‌ریختند تا سکه‌های زیادی بچنگ آورند و در این گیرودار جامه‌ها پاره و دریده می‌شد.



تصویر ناصرالدینشاه و جمعی از رجال که جزء ملتزمین هستند.

قیمت بعضی اجناس در تهران قدیم

هنگام آش پزان وغیره...

گوسفند ۱۲ رأس ۲۵۰ ریال – بره ۹ رأس ۳۰ ریال – مرغ ۶۰ قطعه ۷۰ ریال – قند ۲۴ کله ۱۱۰ ریال – روغن بیست من صد ریال – آلوبخارا ۱۲ من ۷۲ ریال – گوجه برقانی ۱۲ من ۹۸ ریال – نخود قزوینی ۶ من ۱۲ ریال – لپه باقلا ۶ من ۱۲ ریال – سیب شانزده من ۸ ریال – بادمجان ۱۵۰۰ عدد ۷ ریال – پیاز ۲۰ من ۱ ریال(!) لپه ۶ من ۱۲ ریال لوبیای سفید ۶ من ۶ ریال – متقال جهت دوختن کیسه ۱۵ ذرع ۱۵ ریال...

دلقك های سرشناس تهران قدیم

کریم شیره‌ای — پهلوان کچل — هردم بیل
اسمعیل بزاز — شغال الملک — میرزا

زکیخان — میرزا شیپور

در تهران قدیم جماعتی بودند که از راه مطربی نان می خوردند وبا دلقکی وباصطلاح ادخال سرور در قلب ها امرار معاش می کردند، اینها یا در خانه‌های اعیان و سرشناس مطربی می کردند ویا اینجا و آنجا بکار دلقکی اشتغال می ورزیدند. از میان بازیگران ویا بعبارت دیگر عملجات طرب عهد قدیم کریم شیره‌ای دلقلک ناصرالدینشاه از همه معروف‌تر بود. به کریم به آن جهت شیره‌ای می گفتند که حرکات وگفته‌های خوشمزه و شیرین داشت بهمین جهت او را کریم شیره‌ای می نامیدند.

کریم مردی بود بلند قامت ولاغر اندام که همواره لباس‌های عجیب و رنگارنگ بتن می کرد و بر روی الاغی کوچك می نشست. کریم تنها دلقکی بود که با شجاعت کامل خویش در برابر همه درباریان چاپلوس وبا نفوذ می ایستاد وبارک گوئی وصراحت لهجه و سخنان نیشدار و بامزه و حاضر جوابی خود موجب خرسندی خاطر ناصرالدینشاه را فراهم می آورد و احیاناً رفع ظلم و ستمی هم از مظلوم وبیچاره‌ای می کرد. کریم شیره‌ای که بقدر کفایت سواد خواندن و نوشتن داشت هیچگاه نمازش ترک نمی‌شد و گاهی که فرصت پیدا می کرد به گل های نرگسی که در منزل پرورش می داد رسیدگی می کرد.



کرم سیره‌ای و دار و دستهاش

گفته می شد که کریم از مردم اصفهان بود و او ابتدأ نایب نقاره‌خانه بود و بعدها که به دربار راه یافت از طرف رئیس بیوتات، این قسمت را تحت تصدی خود گرفت.

کریم در دربار و خلوت عهد ناصری نیز راه داشت و این اواخر دلقک دربار گردید و چون گاه و بیگاه بعموم متلک های آبدار و لیچارهای تند در لفافه شوخی و طنز می گفت عموماً از وی حساب می بردند و خلاصه از ترس خر کریم را نعل می کردند!

اسمعیل بزاز و پهلوان کچل

اسمعیل بزاز که اکنون یکی از خیابانهای تهران بنام اوست از سر دسته‌های عملجات طرب عهد ناصری تهران بود. او که جوان اصفهانی بود با خوشمزگیهایش هنرپیشه روحوضی محسوب می‌شد. او روزی گذارش به باغ ایلچی افتاد درآنجا قهوه‌خانه بزرگی بود که محل تجمّع دسته‌های عملجات طرب تهران بود. در آن روزها مردم احساس می کردند که باید هنر رامزه و چاشنی زندگی نمود و بهمین جهت در قهوه‌خانه‌ها گرد آمده تمریز وگاهی نمایش دلقک‌ها را تماشا می کردند در یکی از این روزها اسمعیل بزاز سر رسید ،اواول هنر پیشه سیاه بازی شده چنان دلقک بازی در آورد که همه فراموش کردنداو یک دلقک غیر تهرانی است، از فردا اسمعیل جزْ دسته حسینعلی شد که استاد صنف دلقک‌ها بود.

اسمعیل ذاتاً مردی خوش قلب وانسانی شریف بود، او در این اواخر ضمن دلقکی بکار بزازی می‌پراخت و هرچه بدست می‌آورد به فقرا و مستمندان می داد. اسمعیل در واپسین لحظات عمر به مکه مشرف شده و مسجدی هم در تهران ساخت و از اموالش موقوفه‌ای برایش مقرر داشت. خیابان اسمعیل بزار اکنون بنام خیابان مولوی نامگذاری شده است.

پهلوان کچل

پهلوان کچل یکی از جمله دلقک‌های تهران بود که عملیات خود را در



اسمعیل بزاز بکم، از پیش کسوتها و کارگردانهای مطربان تهران

روزهای سیزده عید نوروز که مردم پایتخت از شهر خارج می‌شدند و بساط سماور و غذا به دامان صحرا می کشیدند شروع می کرد. در این روز که سرگرمیهای مردم الک دولک بازی قایم باشک و گرگم بهوا و غیره بود ولوطی عنتریها وخرس بازها وبزها و دوره گردها اسباب سرگرمی بودند پهلوان کچل نیز بساط حقه‌بازی می گسترد و خلایق را مدتی مشغول می‌داشت.

هر دم بیل

هر دم بیل هم از جمله دلقک‌های سیّار تهران بود که چون مردی خوش ذوق بود و کلمات و مطالب جالبی ادأ می کرد هر کجا که ظاهر می گردید مردم پیرامونش جمع می‌شدند و از سخنان او که گاهی توأم باطنز و شوخی و متلک و حرف‌های نیشدار بود بهره‌مند می‌شدند.

شغال الملک ومیرزا شیپور ومیرزا زکیخان

از دیگر دلقک های تهران در عهد ناصری وقاجاریه باید میرزا شیپور و کرنا وشغال الملک و میرزا زکیخان را نام برد شیپور که به دربار رفت وآمد داشت با دماغ و شاید با دهان خود آنچنان صدای شیپور را تقلید می کرد که شنونده را به حیرت می افکند. میرزا زکیخان و شغال الملک دلقک‌های دربار احمد شاه بودند.

مهدی حمال که سبب شهرتش پرخوری وی بود یکی از آدم‌های سرشناس و از حمال‌های معروف تهران قدیم بود. مهدی حمال که امروز هم گاهی اشخاص اکول و پرخور را به او تشبیه می‌کنند، مظهر پرخوری بود. او مردی چهل پنجاه ساله بود. قدی متوسط، ابروهائی کلفت و پهن، چشمانی کوچک، لبهائی کلفت و شکمی گنده و برآمده و گردنی کوتاه و چاق داشت. او ظاهراً اسمش حمال بود ولی کسی از او حمالی و باربری ندید و فقط کارش این بود که در چهارراهها و میدانها و کوچه‌ها معرکه می‌گرفت و از آرزوهایش برای خوردنی‌ها صحبت می‌کرد و گاهگاهی هم جارچی می‌شد، او وقتی وارد کوچه‌ای می‌شد فریاد راه می‌انداخت و مردم را دور خود جمع می‌کرد و بعد برایش غذا می‌آوردند که معمولاً یک عدد نان سنگک بزرگ و یک قالب پنیر بود. مهدی تمام پنیرها را در وسط نان سنگک باصطلاح امروز ساندویچ می‌کرد و بعد آن را دو پاره کرده هر پاره را در یک لحظه در دهان می‌گذاشت و با فشار دو دست بدهان فرو می‌برد که در ظرف دو سه دقیقه همه را جویده و بلع می‌نمود.



تعدادی عمله، سوخت برای حمام می‌برند

یکی از مراسم و آداب مردم تهران قدیم پختن و توزیع کردن انواع نذری ها میان اهل محل بود. این نذری ها عبارت بودند از پلو خورش، شله زرد، آش شله قلمکار، حلوا، باضافه شربت و سایر مخلفات.

بیشتر این نذرها در روزهای خاص مذهبی، خاصه روزهای قتل و شهادت بعضی امامان انجام می یافت. مثلاً بعضی ها در روزهای تاسوعا و عاشورا آش و یا شله زرد و حلوا پخته به خانه های همسایه برده و یا میان فقرا و بی چیزها تقسیم می کردند. هم چنین در روزهای ۲۸ صفر روز شهادت حضرت امام حسن علیه السّلام و اربعین. بعضی دیگر در چهارشنبه آخر صفر آش رشته می پختند و گویا این روز مصادف بود با روز خروج و قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی بخونخواهی خاندان رسالت.

نذری ها را معمولاً یکی دو روز قبل در دیگ های بزرگ بوسیله خدمتکارها و آشپزهای مخصوص که قبلاً آماده این کار بودند می پختند. نذری پلو عبارت بود از پلوی ساده که گوشت و ادویه خورش آن می گردید و وقتی آماده می شد تقسیم آن بوسیله قابلمه یا بادیه های مسی شروع می شد و یا اینکه وقتی فقرا به در خانه نذری پز می آمدند پلو را در یک نان سنگک ریخته بدست طرف می دادند. عده ای هم بودند که علاوه بر اینها آش شله قلمکار و یا آش رشته و همانطور یکه قبلاً گفتم شله زرد نذر می کردند و بعضی هم بودند که فقط نان و ماست نذری آنان بود.

بعضی از خانواده ها سمنو نذر می کردند که ترکیب آن عبارت بود از مقداری گندم سبز شده که مقداری آرد بآن اضافه کرده و بعد فندق و بادام و گردوی پوست دار در آن می ریختند.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که جماعتی از مردم تهران قدیم بودند که برای پختن نذری قبلاً یک دیگ بزرگ در حالیکه سینی بزرگی بر روی آن قرار داده بودند در جلو خانه خود می گذاشتند تا هر کسی که میل دارد برای کمک به پختن آش نذری پولی به روی سینی بیاندازد. اما در کنار اینگونه مردم معدودی هم یافت می شدند که بمنظور کلاّشی و سرکیسه کردن افراد خالی الذهن و با سوء استفاده از احساسات خیرخواهانه آنها گاه و بیگاه چنین دیگ هائی را در مقابل خانه خود قرار می دادند و پولهای جمع آوری شده را بی آنکه قصد پختن نذری داشته باشد بجیب خود سرازیر می کردند.



در مجلس نذری‌خوران در دربار قاجار



حمالها، دیگهای غذا را برای تغذیهٔ مشروطه‌خواهان متحصن، به‌محل استقرار آنها می‌برند.

مردم تهران قدیم

چگونه امرار معاش میکردند

در تهران نیم قرن و چیزی بیشتر که هنوز وسایل ماشینی و کارخانجات جدید وارد نشده بود و فقط چند کارخانه برق، پارچه بافی های دستی، نخ ریسی وجود داشت تمام ضروریات و نیازمندیهای اولیه مردم را کارگاههای دستی یا کارگاههائی که بجای برق و ماشین از حیوانات وچارپایان و گاهی دست وپاهای انسانها استفاده میکردند تأمین می‌نمودند، از قبیل شیشه گرخانه‌ها، آسیاب خرد کردن نمک و زردچوبه.

عصارخانه‌ها و آسیابهای مخصوص خرد کردن سنگ و زردچوبه و فلفل و امثالهم عبارت بودند از یک محوطه‌ای که در وسط آن دو قطعه سنگ گرد بر روی هم قرار داشت و این دو قطعه سنگ از یک طرف با اهرمی به یک رأس چارپا مثل الاغ یا شتر وقاطر واسب متصل بود که با حرکت دورانی، سنگ روئی آسیاب را به حرکت در می‌آورد و با گردش این سنگ آنچه مواد از قبیل نمک و دانه‌های زردچوبه و فلفل به وسط سنگ مزبور ریخته می‌شد نرم می گردید ولی دو قسمت بالای متحرک جایگاهی بود که مواد خرد شونده را داخل آن می‌ریختند تا از داخل سوراخ بزیر سنگ رفته و بعد خرد گردد.

اما نوعی دیگر همین آسیابها بود که بنام عصارخانه معروف بود و این عصارخانه‌ها بهمان شکل و کیفیتی که گفته شد کار می کردند با این تفاوت که بجای نمک و غیره مواد نباتی و روغنی مثل کرچک و غوره و غیره را بداخل آن می‌ریختند تا روغن و با آب آنها گرفته شود. قضیه جالب اینکه حیواناتی را که برای بحرکت درآوردن سنگ روئی متصل می کردند معمولاً چشمانش را می‌بستند



یک کتابفروش سیار در تهران قدیم

تا گردش دورانی، حیوان را دچار سرگیجه و ناراحتی نگرداند و از این جالب‌تر آنکه متصدی عصارخانه، زنگی هم به گردن حیوان می‌بست و از آسیاب خارج می‌شد تا با خیال راحت در اطاق و محل مجاور رفته تغییر ذائقه بدهد یا استراحت نماید و بصدا در آمدن زنگ هم نشانه آن بود که حیوان در حال حرکت کردن می‌باشد و غیر این صورت از حرکت باز ایستاده و متصدی می‌باید حیوان را بار دیگر بحرکت در آورد!

چای فروشی های سیار

از کسب‌های جالب، چای فروشی سیار بود، چای فروش‌های سیار علاوه بر چای، چای دارچین نیز می‌فروختند. این کاسب‌های دوره گرد سماور بزرگی از حلبی و یا آهن سفید همراه داشتند که آن را با یک کمربند یا خود حمل می کردند، علاوه بر این کمربند، یک کمربند دیگری هم قهوه‌چی به کمر می‌بست که در آن برای استکان نعلبکی ها جاسازی شده بود، یک سطل آب و یک ظرف مخصوص ذغال و مقداری سوخت دیگر برای جوش آوردن آب سماور نیز از مضافات قهوه خانه سیار بود. قهوه‌چی های سیار بساط خود را در پیاده روها، کاروانسراها، میدان ها می گستردند و مشتریهای این قهوه خانه ها بلافاصله پس از صرف چای با کشیدن چند چپق، کیف خود را کامل می کردند.

سمسارهای دوره گرد

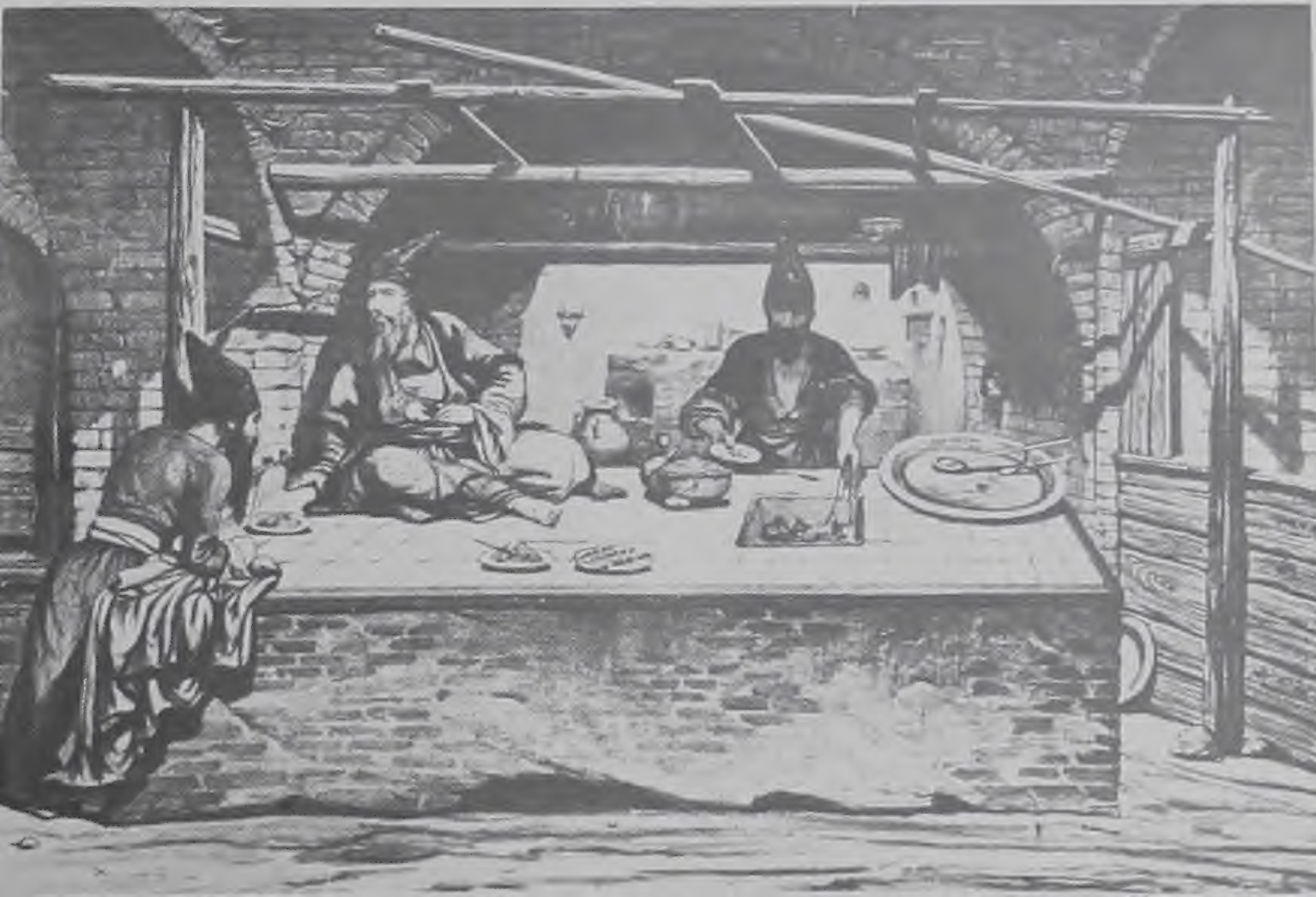
غیر از پیشه‌ها و کسب و کارهای گفته شده در تهران قدیم عده‌ای کاسب های دوره گرد بودند که در تمام مدت روز در خیابانها و کوچه و بازار پرسه می‌زدند و با فریاد کردن، متاع و کالای مستعمل از قبیل کت و شلوار و کلاه وارسی کهنه و کفش و خرده شیشه و آهن پاره و غیره خریداری می کردند. جماعت سمسارهای دوره گردد و نوع بودند، یک دسته آنهائی که فقط خریدار جنس های بنجل و کهنه و نیمدار بودند و بابت خریداری کردن آنها پس از بگو



پارچه‌فروشان دوره‌گرد



یک مغازه خراطی



دم و دستگاه جگرکی.

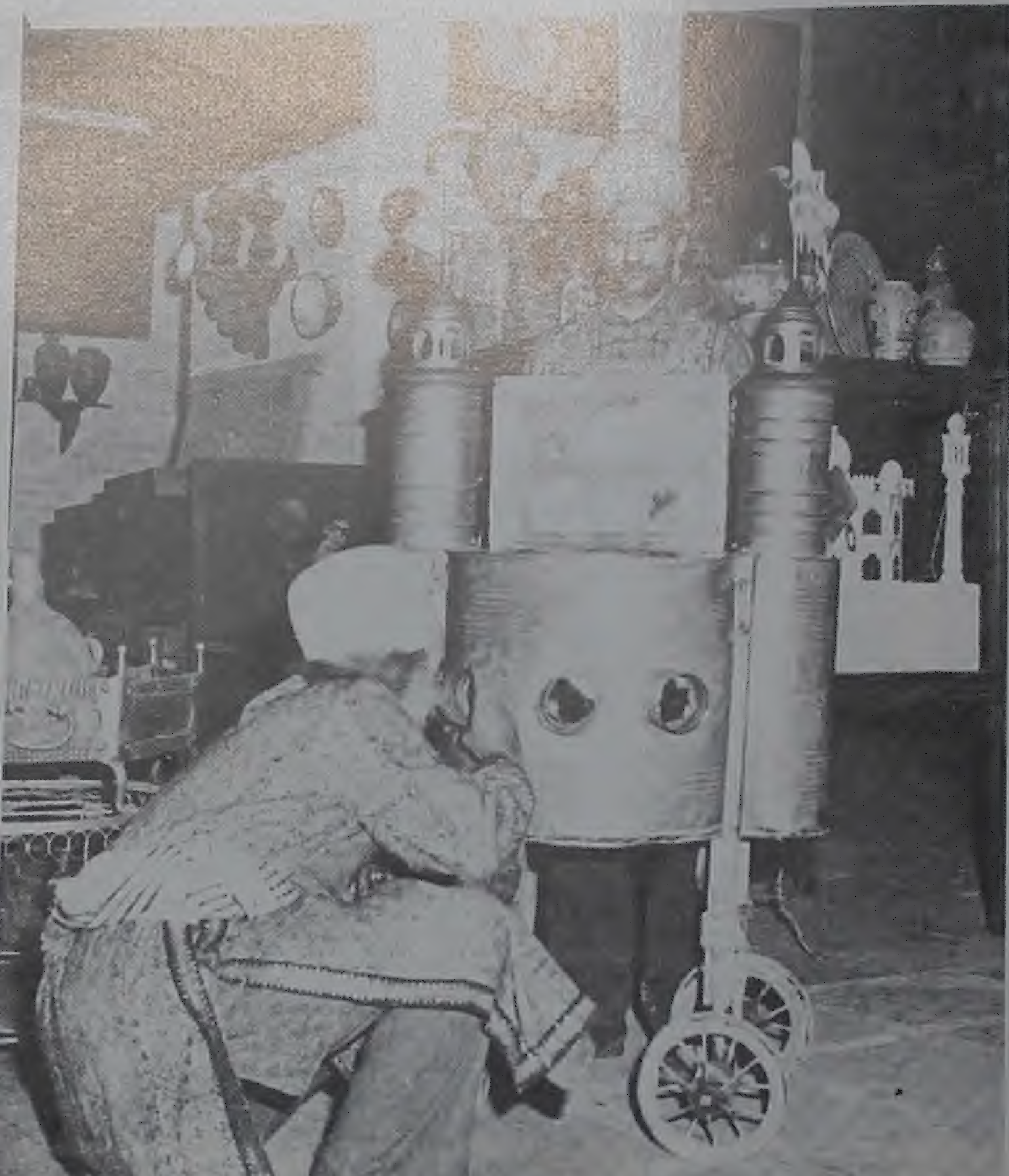




منظره دکان سفیدگری که با حرکت دادن پا قبلاً " داخل ظروف مسی را صیقل می‌دادند



یک نفر مالگیر و مراجعین او.



شهرفرنگ و تماشاچی آن .



یک تابلوی نقاشی.



مگوهای زیاد و سماجت وچک وچانه‌زدن فراوان پولی می‌دادند و اجناس مورد معامله را می‌خریدند و می‌رفتند ولی دسته دیگر که زرنگتر و موقع شناس‌تر وپر حوصله‌تر بودند و می‌خواستند از یک معامله حین دوره گردی دو جور سود حاصل نمایند، متاعهائی در چنته داشتند از قبیل حلوا جوزی و کاسه و بشقاب و وسایل دیگر زندگی که آنها را با گیوه وارسی و رخت کهنه و شیشهٔ خرده و نعل وآهن پاره و حلبی شکسته معاوضه می کردند و اینها هم هنگام عبور از کوچه‌ها فریاد می کردند، آهای، آهن و نعل پاره بیارتا حلوات بدهم. یا آهای شیشه خرده گیوه، اروسی کهنه، حلبی شکسته یا کاسه بشقاب بدل چینی، در میان این جماعت عده‌ای بودند که سوزن و سنجاق می‌فروختند و آنها را مردم کوچه و بازار سوزن سنجاقی می گفتند، جماعتی از این سوزن سنجاقی‌ها کولی و غربتی و بیابانی بودند.

آش شله قلمکار— فرنی فروشی

رویخی

در تهران قدیم چندین مغازه آش‌پزی بود، که بعضی‌ها یا آش رشته و یا آش شله قلمکار می پختند وبخوردمردم می دادند.

یکی از این آش شله قلمکارپزیها در میدان کاه فروشها بود که هم آش و پلو و همه چیز خلاصه می‌پخت. او وقتی پای پاتیلش می نشست داد می کشید، بخورید که مال خودتان است و چون همه آش‌ها بفروش نمی‌رفت، فردا آن را کوفته می کرد و می گفت بخورید که مال خودتان است و چون باز چیزی از آن میماند، برگ مو یا کلم وبادمجان دورش می‌پیچید و بصورت دلمه‌اش در می‌آورد...

غیر از مغازه آشی چند مغازه، فرنی فروشی و رویخی هم در تهران وجود داشت که معروف‌ترین آنها یکی در بازار گلوبندک و دیگری در نزدیک سرچشمه بود. فرنی را با نشاسته وآرد برنج شیر و شکر می‌پختند و رویخی هم بهمین نحو



دکان جاجیم و کپنک فروشی و چند مشتری مشتاق وطالب



دکان لحیم‌کری

قهوه خانه و نقش آن در تهران قدیم

قهوه خانه ها همواره در اوضاع و احوال اجتماعی ایران نقش مؤثری داشتند و اجتماع کوچکی که در این مراکز به بهانه صرف چای و قهوه تشکیل می‌شد و خاصه گفتگوها و بحث‌های داغی که در آنجاها جریان داشت اثری تعیین کننده در بعضی حوادث سیاسی و گاهی مسیرادبی ایران بعهده می گرفتند.

در دوره صفویه در ایران قهوه خانه و محلی که بتوان در آنجا صرف چای و قهوه و قلیان نمود رواج یافت ولی بعد از این دوره زمان فترت آن آغاز گردید تا اینکه سلطنت قاجاریه شروع شد. دوران حکومت قاجاریه، عصر رونق قهوه خانه و رواج نوشیدنی چای و قهوه و خاصه کشیدن قلیان و چپق می باشد. در این دوره شاهنامه خوانی، اسکندرنامه خوانی و شرح جنگ‌های مولای متقیان و بعضاً مدآحی و نقالی در قهوه خانه ها رواج یافت و مرشدهای فراوانی در این کارها شهرت پیدا کردند که باید گفت مرشدترینشان مرشد (برزو) بود.

قهوه خانه هادر تهران شکل و وضع خاصی داشتند،هرقهوه خانه‌ای فضائی نسبتاً وسیع داشت که دورادور آن را با سنگ وآجر بصورت سکو در می‌آوردند و مردم روی این سکوها می نشستند و به نوشیدنی چای وقهوه و کشیدن قلیان و حتی تریاک مشغول می‌شدند و ضمن صرف آنها به گفتگو وجر بحث درباره مسایل مختلف روز می‌پرداختند.

قلیان که در زمان ناصرالدینشاه کاملاً مد روز شده بود به طبقه اعیان و رجال سرشناس اختصاص داشت و چپق به طبقه پائین و کلاه نمدیها متعلق بود. داستان تحریم تنباکو ولغو شرکت معروف تالبوت انگلیسی، داستان مهمی بود که از بحث ما خارج می باشد...



قهوه‌خانه سیار.

قهوه‌خانه یوز باشی

هر قهوه‌خانه‌ای پاتوق گروهی از اصناف بود چنانچه امروز هم در تهران قهوه‌خانه هائی وجود دارد که به صنف مخصوص تعلق دارد. زیباترین و معروف‌ترین قهوه‌خانه های تهران در پشت شمس العماره واقع بود که آن را قهوه‌خانه یوز باشی می گفتند. در این قهوه‌خانه شاهزادگان، اعیان، افسران و سرداران قشون جمع می‌شدند و به شنیدن شاهنامه و اسکندرنانه و رستم نامه می‌نشستند، هر گاه یکی از شاعران شعر نغزی می‌سرود بآنجا می‌رفت و برای مقربان شاه قاجار می‌خواند، در صورتیکه مناسب و خوب بنظر می‌رسید، شاعر را بحضور می‌بردند و آنوقت مفتخر به دریافت صله و جایزه و حتی لقب ملک الشعرائی هم می گردید.

قهوه‌خانه قنبر — قهوه‌خانه تنبل

یکی دیگر از قهوه‌خانه های معتبر ومعروف، قهوه‌خانهٔ قنبر در خیابان ناصریه بود که در آن، روزنامه خواندن را منع می کردند ولی (درویش مرحب) هر شب و همه روز در آنجا نقّالی می کرد. مرحوم لوطی عظیم و لوطی غلامحسین هم غالباً پشت این قهوه‌خانه معرکه می گرفتند و تاترپهلوان کچل و (گل بدن خانم) را با تردستی و شیرینی نمایش می دادند. قهوه‌خانه تنبل درچهار راه سوسکی مرکز تجمّع باباشمل‌ها و کلاه نمدیها و لوطی‌ها بود. هم‌چنین قهوه‌خانه باغ اناری و قهوه‌خانه سرگذر نیز از قهوه‌خانه های مشهورزمان قاجاریه در تهران بود. در اینجا باید گفته شود که در آن روزگاران برای صاحبان قهوه‌خانه‌ها حرمت و عزت زیادی قایل بودند بطوریکه چهارراه سیدعلی را بنام آقا سیدعلی قهوه‌چی نامگذاری کردند.

قیمت یک جفت چای در آن هنگام در قهوه‌خانه‌ها سه‌شاهی و قیمت قلیان و کشیدن سه مثقال تریاک هفت‌شاهی بود، که بررویهم دهشاهی می‌شد. در آن دوره‌ها از قهوه‌خانه‌ها بعنوان محلی برای داوری اهل محل استفاده

می کردند و ریش سفیدهای محل‌های تهران برای رفع اختلاف مردم در قهوه‌خانه‌ها می‌نشستند و به رتق و فتق امور مشغول می‌شدند و گاهی بعضی از قهوه‌خانه‌ها مرکز اجتماع و پایگاه اشرار و افراد ناراحت و محل فسق و فجور هم بشمار می‌آمد.

یکی از این قهوه‌خانه‌ها که محل فسق وفجور بود قهوه‌خانه (عرش) نامیده می‌شد، این قهوه‌خانه که در خیابان چراغ برق قرار داشت مرکز شبانه‌روزی تریاکیها و شیره‌ای‌ها بود باین کیفیت که جماعت تریاکیهای بد سابقه از صبح تا شب در آنجا جمع می‌شدند و از آخر شب به بعد شروع به عرق خوردن می کردند.

از نیمه شب به بعد تشکچه‌های شیره‌ها گسترده می‌شد و نگاری‌ها و چراغهای شیره همراه ساقی‌ها که جام‌های عرق به‌دست داشتند به میان می‌آمد.

سرگرمی‌های پایتخت نشین ها

خربازی — الك دولك — بادبادك بازی مسئله کولی — تأسیس سینما

در تهران قدیم مردم سرگرمیهای مختلفی داشتند. البته این سرگرمیها با سرگرمیهای امروزی که رفتن به سینما و تاتر ـ نشستن پای تلویزیون وغیره بود تفاوت زیادی داشت.

یکی از تفریحات مردم در آن روزگاران گردش درباغات بود که در روزهای تعطیل صورت می گرفت و از میان باغات تهران و اطراف. دولاب های شرق و غرب ـ باغ مستوفی در ونک ـ باغ بهجت‌آباد ـ باغ ملی در محل میدان مشق از همه معروف‌تر بود.

یکی از سرگرمیهای جمعی از مردم (خربازی)(خرسواری)(پابوسواری)بود واین بازی و تفریح منحصراً مخصوص داش مشدیها و جوجه مشدیهای خوش پوش بود که برای سوار شدن بر خرهای معروف به خربندری و یا خرهای دولابی به خیابان علاءالدوله (فردوسی امروزی) می رفتند و در این خیابان نیز قبلاً دهها خر کوچک و بزرگ همراه پالان‌های دیدنی و افسارهای مزین به برنج و نقره و گل میخ نقره کوبی شده و زنگـــلوله هـــای ریسه‌ای و روپالانهای مخمل و شال و ترمه و اطلس پر زرق و برق و دست و پا و یال ودم‌های حنا بسته و سم‌های سیاه شده و منگوله‌های زیبا آماده شده بود. خربازها و یا پابوسوارها نیز لباس‌های جالبی می‌پوشیدند مثلاً لباده‌های بلند از ماهوت و مخمل و رداهای رالی وکپنك‌های نمدی و شال‌های ابریشمی و گیوه‌های آجیده و ملکی و غیره واین خرسوارها در برابر چشمان صدها تماشاچی از حاشیه خیابان علاءالدوله وگاهی لاله‌زار را بالا و



گروهی ازمردم دارالخلافه بقصد تفریح و سرگرمی وهواخوری درفضای آزاد خارج از تهران تخت و وسایل دیگررا قرارمیدهند.



عده‌ای ازلوطیان،جماعت باده‌خواران سیاه‌مست را که بایکدیگرگلاویزشده‌اند

پائین می رفتند.

تماشای لوطی عنتری هم [illegible] تهران قدیم بود و این لوطی ها بکمک یک [illegible] در حضور مردم به رقص و عملیات شگفت [illegible] خرس های کوچک دست‌آموزی [illegible] ها بطور سیار نمایش می دادند و در کوچه [illegible] را خبر می کردند.

پرده قیامت که [illegible] مردم بر یک پرده نقاشی شده بزرگ بود که معمولاً [illegible] خصوصیات دوزخ را بزعم تصویر پرداز مجسم می گردانید. بر روی [illegible] تصویر جهنم با شعله های آتش تجسم میافت و از گوشه و کنار آن چند [illegible] و عقرب و حتی اژدها دیده می‌شد که گناهکاران و دوزخیان علاوه بر اینکه مکافات عمل خود را بوسیله لهیب آتش می دیدند گرفتار جانوران وحشتناک هم می گردیدند. در برابر جهنّم چند سگ با چشمان وغ زده هم دیده می‌شد که گویا از گماشتگان دوزخ بشمار می‌رفتند. متصدی پرده قیامت با چوبی بلند و صدائی زنگ‌دار و گرفته یکایک خصوصیات و گوشه‌های پرده را که بر روی دیوار آویخته بود یادآور می گردید.

بند بازی و عملیات آکروباسی نیز یکی از نمایش‌های جالب توجه روزگاران قدیم تهران بود و این بازیها دو نوع بودند یک نوع مختصر و محدود و سیّار بود و یک دسته‌بند بازکه مرکب از یک آدم نسبتاً گردن کلفت زورمند و یک کودک خردسال آن را اجرأ می کردند. کودک خردسال بر روی نوک چوب کلفتی می‌رفت و سر دیگر چوب که کودک عملیات خود را بر فراز آن انجام می‌داد در میان کمربند محکمی که بر روی شکم شخص زورمند بسته بود قرار داشت و در همین احوال که عملیات بندبازی شروع می گردید شخص سوّمی که ضربی به زیربغل داشت آهنگ‌هائی را زمزمه می کرد و بر روی ضرب می نواخت.



عکس‌برداری در تهران قدیم .

الک دولک بازی

الک دولک بازی که تا این اواخر هم بوسیله کودکان محلات تهران بازی می‌شد، بازی جالبی بود که بچه‌های محل و حتی بزرگسالان خود را به‌آن مشغول می‌داشتند، واین بازی چنین بود که طبق قرعه انداختن شخص چوب کلفتی را بدست می گرفت وچندین چوب کوتاه را بر روی دوآجر یا دوسنگ قرار می‌داد وبوسیله چوب ضخیم وبلند، چوب کوچک را به فضا پرتاب کرده وضربه شدیدی بر آن وارد می‌آورد وبازیکنانی که به فاصله قرار داشتند اگر چوب کوتاه را می گرفتند برنده شده وبجای بازیکن نخست می‌رفتند و این دور تسلسل همچنان ادامه می‌یافت...

بادبادک

اختراع بادبادک بدنبال مشاهده اولین هواپیما که درفضای تهران به پرواز درآمد قدم به عرصه وجود گذاشت. وبقرار معلوم بعضی ازبچه‌های صاحب ذوق و با استعداد تهرانی که از دیدن طیاره بهیجان آمده بودند بمنظور برابری و رقابت بادبادک را که عبارت از یک زرورق‌نازك با چوبهای نی بود و میانش را به نخ بلندی بسته بودند به هوا می‌فرستادند که وقتی در جریان باد قرار می گرفت شروع به اوج گرفتن می کرد. گاهی به دم این بادبادکها فانوس نورانی می‌بستند که وقتی شب به فضا فرستاده می‌شد با نور خود منظره جالبی را تشکیل می‌داد. در چهار گوشه بادبادکها گوشواره‌هائی هم از کاغذ متصل می کردند که بر زیبائی آنها افزوده می‌شد.

مسئله گوها، داستان مرشد مرحب

یکی از سرگرمیهای تهرانیها مسئله گوها یا مرشدها بودند که با صدای رگه‌دار و زنگ‌دار در میدان‌ها و خیابانهای دارالخلافه معرکه به راه می انداختند.

آنها معمولاً دو نفر بودند یکی خود مرشد (مسئله گو) ودیگری (بچه مرشد) باین ترتیب که مرشد مسئله‌ای را در برابر جمعیت حاضر مطرح می کرد وبچه مرشد بان پاسخ می گفت. این مرشدها معمولاً تا پولی از مردم جمع‌آوری نمی کردند شروع به مسئله گوئی نمی کردند و گاهی این حضرات مرشدها حرف‌های خود را دریک جای حسّاس قطع می کردند و الباقی را بروز دیگر حواله می‌دادند تا خلایق را تشنه‌تر ومشتاق‌تر گردانند. یکی از چهره‌های سرشناس این مرشدما، مرشد مرحب بود که قامتی بلند داشت وچوبی گره‌دار بدست می گرفت و با حرکات جالب وقتی شروع به مسئله گوئی می کرد با یک ژست خاصی چوب معروف خود را بر روی زمین می افکند و دستهای خود را بر روی هم می کوفت وبازچوب را از روی زمین بر می‌داشت و حرفهای خود را خطاب به حاضران بازگو می کرد. گفته می‌شد که مرشد مرحب وابسته به خانواده قاجارها بود. العهدة علی الراوی.

تأسیس سینما

سینما درچهل پنجاه سال پیش وارد ایران شد که همانطوریکه می‌دانید فیلم‌هائی که درآن نمایش داده می‌شد همگی صامت و غیرناطق بودند. اولین سینما درخیابان سپه بنام سینما سپه تأسیس گردید که چندین سال مشغول کاربود.

اما اولین فیلمی که به ایران وارد و در تهران به نمایش گذاشته شد، فیلم مسافرت مظفرالدینشاه به اروپا بود که بوسیله میرزا ابراهیم خان عکاس باشی نمایش داده شد. عکاس باشی که پیش ازتأسیس سینما درتهران ازدیارفرنگ هم فیلم و هم آپارات را آورده بود شروع به نمایش این فیلم و فیلم‌های دیگر بطور خصوصی نمود که مورد توجه فراوان قرار گرفت.



پذیرایی از رجال باقلیان





استفاده از کرسی در تهران قدیم (موزه مردم‌شناسی) .



انواع چپق (موزه مردم‌شناسی).

این مردم جن دارند.

منتظم الحکماء صالحی برای علیقلی خان مخبرالدوله نقل کرده که روزی باتفاق ظهیرالدوله مرشد بدیدن ابوطالب صدرالذاکرین از بلند خوانهای تکیه دولت رفتیم وارد خانه و اطاقش شدیم ابداً اعتنا و خوش وبشی بما نکرد فقط متوجه مخدرّه‌ای بود که گویا آمده بود صدرجن او را بگیرد(!)

تا چند نوبت با مخدره کلنجار رفت و گفت باجی جن تو خیلی حرامزاده است در می‌رود و دم به تله نمی‌دهد. تا بالاخره آن جن را گرفت و در شیشه‌ای کرد و درش را محکم بست وبدست زن داد، آن مخدره که پای درگاه ایستاده بود یک اشرفی روی آستانه گذاشت و رفت. آنگاه صدر رو بطرف ما کرده برخاست تواضع نمود و خادمی صدا کرده دستور شربت و شیرینی داد. ظهیرالدوله گفت صدر، این دیگر چه بازی است، گفت این مردم جن دارند، بعضی را شما می‌گیرید بعضی را هم من، پس بگذارم همه جن‌ها را شما بگیرید(!) (از کتاب خطرات وخاطرات مخبرالسلطنه هدایت)

زورخانه در ایران وتهران قدیم

پهلوانان نامی دارالخلافه

تاریخ پیدایش زورخانه و زورآزمائی پهلوانان چه در ایران قدیم و چه در تهران به روشنی و وضوح معلوم نیست. همینقدر باید متذکر این نکته بود که از قرن‌ها پیش در ایران پهلوانان زورمند و زورمندان غول پیکری قدم به صحنه هستی گذاشته‌اند که کم وبیش نامشان درتاریخ کشورما مانده است.

پیش از اینکه به شرح حال چند تن از پهلوانان ایران قدیم و پایتخت بپردازم لازم می‌داند که چگونگی و کیفیت زورخانه را در ایران شرح دهیم و خوانندگان را در جریان کار وآئین و رسوم و آداب و تشریفات مخصوص زورخانه‌ها قرار دهیم.

زورخانه‌ها را در ایران از روی نقشه و اسلوب و قاعده مخصوصی می‌ساختند و چگونگی ساختمان آنها طوری بود که رعایت همه نکات وریزه‌کاریها در آن بعمل می‌آمد.

ابتدأ درباره در ورودی این اماکن بگوئیم که اینگونه درها کوتاه بود که نماینده آن بود که ورزشکار در هر صنف و هر طبقه در برابر زورخانه تواضع وفروتنی کند وبه این محل با ادب واحترام قدم نهد. از طرف دیگراین کاریک آموزش دیگر هم می‌داد وآن این بود که پیش کسوتان وبزرگترها مورد احترام قرار گیرند. وهر ورزشگاه وزورمندی باد نخوت وغرور را ازسر خود بیرون کند.

دیگر از مشخصات زورخانه‌ها سقف گنبدی شکل آن بود که گود زورخانه وحرکات ورزشکاران در زیر آن جریان پیدا می کرد ودر پیرامون آن نیز جهت رخت کن وقرار گرفتن تماشاچی وهمچنین محلّی برای آبدارخانه تعبیه می گردید.



علاوه بر اینها جائی هم برای قرار دادن میل و تخته و پهلوی در و روی سردم مرشد که در بعضی زورخانه‌ها طاق آن بر بالای چهار ستون سنگی یا چهار پایه آجری ساخته می‌شد ایجاد می گردید.

سردم مرشد عبارت بود از جایگاهی مرتفع که بر گود مسلط و مشرف بود که اطراف آن را کاشی‌های عکس‌دار نصب کرده بودند ونیز بر بالای آن پر طاووس و شمایل حضرت علی بچشم می خورد، مرشد زورخانه با ضرب بزرگ خود چهار زانو بر بالای سردم قرار می گرفت. ساعات کار زورخانه‌ها از بعد از اذان صبح یعنی پس از نماز صبح تا دو ساعت به ظهر مانده و شب بعد از نماز مغرب تا سه چهار ساعت از غروب آفتاب بود مگر در موارد استثنائی مانند گلریزان و مراسم دیگر.

آداب ورود به زورخانه

و شروع عملیات پهلوانی

از زورخانه‌ها ابتدای امر می‌باید نوچه‌ها و تازه کارها و مبتدیان وارد شوند و بتدریج ورزشکاران با سابقه و بعد پیش کسوتها و پهلوانان قدم به داخل زورخانه بنهند و با ورود پیش کسوتها عملیات ورزش شروع می‌شد. یکی از آداب زورخانه این بود که جواب نوچه‌ها و کوچک ابدالها را با سلام و گفتن خوش آمدین از طرف مرشد می دادند ولی برای با سابقه‌ها و پیش کسوتها تک زنگ می‌زدند و پهلوانان نامی را با گفتن(صفای قدم پهلوان)وبر جمال علی صلوات وارد می کردند عملیات ورزشی چند نوع بود، شنا بر روی تخته، میل گرفتن، چرخ زدن کباده گیری، کشتی گیری، که عموم این حرکات و عملیات با ضرب مرشد تنظیم می گردید.

و نیز یکی دیگر از آداب زورخانه رفتن، طهارت و نظافت و سلامت و ایمان و تقوی بود و ورزشکار هیچگاه نمی‌بایست بحکم احترام بی‌وضو به زورخانه قدم نهد و هر ورزشکاری می‌باید خلاصه حلال و حرام رعایت نماید و از همه مهمتر



جمعی ازلوطیهای تهران در یکی از زورخانه‌ها مشغول عملیات ورزشی وکشتی‌گیری هستند



نوامیس مردم را محترم [illegible] بکارهای ناپسند و منافی عفت و ناموس آلوده نسازد.

ابتدای ورزش [illegible] تخته‌های مخصوص بود که با شمارش مرشد آغاز می گردید بعد میل [illegible] [illegible]وع می‌شد و در خلال آن عملیات چرخیدن جریان می‌یافت. اما ور[illegible] برای پیش کسوتها و پهلوانان سرشناس و نیرومند گرفتن سنگ بود که در [illegible] مخصوص آن، که محلی نزدیک سردم مرشد بود انجام می گرفت.

ورزشکار سنگ گیر ابتدأ محل سنگ را می‌بوسید و سپس به پشت می خوابید و در حالیکه با بالا بردن هر دست بدن متمایل بطرف دیگر می شد و در همین احوال صدای خوش مرشد با شمارش تعداد بالا و پائین رفتن سنگها بگوش می‌رسید اما عدد کامل سنگ غالباً از سی وچهل تجاوز نمی کرد — لیکن عدد کامل آن یکصدو چهارده بود یعنی به عدد سوره‌های قرآن کریم. و نام الله — محمد — علی بر شمارش، هم دائماً شنیده می‌شد.

جشن گلریزان در زورخانه

در زورخانه‌ها گاه و بیگاه جشن گلریزان برپا می کردند و هدف از برپائی این جشن جمع‌آوری پول که می‌بایست به مستمندان، و بدهکاران، بیچارگان آبرودار و یا هزینه عروسی، خرج سفر زیارت و امثال آن برسد. اشخاصی که به جشن گلریزان دعوت می‌شدند می‌باید هر کدام کمک خود را بصورت پول و یا طلا و یا نقره درمیان دسته گلی گذاشته وتقدیم کنند و این عمل باین منظور انجام می گرفت که کمک و یاری احسان کننده معلوم نباشد و در اختفا صورت گیرد تا گیرنده دچار شرمساری و خجلت و تحقیر نگردد و دیگر اینکه این کار چشم همچشمی بوجود نیاورد وزیاد و کم آن اسباب فخر یا خفت برای احسان کنندگان نشود.*



تصویری از انواع وسایل ورزش باستانی (موزه مردم‌شناسی).

زورخانه های معروف تهران

در تهران در روزگاران پیش هجده زورخانه وجود داشت و بیشتر این زورخانه‌های ورزش باستانی در محلات جنوب شهر واقع شده بودند از جمله این زورخانه‌ها: زورخانه شاه مردان در جوار انبار گندم، زورخانه‌های خانی آباد و پامنار و پاچنارو‌زورخانه، نوروزخان و غیره بود.

پهلوانان نامدار

در تاریخ و گذشته ایران ما به چند چهره و سیمای برجسته از پهلوانان و زورمندان دلاور برخورد می کنیم که بعضی از این چهره‌ها جنبه افسانه‌ای دارند، چون پهلوانان معروف شاهنامه فردوسی که کم وبیش با نام و کارهایشان درخلال داستانها و حکایات و افسانه‌ها آشنائی داریم.

یکی از این گونه پهلوانان که مکرّر بانامش برخورد کرده‌ایم پوریای ولی است که عصر و زمان و جزئیات کارهایش درپرده ابهام مانده است ولی پهلوانان دیگری در تاریخ ایران داشته‌ایم که نه تنها در صحنه زورآزمائی و مبارزه کارهای نمایانی کرده‌اند بلکه خود منشأ نهضت وجنبش بزرگ و قیام تاریخی گشته‌اند، یکی از این مردان، پهلوان عبدالرزاق باشتی‌است و وی همان شخصی بود که نهضت سربداریه را که علیه اشغالگران (مغولان) بیگانه آغاز گردید بنیان نهاد.

عبدالرزاق در حضور سلطان خدا بنده ایلخان مغول که جشن بزرگی در میدان شهر سلطانیه برپا کرده بود دربرابر پهلوان غول پیکری قرار گرفت که پشت همه پهلوانان وبهادران را بخاک رسانیده بود. او ابومسلم علی سرخ خوانی بود که بابا زوانی سطبر و فولادین و سبیل‌های آویخته ظاهری وحشتناک و ترس‌آور داشت که وقتی چند پهلوان را درحضور سلطان خدا بنده بیک حرکت نقش بر زمین ساخت دیگر کسی را یارای مبارزه با او نبود ولی درهمان لحظاتی که علی سرخ خوانی باغرور و نخوت و ظاهراً پیروز وشادکام بجایگاه خود می‌رفت عبدالرزاق با آن جثّه لاغر وتکیده سرراهش را گرفت واورا دعوت به مبارزه کرد،

پهلوان مغرور که هرگز انتظار چنین پیش آمدی را نداشت در حالیکه لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشت بازوان نیرومند خود را پیش برد تا کمر عبدالرزاق جوان را در چنگال قدرتمند خود بگیردولی همه تلاش ها و تکاپوهایش برای از جا کندن حریف بی ثمر ماند در مقابل عبدالرزاق دست خود را بدور کمر پهلوان سرخ خوانی پیچیده و بایک حرکت پهلوان مغرور را دربرابر چشمان حیرت آلود تماشاچیان بالا برده و از آنسو بر زمین کوفت. عبدالرزاق پس از این پیروزی بزرگ بحکومت کرمان منصوب گردید ولی طولی نکشید که از کرمان عازم شهر ودیار خود باشتین (بیهق) خراسان شده کانون بزرگی را علیه مغولان خونخوار و ستمگر تشکیل داد.

اما از پهلوانانی که سالها پیش در تهران ما کم وبیش کارهای نمایانی کردند و شهرت و معروفیت مهمی کسب نمودند عبارت بودند از: آسید حسن رزّاز- پهلوان یزدی- محمد صادق معروف به بلور فروش که هر یک برای مملکت خود افتخاراتی کسب نمودند و درباره صادق بلور فروش باید گفت که وی با یک پهلوان روسی که پشت اکثر پهلوانان کشورهای دیگر را بخاک رسانده بود زورآزمائی کرده و او را مغلوب گردانید.

لوطی که در راه هدف انسانیش خود کشی کرد

لوطی ها وداش ها در تهران قدیم

در تهران قدیم یک دسته‌ای از مردم بودند که جز طبقه پائین محسوب می‌شدند و اگر چه از سواد و معلومات بی بهره بودند ولی به ارزش‌های اخلاقی و اصول مروت و انسانیت پای بند بودند.

این دسته جماعتی از لوطیها و داشهای محلات تهران بودند که آئین مروت و مردانگی و جوانمردی را نصب العین خود قرار داده و از ضعیفان و درماندگان حمایت می کردند.

لوطی ها و داش ها مورد اعتماد وامین مردم محلات تهران قدیم بودند و گاهی اتفاق می‌افتاد که وقتی سرپرست و پدر یک خانواده می خواست به مسافرتی برود زن و فرزند و اهل بیت خود را به او می سپرد. دراینجاداستان هیجان‌انگیزی در تهران نقل می کنند که معرف بزرگواری و فداکاری یک نفر لوطی بود. می گویند مردی زن وبچه خود را بدست یکنفر لوطی سپرد وبه مسافرت رفت، زن مرد به لوطی دل‌بست ولی هر چه خود را به مرد لوطی نزدیک می کرد لوطی او را متوجه وظیفه امانت داری خود می کرد تا اینکه یک شب زن به اطاق لوطی رفت و داستان دلدادگی خود را تکرار نمود ولی لوطی که نگران عاقبت کار بود به او گفت که خاتون عزیز، به من نزدیک نشو چون دچار مرض جذام هستم و باین ترتیب او را از خود راند، فردا صبح زن در محله شهرت داد که لوطی ... به مرض جذام مبتلا شده و در نتیجه همه دور وبر او را خالی کرده از او دوری می جستند. لوطی واژگون بخت که وضع را چنان دید دست به خودکشی زد ولی وقتی که شوهر زن از مسافرت بازگشت وسراغ لوطی را گرفت، زن گفت که چون او مبتلا به

جذام بود خودکشی نمود، شوهر که می‌دانست رفیق لوطی او هرگز چنین بیماری نداشته و در راه امانت و جوانمردی دوست دست به چنین فداکاری بی‌نظیری زده است زنش را طلاق گفت و از لوطی مرحوم رفع اتهام بعمل آورد.

لوطی‌ها و داش‌ها (البته عده‌ای از آنها) امین مردم‌بودند بهمین جهت اهل محل پول نقد و هر نوع نقدینه و یا اجناس گران قیمت خود را نزد آنها می گذاشتند.

همانطوریکه قبلاً گفته شد کار اصلی لوطی‌ها و داش‌های سرشناس محلاّت حمایت از مظلومان و ستمدیدگان بود که به بهای از دست دادن جان خود این وظیفه خطیر را انجام می‌دادند.

لوطی‌های معروف تهران

در میان داش‌ها و لوطی‌های قدیم تهران چند چهره دوست داشتنی و سرشناس وجود داشت که مردم آن روزگار از آنها خاطرات غرورآمیزی دارند. معروف‌ترین آنها: لوطی صالح (گذری باین نام وجود دارد) لوطی عظیم. لوطی اکبرخان، لوطی نایب ولوطی سردم‌دار بودند.

لوطی صالح که پهلوان نامداری بود، مردی شریف و ناموس دوست بود، عملیات درخشان و غرورانگیز این لوطی معروف طوری بود و حمایتی که از درماندگان می کرد بقسمی جلب توجه نموده بود که هر وقت نام او بزبان می‌آمد بی‌اختیار سایه غرور بر چهره می‌افتاد.

لوطی اکبرخان پامناری، لوطی بزرگواری بود که در پامنار زندگی می کرد او هم مثل لوطی صالح پهلوان و کشتی گیر بود که حاضر بود خود را فدای آرمان‌هایش بنماید.

بابا شمل چه کسی بود.

در تهران‌قدیم علاوه برداش‌ها و لوطی‌ها، عده‌ای‌بودند که پس از گذارندن مراحلی چند به منصب (بابا شملی) نایل می‌شدند. معمولاً بابا شمل‌ها که از داشها ولوطیها بالاتر بودند از میان این دوطبقه برگزیده می گردیدند وبرای ترقی از داشی به مقام باباشملی میبایست مراحلی را طی نماید که ازآن جمله بودند: کشیدن علم، مرشد شدن در زورخانه و از همه اینها گذشته‌یک‌نفر بابا— شمل می‌بایست از لحاظ اخلاق داش‌مآبی و لیاقت و کفایت پیش کسوت سایران باشد. باید توجه داشت که بابا شمل شدن ومطاع گشتن در نزد رؤسای یک محله البته کار مشکلی بود و چقدر اخلاق لازم داشت تا درمیان اینهمه مردمان ساده و متعصب و سخت گیر بتوان به مقامی رسید که هیچکس برخلاف امر و اراده او نتواند رفتاری را عرضه بنماید و با اینکه هیچگونه قول و قراری و عهد و پیمان انتخابی و قبلی در کار نبود، همگی افراد مطیع و منقاد باباشمل بودند و اگر حادثه‌ای برای بابای حاضر پیش می‌آمد برای تعیین جانشین او حاجتی به انتخاب نداشتند، زیرا قبلاً همه می‌دانستند که بعد از این بابا شمل کدام یک از رؤسا و سردسته ها لایق این مقام می‌باشند وبدون دسته‌بندی و هووجنجال وتبلیغ، حق به مستحق طبیعی خود می‌رسید.

گرانی زندگی

وتحولی در وضع زندگی عمومی دارالخلافه نشین ها

عصر و زمانی که موردبحث ماست درخصوص هزینه زندگی است، اواخر عهد ناصری می باشد که در این وقت زندگی چه از نظر هزینه وچه ازجهت لوازم و تهیه سیورسات زندگی سنگین شده بود. بهای نان دو برابر و به یک من پانزده شاهی ترقی کرد. با اینکه مواجب نوکرها را به بیست وپنج قران (ریال) بالا برده بودند ولی آنها از این بابت خود را در رفاه نمی‌دیدند و بهمین جهت نوکرهای متعدد نگاه داشتن که در خانه اشراف و اعیان مرسوم بود منسوخ گردید. آقایان عمدة الرجال، دیگر قلیان و وسایل تدخین همراه نمی‌بردند و هم چنین جلو انداختن فراش و یساول وفانوس کش کم کم محدود و منحصربه تعدادانگشت-شماری گردید.

جوان های اعیان زاده و شیک‌پوش هادیگراسب سوار می‌شدند (آقا در جلو ومهتر در پشت سر) کالسکه و درشکه شخصی هم زیاد شده و ده پانزده درشکه کرایه‌ای در تهران کار می کرد از قرار کورسی یک قران مردم را به این طرف و آنطرف مـی بردند . مسافران این وسایل نقلیه بیشتر و اکثراً زن‌های اعیان بی کالسکه بودند. الاغ سواری زنها از مد افتاده و خانم‌های خرسوار که نوکری بابقچه جلو الاغ آنان راه می افتاد کمتر در کوچه و بازار دیده می‌شد. بهر حال وضع زندگی عمومی مردم تحولی یافت وبر اثر بالا رفتن نرخها، مردم عمده و سرشناس تـهران‌نـشین کمی دست وپای خود را جمع کرده و حد واندازه را نگاه داشتند تا مبادا رشته کار از دستشان بدر رود و تعادل زندگیشان بهم ریزد و این اولین تغییر و تحولی بود که در زندگی مردم ظاهر گردیده و اهالی دارالخلافه برای اینکه معاششان دستخوش آشفتگی نشود تدابیری بکار بردند تا خود را با اوضاع جدید هم آهنگ گردانند.



این هم‌گدائی ازگدایان دارالخلافه که باچوب زیربغل‌ومدالهائی که برسینه‌دارد(!) مشغول دریوزه‌گی است !

قحطی های دارالخلافه

در دارالخلافه چندین قحطی یا بلای آسمانی و قهر الهی اتفاق افتاد که چند تای آن تصنعی وبرای پر کردن جیب مالکان ومحتکران وتوانگران بود. در هر چند سال یک بار سالی یا دو سالی قحطی وتنگی ارزاق رخ می‌داد. نانوائی‌ها بی‌آرد می‌ماندند و پخت‌ها از سه نوبت به دو نوبت ویک نوبت و بعد به تعطیل کامل می‌انجامید. مردم در مضیقه کامل قرار می گرفتند تا آنجا که گاهی در این قحطی‌ها تا یک سوم و نیمی از جمعیت هلاک می‌شدند.

در میان قحطی ها، قحطی سال هزار وسیصد وسی وپنج وشش هجری بود که کار مردم به‌خوردن مردار و خون و مانند آن می رسید، گوشت خر واسب وقاطر و حتی سگ و گربه از بهترین خوراک‌ها بشمار می رفت. پوست خیک و کوبیده استخوان و خیسانده برگ خشک از جمله غذاها بحساب می‌آمد تا جائی که گوشت بدن مرده‌ها و اجساد مردگان و بدن اطفال را می خوردند. و در همین قحطی بود که نیمی از جمعیت پایتخت از گرسنگی تلف شدند و اجساد گرسنگان در کنار کوچه وبازار روی هم انباشته می‌شد و کفن ودفن آنها ممکن نمی گردید.

تشکیل اوّلین بلدیه تهران قدیم

اداره احتسابیّه

محتسب را گذرای کاش به بازاراوفتد!

پیش از اینکه اداره‌ای بنام بلدیه در تهران قدیم تشکیل شود، اداره‌ای تأسیس شده بود که تقریباً همان وظایف بلدیه را انجام می‌داد. این اداره نامش (اداره احتسابیه) بود، اداره احتسابیّه که اعضای آن را محتسب می گفتند دارای دو شعبه بود. یکی (احتساب) و دیگری (تنظیف) که هر کدام عده‌ای نایب و فرّاش و سپور تحت فرمان داشتند. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که (محتسبین) قبلاً تحت نظر حکومت و کلانتر شهر کار می کردند و مجازات امور خلافی ساکنان هم با آنها بود. بهمین جهت بود که شاعرمی‌گوید:محتسب را گذرای کاش به بازار اوفتد! و این بدان معنی است که باندازه‌ای در امور داد و ستد و فروش جنس به مردم خلاف و اجحاف صورت می گرفته که شاعر محتسب را خطاب قرار داده و اورا دعوت به رسیدگی بکار فروشندگان متخلف بازار کرده است.

بهر حال شعبه نظافت اداره احتسابیه جمعی سقّا برای آب پاشی‌ودر حدود یک صد رأس الاغ وقاطر برای زباله کشی در اختیار داشت.

در سال ۱۳۲۸، هجری قمری اولین بلدیه قانونی تهران بهنگام نیابت سلطنت عضدالملک قاجار (رئیس ایل قاجار) بریاست دکتر خلیل خان اعلم الدوله (ثقفی) تشکیل گردید. این اداره مقابل سبزه‌میدان در محلی بنام (خیام خانه) یا چادرخانه استقرار یافت.

اداره جدید التأسیس یک معاون داشت بنام علیرضا خان بهرامی که بعدها





میدان امام خمینی (میدان توپخانه) در ضلع شمالی
این میدان اداره بلدیه تأسیس گردید.

به (مهذب السلطنه) معروف گردید واویکی از پزشکان سرشناس تهران قدیم بود و در علوم فلسفی و روان‌شناسی وارد بود. امور محاسبات و تنظیم بودجه و کارگزینی این اداره به یک نفر ارمنی بنام مسروب خان مسروپیان سپرده شده بود که مردی فعّال و درستکار بشمار می‌رفت.

اداره بلدیه بعداً زیر نظر وزارت داخله انجام وظیفه می‌کرد و نخستین کسی که از طرف این وزارتخانه حکم ریاست بلدیه را دریافت کرد شخصی بنام یمین السلطنه بود که بطوریکه در حکم صادره وی نوشته شده بود ماهانه مبلغ هشتاد تومان دریافت می‌کرد!

وظیفه عمده و اساسی بلدیه در تهران قدیم و در زمان عضدالملک، سنگ فرش کردن چند خیابان مهم بود بعلاوه نظافت خیابانها و کوچه‌های دارالخلافه. معمولاً رفتگران یا نظافت‌چیهای بلدیه با مشک خیابانها را آب پاشی می‌نمودند تا گرد و غبار آنها مردم و رهگذاران را آزار ندهد.

در سال ۱۳۲۸ هجری قمری که مسئولان بلدیه ضرورت تهیه وسایل و امکانات لازم را برای انجام وظایف روزمره خود تشخیص داده بودند بعضی ادوات و اسبابهای تازه تهیه و تدارک نمودند که وضع بلدیه مفلوک آن زمان را سرو صورتی بخشید.

تنها عوارض و مالیاتی که اداره بلدیه از مردم در اوایل کار خود می‌گرفت، مالیات و عوارضی بود که از وسایل بارکش مانند اسب و قاطر و شتر و گاری که وارد تهران می‌گردیدند وصول می‌کردند.

بلدیه تهران وصول این مالیات را بر عهده مأموران تفتیش دروازه‌ها که وزارت مالیه برای تفتیش قاچاق تریاک گماشته بود محوّل نمود که از این طریق هزینه و حقوق و مواجب سپورها (رفتگران) تأمین می‌گردید و چیزی اضافه نمی‌آمد که به مصرف امور اساسی مثل خیابان سازی و تعمیم روشنائی شهر بشود.

اداره بلدیه آنگاه در میدان توپخانه در ضلع شمالی آن چندین انبار و بالاخانه و ایوان فوقانی تصرف کرده و برای شعبه‌های خود اداراتی برقرار نمود که یکی از آنها اداره (میاه) یا اداره آب بود که قنات‌های وقفی شهر را که زیر نظر متولی‌ها بود در دست گرفت. بعدها ادارات دیگری مثل اداره ارزاق و غیره در این مؤسسه بوجود آمد.

چگونگی چاپ و روزنامه در تهران قدیم

خدمت امیرکبیر به مطبوعات

در سال ۱۲۲۵ هجری قمری گروهی از محصلین ایرانی که از طرف عباس میرزا به انگلستان رهسپار شده بودند به ایران باز گشتند و در میان آنها شخصی بنام میرزا صالح شیرازی فرزند حاج باقرخان کازرونی بود.

صالح نخستین ایرانی است که در انگلستان از شیوه روزنامه نویسی آگاهی یافت و نیز کارچاپخانه و چاپ وساختن مرکب و حکاکی را آموخت، وقتی به میرزا صالح اطلاع می دهند که باید به ایران باز گردد به فکر می افتد که به جز تحصیل اگر بتواند چیزی به ایران بیاورد که به کار دولت آید شاید خوب باشد از این رو تصمیم می گیرد (چاپ صنعت باسمه) را به ایران بیاورد. بدین ترتیب میرزا صالح فن چاپ را می‌آموزد و هنگامی که عازم ایران بوده مستر (واتسن) برای او مبالغی اجناس چاپ سازی را با پرس کوچکی میخرد و او این وسایل را به ایران می‌آورد. بعدها میرزا صالح شخصی بنام میرزا اسدالله را به پطرز بورگ روسیه برای آموختن فن چاپ می‌فرستد وپس ازآنکه میرزا اسدالله به ایران باز می گردد میرزا صالح به کمک وی نخستین روزنامه فارسی را که خود آن را ترجمه تحت اللفظ (نیوز پی پر) انگلیسی (کاغذ اخبار) خوانده است به طور ماهانه به قطع یک ورق بزرگ بر روی کاغذ خانبالغ و به خط نستعلیق چاپ می کند.

اولین شماره این روزنامه اینک در موزه بریتانیا (لندن) محفوظ است. این شماره تاریخ دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ را که برابر با اول ماه‌مه ۱۸۳۸ میلادی است دارد. سه ماه پیش از این تاریخ میرزا صالح روزنامه‌ای بطور فوق العاده منتشر کرده بود (طلیعه) کاغذ (اخبار) نام داشت، در این اعلامیه خبر از انتشار اخبار به

حسب حکم دربار مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعه داده شده بود.

پس از کاغذ اخبار که مدت و تعداد انتشار آن معلوم نیست در تاریخ جمعه پنجم شهریور ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ قمری روزنامه (وقایع اتفاقیه) که طلیعه آن در همین روز انتشار یافته بود منتشر گردید. این روزنامه به همّت و راهنمائی میرزا تقی خان امیرکبیر پدید آمد. از این روزنامه تا چهارصد و هشتاد شماره بهمین نام انتشار یافت و از آن ببعد با نام (روزنامه دولت علیه ایران) و گاهی نیز روزنامه دولتی منتشر گردید. از وقتی که روزنامه وقایع اتفاقیه نام تازه یافت به تصاویر و نقاشی آراسته گردیده نقاشی های آن به قلم ابوالحسن خان غفاری (صنیع‌الملک) ترسیم می گردید. بدین ترتیب نخستین روزنامه مصور فارسی بوجود آمد. اخبار خارجی این روزنامه که از روزنامه‌های اروپائی ترجمه می گردید بیشتر از انواع اخبارِ جالب و سرگرم کننده بود شاید علت آن بود که زمامداران می خواستند مردم ایران با اوضاع واحوال واقعی کشورها و امور سیاسی آنها آشنائی پیدا کنند و این ترجمه‌ها بزبان ساده و به قالب انشای فارسی درآمده است که چون ترجمه بوده مفهوم نمی گردید. این روزنامه چنان شالوده محکمی داشت که تا بیست سال بعد نیز انتشار آن ادامه یافت و مدیر آن مدتها میرزا جبارخوئی و پس از آن میرزا ابوالحسن غفاری بود. در همین زمان روزنامه دیگری بنام اطلاع در تهران انتشار یافت، اینگونه روزنامه‌ها را از آنجا که مخصوص اخبار و اطلاعات کوتاه و سطحی بود روزنامه دولتی می گفتند و نویسندگان آن را وقایع نگار می نامیدند.

«پایان»

مراجع و مآخذ کتاب

مرآت البلدان از اعتماد السلطنه

جام جم تألیف فرهاد میرزا معتمد

زندگی خصوصی ناصرالدینشاه

روضته الصفای ناصری

منتظم ناصری

المآثر والآثار تألیف اعتماد السلطنه

اوضاع اداری و اجتماعی دوره قاجاریه بقلم عبدالله مستوفی

سفرنامه ژاك موریه

مسافرت به ایران از آلکسیس سولتی کف نقاش ونویسنده روسی

تاریخچه ساختمان های ارگ تهران، نوشته : آقای یحیی ذکاء

سفرنامه ارنست اورسل فرانسوی، ترجمه آقای علی اصغر سعیدی

روزنامه شرف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

مجله اطلاعات ماهانه

سفرنامه ارنست اولستر آلمانی

تاریخ تهران تألیف دکتر حسین کریمان

تاریخ تهران قدیم تألیف حجت بلاغی

تاریخ ایران نوشته : ایوانف

تاریخ قزوین نوشته و بررسی دکتر پرویز ورجاوند

تاریخ کرمان تألیف دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهر قزوین

تهران قدیم نوشته جعفر شهری

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی

یادداشت های نویسنده کتاب

رستم التواریخ تألیف رستم الحکما

ایران زمین تألیف آقایان :

زاهد و محمد زهتابی

خاطرات وخطرات حاج مخبرالسلطنه

شهر ری تألیف دکتر کریمان

دارالخلافه تهران

آثار و تالیفات دیگر نویسنده:

بیرفرانسه (ژرژکلمانسو)	ترجمه ونگارش
دانتن قهرمان انقلاب کبیر فرانسه	ترجمه ونگارش
عباس میرزا نایب‌السلطنه ۲	تالیف ونگارش
یادداشتهای محرمانه اوابر اون معشوقه هیتلر	ترجمه
شیرمرد سیستان (یعقوب لیث)	نگارش
شعله‌جاویدان	نگارش
رابعه‌دخترکعب	نگارش
داستانهای تاریخی	نگارش
مازیار	نگارش
ایران در میان طوفان	تالیف ونگارش
بانوی دیلمان	نگارش
حماسه شجاعان	نگارش
پاسداران ایران‌زمین	نگارش
سرزمین جاویدان	نگارش
مبارز بزرگ	نگارش
امیرکبیر	نگارش
مدرس	نگارش
انقلاب کبیرفرانسه	نگارش
عباس‌میرزا	نگارش
کمال‌الملک	نگارش
دارالخلافه‌تهران	نگارش
امواج خون‌آلود	ترجمه
مولوی	نگارش